بسم الله الرحمن الرحیم

فتاوای

منبع العلوم کوه ون

جلد اول

اثر:
مفتی بزرگ، فقیه عصر
حضرت علامه مولانا محمد عمر سربازی

ملازهی، محمد عمر، ۱۳۱۲،
فتاوای منبع‌العلوم کوه‌ون / اثر محمد عمر (ملازهی) سربازی. تهران: ۱۳۸۳ ـ
ISBN: 964-06-5035-8
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. فقه حنفی ---- رساله علمیه. ۲. فقه اهل سنت --- رساله علمیه. الف عنوان .
۲ف ۷م / ۵ / BP ۱۷۴ ۲۹۷/۳۳۲
کتابخانه ملی ایران. ۳۲۵۵۶-۸۱م

□ نام کتاب: فتاوای منبع‌العلوم کوه‌ون (جلد اول)
□ مؤلف: مولانا محمد عمر سربازی (ملازهی)
□ ناشر: مدرسهٔ دینی منبع‌العلوم کوه‌ون
□ شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
□ نوبت چاپ: اول، بهار ۱۳۸۵
□ حروفچینی: پادیگ
□ آماده‌سازی و چاپ: مرکز فرهنگی قُبا

شابک: ۸-۵۰۳۵-۰۶-۹۶۴ ISBN: 964-06-5035-8

قیمت: ۳۰۰۰ تومان

مرکز پخش: ایرانشهر ـ سرباز، کوه‌ون مدرسه دینی منبع‌العلوم پادیگ

پیش‌گفتار چاپ دوم

بسم اللّه الرحمن الرحیم

الحمدللّه رب العالمین و الصلاة و السلام علی رسوله الکریم و علی آله و اصحابه اجمعین و علی کل من تبعهم باحسان الی یوم الدین، اما بعد:

برای نخستین بار در سال ۱۴۱۸ هـ ق مطابق با ۱۳۷۶ ش، موفق به چاپ و انتشار جلد اول «**فتاوای منبع العلوم**» اثر گران‌بهای فقیه العصر، شیخ الحدیث و التفسیر حضرت مولانا محمد عمر – اطال اللّه عمره الشریف – شده بودیم و متعاقباً جلد دوم آن نیز چاپ و انتشار یافت[۱] و بحمداللّه تعالیٰ مورد استقبال بی‌نظیر مردم قرارگرفت.

اما متأسفانه نقایصی چند در برداشت، از آن جمله: کیفیت نامطلوب چاپ، اشتباه‌های املایی و چاپی، حذف شدن برخی عنوان‌ها و ابواب، جابجا شدن بعضی از مسایل و استفتاها (البته این دو مورد اخیر، بیشتر در جلد دوم به چشم می‌خورد) و ... و ... .

علاوه بر این، به علت استقبال فوق‌العاده‌ی مردم از «**فتاوای منبع‌العلوم**» در مدتی نه چندان زیاد، چاپ آن تمام و نایاب گردید و علاقه‌مندان در جست‌وجوی آن بوده و خواهان تجدید چاپ آن شدند. بناءً علیه، مصمم شدیم که کار ترتیب و چاپ مجدد فتاویٰ، به شکلی جالب و مطلوب‌تر با یاری خداوند متعال و رهنمودهای بی‌دریغ حضرت مؤلف – حفظه اللّه – از سر گرفته شود.

در این مرحله، سعی شده است کتاب موصوف، با ویژگی‌هایی خاصی از چاپ اول بهتر باشد که از جمله‌ی آن می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

۱- و در طی سال‌های بعدی جلد سوم، چهارم و پنجم نیز باکیفیت چاپ بهتر و ... چاپ و منتشرگردید. جلد ششم آن در مراحل حروفچینی و چاپ قرار دارد و به زودی انتشار خواهد یافت.ان‌شاءالله.

۱- ذکر مراجع و صفحات آنها از متن کتاب برداشته و در ذیل صفحات (پانوشت) نوشته شده است. و در موارد ضروری، عبارات مراجع در داخل متن، کامل‌تر و صفحات آنان دقیق و واضح‌تر نوشته شده‌اند.

۲- سعی شده است منابع و مراجع اکثر استفتاها و مسایلی که بدون دلیل بوده‌اند، پیدا و در پانوشت افزوده شده است.

۳- مسایلی که بعد از به چاپ رسیدن کتاب، به دارالافتاء ارجاع داده شده و یا در لابلای دفترهای جمع و ترتیب داده نشده به هنگام چاپ اول، به نظر نرسیده‌اند، در این چاپ افزوده شده‌اند.

۴- در مواردی که نیاز بوده، عبارات اردو، به خاطر استفاده‌ی بیشتر فارسی زبانان، به فارسی نیز ترجمه شده‌اند.

در پایان یادآوری می‌شود که جلد دوم «**فتاوای منبع‌العلوم**» نیز تصحیح گردیده و در آینده‌ی نزدیک چاپ و در اختیار خوانندگان و علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت؛ ان‌شاءاللّه تعالی.

و ما علینا الا البلاغ المبین

دارالافتاء حوزه‌ی علمیه‌ی منبع‌العلوم خداآباد کوه‌ون

۶ جمادی الثانی/ ۱۴۲۶ هـ‌ق / ۲۲ تیرماه ۱۳۸۴ هـ‌ش

مقدمه کتاب / شامل

مباحث مقدماتی

تهیه کننده: محمد سلیم آزاد

دانستنی‌های ضروری دربارهٔ فتوا

بسم اللّه الرحمن الرحیم

● تعریف فتوا

تعریف لغوی «فتوی»: در لغت به جواب هر نوع سؤالی «فتویٰ» می‌گویند؛ مساوی است که سؤال راجع به مسایل دینی باشد یا دنیوی.

تعریف اصطلاحی «فتوی»: اصطلاحاً «فتوی» عبارت از جواب هر آن سؤالی است که متعلق به احکام و مسایل دینی باشد؛ مساوی است که به صورت کتبی باشد یا شفاهی یا عملی. به تدریج کلمه‌ی «فتوی» به همین معنا مختص گردید. به طوری که به محض شنیدن این کلمه، جواب مسأله‌ای شرعی در ذهن متبادر می‌گردد.

«**افتاء**» مصدر «فتوی» و به معنی فتوی دادن است. در عربی به کسی که فتوی می دهد، «**مُفتی**» و به سؤال کننده «**مستفتی**» می‌گویند.

فتوی به هر دو معنای خود (لغوی و اصطلاحی) در قرآن و حدیث به‌کار رفته است. خداوند متعال در قرآن از قول ملکه‌ی سبا چنین می‌فرماید: ﴿**یَآ ایُّها الْمَلَأُ اَفْتُوْنی فی أمْری مَا کُنْتُ قاطعةً أمراً حتّی تشهدون**﴾ [نمل: ۳۲] . در این آیه «فتوی» به معنی لغوی آمده است. در جایی دیگر به رسولش می‌فرماید: ﴿**یَسْتَفْتونک فی النّسآءِ قُلِ اللّهُ یُفْتیکم فِیهِنّ ...**﴾ [نساء: ۱۲۷] . در اینجا به معنی اصطلاحی است.

رسول خدا ﷺ در حدیثی می‌فرماید: «**... الاثمُ ما حاک فی النفس و تردّد فی الصدر وَ اِن افتاکَ الناسُ و افتوک**»[۱]

۱- رواه الدارمی: بیوع، ح ۲۵۳٦ - و احمد: ۲۲۷/۴-۲۲۸ .

و در جایی دیگر می‌فرماید: «**اجرأكُم على الفتياء اجرأكم على النّار!**»[۱].

● سیر «فتویٰ» درگذر تاریخ

۱- «فتوی» در زمان رسول‌اللّه ﷺ

در عهد رسالت مسلمانان برای دریافت احکام شرعی مسایل و پیشامدها، به رسول اکرم ﷺ رجوع می‌کردند و آن حضرت الهام گرفته از وحی، مسایل را حل می‌فرمود. بنابراین، در شریعت اسلام رسول اکرم ﷺ نخستین کسی بود که فتوی می‌داد.

در زمان پیامبر ﷺ برخی از صحابه ﷺ نیز به برکت امتیازات مخصوصی مانند مصاحبت‌های مداوم با آن حضرت ﷺ ، مشاهده‌ی احوال تنزیل، دارا بودن استعدادهای علمی و ... صلاحیت پیدا نموده بودند که در پرتو قرآن و ارشادات نبوی، پاسخگوی سؤالات دینی مردم باشند. از آن جمله می‌توان از خلفای راشدین، عایشه (ام المؤمنین)، سعد بن معاذ، معاذ بن جبل و بسیاری دیگر (ﷺ) نام برد.

۲- «فتوی» در زمان صحابه ﷺ

پس از رحلت رسول خدا ﷺ ، بلافاصله، صحابه‌ی کرام مرجع عموم قرارگرفتند. محقّقان تعداد آنان را که فتاوایشان ثابت شده است، متجاوز از ۱۳۰ نفر می‌دانند[۲]. صحابه به اعتبار کمیّت فتاوایشان، به سه دسته تقسیم می‌شوند:

دسته‌ی اوّل: بیشترین فتاوا از میان صحابه ﷺ مربوط به همین گروه است و اینان هفت تن می‌باشند: عمر بن خطاب، علی بن ابی‌طالب، عبداللّه بن مسعود، عایشه (ام المؤمنین)، زید بن ثابت، عبداللّه بن عباس و عبداللّه بن عمر (ﷺ) . به این دسته از صحابه «مکثرون» می‌گویند.

دسته‌ی دوم: صحابه‌ای که در این طبقه قرار دارند، فتاوایشان کمتر از گروه قبلی است. این حضرات که تعدادشان به مراتب بیشتر از دسته‌ی اول است، عبارتند از: ابوبکر صدیق، عثمان ذی‌النورین، ام سلمه (ام المؤمنین)، انس بن مالک، ابو سعید

۱- رواه الدارمی: مقدمه، ح ۱۵۹ .

۲- ابن قیم جوزی، اعلام الموقعین: ۵/۱ .

خدری، ابو هریره، عبداللّه بن عمرو، عبداللّه بن زبیر، ابو موسیٰ اشعری، سعد بن ابی وقاص، سلمان فارسی، جابر بن عبداللّه، معاذ بن جبل، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف، عمران بن حصین، ابوبکره، عباده بن صامت، معاویه ابی ابوسفیان (ﷺ). به این گروه «متوسطون» می‌گویند.

دسته‌ی سوم: این طبقه شامل اصحابی است که خیلی کم فتوی داده‌اند؛ به طوری که از هر کدام بیشتر از یک یا دو فتوی یا کمی زیادتر مروی نیست. به این دسته، «مقلّون» می‌گویند.[۱]

صحابه‌ی کرام فتاوایشان را بر احتیاط کامل بنا نهاده بودند. آنان جز درباره‌ی مسأله‌ای که پیش می‌آمد و از آن مورد سؤال قرار می‌گرفتند، در هیچ مورد دیگری فتوی نمی‌دادند وکاری هم به تفریع جزئیات از اصول، و استنباط حکم مسایل ممکن الوقوع در آینده نداشتند.

۳- «فتوی» در زمان تابعین

بعد از اصحاب رسول اللّه ﷺ تابعین که از صحابه ﷺ کسب فیض و علم نموده بودند، روی کار آمدند و راهنمایان دینی مردم شدند. علمای تابعین از لحاظ نوعیّت کار علمی شان به دو گروه تقسیم شدند:

گروهی از آنان تمام همّت خود را صرف جمع و روایت حدیث کردند و از فقه، جز آنچه که به صراحت در کتاب (قرآن) و سنت (حدیث) وجود داشت، به چیزی دیگر کار نداشتند و از استنباط مسایل و تفریع جزئیات از اصول، پرهیز می‌کردند. اکثر آنان چون خوض در رأی و قیاس را ناپسند وکار فتوی و استنباط را أمری خطیر می دانستند، به غیر از موارد ضروری که چاره‌ای جز استنباط و افتا نمی دیدند، خود را از این کار دور نگه می داشتند. آنان در این راستا، کاملاً پیرو صحابه ﷺ بودند و سر مویی از شیوه‌ی آنان تجاوز نمی‌کردند.

گروه دیگر از تابعین، مجتهدان عظام بودند. این دسته از فقها به همراه علم وسیع در

۱- اسامی این دسته را نگاه کنید در: اعلام الموقعین: ۱۳/۱-۱۲ .

روایت و ضبط احادیث، دامنه‌ی جستارهای علمی خویش را در پهنای بی‌کران اجتهاد و استنباط توسعه دادند. «فتوی» به برکت اینان رونقی بسزا یافت و متون فقهی ضخیم و پربارگشت؛ به طوری که در هر مسأله، فتوایی از آنان منقول است.

ناگفته نماند که منبع و مأخذ فتاوای مجتهدان، «قرآن و «سنت» و «آثار صحابه» بود. کاربرد «قیاس» که نتیجه‌اش خود زاده‌ی اشارات دقیق و ظریف نصوص و آثار است، فقط در مواردی بود که دلیل صریحی از آن منابع برای مسأله‌ی مورد نظر وجود نداشت. بنابراین، قیاس در مسیر اجتهاد، - همیشه - مُظهِر حکم به شمار می‌رفت، نه مُثبِت آن.

۴- «فتوی» پس از آن

بعد از طی شدن «خیر القرون»[۱]، به برکت کوشش‌های مخلصانه‌ی فقها و محدثان آن اداوار «فتوی» مسیر خویش را کماکان طی نمود و تا سپری شدن دوران حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس همچنان به سیر شکوهمند خویش ادامه داد.

در این مدت به سبب جاری بودن احکام دینی مطابق با کتاب اللّه و سنت رسول ﷺ و آثار و قضیه‌ی صحابه ﷺ و علاقه‌ی وافر عموم مردم به علم و علما، فقها فرصتی یافتند تا قانون الهی (قرآن) را بر مبنای تفاسیر و توضیحات سنت و آثار و فتاوای صحابه شرح دهند. ره‌آوردهای این زمان که تا قرن چهارم و پنجم هجری به طول انجامید، کتاب‌های مختلف در شعبه‌های گوناگون علوم اسلامی بود که برای بعدی‌ها مراجع اساسی و مطمئنی به حساب آمدند و تاکنون هم منزلت خویش را حفظ کرده و محور اصلی مذاهب فقهی متعدّد اسلامی به شمار می‌روند.

۱- منظور قرنهایی می‌باشد که آن حضرت « درباره‌ی آن فرمود: «بهترین قرن، قرنی است که من در آن زندگی می‌کنم، بعد آنان که بعداً می‌آیند، سپس کسانی که به دنبالشان می‌آیند» (صحاح). مراد، عهد صحابه و تابعین و تبع تابعین می‌باشد.

● اهمیّت و عظمت «فتویٰ»

این سخن که «فتوی» چیزی جز احکام شرعی مسایل و حوادث زندگی مسلمانان نیست که «مفتی» با نظر دقیق آنها را در منابع دین جستجو می‌کند و به مردم می‌رساند، خود اهمیت فتوی را در جوامع اسلامی روشن می‌سازد. زیرا، کسی نیست که ادعای مسلمانی داشته باشد اما خود را از اجرا یا دانستن احکام شرع مستغنی بداند و اگر هم چنین باشد، آن شخص اصلاً مسلمان گفته نمی‌شود. لذا، أمر «افتا» در هر برهه از زمان یک ضرورت حیاتی و جزو نیازهای لاینفک مسلمانان است که به وسیله‌ی آن راه از بیراهه واضح می‌گردد.

علامه «ابن خلدون» در مقدمه‌ی خویش می‌نویسد:

«بر خلیفه [یا حاکم وقت] لازم است که برای منصب افتا اهل علم و تدریس را جستجو نماید و این کار را به کسانی بسپارد که اهلیت دارند و در ادای این فریضه به آنان کمک هم بکند و مواظب باشد نااهلی به این مهم دسترسی پیدا نکند. بلکه چنین کسی را زجر کرده و منع نماید. زیرا، افتا از مصالح مسلمانان در کارهای دینی‌شان می‌باشد. پس بر حاکم مراعات آن واجب است تا کسی که صلاحیت ندارد بر سر کار نیاید و مردم را در وادی گمراهی نیندازد». [۱]

بنا به اعتراف تمام فقها، فتوی دادن از حساس‌ترین و بغرنج‌ترین شعبه‌های علم و از خطیرترین وظایف فقیه می‌باشد.

در این باره علامه «نووی» می‌گوید:

«بدان که فتوی دادن کاری پرخطر و حساس و دارای فضایل بسیار می‌باشد؛ چون مفتی وارث انبیا علیهم السلام است و در منصب ادای فرض کفایه قرار دارد امّا او در این کار در معرض خطا می‌باشد. به همین دلیل است که گفته‌اند: مفتی از جانب خدای ذوالجلال، مبتلا به آزمونی مهم است». [۲]

از «ابن عباس» رضی الله عنه و «ابن مسعود» رضی الله عنه این سخن مرویست:

«کسی که بی‌باکانه در هر مسأله فتوی می‌دهد، دیوانه است!». [۳]

۱- مقدمه ابن خلدون: ۲۲۰ (فصل الحادی و الثلاثون).

۲- آداب العالم و المتعلم: ۵۵ (باب ششم).

۳- رواه الطبرانی فی المعجم الکبیر: ۱۸۸/۹، ح ۸۹۲۴. ایضاً: آداب العالم و المتعلّم: ٥٦.

حضرت «عمر» رضی الله عنه ، هرگاه مسأله‌ای برایش عرضه می شد، درباره‌ی آن با اهـل «بدر» مشاوره می‌کرد و از این که منفرداً در آن خصوص جـوابـی بـدهد، خـودداری می‌کرد. از بسیاری علمای مجتهد نقل شده که هرگاه جواب سؤالی را نمی دانستند یا در آن کوچکترین شکی احساس می‌کردند، می‌گفتند: «**لَـا اَدْرِی**» (نـمی دانـم). از ائـمه‌ی اربعه‌ی اهل سنت این عمل پرهیزکارانه ثابت است. نقل است روزی امام «مالک» از مسأله‌ای جزیی سؤال شد، گفت: نمی دانم. سائل حیرت‌زده گفت: این که یک مسأله ساده بود؟! امام ناراحت شد و با لحنی قاطع فرمود: هیچ چیزِ علم ساده نیست! آیا قول خداوندی را نشنیده‌ای که می فرماید: ﴿**انّا سنلقی علیک قولاً ثقیلاً**﴾؟! [مزمّل: ۵] پس علم تماماً ثقیل و دشوار است.[۱]

این درس آموزنده هم از همین امام بزرگوار است که فرمود:

«هر که مورد سؤال قرار می‌گیرد، اول باید خودش را به جنّت و جهنم عرضه کند و نتیجه‌ی اخروی کارش را بسنجد، بعد فتوی دهد»!

امام «ابو یوسف» رحمه الله ، شاگرد امام اعظم رحمه الله و یکی از پیشوایان فقه حنفی، فرموده است:

«هیچ کس اجازه ندارد به رأی فتوی بدهد، مگر این‌که احکام کتاب و سنت را بداند و نسبت به ناسخ و منسوخ، اقاویل صحابه رضی الله عنهم ، متشابه و وجوه کلام شناخت کامل داشته باشد.»

این امام بزرگ، خود زیاد به «فتوی» اهمیت قایل بود و چنان تحت تأثیر عظمت آن قرار داشت که هرگاه می خواست مسأله‌ای را جواب گوید، صاف و راست در جایش قرار می‌گرفت، چادر را دورش می پیچید، عمامه بر سر می‌نهاد و با احتیاط کامل فتوی می داد و بدین صورت مراتب تعظیم را برای «فتوی» به جا می‌آورد!

علما می‌گویند آن‌که اهلیت افتا ندارد اگر خودش را در این کار داخل کند، باید کتک زده شود! زیرا به سبب چنین فردی دروازه‌ی مفاسد باز گشته و مردم گمراه خواهند شد.

«ابن قیم» رحمه الله می‌گوید:

۱- اعلام الموقعین: ۲۵۷/۲ .

«کسی که اهل افتا نیست ولی به مردم فتوی می‌دهد، گناهکار و نافرمان است؛ همچنین امیری که چنین کسی را بر این کار مهم گماشته است».[۱]

از این نوع عکس‌العملهای احتیاط‌آمیز و برخوردهای قاطع در این مورد از علمای سَلَف و خلف[۲] زیاد نقل شده است. در واقع همه‌ی اینها نتیجه‌ی تحذیرهایی است که از رسول اکرم ﷺ و صحابه‌ی وی در این باره مرویست. مثلاً رسول الله ﷺ در حدیثی فرموده است:

«هر که مطالبی به من نسبت دهد که من آنها را نگفته‌ام، جایگاهش را در دوزخ مهیّا سازد! و هر که بدون علم فتوی دهد، گناه عامل آن هم بر دوش همین مفتی خواهد بود!».[۳]

از «ابن مسعود» رضی الله عنه، مرویست که فرمود:

«ای مردم! هر که چیزی می‌داند، جواب دهد و هر که نمی‌داند بگوید خدا داناتر است. زیرا از نشانه‌های علم است این که هرگاه چیزی ندانستی، بگویی: الله اعلم!».[۴]

● طریقه‌های افتا

منظور ما از این عنوان، بیان این مطلب است که مفتیان عظام در جواب مستفتیان به سه صورت عمل می‌کنند: یا لساناً حکم مسأله را متذکر می شوند، یا به صورت کتبی آن را تحویل سائل می دهند و یا برای تفهیم او، عملاً اقدام می‌کنند. نمونه‌های این سه صورت بسیار است که در اینجا برای رعایت جانب اختصار فقط به نقل یک نمونه از هر کدام قناعت می‌کنیم:

مثال فتوای لسانی: در روز «حجة الوداع» یکی از آن حضرت ﷺ پرسید: «**یا رسول الله! من قبل از این که رمی کنم، ذبح کرده‌ام؟** فرمود: **ایرادی ندارد.** یکی دیگر پرسید: **من قبل از این که ذبح کنم، حلق کرده‌ام؟** فرمود: **ذبح کن! حَرَجی نیست».**[۵]

۱- اعلام الموقعین: ۴۸۲/۲ .

۲- به مقتدایان مذاهب مانند ایمۀ اربعه و شاگردانشان و سایر مجتهدان قرون اول، «سلف» می‌گویند. در تعریف جامع‌تر «سلف» به صحابه، تابعین، تبع تابعین، و شاگردانشان می‌گویند که تا قرن چهارم هجری می‌زیستند و «خَلَف» به علمای قرن چهارم به بعد.

۳- رواه ابوداود: علم.

۴- مشکوة المصابیح: علم.

۵- رواه البخاری: علم، ح ۸۳ و ... - و الترمذی: حج، ۹۱٦ - و ... .

مثال فتوای کتبی: حضرت «معاویه» رضی الله عنه نامه‌ای به طرف «مغیرة بن شعبه» رضی الله عنه ارسال کرد که در آن از او سؤال کرده بود: رسول اللّه صلی الله علیه وسلم پس از نماز چه دعاهایی می‌خواند. «مغیرة» در جواب نوشت: آن حضرت علیه السلام پس از سلام گردانیدن، این دعا را می‌خواند: **لااله‌الااللّه وحده لاشریک له الملک و له الحمد و هو علی کلّ شیءٍ قدیرٌ ...**».[1]

مثال فتوای عملی: یکی از حضرت «عبداللّه بن زید رضی الله عنه» کیفیت وضوی رسول‌اللّه صلی الله علیه وسلم را جویا شد. ایشان برای این‌که او را کاملاً بفهماند، مقداری آب خواست و جلوی او مثل وضوی آن حضرت صلی الله علیه وسلم وضو ساخت.[2] این طرز تفهیم درباره‌ی وضوی مسنون از حضرت «عثمان» رضی الله عنه و حضرت «علی» رضی الله عنه نیز مرویست.

سؤال مستفتیان نیز ممکن است به یکی از سه طریق مذکور باشد که نمونه‌های لسانی وکتبی آن در ضمن امثله‌ی فوق گذشت. نمونه‌ی عملی آنکه معمولاً معماگونه است و خیلی کمتر اتفاق می‌افتد، در این قصه وجود دارد: یک روز زنی وارد حلقه‌ی درس امام «ابوحنیفه» رحمه الله شد و سیبی که نصفش سرخ و نصف دیگرش زرد بود، آهسته جلوی امام گذاشت. ایشان فوراً موضوع را دریافت. سیب را برداشت و آن را از وسط نصف کرد و به زن تحویل داد. پس از رفتن زن، شاگردان مفهوم این کارهای معماآمیز را پرسیدند. امام گفت: آن زن با دادن آن سیب دو رنگ به من فهماند که خون عادت زنانگی‌اش گاهی به رنگ قرمز وگاهی زرد است. او با این کار سؤال کرد که حکم این مسأله چیست؟ من هم با نصف کردن سیب به او حالی کردم که خونِ قرمز و زرد هر دو خون حیض به شمار می‌روند و تا وقتی که خون سفید مثل سفیدی وسط سیب ظاهر نگردد، پاک نیستی![3]

● فرق میان «فتوی» و «قضا»

از آنجایی که کار «مفتی» و «قاضی» هر دو تبلیغ و بازگو کردن احکام دینی به مردم است، از حیث کلی با هم فرقی ندارند. امّا به لحاظ نوعیت دقیق کار هرکدام فرق‌هایی

۱- رواه الطبرانی فی المعجم الکبیر: ۲۰ /ح ۸۹۷الی ۹۱۹.
۲- موطای امام مالک: طهارت + سنن ابوداود + سنن نسایی + ...
۳- امام اعظم ابو حنیفه‌کی حیرت‌انگیز واقعات: ۲۳۰-۲۲۹.

میان‌شان هست. ما به الامتیاز «فتوی» از «قضا» را می‌توانیم در این چند چیز کشف نماییم:

۱- «مفتی» کارش فقط بیان حکم مسأله است؛ برابرست که «مستفتی» بر آن عمل کند یا نه. اما «قاضی» علاوه بر اظهار حکم، به اجرا کردن آن نیز وامی دارد.

۲- «قاضی» برای روشن کردن حقیقت ماجرایی که مسأله بـا آن ارتـباط دارد، بـه تفتیش و تجسّس و بحث می‌پردازد و به همین دلیل برای اظهار حکم نهایی یا احتیاج به دو شاهد و در صورت فقدان آنها، نیاز به سوگند خوردن یکی از طرفین مخاصمه دارد. اما «مفتی» کاری به طلب شهود و سوگند دادن کسی ندارد.

۳- در محضر «قاضی» همیشه دو طـرف مـخاصم حـاضر مـی‌شوند و اسـاساً او نمی‌تواند برای هیچ یک از طرفین حکمی صادر کند مگر این‌که طرف دیگر هم حاضر باشد. لیکن «مفتی» بنا به وظیفه‌اش فقط سؤالات را جواب مـی‌دهد و بـرایش فـرق نمی‌کند که مراجعه کننده یک نفر باشد یا دو نفر یا بیشتر.

۴- کار «مفتی» اعمّ و کار «قاضی» اخصّ است. بدین معنا که «مفتی» تمام سؤالات دینی را جوابگوست. اما «قاضی» همان‌طور که از اسمش پیداست، کارش فقط قضاوت در میان دو طرف مخاصم است و خصومت و دعاوی در معاملات و عقود به وقوع می‌پیوندد. معمولاً هیچ کس نزد «قاضی» نمی‌رود تا از او مسایل نماز و روزه و سایر عبادات را بپرسد. امّا از جنبه‌ای دیگر برعکس، فتوا اخّص و قضاوت اعمّ است. بدین معنا که برای قاضی هم فتوا دادن جایز است، امّا برای مفتی قضاوت کردن - وقتی که به این مقام منصوب و تایید نشده - درست نیست.

تمام وجوه فرق در اصل از این قاعده برمی‌خیزد که: **«المفتیُّ مُخبِرٌ و القاضی مُلزِمٌ»: (مفتی خبر دهنده‌ی حکم است و قاضی ملزم آن است.)**[1]

● شروط مفتی

علما برای مفتی صفاتی نوشته‌اند که وجود آنها به منزله‌ی شرایط اساسی در «مفتی» ضروری است. با توجه به آن صفات مفتی باید چنین فردی باشد:

۱- رد المختار (فتاوای شامی): ۷۴/۱ .

۱- مسلمان، ۲- مکلّف، ۳- فقیه النفس، ۴- ثقه و از هر جهت مورد اعتماد، ۵- دارای قوّه‌ی تصرّف و استنباط صحیح، ۶- دارای ذهن سالم و فکر پرورش یافته و بارور، ۷- آگاه و باهوش، ۸- به دور از فسق و اعمال سبکسرانه.

درکار فتوا شخص آزاد و غلام و زن و کور وگنگ - در صورتی گنگ که بتواند بنویسد یا اشاره‌اش فهمیده شود - مساوی هستند.[1]

● شرط اجتهاد

متقدمین[2]، ﷭ وجود قوه‌ی اجتهاد را جزو اساسی‌ترین شروط مفتی ذکرکرده‌اند.[3] چنان‌که «ابن همام» ﷫ می‌نویسد:

«رأی اصولیّین بر این أمر استقرار یافته که مفتی کسی جز مجتهد نیست. غیر مجتهدی که فقط اقوال مجتهدان را حفظ می‌کند، مفتی گفته نمی‌شود».[4]

طبق بینش اصول‌دانان نیز، فقیه همان مجتهد است. در تعریفی که آنان از «فقه» ارایه کرده‌اند، می‌خوانیم: «فقه عبارست است از دریافتن و دانستن احکام از ادلّه‌ی تفصیلی شرع».[5] بنابراین، اطلاق «مفتی» بر مفتیان مقلد نزد اصولدانان مجازی است. ابن عابدین نتیجه‌ی نظر اینان را چنین نوشته است:

«فلیس الفقیه اِلّا المجتهد عندهم و اطلاقه علی المقلد الحافظ للمسائل مجازٌ».[6]

لازم به‌گفتن است که این عقیده‌ی متقدّمان، مولود شرایط و نیز احتیاجاتی بود که در آن زمان وجود داشت. در عهد رسالت و زمان صحابه ﷺ ایمان مؤمنان در اوج نیرومندی و قلوب آنان صاف و منوّر و از طرف دیگر زندگی بسیار ساده و نیازهای آن ابتدایی‌تر بود. این حالت آنان را مظهر تقوا و سادگی ساخته بود، به‌گونه‌ای که فقط با رجوع به قرآن و سنت می‌توانستند مسایل و احتیاجات زندگی ساده‌ی اسلامی را

۱- آداب العالم و المتعلّم: ۵۸-۵۷ .

۲- دراصطلاح، «متقدمین» به فقهایی می‌گویند که ائمه‌ی سه‌گانه‌ی ما (ابو حنیفه، ابو یوسف و محمّد ؛) را دریافته‌اند. به بعدی‌ها «متأخرین» می‌گویند. علامه ذهبی می‌گوید: حدّفاصل میان «متقدمین» و «متأخرین» رأس قرن سوم است.

۳-شرح عقود رسم المفتی: ۳۹-۳۸ .

۴- فتاوای دارالعلوم دیوبند: ۷۲/۱ .

۵- رد المختار (فتاوای شامی): ٣٦/١ .

٦- همان: ۳۷ .

بیابند. امّا پس از عهد صحابه ﷺ این حالت رفته‌رفته عوض و با گسترش سیطره‌ی اسلام و به دنبال آن وارد شدن معارف و فرهنگ و عادات ملل مغلوب به دنیای جدید اسلام، نیازها و اندیشه‌ها زیادتر و وسیع‌تر گشت و چهره‌ی زندگی تغییر کرد. این وضع علما را برای یافتن احکام مسایل نو، ناگزیر به اجتهاد ساخت.

نزدیکی با عهد مقدس رسالت و هم‌عصر بودن با شاگردان وارسته‌ی رسول اللّه ﷺ و نیز شرف زندگی در «خیرالقرون»، سببی بزرگ برای رشد یافتن قوه‌ی اجتهاد در فقهای آن زمان بود.

دوری از فتنه‌ها و وابستگی‌های مادی را نیز می‌توان از زمینه‌های مناسب برای بالندگی نیروی اجتهاد در آن زمان دانست؛ مردم در کمال سادگی و دور از هرگونه فساد و فتنه و غلبه‌ی مادیات که ما امروز در دنیای جدید خودمان می‌بینیم، می‌زیستند و این خود صفایی فکر و قلب مؤمنان آن زمان را به ارمغان می‌آورد. در حقیقت خواست خداوند متعال بود که در آن قرون آغازین اسلام افرادی به وجود آیند که ستون‌ها و ارکان اصلی فقه و فقاهت را پایه‌ریزی کنند تا علم قرآن و حدیث برای همیشه قواعد و اصول محکمی داشته باشد و بر روی آن پایه‌های قوی، ثابت و پابرجا بماند.

... اینها و دهها امتیاز و شرایط دیگر در آن دوره باعث گردید که مجتهدان به وجود آیند و چون کار، کار دین و توضیح و تبیین قواعد و قوانین آن بود، دارا بودن قوه‌ی اجتهاد در ردیف اساسی‌ترین شرایط مفتیان قرارگرفته بود و به کسی دیگر غیر از مفتیان اجازه نمی‌دادند فتوی بدهد.

● اجتهاد در عصر حاضر

طبق تصریحات علما پس از قرن چهارم هجری مجتهدِ مطلق وجود نداشته است.[۱] با این که از آن زمان تا به امروز فقهای برجسته‌ای که در یک نگاه بسان یک مجتهد کامل به نظر می‌رسیدند گذشته‌اند، امّا امت اسلامی آنان را به عنوان مجتهد مطلق نپذیرفته است و این بنا بر مفقود بودن شرایط ظریف و در عین حال اساسی و مهمی بود که به

۱- خیر الفتاویٰ: ۴۹/۱ .

صورت نقصی بزرگ در وجود آنان خودنمایی می‌کرد. بدیهی است که عدم اجتهاد مطلق هرگز بدین معنا نیست که مذهب دیگر از تحرّک و تازگی برخوردار نیست. چه، وقتی که می‌گوییم اجتهاد مطلق وجود ندارد، یعنی این که اوّلاً؛ نیازی بـه آن وجـود ندارد. زیرا شاگردان صحابه ﷺ و تابعین ﷺ با دارا بودن ویژگی‌ها و شرایط اجتهاد، از قرآن و سنت و آثار صحابه اصول و قواعدی ترتیب داده‌اند که به کمک آن حل مسایل جدید از راه استنباط به سادگی امکان‌پذیر می‌باشد و تا حالا اتفاق نیفتاده که پیروان یک مذهب در حل مسأله یا حادثه‌ای جدید به بُن‌بست رسیده باشند. ثانیاً؛ به دلیل فقدان امتیازات و شرایطی که در زمان مجتهدان عظام مانند ابوحنیفه، مالک و ... بود و ما در مبحث قبلی به چند مورد از آن اشاره کردیم، در این زمان کسی قابلیت اجتهاد مطلق را دارا نیست، و این واقعیّت برای شخصی که فکری سالم، چشمی بینا وگوشی شنوا دارد هرگز مخفی نخواهد ماند.

مذاهب فقهی ما به طفیل کوشش‌های علمی علمای متبحّر و استنباطات صحیح فقیهان، هنوز هم از پویایی و تحرک کامل برخوردار است و تا آخر هم چنین خواهد بود. ان شاءاللّه

● فتویٰ در عصر حاضر

شخصی که صفات و شرایط کامل یک مفتیِ مجتهد در وجودش تبلور یافته باشد، در زمان ما مفقود است[1]. اما چون کتب احادیث و فقه توسط پیشگامان علم و اجتهاد تدوین یافته است، آنان که علم فقه را نزد استادان ماهر خوانده و استعداد و عقل سالم دارند، می‌توانند با رجوع به آن کتب، کار «افتاء» را به عهده بگیرند؛ کما این که طبق تعریف علمای متأخر نام «فقیه» به این گروه نیز اطلاق می‌گردد:

«فقیه، آن است که نظری دقیق در مسایل دارد، هر چند که فقط سه مسأله را با دلایل بداند.»[2]

فقها «فقه» را دامنه‌ی گسترده‌تری داده‌اند و در تعریف آن حتی قید «دلایل» را هم

۱-شرح عقود رسم المفتی: ۳۹.

۲- رد المختار (فتاوای شامی): ۳۷/۱ و ٦٩٠/٦.

ذکر نمی‌کنند: «**حفظ الفروع و اقلّه ثلاثٌ**»[1]. بنابراین، نزد فقها اطلاق لفظ «مفتی» بر مفتیان امروزی برخلاف نظر اصولدانان حقیقی است.

● آیا فتویٰ دادن به مذهب دیگر جایز است؟

محقق معاصر، مولانا «محمّد تقی عثمانی» به این سؤال ما چنین جواب می دهد:

«اصل برای مفتیِ مقلّد این است که به غیر از مذهب خویش به مذهبی دیگر فتوی ندهد. اما نکته‌ای را در اینجا باید به خاطر سپرد و آن این‌که تقلید یک امام معیّن، حکمی شرعی نیست، بلکه حکمی مبنی بر مصالح شرعی می‌باشد تا بدین طریق مردم در گرداب اتباع هویٰ نیفتند. زیرا آمیختن رخصت‌های تمام مذاهب از روی هوی و برای پاسخگویی به خواسته‌های شخصی، حرام است. برای همین بسیاری از علما، تلفیق بین مذاهب را ممنوع گفته‌اند. تمام اینها برای نجات مردم از راحت‌طلبی‌های نامشروع است وگرنه، در حقیقت تمام مذاهبِ مجتهدان، بر حق بوده و کسی اجازه ندارد درباره‌ی یکی از آنها زبان به طعنه گشاید. چون هر مجتهد تمام توانایی خویش را در راه رسیدن به مراد نصوص و استخراج احکام از آن صرف کرده است. پس شریعت منحصر در مذهب یک امام نیست، بلکه هر مذهب جزیی از اجزای شریعت و طریقه‌ای از طرق گوناگون عمل بر آن است. مسایل فقهی مدوّنه‌ی هر مذهب که به آن از مذاهب دیگر ممتاز می‌گردد، همه از نوع شرع مؤوّل هستند نه شرع منزّل،[2] چون شرع منزّل در میان تمام مذاهب مشترک است. بنابراین، هر کس گمان بَرد شریعت در چهار دیواری یک مذهب محصور است، به یقین بدانید که راه غلط می‌پیماید.

از این وجه، گاهی برای مفتیِ یک مذهب این اجازه وجود دارد که برای عمل یا فتوی، قول مذهبی دیگر را اختیار کند؛ به شرطی که این کارش از روی آسان‌گیری محض و بنا بر پیروی از هوی نباشد.»[3]

از سخن مذکور، ضمناً این مطلب هم به دست آمد که برای کسی دیگر جز مفتی فقیه و متبحّر، اجازه نیست که در مسأله‌ای به مذهب دیگر فتوی دهد یا بر آن عمل نماید. زیرا فتوایی که نه از روی پیروی هوی بلکه مبتنی بر شناخت اقوال و بنا به نیازهای ضروری صورت می‌گیرد، فقط از عهده‌ی کسی برمی‌آید که کاملاً به رموز و شرایط و قوانین این کار آگاهی دارد.

۱- همان. ۲- تعریف شرع مؤوّل و شرع منزّل خواهد آمد. ۳- اصول الافتاء.

برای مفتی، افتا به مذهب غیر را منوط به دو حالت ذکر کرده‌اند:

۱- ضرورت و نیاز، که خود دارای حالتهای گوناگون با قیودات متعدّد است.

۲- این‌که مفتی باید در مذهب متبحّر باشد و دلایل راکاملاً بشناسد و درکتاب و سنت نظری ژرف داشته باشد.

***

● این یک واقعیت مسلّم است که برای مفتی حتماً مسایلی پیش می‌آید که در کتاب‌ها به صراحت منقول نیست. در این صورت لازم است که با رجوع به قواعد حکم آن مسایل را استنباط کند. با نظر به همین نیاز نوشته‌اند که مفتی باید نسبت به اصول و قواعد مذهب خویش آگاه باشد و باز روی همین اصل است که می‌گویند: مفتی باید فقیه النفس، سلیم الذهن و دارای حسن تصرّف باشد.

● مفتی باید زیر نظر استادی ماهر تربیت یافته باشد. در «منیة المفتی» آمده است که اگر شخصی تمام کتب ایمه‌ی احناف را از بر داشته باشد، باز هم لازم است نزد فقیهی ماهر تلمّذ نماید تا تمام ویژگیهای فتوی را بداند. چون بسیاری از مسایل طبق عادات اهل زمان جواب داده می‌شوند؛ جواب‌هایی که در آنها شایبه‌ی مخالفت با شریعت نباشد.[۱]

● اگر مستفتی مقلّد است، مفتی باید قول صحیح و مختار را به وی بگوید، بی‌آن‌که ذکری از اختلاف ایمه به میان بیاورد. زیرا، ذکر اختلاف جز حیرت و سر درگمی ثمره‌ای برای مستفتی به بار نمی‌آورد. در حالی که افتا برای رهایی بخشیدن مردم از حیرت می‌باشد نه برای ازدیاد آن.[۲]

● بر مفتی لازم است که نسبت به عرف زمان و احوال مردم شناخت کافی داشته باشد و در این مورد علما قایلند: مفتی و قاضی نمی‌تواند عرف را ترک و بر ظاهر مذهب حکم نماید. در غیر این صورت چه بسا حقوقی که ضایع می‌گردد و بر خلق کثیری ظلم می‌شود.[۳] و به همین دلیل می‌گویند:

۱-شرح عقود رسم المفتی: ۳۹.
۲- زاهد کوثری، مقالات الکوثری: ۱۴۲.
۳-شرح عقود: ۳۹.

«هر که نسبت به اهل زمان خود آگاهی نداشته باشد، جاهل است».[۱]

● امام «احمد» رحمه الله می فرماید:

«هیچ کس بر مسند افتا ننشیند مگر این که در وی پنج خصلت باشد: ۱ - نیت خالص، ۲ - بردباری و وقار، ۳ - بصیرت در مسایل و قاطعیّت در آنها، ۴ - اسباب معیشت به قدر کفاف، ۵ - معرفت احوال مردم».[۲]

● بر منصب افتا قائم نگردد تا آن هنگام که جواب‌های صحیحش، بیشتر از خطاهایش باشند.

● لازم است که مفتی در جواب تثبّت و قاطعیت داشته باشد.[۳]

● هر نوع تأثر بیش از حدّ از قبیل خوشحالی مفرط، اندوه زیاد و غیره، اطمینان قلب را از بین برده و توازن عقلی را دستخوش تغییر می سازد و در نتیجه دقت لازم برای حل مسایل مفقود می‌گردد. بنابراین، مفتی در هنگام افتا باید خودش را از این عوامل محفوظ نگهدارد.[۴]

● شاه «ولی اللّه» رحمه الله می‌گوید: مناسب است مفتی حکمی اختیارکند که بر دیگران سهل باشد، خصوصاً بر ضعفا، بنا به این سفارش پیامبر صلی الله علیه وسلم به معاذ و ابو موسی رضی الله عنهما آنگاه که آنها را به یمن فرستاد: **«برای مردم آسانی بیاورید و سخت نگیرید[۵]».**[٦]

● ضروری است که مفتی و قاضی از نظر پاکدامنی، عقل، صلاحیّت، فهم و علم قابل اعتماد باشد. اجتهاد فقط شرط اولویّت است. چون وجود آن نزد اکثر علما در هر عصری متعذّر می باشد.

● با توجه به مقام شامخ مفتی، جمیع افعال و سکنات و اقوال وی باید وسیله‌ی تبلیغ شریعت باشد. به طوری که «شاطبی» رحمه الله می‌گوید:

«ان الفتوی من المفتی تحصل من جهة القول و الفعل و الاقرار».[۷]

... و شرایط و آداب دیگر که علما در کتاب‌های مستقل مفصّلاً یادآور شده‌اند.[۸]

۱- همان.
۲- سخنان دیگر امام ؛ را در این زمینه نگاه کنید در: اعلام الموقّعین: ٣٦/١ .
۳- آداب العالم و المتعلّم: ٦۵ .
۴- همان.
۵- رواه البخاری: علم، ح ١٦٩۴ - و مسلم: مغازی، ح ٩٠٦٩ .
٦- عقد الجید: ۷۴ .
۷- موافقات: ٢٦۴/۴ .
۸- بخوانید: آداب العالم و المتعلم: باب ششم، صفحه ٦۴ به بعد.

پدیده‌ی تغیّر احکام در شرع

اصول و احکام منصوص در قرآن و سنّت تغییر ناپذیرند. خداوند متعال فرموده است: ﴿**اَلْيَوم اَكْمَلتُ لَكُم دينَكم وَ اَتْمَمْتُ عَلَيْكم نِعْمَتی و رَضِيْتُ لَكُمُ الْاِسْلامَ دِيناً**﴾ [مائده:۳]. یعنی دین اسلام کامل شده و برای ترمیم و تکمیل آن احتیاج به تغییر در قالب ازدیاد و نقصان نیست. با این وصف، اگر بپذیریم که بعضی از اصول و احکام اسلام باید عوض شود، گویا با قول خداوندی مبنی بر کمال دین مبین اسلام مخالفت کرده‌ایم.

معهذا در عبارات فقها به این جمله برمی‌خوریم که: «**احکام به تغییر زمان متغیّر می‌گردند**». باید دانست این یک اصل کلّی نیست که تمام احکام شرعی را بدون استثنا در برگیرد؛ آن طور که برخی ملحدان و اباحیون در زمان ما می‌پندارند. بلکه منظور از این قاعده این است که پاره‌ای از مسایل که در قرآن و سنّت برای آنها نصّی وارد نشده، به تغییر زمان، حکمشان نیز متغیّر می‌گردد و کاملاً به خاطر باید داشت که این تغیّر به یکی از سه وجوه زیر پدید می‌آید:

الف: حکم معلول به علتی است – پس اگر علّت در زمانی مفقود گردد، بالتّبع حکم نیز متغیّر می‌شود[1] به طور مثال، قبلاً فقها می‌گفتند خرید و فروش آب برای آبیاری مزارع ممنوع است بدین علّت که مقدار آب دقیقاً مشخص نمی‌گردد. اما امروزه وسایلی فراهم آمده که به کمک آن اندازه‌گیری دقیق آب ممکن است. بنابراین، حکم قبل عوض می‌شود. چون خود آن علّت گویاست که هرجا وسیله میسّر باشد، علت منع از بین رفته و خرید و فروش آب جایز می‌گردد.

ب: حکم مبنی بر عُرف و عادات است – حال اگر عُرف تغییر نماید، حکم نیز موافق با آن عوض می‌شود. مأخذ جواز و اعتبار این تغییر، این درس بزرگ اسلام است که: «**ما راه**

۱- علّت در احکام دینی دو نوع است: ۱- علّت دایمی- این علّت در قرآن و حدیث منصوص است و به هیچ وجه تبدیلی نمی‌پذیرد. مانند علّت حرمت زنا، ربا، دروغ، باده‌گساری و ... . ۲- علّت موقت- این نوع علّت دایمی نیست و ممکن است بنا به عواملی از قبیل تغییر زمان و احوال و ضرورتهای شدید متغیر گردد. هر جاکه بحث از تغیّر احکام به تغییر علّت است، منظور همین قسم می‌باشد. (مثال این قسم در متن واضح شده است).

المسلمون حسناً، فهو عند اللّه حسن»[۱]. [هر چه مسلمانان خوب دانستند، نزد خدا هم خوب است] . مثلاً امام «ابو حنیفه» ﷫ بر این نظر بودند که، قاضی به ظاهر عدالت شهود کفایت کند و نیازی به تزکیه‌ی آنان نیست و این مبنی بر عُرف آن زمان بود که افراد عادل زیاد بودند و در میان مردم خیر و نیکی موجزن بود. امّا به مرور زمان حالات عوض شد و فساد زیادگشت. لذا «ابو یوسف» ﷫ قایل شد که تزکیه‌ی شهود واجب است و قاضی به ظاهر آنان قانع نشود.

ج: حکم به ضرورت شدید و بلوای عام، به قدر ضرورت تغییر می‌کُند - مأخذ اعتباری این تغیّر، قول خداوندی است: ﴿**فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ وَّ لاعادٍ فلآ اِثْمَ عَلَيه ...**﴾ [بقره: ۱۷۳] و ﴿**لاَ يُكَلِّفُ اللّهُ نَفْساً اِلاّ وُسْعَهَا**﴾ [بقره: ۲۸٦] و آیه‌هایی نظیر آیات مذکور. مثلاً اگر گرسنه‌ای چنان در چنگال گرسنگی گرفتار شده که نزدیک است بمیرد و هیچ خوردنی حلالی در دسترسش نیست، می‌تواند به قدر ضرورت (سد رمق) چیز حرامی مانند خوک یا شراب که در دسترس دارد، بخورد. در این صورت هم پس از این که ضرورت شخص برطرف شد، باز آن چیز حلال شده‌ی موقّت، بر وی حرام می‌گردد.

آیا «علّت» همان «حکمت» است؟

بسیارند آنان که هنوز شناخت دقیق وکافی از قوانین و موضوعات دینی ندارند، اما با دستاویز قرار دادن این سخن که احکام اسلام معلول علت‌ها و بر پایه‌های عقل و منطق قرار دارد، برای تطبیق آن با اوضاع و تقاضاهای جدید، می‌خواهند دین را بر میز تشریح قرار دهند و با ابزار عقلی به کالبدشکافی این پیکره‌ی عظیم و دقیق و پیچیده بپردازند. این گروه با ترتیب دادن قضایایی، نتیجه‌هایی اخذ می‌کنند که گاه صد و هشتاد درجه با حکم اصلی و منصوص بعضی مسایل مهم دینی، تفاوت دارد! نباید فراموش کرد که اوّلاً احکام اسلام همه تحت این قاعده جای نمی‌گیرند. چه بسا احکامی که علّت آنها به عقل تشخیص داده نمی‌شود. ثانیاً آن احکام که معلول به علل هستند نیز

۱- در اصل سخن حضرت ابن مسعود ؓ - صحابی بزرگ و فقیه مسلّم در میان اصحاب ﷺ - است با مفهومی بسیار وسیع که آن را به صورت قاعده‌ای جامع در آورده است. (رواه احمد فی مسنده موقوفاً علی ابن مسعود ؓ: ۱/ح ۳۵۹۹ - و الحاکم فی المستدرک: ۷۹/۳-۷۸ و صحّحه الذهبی. ایضاً ر.ک: نصب الرأية: ۱۳۳/۴).

تابع شرایط و اصولی هستند که کاملاً باید ملاحظه شوند. ندانستن این اصول و شرایط از بزرگ‌ترین کمبودها در یک محقِّق نما است.

غافل بودن از فرق میان علت و حکمتِ یک حکم، یکی از همین کمبودهای وحشتناک است. پس دانستن این مطلب برای همه مهم و ضروری است. قبل از هر چیز باید دانست که حکم شرعی دارای علّتی است و حکمتی. و این دو با هم فرق دارند که در تعریف آنها این فرق واضح می‌گردد.

«علّت» عبارت است از: آنچه که بدون واسطه مقتضی و ثابت کننده‌ی حکمی برای چیزی شد.

«حکمت» عبارت است از: فایده‌ای که از آن حکم یا از عمل بر آن حکم حاصل می‌آید.

با این تعریف روشن شد که «علّت» قبل از حکم است و «حکمت» که همان فایده است، همیشه بعد از حکم قرار دارد. پس از دانستن این بدیهیات، این را باید دانست که یک حکم شرعی، بر علّت شرعیِ خویش دایر است نه به حکمتش ندانستن و مدّنظر قرار ندادن این فرق بزرگ، منجر به این اشتباه می‌گردد که پنداشته شود حکمت هم در تغییر حکم مؤثر است که اصلاً چنین نیست!

من باب مثال: در شریعت، خَمر (شراب) حرام است بدین علّت که در ذاتِ خود مُسکرِ (نشه‌آور) است و با نظر به این حکمت که انسان از چیزهایی که عقلش را ضایع می‌سازد، مصون بماند. این حکم (حُرمت خمر) بر علّت که مسکر بودن خمر است موقوف است نه بر حکمت خود که جلوگیری از ضایع شدن عقل است. پس هرگاه این علّت دیده شود، حکم حرمت ثابت می‌گردد. بنابراین برای کسی که ممکن است به خوردن شراب مَست نشود و عقلش برقرار بماند نیز شراب حرام است، زیرا علّت (مسکر بودن شراب به ذات خود) همچنان باقی است.

فرق میان «شرع مُنزّل» و «شرع مؤوّل»

به تعبیری شرع اسلامی بر دو قسم است: شرع منزّل و شرع مؤوّل. منظور از «شرع

منزّل»، احکام منصوص قرآن و سنّت هستند که به طریق وحی متلو یا غیر متلو بیان شده‌اند و مراد از «شرع مؤوّل» احکامی هستند که سرچشمه‌شان وحی نیست، بلکه فقها آنها را از قرآن و سنّت استنباط کرده‌اند، بی‌آن‌که ذکر صریحی از آنها در قرآن و سنّت به میان آمده باشد.

«شرع منزّل» اصلاً قابل تغییر و تبدیل نیست؛ چون مصدر آن ذات عالم الغیب و الاسرار است. اما «شرع مؤوّل» چون زاده‌ی استنباطات فقها برحسب عواملی از قبیل احوال زمان و ضرورت‌ها و عرف مردم می‌باشد، به تغییر آن عوامل، متغیّر می‌شود.

عملکرد امام «ابوحنیفه» رحمه الله در حل مسایل

امام اعظم رضی الله عنه درباره‌ی رویه‌ی خویش در حل مسایل می‌فرماید:

«برای دریافت حکم مسأله‌ای اول به قرآن روی می آورم، بعد به سنّت و سپس به اقوال صحابه رضی الله عنهم. اگر حکم مسأله‌ی مورد نظرم را در قرآن یافتم، به طرف سنّت نمی‌روم و اگر آن را در سنّت به دست آوردم به اقوال صحابه مراجعه نمی‌کنم و اگر در سنّت نیافتم، به اقوال صحابه رضی الله عنهم رو می آورم و از اقوال مختلف آنان قولی راکه خودم می‌پسندم انتخاب می‌کنم. و اگر در هیچ یک از این مراجع حکم مسأله پیدا نشود، آن وقت به رأی خویش اجتهاد می‌کنم».[1]

این طرز برخورد با مسایل دینی و تحقیق آنها در منابع شرع به ترتیب فوق، از سه امام دیگر اهل سنت نیز نقل شده و در اصل ریشه در این حدیث دارد: وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و سلم معاذ رضی الله عنه را به یمن فرستاد، ازو پرسید: **«در میان مردم به چه حکم می‌کنی؟»** گفت: **به کتاب خدا.** پرسید: **«اگر آن را در کتاب خدا نیافتی آن وقت چه؟»** گفت: **در سنّت رسول او جست‌وجو می‌کنم.** پرسید: **«اگر در سنّت من هم نیافتی به چه حکم می‌کنی؟»** گفت: **در آن صورت به رأی خویش اجتهاد می‌کنم.** رسول اللّه صلی الله علیه و سلم دست به دعا برداشتند و فرمودند: **«سپاس خدایی راکه قاصد رسولش را به رضای خود و رضای رسولش هدایت داد»**[2]

رویه‌ی مذکور که مورد تأیید و موجب خوشی رسول خدا صلی الله علیه و سلم قرار گرفت، بیانگر

۱- خیرات الحسان: ٦٩ و تاریخ بغداد: ۳٦٨/۱۳ و تاتارخانیه (تقدمة التحقیق): ۱۵ .

۲- رواه ابوداود: قضایا - و الترمذی: احکام، ح ۱۳۲۷ - و احمد: ۲۳۰/۵ و ۲۳٦ .

وظیفه‌ی یک مجتهد در رویارویی با مسایل دینی و ضمناً مبیّن درجه‌ی منابع چهارگانه‌ی شرع (قرآن، سنّت، اجماع و قیاس) به ترتیبی که ذکر گردید، می‌باشد.

طبقات فقهای احناف

فقها به اعتبار منزلت و قابلیت‌های علمی به هفت طبقه تقسیم می‌شوند. در اینجا ضمن بیان هر طبقه، فقهای معروف احناف مربوط به هر طبقه نام برده می‌شوند:

طبقه‌ی اول (مجتهدان در شرع): کسانی بودند که قواعد و اصول فقهی را از ادله‌ی چهارگانه‌ی شرع ترتیب می‌دادند و طبق آن احکام فروع را از ادلّه استنباط می‌کردند. این گروه در مسیر اجتهاد تابع کسی نبودند؛ نه در اصول و نه در فروع. مانند ایمه‌ی اربعه، امام اوزاعی و غیرهم ﭫ.

طبقه‌ی دوم (مجتهدان در مذهب): اینان قادر بودند برحسب قواعدی که امام «ابو حنیفه» ﷬ ترتیب داده بود، احکام را از ادله‌ای که او مبنای استنباطات خویش را بر آن نهاده بود، استخراج نمایند. این افراد اگرچه در برخی مسایل جزیی با امام خویش مخالفت داشتند، ولیکن در اصول و قواعد استنباط کاملاً مقلّد و پیرو او بودند. مانند ابو یوسف، محمّد، زفر، حسن و غیرهم. (به این طبقه در اصطلاح، «متقدّمین» می‌گویند)

طبقه‌ی سوّم (مجتهدان در مسایل): کار فقهای این طبقه استنباط احکامی بود که درباره‌ی آنها روایتی از امام و شاگردان وی وجود نداشت. مانند طحاوی، کرخی، سرخسی، خصاف، حلوانی، بزدوی، قاضیخان و غیرهم. اینان نه در اصول و نه در فروع قادر به مخالفت با امام خویش نبودند. ناگفته نماند که این گروه خدمتی عظیم برای رشد و توسعه‌ی فقه حنفی نمودند. پایه‌هایی برای تفریعات فقهی نصب کرده و قواعدی برای ترجیح و مقایسه بین آرای مختلف و تصحیح بعضی از آنها از بعضی دیگر وضع نمودند.

طبقه‌ی چهارم (اصحاب تخریج): این گروه اصلاً قادر به اجتهاد نبودند. اما چون احاطه‌ی کامل بر اصول مذهب و مأخذ آن داشتند، می‌توانستند به رأی خویش و مقایسه با نظایر، قولی ذی وجهین و مجمل یا حکمی منقول از امام یا شاگردانش را که

احتمال دو أمر را داشت، تفصیل کنند. مانند امام جصّاص رازی.

طبقه‌ی پنجم (اصحاب ترجیح): کار این طبقه از فقها فقط انتخاب و تفصیل و ترجیح بعضی روایات از بعضی دیگر بود. اینان نتیجه‌ی کارشان را اغلب با این جمله‌ها بیان می‌کردند. «هذا اولیٰ»، «هذا اوضح»، «هذا اوفق بالقیاس» یا «هذا ارفق للنّاس». مانند قدوری و مرغینانی (صاحب هدایه).

طبقه‌ی ششم (مقلّدین توانا): این طبقه شامل فقهایی بود که کاملاً مقلد بودند و کاری به ترجیح اقوال هم نداشتند، اما می‌توانستند بین دو قول که یکی قوی و دیگری قوی‌تر بود، امتیاز بدهند. اینان همچنین قادر به تشخیص ضعیف، ظاهر روایت، ظاهر مذهب و روایات نادر بودند. مانند صاحب کنز، صاحب مختار، صاحب وقایه و صاحب مجمع. این افراد در کتابهایشان روایات مردود و ضعیف را اصلاً نقل نکرده‌اند.

طبقه‌ی هفتم (مقلّدین ناتوان): آخرین طبقه از طبقات فقها شامل کسانی است که قدرت هیچ کاری از موارد مذکوره را ندارند. بدین سبب خشک و تر را به هم می‌آمیزند، راست را از چپ تشخیص نمی‌دهند، و هر چه راکه بیابند بدون بررسی و تشخیص درست از نادرست، جمع می‌کنند.[۱]

أخذ اقوال شش طبقه‌ی اول جایز و فتوی دادن به آنها درست است. اما اقوال طبقه‌ی هفتم قابل اعتماد نیست.

اقسام کتاب‌های فقه حنفی

فقه احناف از مجموع این سه نوع کتاب تکوین یافته است: ۱- اصول، ۲- نوادر، ۳- فتاویٰ.

۱-اصول؛ این کتابها عبارتند از: مبسوط، زیادات، جامع صغیر، جامع کبیر، سیر صغیر و سیر کبیر. در اطلاق کلّی به روایات مجموع این کتابها «ظاهر روایت» می‌گویند که مشتمل بر اقوال ایمه‌ی ثلاثه (ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد ﷺ) می‌باشد. روایات این کتابها را افراد ثقه از امام «محمد» ﷬ نقل کرده‌اند و به همین خاطر به «ظاهر روایت»

۱- مجموعهٔ رسائل ابن عابدین: ۱۲-۱۱ و شرح عقود رسم المفتی: ۵-۴.

شهرت یافته‌اند.

۲- نوادر؛ مانند کتابهای دیگر امام محمد از قبیل کیسانیات، هارونیات، جرجانیات و رقیات. به مجموع این کتاب‌ها «غیر ظاهر روایت» می‌گویند. کتاب‌های «مجرد» از حسن رحمه‌الله و «امالی» از ابو یوسف رحمه‌الله و روایات مفرده از ابن سماعه رحمه‌الله و معلی بن منصور رحمه‌الله و غیره نیز از قسم «نوادر» هستند.

۳- فتاویٰ و واقعات؛ سومین نوع کتاب‌های فقهی و مشتمل بر مسایل مستنبطه‌ی شاگردان ابو یوسف و محمد مانند عصام بن یوسف، ابن رستم، محمد بن سماعه، ابو سلیمان جوزجانی، ابو حفص بخاری و ... است رحمهم‌الله.

اولین کتابی که در آن فتاوای این حضرات را جمع کرده‌اند، «**کتاب النوازل**» از فقیه ابو لیث سمرقندی رحمه‌الله است. پس از وی، مشایخ در این زمینه کتاب‌های متعدی تألیف کردند. منجمله «**مجموع النوازل والواقعات**» از صدر شهید رحمه‌الله، «**فتاوای قاضیخان**»، «**خلاصه**» و «**المحیط**» از کتاب‌های دیگر علمای متأخر در این زمینه است.[1]

از نظر اهمیت، مرتبه‌ی این سه قسم کتاب به ترتیب ذکر شده می‌باشد.

مفاهیم احکام مصطلح در فقه احناف

فرض: حکمی است که به دلیل قطعی الثبوت و قطعی الدلالة ثابت شده و کوچکترین شبهه‌ای در آن نیست. کسی که فرض را انکار کند، کافر است و هر که آن را ترک دهد، معذّب می‌گردد. فرض به دو قسم است: ۱- فرض عین؛ که تک‌تک افراد مسلمان موظفند آن را به جا بیاورند. مانند نمازهای پنجگانه و روزه و ... . ۲- فرض کفایه؛ که اگر گروهی آن را قائم نگهدارند، از عهده‌ی دیگران ساقط می‌گردد. مانند نماز جنازه.

واجب: به حکمی می‌گویند که وجوبش به دلیل ظنّی الثبوت ثابت شده است. به واجب، فرض عملی هم می‌گویند به این معنا که عملاً مانند فرض ضروری است. اما اعتقاداً به منزله‌ی فرض نیست. برای همین اگر یکی منکر واجب باشد، کافر گفته

۱- ر.ك: همان.

نمی‌شود هر چند که گمراه خوانده می‌شود. ترک واجب بدون عذر موجب عقاب شدید است.

سنّت: به طریقه‌ای دینی می‌گویند که نه فرض است نه واجب و همچنین به هر آن کاری می‌گویند که از آن حضرت ﷺ ثابت است. سنّت به این مفهوم دو قسم دارد: ۱- سنّت مؤکده؛ که آن حضرت ﷺ به هیئت عبادت بر آن مواظبت داشته وگاهی هم ترک کرده است. به این سنّت هُدیٰ هم می‌گویند. ۲- سنّت زایده؛ فعلی است که از آن حضرت ﷺ نه به قصد عبادت که از روی عادت صادر شده است. (حکم سنّت مؤکده قریب به واجب است و سنّت زایده حکم مستحبات را دارا است).

مستحب: اسم هر آن فعلی است که به نظر شارع، کردنش از نکردن بهتر است. هر چند که ترکش هم جایز است.

مستحسن: آنچه که مسلمانان خوب و حَسَن می‌دانند.

مباح: آن است که هر دو جنبه‌اش مساوی‌اند. یعنی نه در عمل کردن بر آن ثوابی مرتب می‌گردد و نه به ترکش عقابی واجب.

مکروه: کاری است که دست نزدن به آن بهتر است. مکروه اگر به حرام نزدیک‌تر باشد -که فاعلش مستوجب عقاب گردد - «تحریمه» و اگر به حلال نزدیک‌تر باشد، یعنی فاعلش گناهکار نشود و اگر کسی آن را ترک دهد تا اندازه‌ای مستحق ثواب گردد، «تنزیهه» است. ناگفته نماند که لفظ «مکروه» در فقه احناف گاهی به معنی حرام هم به کار می‌رود.

حرام: ضد حلال است. امام راغب گفته: «حرام عبارت است از هر چیز ممنوع»[1].

***

فتاوای تاریخی

«فتوی» با توجه به اهمیت و مقام آن در اسلام، در جوامع اسلامی تأثیر غیرقابل انکار داشته و دارد. فتوا علاوه بر این که برای تبلیغ احکام دینی به کار می‌رفت، در

۱- المفردات: ۱۱۴ .

پاره‌ای موارد به صورت حربه‌ای بزرگ برای مقابله با دشمنان اسلام و مسلمانان و دفاع از ارزشها و سیاست‌های اسلامی مورد استفاده قرار می‌گرفت که گاه انعکاسی عظیم در زمان خویش ایجاد می‌کرد و طنین پاره‌ای از آنها از قرون گذشته تا حالا هم وجود دارد. بعضی از این نوع فتاوا که ما در تاریخ نمونه‌های زیادی را می‌توانیم پیدا کنیم، تأثیرات عظیم و متنوعی داشته است؛ به یکباره مسیر افکار و اعمال مردم را تغییر داده، پایه‌های تخت سلطنت حکّام جائر را لرزانده، اهداف مخرّب دشمنان را نقش بر آب کرده، از سیاست‌های مسلمانان دفاع می‌نموده و ... .

در اینجا فرصت را غنیمت شمرده و چند فقره از این فتاوای تاریخی را مشروحاً ذکر می‌کنیم:

● **۱- فتوای حضرت «حسن‌بن علی بن ابی طالب» رضی‌اللّه‌عنهما:**

تا اوایل نیمه‌ی دوم عهد صحابه ﷺ، جولانگاه بحث‌های عقیدتی مسلمانان در چارچوب قرآن و سنت بود. اما در اواخر نیمه‌ی دوم تغییرات محسوسی روی داد و به دنبال آن فرقه‌های متعدّدی سر بیرون آوردند و به مرزهای عقیدتی اسلام حمله‌آور شدند. یکی از این فرقه‌های منحرف، فرقه‌ی «قدریّه» بود که مؤسس آن «معبد جهنی» نام داشت. او مکتبش را براساس انکار تقدیر بنا نهاد. در این میان «حسن بصری» رحمه‌الله نامه‌ای به حضرت «حسن بن علی» رضی‌الله‌عنه نوشت و در آن حکم این گروه مردود را پرسید. حضرت حسن رضی‌الله‌عنه برای او نوشت: **«هرکه به قضای الهی و به این‌که خیر و شرّ همه در دست اوست، ایمان نداشته باشد، کافر است! ...»** این فتوی، مذهب «قدریه» را تا حدّ قانع کننده‌ای برای مردم معرفی کرد. «ملا علی قاری» در توصیف این فتوای مهم و مؤثر می‌نویسد: **«این نامه‌ای است که از آن انوار درخشان چراغ نبوت و رسالت ساطع است.»** [۱]

● **۲- فتوای «احمد بن حنبل» رحمه‌الله :**

قبل از «مأمون» خلیفه‌ی عباسی، تمام خلفا با علمای زمان خویش بر این عقیده هماهنگ بودند که **«قرآن مخلوق نیست»**. اما وقتی «مأمون» روی کار آمد، معتزلی‌ها دور و برش را گرفتند و او را به این‌که «قرآن مخلوق است!»، معتقد ساختند. در پی این حادثه

۱- مرقاة المفاتیح: ۵۹/۱ .

ناأمنی برای علما و وحشت در میان مردم حکم‌فرما گردید. «مأمون» تمام توان خویش را برای ترویج عقیده‌ی خویش به کار بُرد و دستور داد هر که با این عقیده مخالفت نماید، از پُست‌های دولتی و مناصب معزول گردد و اگر اصرار داشته باشد، به زندان افکنده شود.

امام «احمد بن حنبل» ؒ فتوایش را بر مبنای عقیده‌ی اسلاف خویش که: «**قرآن نه خالق است و نه مخلوق، بلکه صفتی از صفات باری تعالی است**»، اعلام و مردم را به ماندن بر همین موقف و استقامت در این راه توصیه فرمود. «مأمون» امام را به زندان افکند و چون ایشان با پایمردی وصف‌ناپذیر بر عقیده‌ی خویش مصرّ و مستحکم بود، دستور داد هر روز بر شکنجه‌هایش بیفزایند. امام «احمد» ؒ به همین وضع قریب ۱۵ سال را در زندان به سر بُرد، اما از فتوی خویش رجوع نکرد.

ماجرای امام «احمد بن حنبل» ؒ تأثیری عمیق به مردم بخشید و باعث استحکام موضع اعتقادی اهل سنت و جماعت در این مسأله‌ی عقیدتی گردید.

● ۳- فتاوای مجدد الف ثانی ؒ :

فتنه‌ی «اکبرشاه» از بزرگترین فتنه‌های تاریخ هندوستان به حساب می‌آید. او خودش را ولی أمر و نهایتاً مجدّد و مصلح اعمال و عقاید مردم معرفی کرد. او عقیده داشت که مدت بقای احکام اسلامی هزار سال بود و در هزاره‌ی دوم می‌توان عقایدی دیگر با عبادات و احکامی دیگرگونه روی کار آورد! او در ترویج این نظر فاسد دست به تبلیغات و کوشش‌های گسترده‌ای زد. دستور داد در ذکر سَنَوات از آن به بعد به جای لفظ هجرت، رحلت را قید کنند. در زمان «اکبرشاه» دروازه‌ی فساد و فحشا از هر طرف گشاده شد و علناً به فرایض و شعایر اسلامی از قبیل نماز، روزه، زکات، حج و ... اهانت گردید وکلاً اوضاع دینی در پنجه‌های نوسانات خطرآفرین گرفتار آمد.

این احوال و اوضاع به حال خود باقی ماند تا این‌که مردی عالم و عارف به نام شیخ «احمد سرهندی» ؒ وارد صحنه شد وگامهای مؤثری برای ترمیم و اصلاح اوضاع دینی که تمام اقشار مردم از درباری‌ها گرفته تا بازاری‌ها به آن احتیاج داشتند، برداشت. او در قالب فتاوا، مکتوبات و درسهای صوفیانه و وعظ، کارش را شروع کرد و به زودی

نَفَس گرم او تمام هند را تحت‌الشعاع قرار داد. به برکت مجاهده‌های مداوم و خستگی‌ناپذیر او، آیین اسلام چهره‌ی خویش را از نقاب ظلمت اکبری بیرون آورد و بار دیگر عبادات و شعایر آن به صورت مطلوبی در میان مردم پیدا شد. به «شیخ احمد» رحمه‌الله به سبب همین کارهای اصلاحی لقب «مجّد الف ثانی» دادند. یعنی: «احیاگر احکام دینی در هزاره‌ی دوم اسلام».

● ۴- فتوای «میرزا شیرازی»:

در زمان «ناصرالدین شاه قاجار» که انگلیس سعی در نفوذ هر چه بیشتر خود برای غصب منافع ایران داشت، آن کشور استعمارگر عهدنامه‌ای با سران غفلت‌زده‌ی ایران امضا کرد که به موجب آن امتیازات خرید و فروش توتون و تنباکو به انگلیس واگذار گردید. به دنبال این توافق، زمین‌های زیادی در ایران به زیر کشت تنباکو رفت که خود ایران بهترین بازار برای فروش این محصول بود و از این راه پول هنگفتی به جیب انگلیس می‌رفت.

در این اثنا مردی مبارز به نام «آیت اللّه میرزای شیرازی» از نجف برای مردم این فتوی را صادر کرد: **«الیوم استعمال تنباکو بایّ نحوٍ کان، در حکم مبارزه با امام زمان است!»**

مردم به محض دریافت این حکم از استعمال تنباکو و کار در زمینهای زیر کشت تنباکو دست کشیدند. حتّی زنان در حرامسرای شاه قلیانها را شکستند و بی‌پرده به شاه گفتند که دیگر نه خودشان دست به قلیان می‌زنند و نه حاضرند برای او قلیان چاق کنند. شاه به ناچار در مقابل فشار مردم تسلیم شد و این امتیاز را لغو کرد و بدین ترتیب ضربه‌ای بزرگ بر منافع انگلستان فرود آمد.

● ۵- فتوای علمای دیوبند:

یکی از ترفندهای ضد اسلامی انگلستان در هند که تمام نیرویش را برای از بین بردن مظاهر و شعایر اسلام به کار بسته بود، تصویب مادّه‌ای حاوی این قانون تحمیلی بود که کسی حق ندارد دختران را پایین‌تر از سن هفده سالگی شوهر بدهد. آنان برای این کار سازمانها و واحدهایی تشکیل دادند.

علمای دیوبند که در رأس آنها حضرت شیخ الهند «مولانا محمود الحسن» رحمه‌الله قرار

داشت، سرسختانه با این قانون غیراسلامی مبارزه کردند و هر جا این فتوی را انتشار دادند که در اسلام، نکاح مقیدّ به سن مخصوصی نیست[۱] به دلیل این‌که در قرآن حکم نکاح مطلقاً آمده و نیز رسول اللّه ﷺ حضرت عایشه رضی‌اللّه عنها را در حالی که شش ساله بود، به نکاح خود در آورد. در راستای این مخالفت‌ها مسلمانان به قول بسنده نکردند، بلکه عملاً هم نشان دادند که برای آنان احکام اسلامی از قوانین تحمیلی و غیر اسلامی انگلیس مهم‌تر است. به طوری که نقل شده است در اطراف شهر علمی «دیوبند» حدود پانصد دختر نابالغ نکاح داده شدند تا این موضوع به صورت خاری تیز در چشم قانونگزاران استعمارگر فرو رود!

در طول این مبارزات علمای زیادی به زندان افتادند اما فتوای مزبور اثرش را به بهترین وجه بر مردم گذاشته بود. عاقبت کار، این سیاست استعماری و ضد اسلامی انگلیس به شکست فاحشی منتهی گشت و مسلمانان پیروز شدند. این واقعه در تاریخ هند به «موضوع شاردابل» معروف است.

مختصری در شرح حال مؤلف

نام: محمد عمر

نام پدر: ملا احمد، فرزند ملا عبدالرحمن، فرزند ملا عبدالجلیل رحمهم الله

تاریخ تولد: ماه ذیحجه سنه‌ی ۱۳۵۵ هـ‌ق

نسب: ایشان از سادات منطقه می‌باشند و سلسله‌ای که وی را به رسول اکرم ﷺ وصل می‌کند، دارای سی و دو واسطه است که با نگاهی هر چندگذرا به این سلسله، به خوبی می‌توان به ممتاز بودن آن در تمام مقاطع –از نظر برجستگی‌های علمی و پرهیزکاری و مقبولیّت‌های عامه– پی برد. شیخ «ابو صالح موسیٰ» رحمه الله و فرزند گرامی‌اش حضرت غوث اعظم «عبدالقادر گیلانی» رحمه الله از چهره‌های شاخص این زنجیره هستند که اسم گرامیشان بیش از هر کس دیگری در این سلسله نسب، جلب

۱– اشتباه نشود که عدم تقیّد به سن معّین در اسلام برای عقدِ نکاح است نه زفاف.

توجه می‌کند. ناگفته پیداست که این علاوه بر وجود شخصیت‌های منحصر به فردی مانند حضرت «فاطمه زهراء» ـ رضی الله عنها ـ و حضرت «علی مرتضی» ﷺ و اولاد پاکشان است که سلسله نسب‌های سایر سادات، به طرق مختلف به آنان پیوند می‌خورد.

اجداد مولانا در میان عامه و خواص. از نظر پاکی و پارسایی و انسان دوستی، از معروفیت و محبوبیّت چشمگیری برخوردار بوده‌اند و همواره قرین احترامات خاص مردم می‌زیستند.

زندگی مولانا، مشتمل بر سه فصل مفصل می‌باشد و چون هر فصل آن در شکل بخشیدن به شخصیت کنونی‌شان تأثیر مهم داشته است، اجمالاً هر کدام را جداگانه اجمالاً مرور می‌کنیم:

▫ فصل اول؛ دوران کودکی

در سال ۱۳۵۵ هـ در یکی از شب‌های ماه مبارک ذی‌الحجه در روستای «انـزا» (قریه‌ای از توابع بخش سرباز) طفلی از پدر و مادری پاک از سلاله‌ی مقدّس رسول اللّه ﷺ چشم به جهان می‌گشاید. اسمش را پدربزرگش «محمد عمر» می‌نهد که اسم تاریخیش به حساب ابجد چراغ علیم برمی‌آید. او به ظهور برکات اسم ابَر مرد تاریخ اسلام بر این طفل نوظهور، امیدها می‌بندد. این انتخاب مورد قبول همه‌ی اعضای خانواده قرار می‌گیرد.

چون «محمد عمر» اولین پسر پدر و مادر است، تولدش موجب مسرت و شادی وصف‌ناپذیر آنان شده و هرکدام در پهن دشت آروزهایشان، آینده‌ای زیبا و مبارک برای وی ترسیم می‌کنند.

«محمد عمر» از همان کودکی امتیازات خدادادی‌اش را ظاهر می‌سازد و این امتیازات فرقی واضح در میان او و سایر اطفال ایجاد می‌کند. مادرش به وی می‌گفت: «در طول شب‌های دراز، مثل اطفال دیگر پریشانم نمی‌کردی، تا این‌که خودم رحمم می‌آمد و برمی‌خواستم و به تو شیر می‌دادم»!

وقتی کمی بزرگ‌تر می‌شود، صفات یک مرد کامل در وجود کوچکش آشیان می‌کند. او ظاهراً کودک است و همانند همسن و سالانش اشتیاق زیادی به بازی‌های کودکانه دارد و در این کار شب و روز نمی‌شناسد. اما در عین دارا بودن طبع کودکانه، مردی بزرگ و عاقل به نظر می‌رسد. در همین سنین عشق مفرطی به نماز، روزه، ذکر و خواندن درود دارد. به اشعار عارفانه و نعت‌آمیز علاقه‌ی بسیار نشان می‌دهد و اشعار زیادی از «دیوان حافظ» از بر دارد. عشق نبوی خمیر فطرت اوست و از همان زمان عادت کامل به سحرخیزی پیدا نموده است. در شجاعت و زور بازو از همسالان خود پیشی گرفته و یاور محرومان است. در شب‌های تار، یکه و تنها برای آبیاری درختان به باغ‌های دور دست می‌رود. او احترام و ارزش زایدالوصفی به والدین قایل است و در جلب رضای آنان از انجام هیچ کاری شانه خالی نمی‌کند. به سه گروه محبّتی وافر احساس می‌کند: **علما، صوفیه و اهل شجاعت** که بعدها خصوصیات همه‌ی آنان را یکجا در خود جمع می‌کند.

وقتی پا به سن نُه سالگی می‌گذارد، پدرش او را به دبستان می‌برد. تا دو سال با جدیّت تمام درس می‌خواند، اما سال سوم حالش دگرگون می‌گردد و به دنبال آن، برای همیشه دبستان را ترک می‌گوید. در مقابل، عاشق کتاب‌های دینی است. تا سن ۱۰ سالگی کتاب‌های ابتدایی مدارس دینی از قبیل «گلستان سعدی»، مجموعه‌ی «پنج کتاب»، «میزان و منشعب»، «منية المصلی» و «مختصر قدوری» را فرا می‌گیرد.

در ۱۱ سالگی به دست «غلام محمد دالبندینی نقشبندی»، خلیفه‌ی مجاز «شاه ولی‌اللّه خراسانی - هراتی» در سلسله‌ی نقشبندیه‌ی مجددیّه، بیعت و در لطایفی که به وی تلقین می‌شود، باکمال ذوق و شوق ذکر می‌کند. او در این مدت کتاب «نور الظلّم» را نزد استاد طریقتش می‌خواند. استاد در پیشانی‌اش آثار نبوغ عالی می‌بیند وگاه‌گاه او را به تحصیل علوم دینی تشویق می‌کند. کودک ۱۱ ساله با تعجب ازو می‌پرسد: «مگر برای شما درباره‌ی تحصیل من کشفی رُخ داده؟» استاد می‌گوید: «چرا عزیزم، بلکه برای ما واضح شده است»!

▣ فصل دوم؛ دوران تحصیلات

این دوره از زندگی مولانا، از سیزده‌سالگی وی شروع شده و به مدت پنج سال ادامه می‌یابد. تشویقات استاد دلسوز، فکر به ثمر رساندن زحمات والدین و تحقق بخشیدن به آرزوهایشان و درکنار این دو، میل طبعی به فراگیری علم قرآن و سنت، همه دست به دست هم داده و انگیزه‌ای قوی در وجود مولانا برای جستجوی علم و معرفت می‌شوند. او در سال ۱۳۶۸ هـ به قصد «کراچی» -شهر علم و عالم‌پرور پاکستان- از ایران خارج می‌شود. در آن دوره از زمان در «کراچی» اندیشمندان و علمای برجسته‌ای وجود داشتند که در «**دارالعلوم دیوبند**» -مرکز بزرگ علوم دینی که با اهداف مذهبی، سیاسی در هند فعالیت داشت- پرورش یافته بودند.

نوجوان مسافر، سال اول ورودش را به پاکستان در مدرسه‌ی «**احرار الاسلام**» می‌گذراند و سال دیگر وارد مدرسه‌ی بزرگ و خوشنام آن دیار، یعنی مدرسه‌ی «**مظهر العلوم کدّه**» می‌شود. ریاست این مدرسه در دست حضرت مولانا «**محمد صادق**» رحمه‌الله قرار داشت. نامبرده فارغ التحصیل «دارالعوم دیوبند» و از شاگردان خاص حضرت شیخ الهند «**محمود الحسن**» بودند. خوشبختانه به سبب سفارش‌های پدربزرگ این طلبه‌ی تازه وارد که با آن مرد بزرگ رفاقت و صمیمیّتی دیرینه داشت، او از همان لحظات اولیه‌ی ورود به مدرسه، خودش را در هاله‌ای از محبت‌های رییس مدرسه و سایر کارکنان می‌بیند. اولین جمله‌ای که جناب مولانا «**محمد صادق**» رحمه‌الله به طالب ایرانی می‌گوید، این بود: «این فرزند من است. دستار او را همین حالا ببندید که ان‌شاء اللّه مولوی می‌شود».

بدین ترتیب، مسافر نوجوان از اوان ورود به مدرسه‌ی دینی کدّه مورد توجّه مهتمم عالیقدر آنجا قرارگرفته و همچنان تا پایان تحصیلات، زیر سایه‌ی عنایات ایشان و سایر اساتذه به سر می‌برد. و این شانس استثنایی یکی از بزرگترین عوامل موفقیت او در نیل به مقصد اصلی می‌شود.

او علوم متعدد اسلامی را از علمای متبحّر و صاحب نام حاصل می‌کند. علم ترجمه و تفسیر قرآن و حدیث را از عالم بزرگ، حافظ کلام سرمدی و محدّث وقت، حضرت

مولانا «**فضل احمد کراچوی**» رحمه‌الله می‌آموزد؛ حلقه‌ای از زنجیره‌ای طلایی که به حضرت «**شاه ولی‌الله دهلوی**» رحمه‌الله رسیده و از آنجا با حلقات طلایی به امام اعظم «**ابو حنیفه نعمان**» رحمه‌الله و باز از آنجا با سلسله‌ای عالی به خاتم المرسلین صلی‌الله‌علیه‌وسلم ختم می‌گردد.

علم فقه، نحو، بلاغت، تجوید و قرائت را از قاری معروف، حافظ «**قاری محمد رعایت‌الله دیوبندی**» رحمه‌الله و علم ادب، اصول، منطق و صرف را از عالم فاضل، مولانا «**عبدالحلیم افغانی**» رحمه‌الله شاگرد ممتاز مولانا «**انور شاه کشمیری**» رحمه‌الله فرا می‌گیرد. افزون بر این، در حضور اساتذه معروف دیگری نیز در زمینه‌های مختلف علمی شرف تلمذّ حاصل می‌کند.

زندگی هفت‌ساله در پاکستان، افقی جدید و وسیع در مقابل دید مسافر ایرانی می‌گشاید و در ضمن درس خواندن او را از نزدیک با علما، اندیشه‌ها، مکاتب مختلف مذهبی و فکری، سیاست‌ها و ... آشنا می‌سازد. ارتباطات مستقیم و مداوم با شخصیت‌های مشهور علمی و انقلابی و عرفانی از آن جمله: «**شاه عطاءالله بخاری**» رحمه‌الله ، «**احمد علی لاهوری**» رحمه‌الله ، «**عبدالله درخواستی**» رحمه‌الله ، «**محمد یوسف بنوّری**» رحمه‌الله ، «**مفتی محمد شفیع**» رحمه‌الله ، «**عبدالغنی جاجروی**» رحمه‌الله ، «**مفتی محمد عثمان بلوچ**» رحمه‌الله ، «**جالندری**» رحمه‌الله و بسیاری دیگر از چهره‌های معروف آن زمان تأثیرات و تحوّلات عمیقی در فکر و روح و ظاهر او می‌بخشد و این برخوردها و امتیازات رفته رفته شخصیت جدیدش را شکل می‌دهد و او را از طالب العلمی کم‌تجربه وگمنام به عالمی متبحر، با عمل، مناظر و صاحب آوازه و احترام تبدیل می‌کند.

او در آن ایام، دوشادوش تحصیلات، سخت مشغول تعلیم، تبلیغ، مناظره با مبتدعان وکجروها و فعالیت‌های دیگر است. حتی موفق می‌شود دست به قلم بزند و چند کتاب تحریر نماید.[1] او دیگر غریبه وگمنام نیست. در فن مناظره استعدادی شگرف و فوق‌العاده پیدا کرده و به سبب مناظرات غوغابرانگیزش، اسمش در نزد عموم مردم و محافل علمی بر سر زبانها افتاده است: «**مولانا محمد عمر ایرانی**»! اکثر علمای

۱- از آن جمله است رساله‌ی «وَتَدالایمان» که اولین تألیف مولانا درزندگیش به شمار می‌رود. همین‌طور دیوان شعر ایشان که به نام دیوان عمر منتشر شده است.

آن سامان یا او را از نزدیک می شناسند یا اسمش را شنیده‌اند.

از بزرگترین مناظره‌های مولانا که برای او شهرتی وسیع و محبوبیّتی عمیق فراهم آورد، مناظره‌ی او با **«جودپوری»** و **«مفتی صاحبداد»** و **«عبدالحامد بدایونی»**، سه تن از راهنمایان بزرگ مذهب «بریلویّت» بود که ماجرایی جالب و شنیدنی دارد. در این مباحثه‌ی بزرگ و سرنوشت‌ساز، مولانا تک و تنها موفق می‌شود طرف مقابل را با شرمساری به عقب‌نشینی وادارد و مضحکه‌ی کوچک و بزرگ نماید.

در «حزب احرار» که نهضتی علیه جراثیم منکران ختم نبّوت بود و به سرپرستی حضرت مولانا «شاه عطاء اللّه بخاری» رحمه‌الله معروف به امیر شریعت فعالیت وسیع و مؤثر داشت، همکاری مستقیم و با رهبران آن بالأخص امیر شریعت روابط نزدیک دارد؛ و یک بار با بسیاری از فعالان آن حزب به زندان می‌رود و ... .

بالاخره، فصل دوم زندگی مولانا، با اتمام تحصیلات در سال ۱۳۷۳ هـ.ق. به پایان می‌رسد و او به محض فراغت با کوله‌باری پر از اندوخته‌های علمی و تجربیات مهم و خاطره‌های شیرین، رهسپار وطن می‌گردد.

▣ فصل سوم؛ دوران خدمت به اسلام و مسلمین

فصل سوم زندگانی مولانا، هنگامی شروع می‌شود که ایشان از پاکستان به بلوچستان ایران مراجعه می‌کند. ایشان اکنون عالمی به تمام معنا با اهداف والاست و این در حالی است که از زندگی‌اش هنوز بیست بهار هم نگذشته است.

با تکمیل علوم ظاهری، تشنگی حقیقت‌جویی در روانش برطرف نمی‌گردد. لذا برای به دست آوردن گوهر باطن و معرفت، در سال ۱۳۷۵ راهی افغانستان می‌گردد و در آنجا به دست شفاگر غوث دوران، حضرت **«شاه غوث محمد هروی»** رحمه‌الله بیعت می‌نماید و پس از وفات وی –مدتها بعد– نزد فرزندش، حضرت علامه **«شهید شاه بهاءالدین شهید»** تجدید اسباق و به کمک وی، سلوک عارفانه‌اش را تکمیل می‌کند.

مولانا با جدیّت تمام در منطقه‌ی خویش، کار تبلیغ را آغاز می‌کند و در ردّ رسوم بی‌پایه و اعتقادات شرک‌آمیز و برافراشتن پرچم توحید، قدمهای راسخ بر می‌دارد. او

هر جا که می‌رود، با حرارت و سوز درون، بر مغزهای خشک و پوک أثر می‌گذارد و با سخنان پرشور و مخلصانه، مردم را با حقیقت آیین یکتاپرستی آشنا می‌سازد و با أخذ بیعت صوفیانه از زن و مرد، نور معرفت را بر قلوبشان می‌تاباند. او در طول این دوره، دامنه‌ی سفرهای تبلیغی‌اش را در سرتاسر منطقه‌ی «سرباز» گسترانده و از آنجا به جاهای دور و دراز از جمله: افغانستان، خاش، زاهدان، ایرانشهر، چانپ، نکهچ، کاجه و ... می‌کشاند و بدین منوال دَینش را نسبت به علم و عرفان ادا می‌کند.

در سال ۱۳۸۰ هـ.ق. با مساعدت جناب مولانا «**تاج محمد نسکندی**»، مدرسه‌ی «**عزیزیه دپکور**» را که به علت رفتن حضرت مولانا «**عبدالعزیز**» رحمه الله به زاهدان، بی‌سرپرست مانده بود، به «انزا» انتقال می‌دهد و مدتی در آن به تدریس اشتغال می‌ورزد. تا این‌که در طی یکی از سفرهای تبلیغی، گذرش به منطقه «**کوه‌ون**» می‌افتد که اغلب ساکنین آن معتقد به مذهب کفرآمیز «ذکر»[1] بودند. در آنجا احتیاج شدید به اصلاح همه‌جانبه‌ی آنان احساس می‌کند. بدین منظور در سال ۱۳۸۰ هـ ق. به کمک همان مردم در روستای پادیگ (خدا آباد) اساس مدرسه‌ای را می‌گذارد که بعدها در ردیف معروف‌ترین مدارس دینی ایران برای خود جا باز می‌کند.

مولانا، از آن پس کار دین را در همان مدرسه دنبال می‌کند و از آن مدرسه به عنوان پایگاهی مطمئن برای اجرای اهداف دینی خویش و احیای تعالیم اسلامی و القای آن به مردم در قالب تألیف، تدریس، موعظه و أخذ بیعت و تلقینِ ذکر استفاده می‌کند. الحق مدرسه‌ی دینی «منبع العلوم کوه ون» در بیدارسازی و بالا بردن سطح سواد و فرهنگ اسلامی مردم منطقه نقشی مؤثر داشته و دارد.

هنوز که هنوز است، بحمداللّه مدرسه‌ی «**منبع العلوم**» در پرتوِ رهنمودهای ایشان و

۱-اسمی زیبا با برداشتها و باورهای عقیدتی خرافی و کافرانه که در زیر آن پنهان است. مذهب «ذکر» ساخته و پرداخته‌ی ملا «محمد اتکی» (متولد ۹۷۷ هـق) است. او چهل سال به‌گشت وگذار در بلاد مختلف پرداخت و در بسیاری جاها عقیده‌ی فاسد خویش را ترویج داد. آنان که به این مذهب منسوبند، به نام «ذکری» شناخته می‌شوند. وجه تسمیه‌ی ذکری‌ها این است که آنان به جای نماز، ذکر می‌کنند. برای همین آنان مسلمانان را «نمازی» می‌نامند. به روزه و حج و بسیاری عبادات دیگر قایل نیستند. «محمد اتکی» خودش را مهدی و رسول آخر زمان می‌دانست وکسی که پیرو او بود به جای کلمهٔ شهادت می‌بایست این جمله را بگوید: «لااله‌الااللّه، نور پاک نور محمد مهدی رسول اللّه»!

فداکاری اساتذه و تعاون مردم، جهت ادای رسالت آسمانی‌اش با تمام توانایی می‌کوشد و امیدواریم خداوند ذوالجلال به آن مرد بزرگ عمری طولانی توأم با سلامتی کامل عطاء فرماید و مدرسه‌اش را از آفات و بلایای روزگار مصون بدارد. (آمین)

▣ تألیفات حضرت مولانا محمد عمر سربازی

لازم به ذکر است که حضرت مولانا از میان تمام علمای اهل سنت ایران زمین، رتبه‌ی داشتن بیشترین تعداد تصنیفات را به خود اختصاص داده است. تعداد کتاب‌ها و رساله‌هایی که ایشان نوشته‌اند، نزدیک به ۸۰ هستند و این در عالم تصنیف رقم بزرگی است.

همه‌ی اینها از فضل و عنایات خاص اله العالمین است که وجود این بنده‌ی مقبولش را مصدر برکات و خیر کثیر برای اسلام و مسلمانان قرار داده است. **(ذلک فضل اللّه یؤتیه من یشاء)**.

با توجه به کمبودها و نیازهای متعدد مردم در زمینه‌های مختلف دینی، کتاب‌های مولانا هم راجع به موضوعات مختلفی نگاشته شده است، که می‌توان با اطمینان ادّعا کرد: مجموعه‌ی تألیفات ایشان نسخه‌ای مؤثر در رفع بیماریهای گوناگون دینی می‌باشد.

کتاب‌هایی که ذیلاً از آنها نام برده می‌شود از معروف‌ترین آثار مولانا می‌باشند:

۱ - **تفسیر تبیین الفرقان**

۲ - **مجموعهٔ «فتاوای منبع العلوم کوه ون»** - (که جلد اول آن را هم اینک پیش روی خود دارید).

۳ - **مکتوبات** - (دو جلد آن چاپ شده است).

۴ - **زاد الحقیر للحاجّ**

۵ - **شمشیر برّان**

٦ - **دیوان عمر**

۷ - **ارمغان دوستان**

۸ - سوغات برادران

۹ - صدای فطرت

۱۰ - ستر شرعی

۱۱ - اسلام و سائنس عالم

۱۲ - خلاصة الحقایق

۱۳ - خلاصة التصوف

۱۴ - همه باید بدانند

۱۵ - سرگذشت خود نوشت (کتاب زندگانی مؤلف است متأسفانه مدتهاست که نایاب شده است)

۱۶ - ضمایر الحکمة (ترجمه‌ی بصایر حکیم الامت، تألیف دکتر عبدالحی رحمه الله)

۱۷ - رجاء القبول (ترجمه‌ی اسوة الرسول، تألیف دکتر عبدالحی رحمه الله)

۱۸ -کنز الدارین

۱۹ - پرسش و پاسخ‌های ارزشمند

۲۰ - آیا بیماری‌ها مُسری هستند

از میان کتاب‌های فوق، کتاب‌های تفسیر، فتاویٰ، زادالحقیر، شمشیر برّان، دیوان عمر، خلاصة التصوف، ارمغان دوستان، سوغات برادران، کنز الدارین و همه باید بدانند از مقبول‌ترین و پرفروش‌ترین کتاب‌های مولانا بوده‌اند.

دارالافتای منبع العلوم

تأسیس دارالافتاء یکی دیگر از خدمات ارزنده‌ی حضرت مولانا به حساب می‌آید. این دارالافتا که قدیمی‌ترین مرکز صدور فتوی در بلوچستان می‌باشد، سه سال پس از بنیانگزاری مدرسه، در سنه‌ی ۱۳۸۳ هـ ق. تأسیس گردید و از آنگاه به بعد جناب مولانا، به همراه تدریس، کار افتا را نیز با پشتکار عالی و تحقیق عالمانه در پی گرفت. دیری نپایید که آوازه‌ی این دارالافتا به تمام أکناف سرکشید و از هر جا سؤالات دینی مردم به این مکان سرازیر گردید. اولین استفتایی که جواب داده شد، مربوط به عقاید

بنیادی اسلام بود. بدین طریق، کار این دارالافتا به ترتیب احکام اسلام، از تبیین عقاید شروع شده است، و این سؤال و جواب به عنوان اولین استفتا و فتوا درکتاب جای گرفته است و ما این تصادف منظم را حکمت‌آمیز و به فال نیک می‌گیریم.

به مدت تقریباً سی سال، حضرت مولانا بدون این که یاور و منشی‌یی در کار افتا داشته باشد، خودش سؤالات مردم را تحویل می‌گرفت و به تنهایی تمام مراحل افتا را طی می‌کرد. این کار خسته کننده تا این مدت بس طولانی بدون اخلاص و همت مردانه‌ی عاملش نمی‌توانست دوام بیاورد. تا این که در سال ۱۴۱۷ هـ ق. چند تن از اساتده و فارغ‌التحصیلان مدرسه برای اولین بار، جهت یادگیری کار و اصول افتا داوطلب شدند وکارشان را با راهنمایی‌های مولانا و در روشنایی تجارب ارزشمند سالیان دراز وی آغاز نمودند. اکنون دارالافتای منبع العلوم دارای کارکنان متعدد است.

فتاوای منبع العلوم کوه‌ون

خداوند متعال از لطف وکرم خویش و به برکت اخلاص و صفای باطن و فکر دردمندانه‌ای که جناب مولانا برای اصلاح امت مسلمه دارد، به وی توفیق داده که در کارهای دینی -اجتماعی، پیشگام بوده وآغازگر بسیاری از خدمات علمی گردد. کتاب فتاوای ایشان نیز در طیف همین نوع خدمات بی سابقه در ایران قرار دارد. این کتاب، که با اسلوبی محققانه وکیفیتی جالب پا به عرصه‌ی وجود نهاده است، نخستین فتوای اهل سنّت به زبان فارسی می‌باشد. امیدواریم چاپ اولین جلد آن، به نیازهای دینی مردم مسلمان در زمینه‌ی مربوط به مطالبش جواب گفته باشد و جلدهای دیگر آن هر چه زودتر در دسترس همگان قرار گیرد.

● تقدیر و تشکّر:

«**الحمدلله**»؛ با این کلمه‌ی با عظمت خدایی را شکر می‌گویم که به من توفیق عنایت فرمود تا این مقدمه را پس از چند هفته‌ی متوالی جستجو و تحقیق ترتیب دهم.

پس از حمد موفق حقیقی، در اینجا لازم می‌دانم از کلیه‌ی عزیزانی که در گردآوری این مطالب با این بی‌مقدار همکاری صمیمانه داشته‌اند، تشکر و قدردانی نمایم که آن حبیب خدا ﷺ فرمودند: «**من لم یشکر الناس، لم یشکر اللّه**»[1]؛ از مؤلف گرامی قدرکه پیوسته برکار من نظارت داشتند و از راهنمایی‌ها و تجارب فراوان خویش بهره‌مندم می‌ساخت، از کارکنان مخلص «دارالافتا» که ارشادات و تذکراتشان بسان مشعلی فروزان روشنایی‌بخش راهم بود و بالاخره از سایر دوستانی که هرکدام به نوعی در این راه همراهی‌ام می‌کرد. «**جزاهم اللّه خیراً**»!

محمد سلیم آزاد

مدرسه‌ی دینی منبع العلوم- زمستان ۱۴۱۸ هـق.

۱- رواه الترمذی: البرّ و الصلة، ح ۱۹۵۵ .

كِتَابُ الإِيْمَانِ وَ الْكُفْر

بَابُ أَسْبَابُ النَّجَاةِ

نسبت به ذات و صفات خداوند متعال چه عقیده‌ای باید داشت، و عقاید لازمه کدامند؟

الاستفتاء (۱): به ذات و صفات خداوند چگونه عقیده باید داشت و عقایدی که از لوازم‌اند کدامند؟ (مستفتی، کمال کلکی از ایرانشهر)

الجواب بسم ملهم الصواب:

۱- اعتقاد کند که اللّه تعالی به ذات قدیم خود موجود و ازلی و ابدی است، و باقی تمام اشیاء پیدا کرده‌ی او و حادث و فانی‌اند.

۲- اللّه تعالی یکی است و شریکی ندارد نه در ذات و نه در صفات، و همه‌ی اشیا، محتاج او هستند و او مستغنی از همه.

۳- تمام صفات ناقصه و رذیله، مثل عجز، خواب، زن، والدین، فرزند و غیره، از اللّه تعالی مسلوب‌اند و اللّه تعالی از اینها پاک است.

۴- اللّه تعالی نه جسم است و نه جسمانی، نه جوهر و نه عرض، نه محدود و نه متناهی، نه طویل و نه عریض، بلکه وسیع و محیط و قریب است، و با ما معیت دارد، لیکن نه وسعت و احاطه و قرب و معیتی که در فهم ما گنجد، بلکه همچنان‌که خود فرموده است، خود داند.

۵- اللّه تعالی با هیچ چیز متحد نیست و نه هیچ چیزی به او متحد تواند بود، و هیچ چیز در ذات او نمی‌تواند حلول کند و نه او در غیر، و از تبعض و جزء جزء شدن مبرا

است و این چیزها در حضرت او محال‌اند.

۶- اللّه تعالی هیچ مثل و مانندی ندارد. بی‌چون و بی‌چگونه، بی‌مثل و بی‌مانند است.

۷- قرآن، کلام خداوندی است و حروف نفسی او، قدیمند.

۸- دیدار خداوند متعال برای مؤمنان ثابت است و کیفیت آن را نمی‌دانیم.

۹- اللّه تعالی همانگونه که خالق بندگان است، همچنان افعال ایشان را خالق است، خیر باشد یا بد تمام از تقدیر هستند، لیکن از خیر، راضی و از شر، ناراض است، و از روی ادب تنها خالق شرّ گفته نشود. و انسان نه مختار کل ست و نه مجبور محض، بلکه انسان بر هر آنچه مکلف کرده شده است، می‌تواند آن را انجام دهد و اگر نکند مجرم است.

۱۰- تمام انبیا علیهم السلام فرستاده‌ی خدا و بنده‌ی او هستند. قول و فعلشان صواب و اتباعشان نجات و مخالفتشان عذاب است.

۱۱- محمد رسول اللّه ﷺ خاتم و افضل و آخر تمام انبیا است و کتاب و دین او ناسخ تمام کتب و ادیان است تا روز قیامت.

۱۲- هر چه از عذاب قبر، منکر، نکیر، فناء جهان، حشر، پل صراط، جنت و دوزخ و شفاعت انبیا و صلحا که مرویست، حق‌اند.

۱۳- اگر در وجود کسی ذره‌ای ایمان باشد، آخرالامر روزی از عذاب نجات می‌یابد و روی او سیاه و طوق و زنجیر درگردن و دست او انداخته نمی‌شود.

۱۴- فرشتگان، بندگان خداوند هستند، از زنی و مردی پاک‌اند، توالد و تناسل ندارند، هر چه خداوند به ایشان حکم می‌کند نافرمانی نمی‌کنند.

۱۵- مؤمن به هیچ گناه کبیره از ایمان خارج نشده به کفر نمی‌رسد مگر از بعضی اشراک.

۱۶- خلفای اربعه حق‌اند. ابوبکر صدیق، اول، عمر فاروق، دوم، عثمان ذی‌النورین، سوم و علی المرتضی، چهارم است. (رضوان اللّه تعالی علیهم اجمعین)

۱۷- امام حسن رضی الله عنه از امام حسین رضی الله عنه افضل است، و هر دو از همه جوانان اهل

جنت افضل‌اند (رضی اللّه تعالی عنهما)

۱۸- عائشه‌ی صدیقه (رضی اللّه تعالی عنها) در علم و اجتهاد از حضرت فاطمه (رضی اللّه تعالی عنها) افضل است، و حضرت فاطمه در زهد و نسب و ریاضت، افضل و بالاتر است.

۱۹- هر چه از منازعات که در میان صحابه وارد شده، همه به حق بوده است، علم آن را به خداوند بسپاریم.

۲۰- علامات قیامت که در احادیث مروی‌اند همه حق‌اند.[1]

۲۱- عدد انبیا را اللّه تعالی به کسی دقیقاً ظاهر نفرموده است آنچه که از عدد ذکر کرده‌اند تقریبی و تخمینی است، و ما به همه‌ی ایشان ایمان آورده‌ایم.

۲۲- بعضی از پیغمبران بر بعضی دیگر فضیلت دارند.

۲۳- پیغمبر ما ﷺ در شب معراج با همین جسم در بیداری از مکه تا مسجد الاقصی و از آنجا تا آسمانها و سپس تا هر جا که خداوند خواست تشریف بردند.

۲۴- بنده چون عبادت بسیار می‌کند و از گناهان پرهیز می‌کند، دوست خداوند متعال می‌شود و او را «ولی» می‌گویند، و بعضی اوقات از او چیزهایی خرق عادت ظاهر می‌شود که آنها را «کرامت» می‌گویند نه علم غیب.

۲۵- ولی، اگر هر قدر مرتبه‌ی عالی داشته باشد اما به درجه‌ی نبی نمی‌رسد.

۲۶- اگر شخصی هر قدر بزرگ و ولی باشد با وجود هوش و عقل او را اتباع شرع لازم است و فرضیت هیچ عبادتی از او معاف نمی‌شود و هیچ سخن و فعل گناه بر او جایز نمی‌شود.

۲۷- هر کس مخالف شریعت باشد هیچگاه ولی نمی‌شود، و اگر او پرواز کند، از مکر شیطان و استدراج خداوندی است.

۲۸- ولی، بعضی اوقات حالات مردمان را در خواب یا بیداری معلوم می‌کند، که این را «کشف» و «الهام» گویند نه غیب.

۲۹- اللّه تعالی و نبی ﷺ در قرآن و حدیث تمام احکام ضروریه انسان را بیان

۱- از مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی: ۲۱۱/۲.

فرموده‌اند و دیگر ضرورت کمی و زیادتی نیست، اگر کسی به طور بـدعت چـیزی احداث کند گناه و مردود است.

۳۰- اللّه تعالی بر بعضی از انبیا کتب نازل فرموده است، همه‌ی آنها حق‌اند، و دیگر کتابی بعد از قرآن نمی‌آید.

۳۱- هرکس پیغمبر ما را دیده است و بر آن حالت فوت کرده او «صحابی» و از باقی تمام امت افضل است.

۳۲- هیچ ولی، به درجه‌ی پایین‌ترین صحابی نمی‌رسد.

۳۳- ایمان، زمانی درست و کامل می‌شود که تمام احکام اللّه تعالی و رسول او را به جا آورد. و در هر حکمی از احکام خدا و رسول شک کردن و عیب و شوخی و اهانت کردن کفر است.

۳۴-گناه قطعی را حلال دانستن، کفر است.

۳۵- از اللّه تعالی نترسیدن یا ناامید شدن، راکفر داند.

۳۶- هیچ کسی غیر خدا علم غیب کلی را نمی‌داند وکسی را بدان اعتقاد کردن کفر است.

۳۷-کسی را استهزاء کردن وکافر گفتن و لعنت کردن، گناه کبیره است.

۳۸- مرده را هر صبح و شام، از نیکان باشد یا از بدان جای او را به دو مکان در جنت یا دوزخ می‌نمایند.

۳۹- اگر بر مرده دعای خیر یا صدقه و نوافل کنند و ببخشند، ثواب به او می‌رسد اگر به طور شرعی باشد نه به بدعت و خلاف شرع.

۴۰- اللّه تعالی مختار است که کسی را با وجود گناه کبیره در جنت ببرد یا به خاطر کوچک‌ترین گناهی در جهنم اندازد.

۴۱-کفر و شرک اکبر را خداوند متعال در آخرت نمی‌بخشد مگر آن‌که در دنیا توبه کرده باشد.

۴۲- در دنیا به بیداری، کسی نمی‌تواند خدا را ببیند، اما در خواب دیدنش جایز است.

۴۳- اگر کسی در زندگی هرگونه باشد، ولی خاتمه او اگر به خیر باشد، خیر است و اگر بد باشد بد است و هر چه موافق اعمال او باشد به او می‌رسد.

۴۴- انسان اگر در وقت غرغره و ظهور ملایکه توبه کند، قبول نمی‌شود.[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۱۸ ذیحجه ۱۳۸۴ ه.ق

طریق تفهیم اسلام به کرّ مادرزادی

الاستفتاء (۲): حکم کرّ مادرزادی که اصلاً نمی‌شنود دربارهٔ ارکان اسلام چیست؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر امکان دارد، به نوشتن و اگر امکان ندارد به اشاره او را بفهمانند، و اگر به هیچ نوعی امکان ندارد و معذور است پس اگر در دارالاسلام است حکم مسلمان دارد در حیات و موت، و اگر در دارالحرب است حکم کافر را دارد.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۲۰ ربیع الاول ۱۴۰۵ ه.ق

۱- از بهشتی زیور: ۵۵/۱.

بَابُ مَا يَتَعَلَّق بِموجِبَاتِ الْكُفرِ وَ مُعَلِّقَاتِهِ

حکم استماع و مدح کردن اشعاری که به آلات موسیقی خوانده می‌شوند

الاستفتاء (۳): اشعاری که با سرود و به تنبور باشد سماع کردن و خوب فهمیدن و مدح کردن این اشعار چه حکم دارد؟

الجواب بسم ملهم الصواب: استماع آنها روا نیست و خوب فهمیدن و مدح کردن آنها به سرحد کفر می‌رساند، و خطره‌ی زیادی دارد.[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ۔ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

حکم کسی که از قضاوت شرعیه اعراض کند

الاستفتاء (۴): یکی از مسلمانان معتمد قایل به این است که من با یکی دیگر از مسلمانان که قابل اعتماد است، شریعت نمی‌کنم غرض این که اگر شریعت کنیم شاید همان مال که متنازع فیه است به من نمی‌رسد، آیا از این کلام که «شریعت نمی‌کنم» بر او چه جرم لازم می‌آید؟ مزید این که به مطلق گفتن این که «شریعت نمی‌کنم» حکم کفر بر او داده می‌شود یا فسق یا زجر، و آیا بر او تجدید نکاح لازم است یا نه؟

۱- قال العلامة الشامی:

«و استماع ضرب الدف و الزمار و غیر ذلک حرام و ان سمع بغتةً یکون معذوراً و یجب ان یجتهد ان لا یسمع» (رد المحتار: ۳۹۵/٦، الخطر) و فی شرح التنویر: «... و من یستحل الرقص قالوا بکفره و لا سیماً بالدف یلهو و یزمر».

و فی الردّ: «و قد نقل فی البزازیة عن القرطبی اجماع الائمة علی حرمة هذا الغناء و ضرب القضیب و الرقص قال و رأیت فی فتوی شیخ الاسلام جلال الملة و الدین الکرمانی أن مستحل هذا الرقص کافر». (رد المحتار: ۲۵۹/۴، باب المرقد مطلب فی مستحل الرقص. و هکذا فی الفتاویٰ البزازیة علی حاشیة الهندیة: ۳۴۹/٦، فی متفرقات الفاظ الکفر).

الجواب بسم ملهم الصواب: در این صورت مسئوله حکم کفر بر قایل داده نمی شود و چون کافر نمی شود زن او هم از او جدا نمی‌گردد و لزوم تجدید نکاح هم بر او عاید نمی‌گردد.

البته این کلمه ناروا است و بر اوگناه لازم می‌گردد، چراکه این شخص منکر و اهانت کننده‌ی شریعت گفته نمی شود، چنان که از بیان غرضش واضح است، حکم کفر بر منکر و اهانت کننده شریعت در صورتی داده می شود که گنجایش تأویل در کلامش اصلاً نباشد.[1]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ۔ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۲۲ جمادی الآخر ۱۴۰۳ ه.ق

کسی که (گوات) یا موسیقی را حلال داند در ایمان او خلل وارد می‌شود

الاستفتاء (۵): آیا کسی که (گُوات و شِیک) و دهل و ترانه‌خوانی را حلال بداند در ایمانش خلل وارد می شود یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: حتماً (در ایمان او خلل وارد می شود) ولی فتوای کفر او داده نشود تا کاملاً از او تحقیق کرده نشود که کافر شده است یا نه؟

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ۔ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۲۵ ذیحجه ۱۴۰۹ ه.ق

حکم توهین به قضاوات شرعیه و اعراض از آن

الاستفتاء (٦): اگر یک نفر نادان بگوید: من شریعت را قبول ندارم و شریعت را توهین کند و سخن بد بگوید، حکم این شخص چیست؟ ولی شخص از روی نادانی و نفهمیدن این سخن را گفته باشد.

الجواب بسم ملهم الصواب: توهین به شریعت و علم و سخن بدگفتن کفر است، باید

۱-کذا فی فتاویٰ امدادیه: ۳۵۱/۵ و فتاویٰ دارالعلوم دیوبند (عزیز الفتاویٰ) ج ۵ و ٦، ص ۹۵، چاپ قدیم.

که این شخص تجدید ایمان، و بعد از آن تجدید نکاح نیز بکند.[۱]

و اگر کلمه‌ی کفر را به نادانی و سهو گوید و یا بی‌اختیار از زبان برآید، باز هم کفر محسوب می‌شود.[۲]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۱۸ جمادی الثانی ۱۴۱۰ هـ.ق

سزای دشنام دادن به خداوند متعال

الاستفتاء (۷): خداوند را (نعوذبالله) دشنام دادن چه حکمی دارد؟ اگر دشنام دهنده مرد باشد یا زن، عمداً باشد یا سهواً؟

الجواب بسم ملهم الصواب: دشنام دادن به خدا به هر صورت باشد، برای هر کسی کفر است، اگر مرد باشد مرتد می‌گردد و زنش طلاق می‌گردد، و اگر (دشنام دهنده) زن باشد هم مرتد و هم از شوهر خود جدا می‌گردد.[۳]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۲۲ رجب ۱۴۱۰ هـ.ق

حکم توهین به علما و مبلغان دین

الاستفتاء (۸): اگر کسی بگوید این مبلغان یا این ملاها ملک را تباه کرده‌اند، و یا اگر کسی وعظ کند، به او بگویند که شما اینها را از جانب خود می‌گویید، آیا این شخص (توهین کننده) کافر می‌شود یا نه؟ و تجدید نکاح بر او لازم می‌شود یا نه؟ اگر لازم می‌شود به چه دلیل، و اگر نمی‌شود دلیل آن از چیست؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر شخص هدفش این است که تبلیغ و وعظ شما این قدر خرابی دارد که از خرابی آن ملک ویران شده است، او کافر و زنش هم از او جدا

۱-کذا فی احسن الفتاویٰ: ۳۸/۱.

۲-کذا فی فتاویٰ دارالعلوم دیوبند (عزیز الفتاویٰ) ج ۵ و ٦، ص ۹٦، به نقل از درورد المحتار.

۳- و فی الفتاوی التاتارخانیة: «اذا وصف الله بما لا یلیق به او سخر باسم من اسماء الله تعالیٰ ... یکفر». (الفتاوی التاتارخانیة: ۴٦۱/۵ .)

می‌گردد، چراکه توهین نسبت به دین و احکام خداوندی و توهین و ناسزاگوئی علمای حق به خاطر این که حاملان علم دین هستند، کفر است، باید دوباره توبه کند و تجدید نکاح کرده شود.[۱].

اما اگر شخص قصدش این است که عمل شما ملاها و واعظان که از جانب خود می‌گویید نه از قرآن و حدیث، دنیا را خراب کرده‌اند، کافر نمی‌گردد.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲ محرم ۱۴۱۱ هـ.ق

یا جبرئیل و یا رسول اللّه گفتن مطلقاً ممنوع نیست

الاستفتاء (۹): بنده یک کتاب از کتاب‌های شما را گرفتم (شفاء الاسقام) که در آن خیلی تعویذات سودبخش موجود است و همچنین یک نقشه در آن دیدم که در آن یا جبرئیل، یا میکائیل، یا اسرافیل، یا عزرائیل، نوشته شده بود. و این کلمه‌ی «یا» در اول هر چهار اسم موجود بود. یکی از دوستان ما اعتراض کرد که این «یا» حرفی است از حروف نداء، و نداء وقتی صورت می‌گیرد که آن منادی موجود باشد، یا آواز را بشنود. پس در این کلمه اعتراض کرد که جبرئیل و ... موجود نیست پس چرا یا حرف ندا را بر جبرئیل و غیره ذکر کرده است. ما از جوابش قاصر ماندیم. لهذا این مسأله را برای ما واضح فرمایید، تا اشکال رفع گردد، شخص گوینده همچنین یا رسول اللّه گفتن را ناجایز می داند.

الجواب و هو الهادی الی الصواب:

اولاً: این شخص معترض اشتباه گفته است که «یا» حرف ندا مخصوص به آن وقت است که منادی در محل شنیدن صدا موجود باشد، چراکه نزد همه‌ی نحویها «یا» حرف ندا برای قریب و بعید، هر دو به کار می‌رود.

۱- قال فی الهندیة: «من ابغض عالماً من غیر سبب ظاهر خیف علیه الکفر ... و یخاف علیه الکفر اذا شتم عالماً او فقیهاً ... جاهلٌ قال آنهاکه علم می‌آموزند داستانهاست که می‌آموزند او قال: باد است که می‌گویند او قال: تزویر است ... هذاکله کفرکذا فی المحیط» (الفتاویٰ الهندیة: ۲۷۰/۲ . وکذا فی التتارخانیة: ۵۰۸/۵ و احسن الفتاویٰ: ۳۸/۱).

در شرح جامی می‌گوید:

«حروف النداء (یا) اعمها استعمالاً لانها تستعمل لنداء القریب و البعید».[۱]

و بعید عام است از بعید موجود و غیر موجود.

ثانیاً: ندای یا رسول اللّه و یا جبرئیل و .. مطلقاً ممنوع نیست؛ چراکه در آن استغاثه بالذّات نیست بلکه در این ندا تفصیل است.

تفصیل آن را در فتاوای دارالعلوم دیوبند ببینید، که می‌نویسد:

«اصل این است که یا رسول اللّه گفتن نه قطعاً جایز و نه مطلقاً ناجایز است، بلکه تفصیل مسأله چنین است که اگر یکی به این عقیده یا رسول اللّه گوید که آن حضرت ﷺ آنجا موجود است یا حتماً صدای او را می‌شنود، در این صورت، جایز نیست و بلکه یک نوع شرک است. چنانچه به طور تخیّل با خطاب شاعرانه و عاشقانه چنین بگوید، جایز است. چنان‌که اهل بلاغت و معانی بیان کرده‌اند که بعضی اوقات می‌توان معدوم را موجود یا غایب را حاضر فرض کرد و مورد خطاب قرار داد. این یک نوع بلاغت است که در قرآن کریم نیز به کثرت وجود دارد و شعر و نظم بدون نکیر کسی، نزد تمام علما جایز و بلکه مورد استفاده‌ی اجله‌ی علما است. در این ندا در حقیقت هیچ عقیده یا چیزی دیگر دخالت ندارد، بلکه از آثار محبّت است. به روی همین نکته است که بعضی چوب‌ها و دیوارها را خطاب می‌کنند و یکی بلبل و قمری را:

تو ای کبوتر بام حرم چه می‌دانی — ز حال ما که جدا از حریم دلداریم

و یکی دیگر آهو را:

باللّه یا ظبیات القاع قلن لنا — الیلی منکن ام لیلی من البشر

و امثال این اشعار.

در هر زمان نظایر این ندا به کثرت وجود دارد. به همین ترتیب اگر یکی بر مبنای شوق محبانه بی آن‌که عقیده‌ی حضور و ناظر بودن غایبی را داشته باشد، او را خطاب کند، حَرَجی نیست. البته این درست است که چنانچه کسی یا رسول اللّه را عبادت بداند و به طور وظیفه آن را ورد نماید، بدعت است و چیز بی‌معنایی هم است. به خلاف «یا اللّه» چون خود ذکر اسم ذات عبادت است؛ به هر صیغه و به هر صوت که باشد».[۲]

۱- شرح جامی ص ۳٦۱.

۲- فتاویٰ دارالعلوم: ۵ و ۱۱٦/۵، با ترجمه.

و در کفایت المفتی می‌نویسد:

«والحق ان نداء النبی ﷺ بقول قائل یا رسول اللّه و یا نبی اللّه و یا محمد و غیرها من الالفاظ قد یکون بمجرد الشوق لا یقصد قائله اسماع المنادی و لا یقصد سماعه و حضوره فهذا مما لا مضائقة فیه و قد یکون مع الصلوة و السلام کقوله یا رسول اللّه او الصلوة و السلام علیک یا رسول اللّه و یعتقد قائله ان هذا الکلام یصل الیه ﷺ بواسطة الملائکة الذین یبلغونه عن امته الصلوة و السلام و هذا ایضاً جائز لحدیث و ردفیه. و قد یکون باعتقاد ان الرسول ﷺ یسمع خطاب کل واحد و یحضر کل مکان فهذا ماردته النصوص القرآنیة و الحدیثیة و اجمعت الامة علی ان الرسول ﷺ لا یعلم الغیب الا ما علمه اللّه تعالی و من اعتقد ان الرسول ﷺ کان یعلم الغیب فهو کافر»[1].

و همچنین در کتاب مذکور می‌نویسد:

«علاوه از صلاة و سلام، گفتن «یا رسول اللّه» با این اعتقاد که فرشته‌ها آن را به آن حضرت می‌رسانند، جایز است»[2].

و نیز در فتاوای دارالعلوم می‌نویسد:

«در الفاظ «یا جبرئیل» و غیره اگر این عقیده باشد که جبرئیل علیه السلام این آواز را شنیده و امداد می‌رساند، این عقیده شرک و حرام است و اگر صرفاً به منظور تحصیل برکت نوشته است، حرجی نیست اما باز هم ترک استعمال چنین الفاظ موهم بهتر است»[3]

از این عبارات معلوم شد که آنچه که از یا رسول اللّه و غیره که بریلوی‌ها و مبتدعین استعمال می‌کنند شرک و حرام است چراکه آنها آن را با اعتقاد حاضر و ناظر بودن آن حضرت، کاربرد می‌کنند. و آنچه احقر نوشته‌ام محض برای تحصیل برکت است اما باز هم خلاف اولی است با توجه به این‌که آن هم مال خودم نیست، بلکه نقل است از آبا و اجداد، و آن هم در چاپ اول است و در چاپ دوم اراده کرده‌ام که همین خلاف اولی را هم بیرون کشم و چند نکته ضعیف دیگر که در شفاء الاسقام است، حذف می‌کنم

۱- کفایت المفتی: ۱۷۶/۱، العقائد فصل چهارم.

۲- همان: ۲۲۳/۱ فصل دهم. وکذا فی فتاویٰ رشیدیه ص ٦٦ و ۹۷. فتاویٰ امدادیه: ص ۳۸۳ و ۳۹۷.

۳- فتاوایٰ دارالعلوم دیوبند (امداد المفتین): ۷ و ۲۴۴/۸، با ترجمه.

انشاءاللّه، تا عوام و جهال در اشتباه نیفتند، چراکه حقیر دوست ندارم که هیچ عامی جاهلی از نوشته‌های من در امری نامشروع و مشتبه شرعی در اشتباه بیفتد، اما من نیز انسان هستم و انسان هم از سهو و نسیان بری نیست، معصوم فقط کلام معصوم است دیگر هر کسی باشد کلام او احتمال اشتباه دارد (**یحفظنا اللّه و ایاکم**).

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ‌ـو اکمل مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۱۹صفر ۱۴۱۰ ه.ق

حکم ذبح حیوانات بر قبور اولیا

الاستفتاء (۱۰): *کیافرماتی هین علماء کرام و مفتیان شرع نظام اس مسأله کی باری میی که ایک آدمی ایک پیرکی قبر بر جانور کو لیجا کراللّه کی نام پر ذبح کری اب پوچهنایه هی که کیاوه جانور حلال هوگا یا حرام اوراس کی گوشت کوکهاسکتی هین یا نهین اوراسی کام کرنی والی آدمی کوکیا کهنیگی؟*

الجواب بسم ملهم الصواب: *اگر پیرکی قبر پر جانور لیجا کراللّه تعالی کی نام پرذبح کرنی سی اصل مقصود پیرکی نزدیکی اور تقرب حاصل کرناهو جیسا که بعض ناواقف مسلمان بزرگون اورپیرون کی خوشنودی حاصل کرنی کی واسطی بکری اور مرغ کرتی هین لیکن بوقت ذبح اسپراللّه تعالی هی کانام لیتی هین تویه صورت بهی باتفاق فقها حرام هی اور ذبح کیاهوا جانور مردار هی اس کاگوشت کهانا حلال نهین اورایسا سخت سخت گنه کارهی اسپر واجب هی که صدق دل سی توبه کری اورآئنده اس سی بارزهی اور احتیاط تجدید نکاح بهی کری.*

اوراگر پیرکی قبر پر جانور لیجا کراللّه تعالی کی نام پرذبح کرنی سی اصل مقصود پیرکی خوشنودی اور تقرب و نزدیکی حاصل کرنانه هو بلکه حق تعالی کی خوشنودی هو البته صرف اس کا ثواب پیرکو پهنچانا مقصود هوتو پهریه ذبح کیا هوا جانور حرام نه هوگااس کاگوشت حلال هوگاذبح کرکی اس کاگوشت صدقه کرد یا جائی یا بغیر ذبح کنی جانور صدقه کرد یا جائی او را ثواب پیرکو پهنا جائی لقوله تعالی:

﴿انما حرم علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر و ما اهل به لغیر اللّه﴾

و فی حاشیة البیضاوی:

«فکل ما نودی علیه بغیر اسم اللّه فهو حرام و ان ذبح باسم اللّه تعالی حیث اجمع العلماء لوان مسلماً ذبح ذبیحة و قصد بذبحه التقرب الی غیر اللّه صار مرتداً و

ذبیحته ذبیحة مرتد».

و فی الدر المختار:

«ذبح لقدوم الامیر و نحوه کواحد من العظماء یحرم لانه اهل به لغیر اللّه و لو ذکر اسم اللّه تعالی و لو ذبح للضیف لا یحرم لانه سنة الخیل و اکرام الضیف اکرام اللّه تعالی و الفارق انه ان قدمها لیأکل منها کان الذبح للّه و المنفعة للضیف او للولیمة او للربح و ان لم یقدمها لیأکل منها بل لیدفعها لغیره کان لتعظیم غیر اللّه فتحرم و هل یکفر قولان».

قلت و فی صید المنیة انه یکره و لا یکفر لأنا لا نیسئ الظن بالمسلم انه یتقرب الی الآدمی بهذا النحو الخ»(ص ۱۹۶ ج ۵، معارف القرآن ص ۳۶۵ ج ۱).

و اللّه اعلم نائب مفتی دارالعلوم کراچی از دارالافتاء دارالعلوم کراچی

۲۳ ۱۲ ۱۴۱۰ ه.ق

جواب از حوزه‌ی علمیه‌ی منبع العلوم خدا آباد کوه ون

بسم اللّه الرحمن الرحیم

الجواب باللّه التوفیق و به استعین: اگر این جواب و فتوا به این سادگی از انوار العلوم ملتان می‌بود، جای تعجب نمی‌بود اما این چنین فتوا از اداره‌ی علمیه‌ی بزرگ، دارالعلوم کراچی که مرکز فتوا و تحقیق است، جای تعجب است. اما «لکل جواد کبوة». شبیه همین سؤال در خیر الفتاوی با جوابش از مدرسه‌ی انوار العلوم ملتان موجود است که جواب انوار العلوم شبیه جواب دارالعلوم است. و بعد از آن تردید این جواب از سوی مدرسه‌ی خیرالمدارس ملتان نوشته شده است که تا چند صفحات ادامه دارد. چون که نقل تمام عبارات آنها به علت ضیق وقت مشکل است از این وجه احقر عبارات مقصود را به طور اجمال نقل می‌کنم:

«اکثر عوام کی نذرون کی پس منظر مین یهی جذبه کار فرماهو تاهی انهین یقین هو تاهی که فلان بزرگ کی مزار پرجاتیگی تویه کام بن جائی گانه جائین گی تویه کام بگرجائی گا ... پهر بزعم خویش ان کو خوش کرنی

کی لئی مختلف قسم کی چیزیں لی جاتی ہیں جسی وہ نزر و نیاز کہتی ہیں اوران کامقصد صرف یہ ہوتاہی کہ اس بزرگ کی مزار پردینی سی یہ خوش ہو جائیی گی حالانکہ انکو سوفیصدی علم ہوتاہی کہ اسی در بارکی ملنگ کھاجائیی گی ان پیسون سی وہ نشہ آوراشیاء خریدین گی یا مزارکی متولیان ان پیسون سی عیاشی کرین گی مگراس کی با وجودوہ لوگ روپی پیسی اورسونی چاندی کی زیورات اندی گلون میی دال آتی ہین جسمی سی یہ صاف سمجھمیں آتاہی کہ ان کانظریہ یہ ہوتاہی کہ حمنی مزارتک یہ چیز پہنچادی صاحب مزار خوش ہوگیا اُگی جہان چاہی استعمال ہو سو چناچاہنی کہ اگروہ یہ نظریہ نہین رکھتی تو مزارات پرلی جائی کااتنا التزام کیون کرتی ہین اچھا اگراسی کی بارہ مین ہم کوئی فرضی تاویل کربھی لین تواس کاکیا جواب ہوگاکہ وہ وہان جاکر سجدہ بھی کرتی ہین قبرکی گرد طواف بھی کرتی ہین مزار کوبار بار بوسہ بھی دیتی ہین کما مشاہر (الی ان قال) یہ باتین صاف بتاتی ہین کہ ان کی ذہن مین یھی بات ھی کہ صاحب مزاربھی ہماراکچہ بناوربگار سکتی ہین اگرکبھی ان سی کہائی کہ میان ایصال ثواب ہی کرناہی تو فلان غریب و بیمار اور معزور آدمی کویہ چیزین دیی دواوراس کاثواب ان بزرگ کوپہنچادو تووہ وگز آمادہ اس کی لینی نہین ہون گی وہان جاکرچیز سر گل جائی ملنگ اٹھاکر کوراکرکٹ مین پھینک دین وہ گوارھی مگریہان کسی محتاج و تنگ دست کودیتا منظور نہین کیایہ دیکھنی کہ بعد بی کوئی کیی سکتاہی کہ ان کامقصد کو صرف اللّٰہ کیلنی صدقہ کرناہی اوربزرگون کو تو بس ثواب پہنچا نامقصود ہی کیا اللّٰہ تعالی نی کسی نص مین فرمایاہی کہ مین بزرگون کوتب ثواب پہنچاؤن گاجب ان کی مزار پر جاکر تصمیم کروگی اورچراغان کروگی (هاتوا برهانكم ان كنتم صادقين).

(الی ان قال) «سوال کی عبارت سی بھی معلوم ہو تاہی کہ سوال کامقصد عوام کی فعل اوران کی نزر و نیاز کی باری مین پوچھناہی تواس سلسلہ مین ہم او پرگزارش کرآئین ہین کہ اکثر عوام کی نزر و نیاز تقرب الی غیر اللّٰہ پر مبنی ہوتی ہی اوران ہی اس قسم کی صحت اعتقاد و غیرہ کاکوئی اہتمام نہی ہو تا بلکہ ان کاعمل گواہی دیتاہی کہ ان مین فساد اعتقاد ہو تاہی عوام کالانعام تقریباً ایک جیسی ہوتی ہین خواہ آج کی عوام ہون یاد و صدی پہلی کی یہین وجہ ہی کہ فقہاء متقدمین و متأخرین نی اپنی اپنی دورکی نزر عوام کو حرام و باطل کہاہی با وجودیکہ اس دورمین صلاح و سلامتی آج کی دور سی زیادہ تھی اس دور کی عوام کی بارہ مین جب فقہاء فرماتی ہین کہ ان کی یہ نزرین فساد اعتقاد پر مبنی ہین توآج کی دورکی عوام کی باری مین مفتی صاحب کایہ کہناکیسی صحیح ہو سکتاہی (الی ان قال) اورجوکتب بحیثیت فتاوی معتمد علیہا اور مشہور ہین ان کی عبارات مفتی صاحب کی نظرسی کیون ناگزرین جنمین صراحۃ آتاہی۔ نزر

عوام حرام و باطل هی».

بعد از آن حواله‌ها را نوشته است، در آخر می‌نویسد:

«هماری اس تمام گزارش کاحاصل یه هی که اس دور بدعت و جهالت مین جهان تک هوسکی بدعات و سیئات سی روکنی کی سعی کی جائی عوام کو معمولی سی رهیل ان کوبری باتون پر جری کر دینی هی مفتی صاحب موصوف کوفتوی سی چونکه کافی حد تک جاهل عوام کوسهارامل سکتاتها اوروه اسی جواز نذر و نیاز کی بهت بڑی دلیل بناسکتی تهی- گومفتی صاحب کایه مقصد هرگز نهین که هر قسم کی نذر و نیاز کو جائزکها جائی ... الخ.» [1]

مزید در نفس فتاویٰ مذکور مراجعه کنند.

مفتی دیار الهند و العرب حضرت مفتی محمد کفایت اللّه ﷬ در جواب سؤالی مشابه این در کفایت المفتی می‌فرماید:

«قبرون کاچڑ هاوا حرام هی». [2]

و همچنین می‌نویسد:

«جواب اگر بری پیر صاحب یا کسی دو سری بزرگ کو ثواب پهنچائی کی لئی جانور ذبح کراکراس کاگوشت پکاکرکهلا دیاجائی تو جائزهی لیکن اگر ان کی نام پر ذبح کیاجائی یعنی بکری کی جان ان کی لئی دی جائی بکر احرام هی خواه بسم اللّه اللّه اکبر کهه کرین ذبح کیاجائی پهلی صورت جوجائزهی اس مین گوشت کاثواب پهنچا نامقصودهی کی شناخت یه هی که اگراس کوبکری کی برابر گوشت دی دیاجائی تووه بکرا ذبح کرنی پراصرارنه کری اورد و سری صورت جو حرام هی اس مین بزرگ کیلئی بکری کی جان نذر کرنا مقصود هوتاهی اس لئی وه شخص بغیر بکرا ذبح کرنی کی مطمئن نه هوگایه حرام می.» [3]

حضرت حکیم الامت ﷬ در بیان القرآن می‌نویسد:

«جس جانور کو غیر اللّه کی نامزد اس نیت سی کرد یا هو که وه هم سی خوش هونگی اور هماری کاروائی کردینگی جیسا اکثر عام جاهلون کی عادت هی که اسی نیت سی بکرامر غاو غیره مقرر کردیتی هین وه حرام هوجاتامی. اگرچه ذبح کی وقت اسپراللّه تعالی کانام لیاهو.»

۱- خیر الفتاوی: ۵٦۱/۱ الی ۵٦۴، ما یتعلق بالسنة و البدعة.

۲-کفایت المفتی: ۱۰٦/۹.   ۳- همان: ۲۱۰/۱.

در اخير مى‌فرمايد:

«اور عوام كايه فعل يقيناً قابل تأويل نهين صرف بتون كى خوشنودى كى نيت سى ذبح كرنامراد هى اس مين وه جانور بهى داخل هين جن كو ذبح توكياهى غيرالله كى تقرب كيلنى مگر بوقت ذبح اس پرالله كانام لياگاهى» (افاده‌ى شيخى حكيم الامة).[1]

و در جائى ديگر مى‌نويسد:

«حضرت على (كرم الله وجهه) كى زمانه مين فرزدق شاعركى باپ غالب نى ايک اونت ذبح كياتهاجس پركسى غيرالله كانام لينى كاكوئى ذكر نهين مگر حضرت على (كرم الله وجهه) نى اس كوبهى ما اهل لغيرالله به مين داخل فراردى كرحرام فرماياأورسب صحابة كرام نى اس كوقبول كيااسى طرح امام مسلم كه شيخ يحيى بن يحيى كى سندسى صديقة عائشه (رضى الله عنها) ***كى ايک طويل حديث نقل كى جس كى آخرمين هى كه ايک عورت حضرت صديقه*** (رضى الله عنها) ***سى سوال كياكه ام المؤمنين همارى كچى رضاعى رشته دارعجمى لوگون مين سى هى اوران كى يهان توروز روز كوئى نه كوئى تهوار هوتارهتاهى يه اپنى تهوارون كى دن كچو هديه تحفه همارى پاس بهى بهيج ديتى هين هم اس كوكهائين يانهين اس پرصديقه*** (رضى الله عنها) ***نى فرمايا: اما ما ذبح لذلک اليوم فلا تأكلوا ولكن كلوا من اشجارهم.»***[2]

و در امداد المفتين قريب همين توضيح با تفصيلى بيشتر فتوا داده است.[3]

امام الهند حضرت شاه عبدالعزيز ﷫ در تفسير عزيزى به زبان فارسى مى‌نويسد:

«و بعضى جهال مسلمين درين مقام كجروى مى‌كنند و مى‌گويند كه گوشت پخته و به نام مرده‌ها دادن بلاشبه جايز است و ما نيز از ذبح كردن جانور به نام مرده همين قدر قصد نماييم».

«براى فهمانيدن ايشان يک نكته كافى است كه به ايشان گفته شود كه هرگاه شما ذبح كردن جانور را براى غير خدا نذر مى‌كنيد اگر عوض آن جانور گوشت به همان مقدار خريده و پخته به فقرا بخورانيد در ذهن شما آن نذر ادا مى‌شود يا نه؟ اگر مى‌شود راست مى‌گوييد كه مقصود شما از ذبح غير از گوشت خورانيدن براى ثواب آن مرده نبوده والا تقرب به ذبح نذر او كرده‌ايد و شرک صريح لازم مى آيد.»[4]

١- بيان القرآن: ١٠١/١ .

٢- همان: ٤٢٣/١ ، بحواله‌ى قرطبى.

٣- امداد المفتين: ٥ و ٢٢٤/٦ .

٤- تفسير عزيزى: ٦١٠/١ ، تحت آيه‌ى ١٧٣ بقره.

● **خلاصه**

حالا از این عبارات بزرگواران چند چیز واضح شد؛

یکی این‌که اگر این مرد آن‌گوسفند را از اول به نام همان زیارت معین‌کرده است، پس هر جاکه بکشد حرام است اگرچه به نام خدا ذبح کند.

دوم: این که به نام زیارت نکرده است پس چرا آن را بر سر زیارت تخصیص کرده می‌برد؟ اگرگوید همان مکان را متبرک می‌دانم و نیت ایصال ثواب کرده‌ام، پس برای ایصال ثواب تخصیص زمان و مکان بدعت است و متبرک دانستن آن یک نوع تقرب الی غیرالله است چنان‌که از قصه‌ی صدیقه (رضی الله عنها) ظاهر است که حرام است.

سوم: این سؤال ظاهر است که از حال بعضی از عوام سرزمین خودمان و بلوچستان است که حال آنها و فساد عقیده و هدف آنها معلوم و معروف است، پس طبق فتوای خیرالمدارس و عبارت حضرت مفتی دیار الهند و غیره باید از قراین عقاید آنها حرام گردد که قول و تأویل عوام درین مورد اعتبار ندارد.

با استنادِ این دلایل، فرمایش مفتی دارالعلوم «*اوراگر پیرکی قبر پرجانور لیجاکر ...*» نزد احقر در غیر محل و مخدوش است اگرچه باقی فتوای او صحیح است. این تفصیل مفتی دلالت بر قلت تجربه‌ی حال عوام می‌کند و این فتوا به این سادگی بسی عوام را در دریای شرک صریح می‌کشد کما قال فی خیر الفتاوی.

مفتی صاحب (مفتی دارالعلوم کراچی) می‌نویسد:

اوراگر پیرکی قبر پرجانور لیجاکرالله تعالی کی نام پرذبح کرنی سی اصل مقصود پیرکی خوشنودی اور تقرب و نزدیکی حاصل کرنانه هو.

در این مورد باید بگویم: اگر خشنودی پیر و تقرب به او نباشد پس چرا بر سر قبر می‌برید و دیگر جا ذبح نمی‌کنید آیا همین قرینه خود کافی نیست؟

و در ادامه می‌گوید:

«حق تعالی کی خشنودی مقصود هو ...».

می‌گوییم از کدام نصی ثابت است که برای خشنودی حق تعالی رفتن بر سر قبر

ضروری است؟ و درکدام نصی قید زمان و مکان برای کدام تقرب لازم آمده است؟ آیا همین قید زمان و مکان و تخصیص این هیأت نامشروع برای عدم خشنودی حق سبحانه و تعالی و برای دلالت بر عقیده‌ی فاسد اوکافی نیست؟ و آیا درکدام نصی ذبح گوسفند در غیر اضحیه و هدایا و دماء و عقیقه برای قربت مقصود آمده است؟ صرف‌نظر از تخصیص آن. و آیا ذبح قربت غیرمقصوده نیست که او را به منصوصات و محدودات موقوف داشته شود نه در هر جا و هر زمان و غیره آیا محل صدقه او بر سر قبر است در دیگر جا امکان ندارد و آیا طریق صدقه فقط مقید به ذبح است بر سر قبر؟

● خلاصه

این هیئت و این قیود نامشروع دال صریح بر فساد عقیده‌ی این ذابح است که مقصودش خوشنودی صاحب قبر است و این صورت طبق فتوای خود مفتی صاحب و عبارات او حرام است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ وَ اَحْکَم ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

از حوزه‌ی علمیه‌ی منبع العلوم کوه ون سرباز

٢١ صفر المظفر ١۴١١ هـ.ق

حکم مخبر امور غیبیه چیست؟

الاستفتاء (۱۱): کسی که اخبار غیبی می‌دهد مثل این‌که حساب نجومی می‌کند و می‌گوید که فلانی در فلان روز در فلان ساعت فوت می‌کند و فلان زن در فلان وقت می‌زاید، یا دو فرزند می‌آورد، از روی حکم شریعت حکمش چیست؟ یعنی پشت او نماز خواندن و خبرش را قبول نمودن، و زن او چه حکمی دارد طلاق می‌شود یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این شخص به اشدّ درجه فاسق می‌گردد و بسا که به کفر می‌رسد و خطره‌ی کفر دارد، پشت او نماز خواندن روا نیست و قبول نمودن خبر او هم حرام و فسق است و خطره‌ی کفر دارد و تا زمانی که او به درجه‌ی فسق است، زنش

جدا نیست ولی چون به درجه‌ی کفر رسد طلاق می‌گردد.[1]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۱۵ ربیع الاول ۱۴۱۱ ه.ق

نگاه کردن به فیلم‌های مبتذل

الاستفتاء (۱۲): آیا نگاه کردن فیلم سکسی (سوپر) انسان را به کفر می‌رساند؟

الجواب بسم ملهم الصواب: نگاه کردنش به کفر نمی‌رساند، اما به فسق می‌رساند البته مدح و ثنای آن و حلال دانستن آن (فیلم) کفر است.[2]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۲۵ ذیحجه ۱۴۱۱ ه.ق

اخبار از غیب توسط جن‌ها و دیگر مسایل مربوط به آن

الاستفتاء (۱۳): یک زن مدت زیادی دیوانه بود، و حالا مدت چهار ماه است که در منزل می‌باشد و ادعا می‌کند که یک جن مسلمان پیش من می‌آید. زنان و مردان زیادی روز و شب پیش این زن می‌آیند، خواهر و مادر زن به طور خاصی این جن را احضار و جن به مراجعین از سؤالات ایشان پاسخ می‌دهد که شما فلان مرض دارید، و یا پیش فلان کس در فلان جا بروید و بعضی را پیش ملاهایی که کار ایشان بند و تعویذ و باز کردن سحر وکارهای جنی است می‌فرستد و به اکثر زنان و مردان می‌گوید که شما را سحر کرده‌اند و به زنان که از بچه محرومند می‌گوید: شما را بسته و یا سحر کرده‌اند و و سایل سحر در فلان قبرستان دفن هستند، و به بعضی می‌گوید روی فلان قبر گوسفند بکش تا سحر تو باطل شود. بفرمایید:

۱- حکم شرع در مورد افرادی که می‌گویند ما جنِ مسخر داریم و هر کاری که ما بگوییم انجام می‌دهد، چیست؟

۱-کذا فی امداد الفتاویٰ: ۳۹۷/۵،کتاب العقائد،کفایت المفتی: ۲۲۳/۹، الحظر و خیر الفتاویٰ: ۷۵/۱.

۲- قال فی الهندیة: «من اعتقد الحرام حلالاً او علی القلب یکفر». (فتاویٰ هندیه: ۲۷۲/۲،کتاب السیر، موجبات کفر.)

۲- بعضی از مردم جاهل یا متجاهل در مورد این زن به تبلیغ مشغولند و به مردم تلقین می‌کنند که این زن تا به حال هر چه گفته، راست بوده است و جنات اخبار پوشیده را می‌دانند، و می‌دانند که شما چه مرضی دارید و مشکل شما چیست، اگر در منزل خود که کیلومترها از محل دیوانه دور است حرف بزنید بی‌بی می‌داند که شما چه گفته‌اید و با وجود منع کردن علما، مبلغان به کار مشغولند.

و بعضی می‌گویند این رزقی است که خداوند به او داده و ملاها نسبت به او حسد می‌کنند که قبلاً پیش آنها می‌رفتند و حالا پیش این بزرگ می‌روند، و بعضی را مبلغان این زن دیوانه و حواریون او می‌ترسانند که اگر در مورد بی‌بی حرفی بزنی زن یا بچه‌ی تو را دیوانه می‌کند و یا ترا می‌سوزاند و برادران این زن به علما قول داده بودند که این کار را ترک می‌کنیم و حالا دوباره از سر گرفته‌اند. (تکلیف چیست؟)

الجواب بسم ملهم الصواب: نخست اینجا چند چیز باید بیان شود؛ یکی ثبوت وجود جن، دوم تصرف آنها در بدن انسان یا غیرانسان. این هر دو چیز نه شرعاً محال‌اند و نه عقلاً، بلکه از قرآن و حدیث در بسیاری از آیات و احادیث ثابتند.

سوم تیقن وجود آن در وجودی خاص مثل بدن زن مذکور و به زبان اوگفتگو کردن. این بالکل غلط و نادرست است چراکه نزد ما و خود آن زن هیچ دلیل شرعی به ثبوت آن در این محل خاص نیست و قول این زن دیوانه، دلیل شرعی نیست.

چهارم، در کلام این زن تعارض وجود دارد، از یک طرف می‌گوید که جن من مسلمان است و از طرفی دیگر می‌گوید که جن من از امراض پوشیده‌ی مردم خبر می‌دهد و از سحر و جادوهای نامعلوم بیان می‌کند، و بکشتن گوسفند بر سر قبور دستور می‌دهد، و این فعلها و دستورها کار مسلمانان نیستند، پس معلوم شد که این زن دروغ می‌گوید، اصلاً جن همراه ندارد، فقط این مکر و نیرنگ است و حیله‌ی نان نه چیزی دیگر. و اگر پذیرفته شود که جن دارد پس از خود اقرار این زن ثابت می‌شود که جن اوکافر است چراکه این افعال و اقوال او همه کفریه‌اند. پس خود این زن وکسانی که تصدیق دستورات و اقوال این جن کافر در این کفریات می‌کنند و خصوصاً مبلغان این عمل خطره‌ی کفر دارند و لازم است که از این عمل توبه کنند و اگر توبه نکنند بر علما و

مسلمانان واجب است که حسب استطاعت خود او را نهی عن‌المنکر کنند.

پنجم، چون که این زن است اگرچه قولش صحیح باشد اما در شریعت سخنش در بیان باورهای غیبی اعتبار ندارد.

ششم، زن را با این شهرت و کثرت رفت و آمد بیگانگان و دریافت این امور از او حرام و بی‌پردگی او نادرست است.

هفتم، چون که مبنای جمهوری اسلامی بر وحدت و اتحاد است، این عمل در چنین عصری بین مردم اختلاف و تفرقه ایجاد کرده، و موجب مخالفت جمهوری اسلامی می‌شود، و رفته رفته این کار سر به اختلافی می‌کشد که جبران در این بخش مشکل می‌گردد و زننده به اتحاد مردم می‌گردد.

تفصیل این مسأله در «امداد المفتین» به صورت رساله‌ای تحت عنوان «الافصاح عن تصرفات الجن و الارواح» مذکور است، و همچنین در مجموعه‌ی فتاوای لکهنوی و نیز در «فتاویٰ عزیزی» موجود است.[1]

هشتم، این عقاید را ترویج و تبلیغ کردن و پذیرفتن آنکه این جن اخبار غیبیه را می‌داند، و این زن را احوال غائبه معلوم می‌شود، کفر است و شرک، چراکه دانستن غیب کامل و هر جا حاضر و ناظر بودن و هر صدای غیبی را شنیدن، مخصوص به خداوند متعال است و در حق غیر او سبحانه و تعالی این عقاید را داشتن، کفر و شرک است، و جن مسخر را متصرف در هرکار دانستن و این تبلیغات را شایع کردن، حرام و کفر است. به طوری که نفی این امور در خود قرآن مقدس در جاهای مختلف مذکور است؛ از جمله‌ی آنها در آیه‌های: ﴿**قل لا املک لنفسی نفعاً و لا ضرّاً الا ماشاءاللّه و لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر**﴾.[2] و ﴿**قل انی لا املک لکم ضرّاً و لا رشداً**﴾[3].

و فی البزازیة:

«من قال ارواح المشائخ حاضرة یکفر و اذا قال الرجل او المرأة انا اعلم المسروقات یکفر و لو قال انا اخبر عن اخبار الجن یکفر أیضاً لأن الجن کالانس لا تعلم الغیب»[4].

۱- فتاویٰ دارالعلوم دیوبند (امداد المفتین ج ۵ و ٦ از ص ۱۳۸ الی ۱۴۴ . مجموعة الفتاویٰ: ۴٦/۱ الی ۴۹ . فتاویٰ عزیزی: ۱۱۰/۱ الی ۱۴ .

۲- الاعراف: ۱۸۸.

۳- الجن: ۲۱.

۴- فتاویٰ بزازیة بر حاشیه‌ی هندیه: ۳۲٦/٦، کتاب الفاظ تکون اسلاماً اوکفراً، فیما یتعلق باللّه.

و فی البحر الرائق:

«و منها ان ظن المیت یتصرف فی الامور دون اللّه تعالی و اعتقاده ذالک کفر».[۱]

مزید خداوند متعال در سوره‌ی جن می‌فرماید:

﴿و انه کان رجل من الانس یعوذون برجال من الجن فزادوهم رهقاً﴾[۲].

حضرت شاه عبدالعزیز در تفسیر عزیزی تحت این آیه تفصیل پناه بردن به جن را این طور نوشته است:

«و این پناه‌گرفتن به چند نوع بود؛ اول آن‌که هرگاه ایشان را مرض لاحق می‌شد نسبت می‌کردند که از اثر بدِ نظرِ جن است و برای آن طعامی و خوشبویی و اسبندی می‌ساختند و در جایی که حضور جنیان را گمان می‌کردند قرار می‌دادند تا اینها را به عنوان رشوت قبول کند و از آزار ما دست بردار شود.

دوم آن‌که در سختیها و دشواریها و عقدهای لاینحل نام آنها را به طرق ورد می‌خواندند و بر صورت‌های تراشیده‌ای که به نام آنها مقرر کرده‌اند و بتان می‌نامیدند، رفته نذر و هدایا و قربانیها گذاردند.

سوم آن‌که چون معرفت حوادث آینده ایشان را منظور می‌افتاد پیش کاهنان می‌رفتند و از آنها پری خوانی می‌طلبیدند تا جنیان حاضر شده خبر دهند که فلان چیز چنین خواهد شد و فلان واقعه چنین.

چهارم آن‌که هرگاه در سفری در صحرا یا در منازل نو فرود می آمدند بعضی کلمات استعانت و پناه‌جویی به سرداران جنیان و پادشاه ایشان می‌گفتند تا از صدمه‌ی اتباع آنها در آن صحرا یا در آن منزل محفوظ مانند.

پنجم آن‌که به تملّق و مدح و خوش آمدگفتن، و دادن هدایا و نذر و طعامهای مرغوب و بعضی از جنیان، آنها را به خود مایل می‌ساختند تا در وقت احتیاج و عجز از حیله‌ی بشری از آنها کار گیرند ...».

و در ادامه می‌نویسد:

«و لهذا در حدیث شریف از استعانت بالجن مطلقاً منع فرموده‌اند».

و نیز می‌فرماید:

«و نیز از ذبایح الجن منع شدید فرموده‌اند و از افسونهایی که در آن نام پیروان و سرداران جنیان مذکور است تحذیر نموده‌اند زیراکه اصل آفت شرک از همین معامله پیدا شده است و موجب فساد حال انسان

۱- البحر الرائق: ۳۲۱/۲، آخر باب مفسدات الصوم. مسأله‌ی مذکور در همه‌ی کتب فقهی همانند: شامی، فتح القدیر، هندیه و قاضیخان مصرّحست. وکذا فی احسن الفتاویٰ: ۳٦/۱، عزیز الفتاویٰ: ۵ و ۸٦/٦،کفایت المفتی: ۱۴٦/۱، فتاویٰ محمودیه: ۲۷۵/۵ و ... و ... .
۲- الجن: ٦.

و نوع جن هر دوگروه‌گردیده است.»[1]

● **خلاصه**

اگر این زن جن ندارد پس این یک نوع مکر و نیرنگ است برای انداختن دام شرک و کفر و منع آن لازم است و اگر واقعاً جن دارد پس حکم او حکم کاهنان است که در صورت سوم ذکر شد.

در حدیث وارد شده است:

«هرکه نزدکاهن برود و قول او را تصدیق کند، او بر آنچه بر محمد ﷺ نازل شده‌کافر شده است».[2]

بنابراین رفتن نزد کاهنان حرام است. و این اعمال را حلال دانستن و مستحسن گفتن و مردمان را به حسن آن تبلیغ و تشویق نمودن، موجب کفر و تفریق زوجه‌هایشان می‌گردد چراکه استحلال و مستحسن دانستن آن معصیت که قطعی الثبوت و قطعی الدلالة باشد به اتفاق ایمه‌ی اربعه کفر و موجب تفریق زوجه است، و حرمت دعوای علم غیب به غیراللّه و اعتقاد حاضری و ناظری به غیراللّه و اعتقاد شنیدن صدا از هر جا به غیراللّه و اعتقاد تصرف جنّات در نفع و ضرر مردم و ذبح به نام جن و ارضای آنها بر قبور همه قطعی الثبوت و قطعی الدلالة و از قرآن مجید و حدیث شریف ثابت‌اند.

هذا ما عندی وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۲۵ ذیحجه ۱۴۱۱ هـ.ق

حکم منکر احادیث نبوی ﷺ

الاستفتاء (۱۴): منکرین احادیث می‌گویند: ما فقط به کلام اللّـه عـمل مـی‌کنیم و احادیث را قبول نداریم، زیرا همه خود ساخته هستند در مورد نکاح این افراد و خود آنها چه حکمی می‌کنید؟

الجواب بسم ملهم الصواب: به اتفاق علمای اهل سنت و مجتهدین اهل تشـیع ایـن

۱- تفسیر عزیزی: ص ۲۲۸ و ۲۲۹، سوره‌ی جن.

۲- حدیث مذکور را ابو داود در سنن خود درکتاب الکهانة، ترمذی در ابواب الطهارة باب کراهیة اتیان الحائض و ابن ماجه نیز در ابواب الطهارة باب النهی عن اتیان الحائض، روایت نموده‌اند.

منکرین، ملحد و کفارند. نکاح کردن از آنها و نکاح دادن دختران خود بـا آنـها حـرام قطعی است، و قطع تعلقات از آنها فرض و لازم است. حقیر رساله‌ای مستقل در رد آنها نوشته‌ام که به چاپ نرسیده است، اسمش «تیشه‌ی حامی احادیث نبوی بر ریشه‌ی خرافات صادق تقوی می‌باشد».[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۸صر ۱۴۱۲ ه.ق

حکم شخصی که پیش ملاهای غیبگو یا «کاهنان» می‌رود

الاستفتاء (۱۵): کسانی که پیش ملاهائی که از اخبار پوشیده و آینده خبر می‌دهند، می‌روند، آیا طلاق همسران اینها واقع می‌شود حقیقتاً یا این‌که بنا بر تغلیظ، علما فتوی تجدیده نکاح می‌دهند؟ و آیا شرط است که زن و مرد بروند نکاح کرده شوند؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر همین شخص که نزد ملاها یا کاهنان غیب‌گو می‌رود، گفته‌ی آنها را تصدیق می‌کند و عقیده دارد که اینها غیب میدانند، آن شخص کافر و حقیقتاً زنش طلاق می‌گردد، فرقی نمی‌کندکه مرد برود یا زن یا هر دو، و اگر می‌رود و عقیده‌ی غیب به او ندارد ولی به گفتار او عمل می‌کند که او از غیب خبر دارد، پس در این صورت کافر نمی‌گردد اما لزوماً او را تجدید ایمان انجام‌گیرد. **هکذا حقق المسئلة العلامة ابن عابدین** رحمه الله .[۲]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۲۹صفر ۱۴۱۲ ه.ق

حکم به کار بردن کلمه‌ی کفر به شوخی

الاستفتاء (۱٦): اگر کسی کلمه‌ی کفر را به شوخی بگوید کافر می‌شود یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: کافر می‌شود؛ چراکه کلمه‌ی کفر وقتی که عمداً و قصداً

۱- این رساله جزو فتاویٰ می‌باشد که در جلد دوم فتاویٰ منبع العلوم در باب مایتعلق بالحدیث موجود و به چاپ رسیده است.

۲- رد المحتار: ۲۴۲/۴.

گفته شود اگرچه اراده‌ی کفر و اعتقاد کفر نداشته باشد بلکه به طور شوخی یا استهزاء باشد، باز هم کفر است نزد همه‌ی علما.

در رد المحتار (شامی) می‌نویسد:

«قال فی البحر و الحاصل ان من تکلم بکلمة الکفر هازلاً او لاعباً کفر عند الکل و لااعتبار باعتقاده کما صرح به فی الخانیة»[۱].

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۹ جمادی الاول ۱۴۱۲ ه.ق

گفتن کلمه‌ی کفر به جهالت کفر است یا خیر؟

الاستفتاء (۱۷): اگر کسی نداند که این کلمه کفر است و بگوید، کافر می‌شود یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: در این صورت که ندانسته این حرف را بگوید، اختلاف است. قاضی، نادانی او را قبول نکند و او را تجدید توبه و نکاح کند، اما نزد خداوند متعال و به اعتبار آخرت او کافر نمی‌شود لهذا اگر تجدید توبه و نکاح نکند مسئول نخواهد شد.

علامه شامی می‌فرماید:

«و من تکلم بها اختیاراً جاهلاً بانها کفر فقیه اختلاف الخ».[۲]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۹ جمادی الاول ۱۴۱۲ ه.ق

استعمال کلمه‌ی کفر به خطا کفر نیست

الاستفتاء (۱۸): یکی می‌خواست که حرفی بزند، کلمه‌ی کفر از دهاشن بیرون آمد، آیا کافر می‌شود یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: به اتفاق کافر نمی‌شود؛ چراکه خطا و سبقت لسانی، عذر

۱- رد المحتار: ۲۲۴/۴ ط پاکستان.

۲- رد المحتار: ۲۲۴/۴. فتاویٰ تاتارخانیة: ۴۵۸/۵ ط پاکستان و ایضاً در فتاویٰ دارالعلوم دیوبند: ۵ و ۹۱/٦.

شرعی است بلکه گناهکار هم نمی‌شود.

قال فی الشامیة:

«و من تکلم مخطیا او مکرها لا یکفر عندالکل» [1].

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۹ جمادی الاول ۱۴۱۲ هـ.ق

بیزاری از دین کفر است

الاستفتاء (۱۹): اگر کسی گفت من از ایمان خارجم یا بگوید من از این دین بیزارم، آیا این مرد به گفتن چنین سخنی کافر می‌شود، یا خیر؟ اگر کافر می‌شود زنش طلاق می‌شود یا نه و اگر طلاق می‌شود مغلظه قرار می‌گیرد یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: کافر می‌شود و زنش هم طلاق می‌گردد بدون توبه و اقرار به اسلام و نکاح دوم زنش به او حرام گردیده است.

قال فی الهندیه تحت عنوان موجبات الکفر:

«و من لا یرضی بالایمان فهو کافر کذا فی الذخیرة و من یرضی بکفر نفسه فقد کفر».[2]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۲۹ رجب ۱۴۱۲ هـ.ق

حکم تکفیر مسلمان

الاستفتاء (۲۰): اگر کسی دیگری را بگوید ای کافر، در حالی که آن مرد کافر نباشد، این مرد چه حکمی دارد؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر این گوینده، مسلمان را با وجود اسلام کافر اعتقاد کند، خود کافر می‌گردد. و اگر او را مسلمان می‌داند ولی غضباً چنین می‌گوید کلمه‌ی کفریه است و او سخت مجرم است پس توبه کند ولی حکم کفر بر او داده نشود، و بعضی در

۱- رد المحتار: ۲۲۴/۴ و ۲۲۹ باب المرتد. امداد المفتین ۵ و ۱۲۵/٦.

۲- فتاویٰ هندیه: ۲۵۷/۲.

همین حال هم او را کافر گفته‌اند.[1]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۲۹ رجب ۱۴۱۲ هـ.ق

حکم کسی که مسلمان فاسق را کافر می‌گوید

الاستفتاء (۲۱): زید مسلمان است و نماز می‌خواند و روزه می‌گیرد، اما ریش می‌تراشد و پارچه‌ی شلوارش نیز روی زمین کشیده می‌شود، اگر شخصی زید را تکفیر کند چه حکمی دارد؟

الجواب بسم ملهم الصواب: مفتی رشید احمد صاحب (رحمه‌الله) در احسن الفتاوی در جواب سؤالی می‌نویسد:

«ادنا مسلمانی را کافر و یا مشرک گفتن، خود گوینده کافر می‌گردد.»[2]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۲۲ صفر ۱۴۱۳ هـ.ق

سزای نافرجام تکفیر علمای حقانی

الاستفتاء (۲۲): زید بریلوی است و علمای دیوبند مانند حضرت اقدس محمد قاسم نانوتوی رحمه‌الله و مولانا رشید احمد گنگوهی رحمه‌الله و مولانا اشرف علی تهانوی رحمه‌الله را تکفیر می‌کند، آیا زید مسلمان است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: خود علمای دیوبند رحمهم‌الله مکفرین خود را از بریولی‌ها تکفیر نکرده‌اند که مؤول‌اند البته سخت مجرم و گناه‌کاراند. سلامتی ایمان برای آنها مشکل است و زید هم مثل آنهاست چنان‌که در «خیرالفتاوی» و «فتاوی دارالعلوم» و در «المهند علی المفند» نوشته‌اند[3].

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۱- هکذا فی احسن الفتاویٰ: ۵۸/۱ و فتاوای تاتارخانیة: ۵۱۳/۵ و ۵۱۴.

۲- احسن التفاوی: ۵۸/۱.

۳- خیر الفتاویٰ: ۸۳/۱، فتاویٰ دارالعلوم دیوبند: ۱۴۵/۵، ۱۵۸ و ۱۵۹.

استعمال کلمه‌ی کفر جهالتاً

الاستفتاء (۲۳): شخصی از روی جهالت و نادانی کلمه‌ی کفر را به زبان می‌آورد، چه حکمی دارد، آیا جهل، عذری است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: کلمه‌ی کفر بدون اعتقاد کفر هم کفر است.[۱]

و جهل نیز درکفر عذری نیست.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ۔ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۲۲ صفر ۱۴۱۳ ه.ق

حکم کسی که ریش تراشی را حلال داند

الاستفتاء (۲۴): اگر کسی تراشیدن ریش را حلال بداند کافر می‌گردد یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: کافر نمی‌گردد، اما سخت گناهکار می‌گردد، البته از توهین ریش کافر می‌گردد.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ۔ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۱۹ محرم الحرام ۱۴۱۲ ه.ق

حکم شخصی که از ریش نفرت کند

الاستفتاء (۲۵): زید می‌گوید من ریش می‌تراشم و از ریش نفرت دارم و اگر کسی دیگر ریش داشته باشد، من از او نفرت می‌کنم، چنین کسی چه حکمی دارد؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این شخص به سبب توهین به سنت و بد دانستن آن کافر است.[۲] و برای این شخص خوف و اندیشه‌ی سلب ایمان وقت موت هست اگر توبه نکند.[۳]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ۔ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۱-کذا فی فتاویٰ: دارالعلوم دیوبند: ۹٦/۵.
۲-احسن الفتاویٰ: ۴۲/۱.
۳- خیرالفتاویٰ: ۱۳۹/۱.

مسلمانی که به جهالت مرتکب بدعات شود مورد آمرزش خداوند متعال قرار می‌گیرد یا نه؟

الاستفتاء (۲٦): در زمان قدیم بعضی مردمان بی‌فرهنگ و بی‌سواد بوده‌اند ولی نماز می‌خوانده‌اند، روزه می‌گرفته‌اند و حج می‌کرده‌اند و غیره از امور خیر انجام داده‌اند با وجود این ولی آداب و رسوم آبا و اجدایی خود را ترک نکرده‌اند یعنی برای پیر و بزرگان خود نذر و نیاز بسته‌اند و بر سر مقبره‌ی بزرگان گوسفند ذبح کرده‌اند همانجا سر بچه‌های خودشان را تراشیده‌اند، مقبره‌ی بزرگان را مطاف قرار داده‌اند و نماز خوانده‌اند و وقت مصیبت و تکلیفی برای استمداد آنها را ندا کرده‌اند این همه به وجه بی‌فرهنگی و بی‌سوادی و بی‌خبری از دین بوده انجام داده‌اند شاید اگر دانسته بودند این طور نمی‌کردند، رأی علما درباره‌ی ایشان چیست؟ آیا بخشیده می‌شوند یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: بی‌فرهنگی و بی‌سوادی برای انجام اعمال و اقوال کفریه عذری در شرع به شمار نمی‌رود، لذا اگر کسی افعال و اقوال کفریه را نادانسته انجام دهد، هم کافر می‌گردد، به شرطی که همان کار کفر باشد و محل تأویل هم نباشد. البته در خصوص بی‌فرهنگان قدیم بلوچستان جای تأویل هست که ایشان این اعمال را به طریق عبادت نکرده‌اند، و فقط به طریق تعظیم کرده‌اند مثلاً نذر و نیاز و ذبح را به نیت عبادت نکرده‌اند و طواف و سجده و غیره علی هذا القیاس. پس بر اینها حکم کفر کرده نمی‌شود البته این کارهای ایشان، افعال کفر و شرک گفته می‌شوند و می‌توان ایشان را شدیداً فاسق گفت.[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۰ ربیع الثانی ۱۴۱۳ هـ.ق

۱-کذا یفهم عن فتاویٰ رشیدیة: ص ٥٦ و احسن الفتاویٰ: ۳٦/۱.

تکفیر مسلمان دو صورت دارد

الاستفتاء (۲۷): قبلاً از حضرت عالی به صورت استفتاء پرسیده بودم که اگر شخصی مسلمان فاسقی را کافر قرار دهد چه حکم دارد؟ حضرت عالی در جواب، فتوای مفتی رشید احمد لدهیانوی را از احسن الفتاوی نقل کرده بودند که ایشان خودش کافر می‌گردد و همچنین در مورد یک شخص بریلوی که علمای دیوبند مخصوصاً مولانا اشرف علی تهانوی رحمه‌الله و مولانا نانوتوی رحمه‌الله و مولانا رشید احمد گنگوهی رحمه‌الله، را کافر قرار می دهد از حضرت عالی به صورت استفتاء پرسیده بودم که فرموده بودید: اینها مؤول هستند و حکم کفر آنها نمی شود، مطلب این که به کافر قرار دادن مسلمانی که فاسق هم باشد کافر می‌گردد، چطور به کافر قرار دادن اشخاصی مثل علمای مذکور مؤول می شود؟ آیا نعوذ بالله در مسلمانی علمای دیوبند شک است، لطفاً روشن فرمایید؟

الجواب بسم ملهم الصواب: تکفیر مسلمان دو صورت دارد: یکی این که هر مسلمانی را که مؤمن است ولو این که فاسق است، جزماً و حتماً می‌گوید که این کافر است گویا در این صورت اصلاً انکار ایمان او می کند بدون هیچ علت و وجهی، پس او کافر می‌گردد.

دوم این که می‌گوید فلان شخص به علت این که دشمن پیغمبر ﷺ یا منکر درود است یا فلان و او کافر است، پس این تکفیر کننده کافر نمی‌گردد اگر چه این تأویل و توجیهش غلط باشد و اگر چه آن شخص کافر کرده شده مؤمن کاملی باشد که در ایمانش شک نباشد مثل علمای دیوبند قدس سرهم چراکه در این صورت، مکفر، ایمان او را انکار نمی‌کند حتماً بلکه علت و بهانه‌ای درست می‌کند اگرچه فی الواقع غلط است تا هم مؤول گفته می شود و از خود علمای دیوبند در این مورد سؤال کرده شده است هم همین جواب که احقر نوشته‌ام داده‌اند.

در فتاوای دارالعلوم دیوبند حصه‌ی امدادالمفتین حضرت مفتی اعظم پاکستان مفتی محمد شفیع رحمه‌الله در جواب این سؤال می‌فرماید:

«کافر گفتن متعلقان مولوی احمد رضاخان بریلوی صحیح نیست چون در کلام آنها گنجایش تأویل هست،

و فقها در تکفیر مسلمان خیلی احتیاط نموده‌اند و نوشته‌اند: اگر در کلام یک فرد، نود و نه وجوه کفر و یک وجه ضعیف اسلام داشته باشد، بایست مفتی بر وجه ضعیف فتوی داده و او را مسلمان قرار دهد. اگر حقیقتاً از نظر عقیدتی مسلمان باشد که بهتر والا فتوی مفتی به عدم تکفیر او، او را هیچگونه نفعی نخواهد داد».[1]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ. مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۱۴ جمادی الاول ۱۴۱۳ هـ.ق

توهین فتوا چه عواقبی به بار می آورد؟

الاستفتاء (۲۸): فتوای یک نفر عالم با عزت که به نظریه شرع مقدس و به تحقیق قرآن و احادیث به طور استفتاء جوابش را صادر بکند و شخص به نیت بی‌حرمتی و توهین، آن را پاره کند، آیا این به نظر شرع مقدس جرم دارد، در صورت وجود بیان فرمایید؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر فی الواقع، هدف پاره کننده، توهین علم یا عالم به حق یا فتوای شرعی بوده است، لازماً دو مرتبه تجدید ایمان و نکاح کرده شود.[2]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ. مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۳ ذیقعده ۱۴۱۳ هـ.ق

توهین ریش کفر است!

الاستفتاء (۲۹): اگر کسی بگوید که تراشیدن ریش مسأله‌ای نیست چون در قرآن ثبوتی ندارد، آیا به نظر شرع مقدس این شخص جرم دارد؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این که تراشیدن ریش مسأله‌ای نیست، توهین صریح واجب و سنت است و در قرآن هم چند جا به ثبوت رسیده است، رساله‌ی اهمیت ریش را مطالعه کنید. توهین سنت و واجب و ریش مستلزم کفر است، لهذا چنین شخصی را

۱- فتاویٰ دارالعلوم دیوبند: ج ۵ و ۱۵۷/٦ و ۱۴۴، با ترجمه.

۲-کذا فی احسن الفتاویٰ: ۳۸/۱ نقلاً عن بریقهٔ محمودیه. و مثلها فی الفتاویٰ الخیریة: ۱۰۵/۱.

تجدید ایمان و تجدید نکاح لازم است.[1]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ-مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۳ ذیقعده ۱۴۱۳ ه.ق

حکم پرسیدن اخبار پوشیده از جنّی

الاستفتاء (۳۰): در بعضی جاها مروج است که اگر شخصی را جن بگیرد و بیهوش شود، اشخاصی که اطرافش نشسته و آن را نگاه داشته‌اند چوب کوچکی به اندازه‌ی نصف چوب کبریت یا کوچکتر بر آن جنی می‌اندازند و از او می‌پرسند که فلان اشرار کی آزاد می‌شود و یا فلان زن حامله است یا نه یا فلانی که حامله است بچه‌اش پسر است یا دختر، آیا این عقیده را داشتن چطور است و آیا در علم غیب داخل است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این عمل، یک نوع کهانت و دعوای غیب است که در شرع مقدس حرام است، طرفین در یک نوع شرک گرفتار می‌شوند.

در حدیث صحیح آمده است:

«**من اتی عرافاً او کاهناً یؤمن بما یقول فقد کفر بما انزل علی محمد ﷺ**»[2]

هر که نزد کسی که از اخبار مستقبل به آنها می‌گوید، برود و او را تصدیق کند، به تحقیق او انکار کرد یا کفر کرد به قرآنی که بر محمد ﷺ نازل شده است. یعنی قرآن مقدس اخبار مستقبل و دانستن آنها را به خداوند متعال حواله فرموده است نه به غیر.

و عن ابی هریرة رضی الله عنه:

قال رسول اللّه ﷺ «من اتیٰ کاهناً فصدقه بما یقول او اتیٰ امرأته حائضاً او اتیٰ امرأته فی دبرها فقد برئ بما انزل علی محمد ﷺ»[3].

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ-مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۲۵ ذیحجه ۱۴۱۳ ه.ق

۱- احسن الفتاویٰ: ۴۲/۱ نقلاً عن الشامیة: ۴۸/۲.

۲- معجم کبیر: ۷۶/۱، حدیث شماره ۱۰۰۰۵، مجمع الزوائد: ۱۱۸/۵.

۳- رواه ابو داود فی الکهانة و الترمذی و ابن ماجه فی الطهارة.

کسی می‌گوید نماز نمی‌خوانم، کافر می‌شود یا نه؟

الاستفتاء (۳۱): چه می‌فرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین درباره‌ی شخصی که به او گفتند نماز بخوان گفت نمی‌خوانم، نمی‌خوانم، آیا به این لفظ کافر می‌شود یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: به این کلمه‌ی او که «نماز نمی‌خوانم» به صورت این اطلاق کافر نمی‌گردد بلکه این کلمه‌ی او چهار توجیه دارد؛ یکی این‌که نماز نمی‌خوانم که نماز قبلاً خوانده‌ام. دوم این‌که به امر تو نماز نمی‌خوانم چراکه مرا آن کسی که از تو بهتر است، دستور داده است. سوم این‌که از علت فسق خود نمی‌خوانم که من متقی و صوفی نیستم که نماز بخوانم، در این هر سه صورت کافر نمی‌گردد و فقط در صورت دوم و سوم گناهکار می‌گردد. چهارم این‌که نمی‌خوانم که نماز بر سرم فرض نیست و من به آن مأمور نیستم در این صورت کافر می‌گردد.

قال فی الهندیة:

«و قول الرجل لا اصلی یحتمل اربعة اوجه احدها لا اصلی لانی صلیت و الثانی لا اصلی بامرک فقد امرنی بها من هو خیر منک. و الثالث لا اصلی فسقاً مجانة فهذه الثلاثة لیست بکفر.

و الرابع لا اصلی اذ لیس یجب علی الصلوة و لم اومربها یکفر و لو اطلق و قال لا اصلی لا یکفر لاحتمال هذه الوجوه» [1]

لهذا اگر این شخص بگوید که من هیچ منظوری نداشته‌ام کافر نمی‌شود یا بگوید که آن سه صورت را در نظر داشتم هم کافر نمی‌گردد البته اگر صورت چهارم را تصریح کند که این اراده داشته‌ام کافر می‌گردد. و اگر انکار کند که هیچ اراده نداشته‌ام یا اراده‌ی این صورت چهارم را نداشته‌ام قول او بدون قسم اعتبار دارد و حکم به کفر او داده نمی‌شود.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۱۴ محرم الحرام ۱۴۱۴ هـ.ق

۱- هندیه: ۸۴/۲، ط کانفور.

حکم تکذیب احادیث صحیحه

الاستفتاء (۳۲): ملایی داشت حدیث بیان می‌کرد یک نفر گفت این ملا دروغ می‌گوید، آیا زنش طلاق می‌گردد، یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر حدیث صحیح بیان کرد و این شخص چنین گفت، که این کلمه کفر است، اگر چه حقیقتاً کافر نیست ولی دو مرتبه نکاح دادن او لازم است. در هندیه می‌گوید:

«**و اذا کان الفقیه یذکر شیئاً او یروی حدیثاً صحیحاً فقال آخر: این هیچ نیست ... هذا کفر**»[1].

وَاللّٰهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ-مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۲۲ جمادی الاول ۱۴۱۴ هـ.ق

دشنام و توهینِ باد و خورشید و ...

الاستفتاء (۳۳): اگر یکی باد، خورشید و... دشنام داد از نظر شرع چه اشکالی دارد؟

الجواب بسم ملهم الصواب: دشنام و توهین باد و... کفر است که مأمور خداوند قدوس است البته فتوا به کفر داده نمی‌شود بلکه او تفهیم و احتیاطاً تجدید ایمان و نکاح کرده شود.

و اللّٰه سبحانه و تعالی اعلم و علمه اتم ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۲۷ ذیقعده ۱۴۱۴ هـ.ق

طلب فرزند از قبور بزرگان

الاستفتاء (۳۴): اگر شخصی بر قبری به خاطر اقتضاء فرزند برود و زن همراه او نبود و خداوند آنها را فرزندی داد آیا زنش طلاق می‌شود یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر بر سر قبر رفت و از خداوند کریم دعا کرد که ای بار

۱- هندیه: ۲۸۵/۲.

خدایا به حرمت صاحب قبر مرا فرزندی عطا فرما، در این صورت این عمل خوب نیست ولی کفر و طلاق لازم نمی‌آید. و اگر آنجا از صاحب قبر بدون واسطه‌ی خداوند کریم تقاضای فرزندی کرد مثلاً گفت ای بزرگ مرا فرزندی عطا کن و او معتقد است که این صاحب قبر می‌تواند که فرزند دهد یا ندهد، پس در این صورت اگر زنش همراه باشد یا نباشد زن از او جدا می‌گردد و خطره‌ی کفرش موجود است.[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۳ صفر ۱۴۱۵ هـ.ق

عقیده‌ی سرایت کردن امراض

الاستفتاء (۳۵): فلانی مرض سل داشت و با همین مرض فوت کرد، او پول و خانه و دیگر چیز داشت، وارثان او می‌گویند که بستر و پول و خانه و لباس او استعمال کرده نشوند برای این‌که مرض به شما هم سرایت می‌کند، این به چه صورت است؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این عقیده فاسد و شرک است مرض هیچ کس به دیگری سرایت نمی‌کند بلکه مرض هر کس از جانب خداوند کریم تعیین می‌شود و استعمال آنها بر هر کس رواست. **قال النبی** ﷺ **«لا عدوی و لا طیرة ...». او کما قال** ﷺ.[۲]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۱۵ رجب ۱۴۱۵ هـ.ق

نتیجه‌ی مردن با عقیده‌ی شرک و بدعت

الاستفتاء (۳٦): از میان آبا و اجداد خودمان که در شرک و بدعت مبتلا بودند و حتی در این کار افراط می‌کردند و خاک قبور را خورده و در مقابل آن سجده می‌کردند و ... با

۱- کذا فی فتاویٰ رشیدیة ص ٦۰-۵۸، کتاب الایمان و الکفر، ص ۹۳، کتاب العقائد.

۲- رواه البخاری: ۴۳/۷، الطب، عن ابی الیمان عن شعیب و: ۴۴/۱، عن عبدالله بن محمد، و مسلم فی الطب عن عبد بن حمید. (اخیراً بر این مسئله از سوی برخی دانشجو انتقاد به عمل آمد. حضرت مؤلف (حفظه الله) در پاسخ آنان رساله‌ای مستقل به رشته‌ی تحریر در آوردند که با نام «آیا بیماری‌ها مسری هستند؟» به چاپ رسیده است.

وجود این ثابت شده که بعضی از آنها با کلمه‌ی طیبه و یا در حالت نماز و عبادتی از دنیا رفته‌اند، آیا از زمره‌ی نجات یافته‌گان خواهند بود یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر در زمان کلمه‌ی طیبه گفتن و غیره از شرکهای اول تائب شده و کلمه خوانده‌اند و در نماز و دیگر عبادت مرده‌اند، امید نجاتشان هست، و اگر بدون توبه طبق عادت قدیم کلمه خوانده و از شرک توبه نکرده باشند و آن سجده و خاک خوردن آنها به طریق عبادت بوده باشد، امرشان خیلی در خطر است به این کلمه مردن و در نماز مردن آنها اعتباری ندارد، و اگر سجده کردن و خاک خوردن به طریق عبادت نبوده باشد، پس علم آنها حواله‌ی خداوند کریم است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ و اکمل ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۲۲ رجب ۱۴۱۵ هـ.ق

اگر کسی اشتباهاً به جای «جیء یومئذٍ بجهنم»، «جی ربك یومئذ الخ» خواند

الاستفتاء (۳۷): ان قرء المصلی مکان «و جیء یومئذ بجهنّم»، «و جیء ربک یومئذ بجهنم» ساهیا فهل یکفرام لا وکذا ان کان خارج الصلوٰة.

الجواب بسم ملهم الصواب: و اما ساهیاً او خاطئاً فلا یکفر، هذا مأخوذ من القواعد.

و اللّه سبحانه و تعالی اعلم‌بالصواب ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۶ رجب ۱۴۱۶ هـ.ق

حکم کسی که خداوند متعال را دشنام دهد

الاستفتاء (۳۸): اگر شخصی گفت: خدای فلان فلان شده، مادر فلان (نعوذباللّه من هذه الکلمة. نقل کفر، کفر نباشد.) آیا این شخص به گفتن این کلمه کافر شده و زنش طلاق است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: گوینده‌ی این کلمه کافر و زنش از او جدا شده است اما

بعد از تجدید ایمان و توبه می تواند آن را به مهر جدید و نکاح جدید ازدواج کند.[۱]

هذا ما عندی و اللعم عند اللّه و اللّه اعلم بالصواب

کتبه: ابو اسحاق حملی، دارالافتاء منبع العلوم

۲۲ ربیع الاول ۱۴۱۷ ه.ق

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

اهانت بر شریعت و حق

الاستفتاء (۳۹): زید به بکر گفت حقوقی که من در اراضی پدرم با تو شریک هستم به من پرداخت کن. بکر گفت به تو نمی دهم. زید گفت با من شریعت بکن. بکر گفت اگر شریعت هم ترا بدهم من نمی دهم. زید بار دوم می‌گوید که با من حق بکن بکر در جواب می‌گوید: حق تو را سوار شود. پس آیا عند الشرع در ایمان و نکاح بکر خللی وارد می شود یا خیر؟ به حواله‌ی کتاب و با تفصیل بنویسید.

الجواب بسم ملهم الصواب: حکم شرعی این که در تکفیر مسلم عجلت نشود بلکه اگر کلام او نود و نه احتمال کفر و یک وجه اسلام داشته باشد و آن هم ضعیف، کلام او تأویل کرده شود و فتوای کفر او صادر نشود. اما در صورت مسئوله چون کلام این قائل احتمال تأویل ندارد و او اهانت بر شریعت و حق کرده است، لذا توبه بر او لازم است و حتماً تجدید ایمان و نکاح داده شود.

در فتاویٰ دارالعلوم دیوبند به حواله‌ی شرح فقه اکبر می‌نویسد:

«من اهان الشریعة او المسائل اللتی لابد منها کفر»[۲]

و اللّه اعلم و عمله اتم ـ کتبه: عبد الغنی عفی عنه، دارالافتاء منبع العلوم

۲۷ ذیحجه ۱۴۱۷ ه.ق

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۱- قال فی الفتاویٰ التاتارخانیة: «اذا وصف اللّه بما لا یلیق به او سخر باسم من اسماء اللّه تعالی ... یکفر».
(تاتارخانیة: ۴۶۱/۵ ،کتاب احکام المرتدین) و فی الهندیة: «یکفر اذا وصف اللّه بما لا یلیق به او سخر باسم من اسمائه او بامر من اوامره ...» (فتاویٰ هندیه: ۲۵۷/۲ ، موجبات کفر).
۲- فتاویٰ دارالعلوم چاپ جدید ج ۱۱ و ۴۳۷/۱۲.

صدا زدن نام‌های مردم با تصغیر و ...

الاستفتاء (۴۰): اگر شخصی که اسم او عبدالحمید است، او را به اسم «حمید» یا «حمیدُک» (با تصغیر) صدا می‌زنند. و همین طور «حمیده» را به «حمیدک» یا محمد را به «محمدُک» صدا می‌زنند، چطور است؟ قائل گنهکار می شود یا خیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: تفصیل این مسئله به این شرح است: کسی را بنا بر تعظیم با نام اللّه، صدا زدن و او را تا درجه‌ی خدا تصور نمودن کفر است. و اگر منظورش معنای لغوی است و در آن شرکت نام اللّه مقصود نباشد، کفر نیست. و همچنین اگر کسی که او مسمّیٰ به اسمی باشد که در آن اسم خدا، مضاف الیه واقع است مثل عبداللّه، عبدالرحمٰن و ... او را به صیغه‌ی مصغر صدا زدن مساوی است که مضاف را ذکر کند یا نکند، کفر است. بنابراین برای مسلمان لازم است در چنین موارد کاملاً احتیاط نماید و افراد را با نام کامل صدا بزند؛ چون با تصغیر صدا زدن، خلاف انسانیت و خلاف ادب نیز می‌باشد.

البته اگر یکی شخصی را اتفاقاً و یا سهواً و نسیاناً با نام خدا صدا زد یا اسم او را با تصغیر صدا زد، کافر نمی شود ولی به هر حال گنهکار است.

قال فی الفتاویٰ الهندیة:

«یکفر با دخال الکاف فی آخر اللّه عند نداء من اسمه عبداللّه ان کان عالماً علی الاصح و بتصغیر الخالق ان کان عالماً کما فی البحر الرائق» [1].

و فی شرح فقه الاکبر:

«و من قال لمخلوق یا قدوس یا القیوم یا الرحمٰن او قال اسماً من اسماء اللّه الخالق کفر، انتهی. و هو یفید انه من قال لمخلوق یا عزیز و نحوه یکفر ایضاً الا ان اراد بها المعنی اللغوی و الاحوط ان یقوله یا عبدالعزیز یا عبدالقادر یا عبدالرحمٰن ...» [2].

و فی الخانیة:

«رجل قال عبدالعزیز عبدالخالق عبدالرحمٰن بالحاق الکاف فی آخر الاسم قالوا ان

۱- هندیه: ۲۶۲/۲، موجبات کفر.
۲- شرح فقه اکبر للعلامة علی القاری ص ۲۳.

قصد ذلک یکفر و ان جریٰ علی لسانه من غیر قصد او کان جاهلاً لا یکفر»[1].

و اللّه اعلم و عمله اتم ـ کتبه: عبد الغنی، دارالافتاء منبع العلوم

۲۷ جمادی الثانی ۱۴۱۸ هـ.ق

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

حکم کسی که می‌گوید هر که مرا سمّ بخوراند او را ثواب حج می‌رسد

الاستفتاء (۴۱): شخصی گفت هر کس به من سمّ بخوراند او را ثواب حج می‌رسد. آیا این فرد به گفتن این الفاظ کافر شده و زنش طلاق است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: از این شخص سؤال شود اگر عقیده‌اش همین بوده که هر که او را سمّ بخوراند تا بمیرد، این عبادتی است و او را ثواب حج می‌رسد پس این شخص کافر است و زنش از او جد است؛ زیرا حلال دانستن حرام قطعی الثبوت و قطعی الدلالة کفر است. و اگر گفت به علت این‌که از خود بیزار بوده چنین گفته‌ام، به خاطر خوب و ثواب دانستن آن نگفته‌ام، کافر نمی‌گردد. البته تجدید ایمان و توبه و احتیاطاً تجدید نکاح بکند.

قال فی الهندیة:

«و من اعتقد الحرام حلالا او علی القلب یکفر ... و فی الاعتقاد هذا اذا کان حراما لعینه و هو یعتقده حلالاً حتی یکون کفراً اما اذا کان حراماً لغیره فلا و فیما اذا کان حراماً لعینه انما یکفر اذا کانت الحرمة ثابتة بدلیل مقطوع به اما اذا کان باخبار الآحاد فلا یکفر کذا فی الخلاصة»[2].

و اللّه اعلم بالصواب ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۴ ربیع الثانی ۱۴۰۹ هـ.ق

۱- الفتاویٰ الخانیه بهامش الهندیه: ۵۷٦/۳. وکذا فی البزازیة بهامش الهندیة: ۳۲۴/٦.

۲- هندیه: ۲۷۲/۲ موجبات کفر.

به‌کار بردن کلمات خفیف نسبت به دین

الاستفتاء (۴۲): زید در موقع غضب با عمروگفت که شما دین ندارید. عمروگفت ما دین نداریم ولی شما هم دین ندارید. دوباره زید گفت دین از افعال شما رفته است. عمرو در جواب گفت: این دین که از افعال ما رفته، پیرش ببرد. آیا عمرو به گفتن این الفاظ از اسلام خارج شده و زنش طلاق است یا خیر؟

بعضی فتوا به طلاق داده و از عمرو مبلغ ۳۰۰۰۰ تومان به خاطر نکاح دوم گرفته‌اند، آیا -در صورت عدم طلاق- این مبلغ به عمرو می‌رسند یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: بر عمرو به گفتن این کلمه که دین را پیر ببرد، تجدید ایمان و نکاح لازم است.

قال فی الفتاویٰ الانقرویة:

«قالت لزوجها لیس لک حمیة و لا دین الاسلام ترضی بخلوتی مع الاجانب فقال الزوج لیس لی حمیة و لا دین الاسلام قیل کفر ...» [۱].

و فی الفصل الثامن و الثلاثون من جامع الفصولین:

«قال المضروب مرامزن آخر مسلمانم فقال الضارب لعنت بر تو باد و مسلمانی تو کفرٌ. اقول علی هذا ینبغی ان یکفر من یشتم دین مسلم الا ان یأول بان مراده اخلاقه الردیئة ...» [۲].

گویم چون عمروگفت: دین را پیر ببرد، اگر دین خود یا مطلقاً دین را چنین گفت این یک نوع دعای بد و توهین بر دین است لذا بایست تجدید ایمان و نکاح کند. و آن پول که در مهر داده است، بدون از ارضای زن به او نمی‌رسد.

و اللّٰه اعلم و عمله اتم ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۱۸ ربیع الثانی ۱۴۰۴ هـ.ق

۱- فتاویٰ انقرویة: ۲۸/۱.

۲- جامع الفصولین: ۲۳۲/۲.

تغلیط و انکار فرضیت نماز و روزه

الاستفتاء (۴۳): شخصی گفت: فلان مولوی گفته است نماز و روزه را ادا کنید چون فرض و لازمی هستند. دیگری گفت: مولوی غلط کرده است که نماز و روزه فرض و لازمی هستند و دیگر سخن ناشایسته برای مولوی گفت، حکم این شخص چیست؟

الجواب بسم ملهم الصواب: به بدگفتن خود مولوی کافر نمی‌شود ولی فاسق می‌شود. اما به خاطر تغلیط فرضیت نماز و روزه و انکار فرضیت آن، کافر شده و زنش هم طلاق است.

والله اعلم و عمله اتم ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

دشنام دادن صحابه و پیامبران

الاستفتاء (۴۴): اگر شخصی به صحابه یا پیامبران دشنام دهد آیا کافر و زنش طلاق می‌شود؟

الجواب بسم ملهم الصواب: دشنام دادن پیامبران مطلقاً هر یکی که باشد، کفر صریح است. و در دشنام صحابه تفصیل است. اگر صدیقه رضی الله عنها را دشنام داد کافر است. و به دشنام دادن سایر صحابه رضی الله عنهم شدیداً فاسق است.

پس در دو صورت اول، زنش طلاق شده است حتماً. و در صورت دوم نیز احتیاطاً بعد از توبه دادن تجدید نکاح شود.

والله اعلم و عمله اتم ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۵ ذیقعده ۱۴۰۳ هـ.ق

حکم کسی که می‌گوید من مسلمان نیستم، من کافرم

الاستفتاء (۴۵): زید در موقع نماز ظهر خواب بود مادرش او را بیدار می‌کند که بلند شو وقت نماز است و تا دو سه بار تکرار می‌کند بالاخره مادر می‌گوید مگر تو مسلمان نیستی بلند شو نماز بخوان او در جواب می‌گوید من مسلمان نیستم من کافرم. آیا زید به

گفتن این کلمه کافر می شود یا خیر؟ و زنش طلاق می شود؟ با دلایل.

و ضمناً بعد از توبه، تجدید نکاح لازم است یا نه؟ و آیا مهر جدیدی به خواسته‌ی زن لازم است؟ و آیا زن به نکاح جدید اجبار می شود یا رضایت او شرط است؟ با دلیل بنویسید.

الجواب بسم ملهم الصواب: به زبان آوردن این‌گونه کلمات خیلی خطرناک وکفر است برای این شخص توبه و استغفار و تجدید ایمان و نکاح لازم است تا زمانی که تجدید ایمان و نکاح نکند، باید از همسرش جدا شود.

قال فی الهندیة:

«و من یرضی بکفر نفسه فقد کفر»[1].

و فیها ایضاً:

«مسلم قال انا ملحد یکفر ولو قال ما عملت انه کفر لا یعذر بهذا»[2].

«و قد حکی عن بعض اصحابنا ان رجلا لوقیل له الست بمسلم قال لا، یکون ذلک کفراً. کذا فی فتاویٰ قاضیخان»[3].

سخن کوتاه اینکه اگر این شخص این کلمه را بنا بر غفلت و غلبه‌ی خواب گفته است، نیز احتیاطاً تجدید ایمان و نکاح بکند. و در نکاح احتیاطی رضایت زوجه و مهر جدید لازم نیست ولی اگر باشد بهتر است. و اگر این کلمه را حقیقتاً گفته است یعنی حقیقتاً من کافرم مسلمان نیستم، پس در این صورت حقیقتاً هم کافر و زنش از او جدا شده است. و رضایت زوجه و مهر جدید نیز در این صورت لازم است.

قال العلامة ابن عابدین فی الرد:

«و یجدد بینهما النکاح ان رضیت زوجته بالعود الیه و الا فلا تجبر»[4].

و فی الدر المختار:

«و تجبر علی الاسلام ... زجراً بمهر یسیر کدینار»[5].

و فی الرد:

۱- هندیه: ۲۵۷/۲. ۲- همان: ۲۷۹/۲. ۳- همان: ۲۷۷/۲، موجبات کفر.

۴- رد المحتار: ۲۴۷/۴، اواخر باب المرتد تحت قول الدر (و اولاده اولاد الخرنا).

۵- همان: ۱۹۴/۳ باب نکاح الکافر.

«قوله (و علی تجدید النکاح) فلکل قاض ان یجدده بمهر یسیر کدینار» [1].

و اللّه اعلم و عمله اتم ـ کتبه: عبد الغنی عفی عنه، دارالافتاء منبع العلوم

۲۲ جمادی الثانی ۱۴۱۲ هـ.ق

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

انکار خداوند و ضروریات دین کفر صریح است

الاستفتاء (۴٦): زید به همسر خود گفت: بلند شو نماز بخوان او به حرفهای زید اعتنایی نکرد و روی تخت خوابیده بود. زید دستش راگرفت و از تخت پائینش آورد. در همین هنگام به شوهرش گفت: نماز نمی‌خوانم، نماز نیست، خدا نیست، قیامت نیست همان‌طور که کفار می‌گویند این همه ساختگی ملاهاست. بفرمایید آیا از گفتن این کلمات طلاق زن زید واقع شده و اوکافر شده است یا خیر؟ در صورت وقوع طلاق مهریه‌ی زن ساقط می شود یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: انکار ذات و صفات باری تعالی وگستاخی در شأن او و انکار رسول و قرآن و آخرت و ملائکه و انکار نماز و هر آنچه به نص قطعی ثابت شده است، همه از موجبات کفر است همان‌طور که این زن منکر سه چیز شده است لذا این زن ازایمان خارج شده و بر او توبه و رجوع و تجدید ایمان لازم است و باید تجدید نکاح هم کند. و چون مدخول بها می‌باشد، در صورت تجدید نکاح، مهر مسمی یا مهر مثل به او می‌رسد.

در شرح عقاید می‌نویسد:

«ردّ النصوص بأن ینکر الاحکام التی دلت علیها النصوص القطعیة من الکتاب و السنة کحشر الاجساد مثلاً کفر لکونه تکذیباً صریحاً للّه تعالیٰ و رسوله علیه الصلاة و السلام» [2].

و فی الهندیة:

«و قول الرجل لا اصلی یحتمل اربعة اوجه ... و الرابع لا اصلی اذ لیس یجب علی

۱- همان: ۱۹۴/۳ باب نکاح الکافر. ۲- شرح عقاید ص ۱٦٦.

الصلاة و لم اومر بها يكفر» [١].

و فی الشامية:

«و الحاصل ان من تكلم بكلمة الكفر هازلاً اولا عباً كفر عند الكل و لااعتبار باعتقاده كما صرح به فی الخانية» [٢].

و فی خلاصة الفتاویٰ:

«و عامة علماء بخارا رحمهم اللّٰه تعالیٰ يقولون كفرها يعمل فی افساد النكاح لكنها تجبر علی النكاح مع زوجها و هذه فرقة بغير طلاق بالاجماع و عليها العدة و لا شيیء عليه ان كان قبل الدخول و بعد الدخول يجب كمال المسمّیٰ او مهر المثل و لها اسكنی لكن لا نفقة لها فی هذه العدة. قال المصنف: و بهذا كله يفتی و هذا الجواب يوافق ما ذكر فی الاصل». [٣]

و اللّٰه اعلم و عمله اتم ـ كتبه: عبد الغنی، دارالافتاء منبع العلوم

١١ ربيع الثانی ١۴٢٣ ه.ق

الجواب صحيح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهٗ)

١- هنديه: ٢٨۴/٢. ٢- رد المحتار: ٣٢۴/٢.

٣- خلاصة الفتاویٰ: ٣٨٣/۴.

بَابُ مَا يَتَعَلَّق بِمَسْئَلَةِ الاِرْتِدَادِ

نقض قضاوت بعد از اصدار حکم

الاستفتاء (۴۷): آیا موقعی که دو نفر اهل سنت در مورد تقسیم ملکی مثل زمین اختلاف دارند و می‌روند شریعت محمدی طبق احکام قرآن مجید نمایند و حکم شرعی صادرگردد و بعد از آن یک نفر از آنهاکه مسلمان است احکام شریعت را قبول و اجرا نمی‌کند، الف: آیا از دایره‌ی اسلام خارج است. ب: واجب القتل است. ت: زنش طلاق است. ث: در مورد این شخص چه باید کرد؟

الجواب بسم ملهم الصواب: در تکفیر مسلمان خیلی احتیاط لازم است کلامش تا احتمال تأویل دارد علیه او حکم تکفیر عاید نشود، پس اگر بر زبان و علناً بگوید که من شریعت قرآن و اسلام و احکام آنها را قبول ندارم کافر می‌گردد و زنش از او جدا می‌گردد.

و اگر بگوید که من شریعت فلان مولوی و حکم او را قبول ندارم کافر نمی‌گردد یا که به زبان نمی‌گوید ولی عمل و اجرا نمی‌کند، نیز کافر نمی‌گردد البته فاسق می‌شود و زنش جدا نمی‌شود و از دایره‌ی اسلام خارج نیست و واجب القتل نمی‌باشد.

وَاللّٰهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۹شوال ۱۴۱۲ هـ.ق

توهین به مساجد کفر است

الاستفتاء (۴۸): شخصی بنا بر هر کینه‌ای که با امام مسجد دارد و نسبت به مسجد هر بی‌حرمتی کرد، امام مسجد به وی می‌گوید که نسبت به مسجد بی‌حرمتی نکن و اگر

نه به خاطر حق مسجد مؤاخذه می شوی یعنی ترا می‌گیرد، آن شخص در جواب امام می‌گوید: هرکاری که تو و مسجد می توانید بکنید و هیچ کاری نمی‌توانید بکنید. آیا این شخص کافر می شود و آیا زنش طلاق می شود یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: توهین به شعایر اللّه کفر است و مساجد هم شعایر اللّه می‌باشند. و این کلمه نازیبا نسبت به مسجد بلاشبهه، کلمه‌ی کفر است. اما کفر بودن کلمه چیزی دیگر است و تکفیر قایل چیزی دیگر لهذا در این مسأله حکم این است که این کلمه کفر است و زجراً این شخص تجدید ایمان و تجدید نکاح کرده شود اما از تکفیر و ارتدادش تحاشی کرده شود، او راکافر و مرتد نباید گفت چراکه اینجاگنجایش تأویل هست که حواس باخته بوده است.[1]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۲شوال ۱۴۱۲ هـ.ق

حکم نفرت از احکام شرعی

الاستفتاء (۴۹): اگر شخصی در دل از یک حکم شرعی نفرت داشته باشد اما بر زبان آن را پیش هیچ کسی حتی به تنهایی هم اظهار نکند، چه حکمی دارد؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر همان امر شرعی که نفرت می‌کند و تمنای ضد آن را دارد از باب عقاید و فرض قطعی است، همین تنفر هم کفر است و الا فسق است و اگر از باب حلال و حرام است، پس اگر آن حرام از آن حرامهاست که در هیچ زمان حلال نبوده است و او تمنای حلالی آن می‌کند و از حرمت آن تنفر می‌کند، کافر می‌گردد مثل زنا و ظلم و قتل نفس بدون حق و غیرها. و اگر همان حرام از آنها است که در یک زمان حلال بوده است و او تمنای حلالی آن می‌کند و از حرمت آن تنفر می‌کند کافر نمی شود البته شدیداً فاسق است. مثل تمنای حلالی شراب و نکاح خواهر و غیرهما و تنفر از حرمت اینها.

۱- امداد المفتین جزء فتاویٰ دارالعلوم: ۵ و ۱۵۸/٦ و ۱۵۹.

قال فی الهندیه:

«رجل تمنّی ان لم یحرم اللّه الخمر لا یکفر و لو تمنی ان لم یحرم اللّه الظلم و الزنی و قتل النفس بغیر الحق فقد کفر لان هذه الاشیاء لم تکن حلالاً فی وقت ما ...».[1]

خلاصه در این باب تفصیل است لذا از هر چیزی که تنفر آن در دل پیدا گردد با مشخصات آن سؤال کرد تا جواب شافی برسد.

و اللّه اعلم با الصواب و اللّه المرجع و الیه المآب ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۲۲ صفر ۱۴۱۳ هـ.ق

حکم کسی که گفت من از ایمان خارجم یا از دین بیزارم

الاستفتاء (۵۰): اگر شریف به محضر نور محمد و طالب که یکی از اینها بالغ و دوم مراهق است در جواب قول نور محمد که گفت تو (شریف) چرا نماز نمی‌خوانی؟ این چنین کلمات را استعمال کرد که من شریف از ایمان خارجم یا که گفت من از دین بیزارم پس حکم شریف که بعد گفتن این قولش یک سال و خوردی بگذشت که در این میان او را یک فرزند از زنش پیدا شده، چه می‌شود آیا کافر و زنش طلاق می‌شود یا نه؟ و اگر طلاق می‌شود به چند طلاق، طلاق می‌شود یعنی مغلظه می‌شود یا نه؟ و اگر مغلظه می‌شود پس این مرد (شریف) بعد مغلظه شدن زنش با او به مدت بیش از یک سال که صحبت و همبستری کرده است او را از زن که فرزندی پیدا شده مهریه‌ای دیگر به جز از مهریه‌ی سابق لازم می‌شود یا نه؟ و اگر علی سبیل الفرض آن دو نفر گواه که او قایل بوده‌اند که شریف آن کلمات را گفته است منکر به قول و شهادت خود شوند حکمشان چه می‌شود، آیا یمین بر آنها لازم می‌شود یا نه؟

مشوره: اگر کسی از بیان این چنین حکم که فساد و اختلاف ایجاد می‌شود خودداری و این‌گونه احکام را پوشیده کند او چه حکمم دارد؟

مزید آیا در این صورت راه و چاره‌ای به وصلت این مرد شریف با زنش بدون حلاله

۱- فتاوی هندیه: ۲۸۸/۲ ط کانفور.

کردن زن هست یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: در فتاوای عالمگیری می نویسد:

«رجل قال بالفارسیة از مسلمانی بیزارم او قال ذلک بالعربیة فقد قیل انه یکفر» [1].

از این عبارت و امثال آن معلوم می شود که قایل این قول به قول راجح کافر نمی‌گردد البته به قول مرجوح کافر می‌گردد که به لفظ «قیل» آورده است و در تکفیر مسلمان عمل بر قول مرجوح امکان ندارد لهذا شریف به این کلمات کافر نشده است اگر چه تا محدوده‌ی کفر رسیده است. بنابراین، سخت گنهکار و مجرم شده و واجب التعریز بوده است و احتیاطاً تجدید نکاح هم لازم بوده است اما چون این قدر مدت گذشته و کسی به این امور تعرض نکرده است الآن تعرض به آن چون که فتنه و فساد می‌گردد روا نیست. او را به حال خود بگذارند و حواله به خدا کنند.

و فی الفتاوىٰ الخانیة:

«رجل قال هو یهودی او نصرانی او بریٔ من اللّه او من الاسلام ان فعلت کذا کان یمیناً فان بَاَشَرالشرط هل یصیر کافراً اختلفوا فیه ...» [2].

خلاصه درکفر قایل این کلمه علما اختلاف دارند، بعضی فتوای کفر و بعضی فتوای عدم کفر با توجیه‌های مختلف داده‌اند پس قاعده این است که در هر کلمه که اختلاف درکفر قایل آن موجود است و وجوه احتمالیه و توجیهیه دارد، فتوا بر کفر آن شخص داده نمی شود، وکلمات شریف از این قبیل است.

و فی الفتاوىٰ البزازیة:

«و منها انه اذا کان فی المسئلة وجوه توجیه و وجه واحد یمنعه یمیل العالم الی ما یمنع من الکفر و لا یرجح الوجوه علی الوجه ...» [3].

و فی التنویر و شرحه الدرّ:

«و اعلم انه لا یفتی بکفر مسلم امکن حمل کلامه علی محمل حسن او کان فی کفره خلاف ولو کان ذلک روایة ضعیفة کما حرره فی البحر».

۱- فتاوىٰ عالمگیریه (هندیه): ۲۸۸/۲ ط کانفور، موجبات کفر.

۲- الخانیة علی هامش الهندیة: ۵۷۳/۳.　　　۳- البزاریة علی حاشیة هندیه: ۳۲۱/٦.

و قال الشامی تحت قوله (ولو روایة ضعیفة):

«قال الخیر الرملی اقول ولو کانت الروایة لغیر اهل مذهبنا و یدل علی ذلک اشتراط کون ما یوجب الکفر مجمعاً علیه» [۱].

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ۔ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۱۷ ربیع الاول ۱۴۱۴ هـ.ق

عواقب نافرجام استهزاء به ریش و سایر سنت‌ها

الاستفتاء (۵۱): اگر شخصی متأهل دست خود را بر ریش دیگری رسانید وگفت (العیاذ باللّٰه) این زیر ناف شغال چرا این طور است یعنی ریش‌هایش را به منزله‌ی زیر ناف شغال قرار دهد، پس حکم این شخص از حیث ایمان و طلاق زنش چیست؟ آیا کافر می‌شود یا نه وزنش طلاق می‌گردد؟ و اگر طلاق می‌شود به چه نوع طلاق، طلاق می‌شود، آیا مغلظه می‌گردد یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: استهزاء و مسخره و توهین به ادنا سنتی از سنن نبی کریم ﷺ کفر است چه برسد به ریش که بزرگترین سنت و از سنن تمام انبیا علیهم السلام و به منزله‌ی واجب قرار دارد و از شعایر اسلام است. لهذا توهین‌کننده کافر شده و زنش اگر مدخول بها است، بر او کاملاً حرام‌گردیده است مثل مغلظه و زن را مهر کامل می‌رسد و بر او عدت لازم است و اگر مدخول بها و خلوت صحیحه کرده شده نیست، بر شوهر نصف مهر لازم و بر زن عدت نیست. [۲]

و قال فی مجمع الانهر:

«و من استخف بسنة او حدیث من احادیثه علیه الصلاة و السلام ... کفر» [۳]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ۔ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۱۱ جمادی الاول ۱۴۱۵ هـ.ق

۱- رد المحتار: ۳۰/۴ -۲۲۹، باب المرتد.

۲- بعضها من احسن الفتاویٰ: ۴۲/۱ و بعضها من خیر الفتاویٰ: ۲۱۰/۱.

۳- مجمع الانهر: ۷/۲-۵۰٦.

بَابُ مَا يَتَعَلَّقُ بِأَهْلِ الْكِتَابِ

پس از بعثت پیامبر اکرم ﷺ اگر صاحب ادیان منسوخ شده از اسلام پیروی نکنند امکان دارد به بهشت بروند یا خیر؟

الاستفتاء (۵۲): آیا بعد از آمدن رسول اکرم ﷺ و تبلیغ دین مقدس اسلام درکرهٔ ارض و منسوخ شدن تمام ادیان آسمانی و غیره امکان دارد شخصی مسیحی و یهودی و مجوسی به بهشت بروند؟

الجواب بسم ملهم الصواب: ممکن نیست که به بهشت بروند؛ چنان‌که صدها آیات و احادیث صحیح برای آن گواه عدل است هرکس این‌گمان کند که بعد از بعثت خاتم النبیین ﷺ دیگران از اهل مذاهب دیگر بدون تسلیم دین اسلام فقط به پیروی دین خود در بهشت می‌روند آن‌گمان کننده هم از اسلام خارج می‌گردد.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۱۸ محرم الحرام ۱۴۱۲ ه.ق

اگر اهل‌کتاب وکفار در این جهان اعمال خیر انجام دهند وارد بهشت می‌شوند یا نه؟

الاستفتاء (۵۳): آیا زرتشتی (مجوسی)، یهود و نصاری که صاحب کتاب هستند اگر کارهای خوب در این جهان انجام دهند، به بهشت می‌روند یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: نمی‌روند، چراکه به نص صریح قرآن مقدس اعلان شده است که: ﴿**اِنَّ الدِّینَ عِندَ اللّٰهِ الاِسلامُ**﴾، ﴿**وَ مَن یَّتبَغِ غَیرَ الاِسلامِ دِیناً فَلَن یُّقبَلَ مِنهُ**﴾ [1]

۱- آل عمران: ۱۹ و ۸۵.

و قال اللّه ﷻ: ﴿ما كانَ مُحَمَّد اَبا اَحَدٍ مِن رِجالِكم وَلكِن رَسُولَ اللّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّنَ ...﴾ [۱].

و قال جل وعلا: ﴿وَ ما ارسَلناكَ اِلاّ كافَةً لِّناسِ﴾ [۲]

و ورد فی الحديث النبوی الشريف:

«عن ابی هريرة رضی الله عنه عن رسول اللّه ﷺ انه قال: و الذی نفس محمد ﷺ بيده لا يسمع بی احد من هذه الامة يهودی و لا نصرانی ثم يموت و لم يؤمن بالذی ارسلت به إلا كان من اصحاب النار.» [۳].

از این آیات کریمات و امثال‌ها و حدیث مذکور ثابت است که غیر از دین اسلام، بعد از ورود آن، هیچ دین و عمل‌های آن نزد خداوند متعال مقبول نیست، همه مردوداند و بعد از خاتم النبیین ﷺ هرکه او را قبول نکند و ایمان نیاورد مذهب و دین او منسوخ و عمل او باطل است، زیرا نبوت او ﷺ نبوت عامه است بر همه‌ی مردم جهان.

به قول شیخ سعدی قدس سره:

یتیمی که ناکرده قرآن درست	**کتب‌خانه‌ی چند ملت بشست**
نه از لات و عُزی برآورد گرد	**که تورات و انجیل منسوخ کرد**

این عقیده‌ی تمام امت محمد ﷺ است. البته ایشان را در صله‌ی اعمال خیر، نفع دنیوی و برکات رزق و عمر و صحت و غیره می‌رسد و تخفیف در عذاب اخروی هم می‌باشد، اما نه خروج از جهنم و دخول جنت.[۴]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۵صفر ۱۴۱۲ هـ.ق

۱- الاحزاب: ۴۰.　　۲- السباء: ۲۸.　　۳- رواه مسلم فی الایمان.

۴-کذا فی شرح صحیح مسلم للنووی: ۱۱۵/۱، باب الدلیل علی ان من مات علی الکفر لاینفعه عمل. و شرح فقه اکبر: ص ۱۸۸.

بَابُ مَا يَتَعَلَّقُ بِالْمَتَفَرِّقاتِ

معدوم، مرئی به شمار می‌رود یا غیرمرئی؟

الاستفتاء (۵۴): معدوم مرئی است یا غیرمرئی، و شیيء است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: نزد محققین اختلاف است بعضی غیرمرئی و بعضی مرئی گفته‌اند و نزد اهل سنت شیء نیست اما نزد معتزله شیء است.[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ و احکم ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۱۷ ربیع الاخر ۱۳۵۹ ه.ق

توضیح عبارتی از کتاب حالات حضرات نقشبندیه

الاستفتاء (۵۵): *باقی صورت احوال یرهی که بنده کی زیر مطالعه ایک کتاب بنام حالات حضرات مشایخ نقشبندیه مجددیه، اس مین جمله حضرات کی حالات تفصیل کیسانو نقل کیئی هین ان مین سی حضرت خواجه معصوم کی حالات مین یه نقل هیی که وه یا شیخ عبدالقادر جیلانی شیئاً للّه کاپرط هناجائزر کهتی تهی اورپهر مکتوبات معصومیه جلد ثالث کا حواله دیا هواهی. اب بنده حضرت سی تسلی بخش جواب کامنتظر هون.*[۲] (از کراچی)

الجواب بسم ملهم الصواب: باید دانست که در دعا لازم است که به اسماء خداوندی باشد نه غیر از آن و اگر نه آن دعا شرک می‌گردد یا موهم آن. و این هر دو صورت

۱- شرح فقه اکبر: ص ۱۰۱.

۲- (ترجمه‌ی عبارت اردو): کتابی به نام «حالات حضرات مشایخ نقشبندیه» زیر مطالعه‌ی بنده می‌باشد. در آن، حالاتِ همه‌ی حضرات بالتفصیل نوشته است. در کتاب مذکور در ردیف حالات حضرت خواجه محمد معصوم نقل شده است که ایشان خواندن وظیفه‌ی «یا شیخ عبدالقادر جیلانی شیئاً للّه» را جایز قرار داده است و به کتاب مکتوبات معصومیه ج ۳ حواله داده شده، حالا بنده از حضرت عالی منتظر و خواهان جوابی تسلی بخش در این مورد هستم.

ناروا است.

قال فی الدر:

«و فی التاتارخانیه معزیا للمنتقی عن ابی یوسف عن ابی حنیفه لا ینبغی لِاحداً ان یدعو الاّ به ای بذاته و صفاته و اسمائه و الدعاء المأذون فیه المأمور به ما استفید من قوله تعالی و للّه الاسماء الحسنی فادعوه بها». [۱]

و فی رد المحتار:

«قوله» (کذا قول شیىء للّه قیل بکفره) لعل وجهه انه طلب شیئاً للّه تعالی واللّٰه تعالی غنی عن کل شیی الکلّ مفتقر و محتاج الیه و ینبغی ان یرجح، عدم التکفیر فانه یمکن ان یقول اردت اطلب شیئاً اکراماً لله، شرح الوهبانیة. قلت؛ فینبغی او یجب التباعد عن هذه العبارة و قد مر ان مافیه خلاف یؤمر بالتوبة و الاستغفار و تجدید النکاح لکن هذا ان کان لا یدری ما یقول اما ان قصد المعنی الصحیح فاالظاهر انه لابأس به.» [۲]

از این عبارت معلوم شد که فقط شیئاً للّه را اگر می خواند و مفهوم نمی داند، ناجایز است و اگر معنی می‌فهمد و در نیت خود معنی صحیح در نظر دارد برای اشخاص فهمیده گنجایش دارد نه برای عوام کالانعام. اما این حکم در صورت غیر نداء است. و اگر به ندای «یا شیخ الخ» می‌گوید، اگرچه نیت کند باز هم ندای غیر اللّٰه به غیر اعتقاد حضور، موهم شرک و نارواست لذا از آن خواص و عوام را پرهیز لازم است.

قاضی ثناءاللّه صاحب در ارشاد الطالبین می‌فرماید:

« آنچه جهال می‌گویند یا شیخ الخ جایز نیست شرک وکفر است». [۳]

مولانا عبدالحی لکهنوی در فتاویٰ خود در جواب عین چنین سؤالی می‌فرماید:

«از این چنین وظیفه احتراز لازم است و واجب. اولاً از این جهت که این وظیفه که متضمن شیئاً للّه است، آن را فقها از جمله‌ی الفاظ کفر آمیز می‌نویسند. ثانیاً متضمن ندای اموات از امکنه‌ی بعیده می‌باشد و شرعاً ثابت نیست که اولیا را قدرتی حاصل است ...». [۴]

۱- الدر المختار علی حاشیة رد المحتار: ٣٩٦/٦ ، الحظر.

۲- رد المحتار: ۲۵۹/۴، قبیل باب البغاة. ۳- ارشاد الطالبین: ص ۱۹.

۴- مجموعة الفتاویٰ: ۱۸۹/۲، حظر و اباحة.

حضرت گنگوهی نیز در جواب سؤالی در فتاوای خود جواب شافی بار دوم نوشته است که خلاصه‌اش به فارسی چنین است:

«ورد این را بنده جایز نمی‌داند اگر چه شرک نیست لیکن مشابه شرک است و بعض فعل مشابه شرک صغیره هستند زیراکه شرک، کلّیِ مشکک است که افراد او در قلت وکثرت معصیت متفاوت‌اند اماکسی که در این کلمات اثر دانسته و می‌خواند، کافر و مشرک نیست اگر چه از معصیت خالی نیست وکسی که شیخ را متصرف و عالم الغیب بالذات دانسته و آن را بخواند مشرک است و به این عقیده خواندن که خدا آن را آگاه می‌کند مشرک نیست اما معصیت است ...».[1]

و همچنین از حکیم الامة عین سؤال شما سؤال کرده شده است که حضرت میرزاجان جانان و شاه غلام علی آن را جایز می‌دارند، خلاصه‌ی جواب ایشان به شرح زیر است:

«برای صحیح العقیده و سلیم الفهم گنجایش جواز هست نه برای عوام بدفرجام»[2].

نزد احقر فعل آن بزرگواران را برای جوازِ خلاف اولی محمول باید کرد و برای عوام مطلقاً منع باید کرد و در این زمان برای خواص هم ناجایز است؛ زیرا که عوام از آنها دلیل گرفته استفاده‌ی بد می‌نمایند و هر چه منجر الی الحرام باشد، حرام است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ-مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۱۵ ربیع الاول ۱۳۹٦ ه.ق

علت به وجود آمدن شب و روز

الاستفتاء (٥٦): علت پیدایش لیل و نهار و مابعد آن به سبب چرخش زمین، دوره‌ی خورشید است یا خیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این هم یک قولی از اقوال حکمای یونان متقدمین و متأخرین است که شریعت آن را نه تصدیق می‌کند و نه تکذیب.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ-مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۱۸ رجب ۱۴۰۰ ه.ق

۱- فتاویٰ رشیدیه: ص ۱۸۲، کتاب ایمان و کفر. ۲- امدادیة: ۳۵۱/۵.

هر فرد نمی‌تواند قول مجتهد را تردید کند

الاستفتاء (۵۷): آیا هر کس این لیاقت دارد که به گفته‌ی خود حضرت عالی، تقلید مجتهد را شرک و خود آنها را گمراه بداند؟

الجواب بسم ملهم الصواب: نه خیر او لیاقت این را ندارد بلکه کسی که این عقیده دارد خودش گمراه است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۱۸ ذیقعده ۱۴۰۵ هـ.ق

استدلال اهل بدعت از آیه‌ی «وَاَرسلنك شاهداً ...»

الاستفتاء (۵۸): در کتاب پیام حق بریلوی‌ها در تفسیر این آیه: «**و ارسلنک شاهداً و مبشراً و نذیراً**» نوشته است که معنی شاهد در لغت حاضر بودن است پس دلیل می‌گیرند که پیامبر در هر جا حاضر و ناظر است پس آیا پیمبر هر جا حاضر و ناظر است یا خیر؟ اگر نیست پس جواب آن را از کتاب و سنت بدهید.

الجواب بسم ملهم الصواب: جواب آنها را در رساله‌های خود مثل شمشیر بران بر اشراک و بدعات دوران و غیره داده‌ام و علمای دیوبند بسیاری جوابها نوشته‌اند همان‌طور که کتاب بریلویها را مطالعه کرده‌اید معلوم می‌شود که شوق مطالعه دارید، پس کتاب بنده و دیوبندیها را هم مطالعه کنید جواب آنها را می‌بینی.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۲٦ رجب ۱۴۱٦ هـ.ق

كِتَابُ الْعَقَايِدِ

بَابُ مَا يَتَعَلَّقُ بِاللهِ تَعَالىٰ وَ صِفَاتِهِ

اقسام شرک

الاستفتاء (۵۹): درباره‌ی مسایل ذیل از علما چه می‌فرمایند؟

۱- شرک بر چند قسم است وکدام قسم بدتر است؟

الجواب بسم ملهم الصواب: شرک اقسام زیادی دارد اما مرجع همه بر این چهار قسم است:

۱- شرک در ذات، ۲- شرک در صفات، ۳- شرک در عبادت، ۴- شرک در طاعة.[۱]

شرک در ذات آن است که در اُلوهیت و واجب الوجودیة اللّه تعالی دیگری را شریک سازد مثلاً می‌گوید: اللّه تعالی هم خداست و اهرمن نیز و فلان نیز همچنان‌که مجوس گفته‌اند. شرک در صفات آن است که دیگری را (غیر خدا) در صفات خاصه‌ی او شریک گرداند، مثلاً می‌گوید: که خدا دانا است و فلان هم مثل او، یا خدا خالق است و فلان هم مثل او. یا خدا ضرر و نفع رساننده است و از فلان بت و بزرگ و غیره هم ضرر و نفع صادر می‌شود.

شرک در عبادت آن است که دیگری را قابل عبادت داند. مثل سجده و طواف کردن. و شرک در طاعت این است که تابع داری غیر اللّه بکند در آنچه که او به غیر دلیل از کتب، حرام یا حلال می‌کند. مثلاً کسی می‌گوید: که این کار اگرچه حلال است ولی چون پیر ما یا عالم ما یا فلانی از آبا و اجداد ما آن را حرام کرده است، حرام است. و همچنان این امر ولو این که حرام است ولی چون ایشان حلال کرده‌اند من اتباع اینها می‌کنم و آن حلال است. البته به اعتبار تفصیل شرک انواع بیشتری دارد از جمله: شرک

۱-کذا فی فیض الباری شرح صحیح. بخاری: ۳۸/۱، ذکر حدیث هرقل (اقسام الاشراک). حجةاللّه البالغة و...

فی التصرف، شرک فی العلم، شرک در نداء، شرک در طواف، شرک در خلف، شرک در تسمیه، شرک در ذبح و غیرها.[1]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ-مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۸ ذیحجه ۱۳۸۳ ه.ق

مبحث رؤیت الهی در روز قیامت برای مؤمنان

الاستفتاء (٦٠): استادگرامی قدرم مرا یک اتفاقی رخ داده است و آن این که یک نفری با بنده همکار می‌باشد و می‌گوید که خداوند متعال را در روز قیامت هیچ کس نمی‌بیند اگرچه مسلمان باشد یا کافر. خواهشمند است در این مورد توضیحاتی بفرمایید.

(از جزیرة)

الجواب بسم ملهم الصواب: دیدار خداوند ذوالجلال در دار آخرت متفق علیه است نزد جمهور امت از سلف و خلف و مخالفت نکرده‌اند ایشان را مگر چند فرقه‌ی معدود مثل معتزله و خوارج و نجاریه و بعض مرجئه و زیدیه. کتاب‌ها از دلایل جمهور از سمعیات و عقلیات، مشحون‌اند چندی مختصراً ذکر کرده می‌شود.

درکتاب مقدس آسمانی موجود است که حضرت موسی علیه الصلاة و السلام فرمودند:

﴿**رَبِّ اَرِنی اَنظُرِ اِلَیکَ**﴾

جواب آمد:

﴿**لن تَرانی**﴾[2] یعنی در دنیا هرگز نخواهی دید مرا.

از سؤال او معلوم می‌شود که دیدار خداوند متعال ممکن است، محال نیست و اگر نه چگونه نبّیِ اولوالعزم از محال سؤال می‌کند و چگونه نمی‌داند که این امر محال است و سؤال می‌کند؟

جایی دیگر می‌فرماید:

۱- مظاهر حق: ۴۱/۱. ۲- اعراف آیه: ۱۴۳.

﴿وُجوهٌ یَومَئذٍ ناضِرَةٌ الیٰ رَبِها ناٰظِرَةٌ﴾ [۱]

یعنی چهره‌هایی در آن روز درکمال خوشی‌اند و به سوی مولای تعالی خود بیننده و مستغرق‌اند.

و قال فی مقام آخر:

﴿کَلاَّ اِنَهُم عَن رَبِهِم یَومَئذٍ لَمحجوبون﴾ [۲]

یعنی خبردار و متوجه باش کفار و منکران در آن روز از دیدار حق تعالی جل علی شانه البته محروم و در پرده خواهند بود. یعنی به خلاف ابرار و مؤمنین که در دیدار ذات پاک مقرب می‌گردند.

و قال الصادق المصدوق (علیه الف الف صلاة و سلام و تحیة):

«انکم سترون ربکم کما ترون هذا (القمر) لا تضامون فی رؤیته» [۳]:

همچنان‌که از دیدن و نگاه‌کردن ماه شب چهاردهم که هیچ ابری حایل نباشد عاجز و خسته نمی‌شوید، همین طور پروردگارتان را روز قیامت خواهید دید.

و عن جریر بن عبداللّه ﷺ قال:

«قال النبی ﷺ انکم سترون ربکم عیاناً». [۴]

خلاصه این‌که همچنان‌که در دیدن آفتاب و ماهتاب در وقت مصفایی آسمان شما را مانعی و شکی در دیدن آن نمی‌ماند همچنان لقاء معبود مطلق (جل شأنه) را در آن روز خواهید دید. و باید دانست که این رؤیت به چشم سر حاصل می‌گردد، ولی قوّتِ چشم در آن روز مثل قوت آن در دنیا نیست و این دیدار بی‌کم و کیف و بی‌جهت و مسافت و قیاس، غایب علی الشاهد است.

حضرت شیر یزدان جناب مرتضی علی ﷺ خلیفه‌ی چهارم در ترجمه‌ی قول لا یزال **﴿فَمَن کانَ یَرجُو لِقاءَ رَبِّهِ فَلیَعمَل عَمَلاً صَالِحاً﴾** فرمودند: **«هرکه خواهد این‌که نظرکند به لقاء خالق خود در دار آخرت، پس عمل صالح انجام دهد و شرک نکند».** [۵]

مفسر اول امت، عموزاده‌ی رسول اکرم ﷺ و فقیه امت حضرت ابن عباس ﷺ در

۱- القیامة: آیه ۲۳. ۲- مطففین: آیه ۵. ۳- رواه البخاری عن جریر بن عبداللّه: ۱۱۰۶/۲.
۴- رواه البخاری. ۵- رواه البیهقی.

تفسیر آیه‌ی «**وجوه یومئذ ناضرة ...**» می‌فرماید: «**به جانب پروردگار نگاه می‌کنند و او را می‌بینند**».[۱]

و خود آجری از ابن عباس مرفوعاً روایت می‌کند که اهل جنت هر جمعه به دیدار پروردگار خویش شرفیاب خواهند شد.

از حسن مرسلاً همچنان مرویست که پیغمبر ﷺ در دعای خود فرمودند:

«**و اسئلک لذة النظر الی وجهک ... و الشوق الی لقائک**».

ابن عباس می‌فرماید در قول خدای متعال: ﴿**للذین احسنوا الحسنی و زیادة**﴾ **و قوله تعالی**: ﴿**ولدینا مزید**﴾ مراد از زیادة و مزید لقاء خداوندی است. و نیز از حضرت ابن عمر رضی الله عنهما چنین روایت شده است.[۲]

احادیث در این مسأله به حد تواتر معنوی رسیده است، چنان‌که صحاح سته و دیگر کتب احادیث مشحون‌اند. احادیث رؤیت، به توسط بیش از بیست صحابی روایت شده است.

ابن قیم در «حادی الارواح» و مولانا نانوتوی در «تقریر دلپذیر» مفصل نوشته‌اند. ما می‌گوییم: «**یراه المؤمنون بغیر کیف**».

فینسون النعیم اذا رأوه   فیا خسران اهل الاعتزال

وللّه در القائل:

فلاحت فلا واللّه ماثمّ حاجبٌ   سوی ان طرفی کان عن حسنه اعمی

بلکه آیه‌ی «**وجوه یومئذ ناضرة**» دلالت دارد که رؤیت، دایمی و مستمر است که هرگز منقطع نخواهد شد.

به قول خواجه شیرازی رحمه الله :

با مدعی مگویید اسرار عشق و مستی   تا بی‌خبر بمیرد در رنج خودپرستی

ابو نعیم از ابو یزید بسطامی رحمه الله آورده است که برای خداوند در جنت بندگانی

۱- رواه البیهقی ایضاً.

۲-کذا فی تفسیر المظهری تحت آیه ۲٦ سوره‌ی یونس. و همین است تفسیر منقول از ابی بکر صدیق، علی، ابن مسعود، ابوموسیٰ اشعری و بسیاری دیگر رضی الله عنهم. (روح المعانی: ۱۱/ ، ۱۳۷ ، ط بیروت، ۱۴۲۱، سوره‌ی یونس).

هست که اگر لحظه‌ای لقاء خود را از ایشان محجوب گرداند، از فراق او چنان فریادی برمی‌آورند که اهل دوزخ از آتش فریاد برمی‌آورند. للّه درّ الشیرازی:

بلبلی برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت

اندر آن برگ نوا خوش ناله‌هایی زار داشت

گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست

گفت ما را جلوه‌ی معشوق در این کار داشت

مولوی رحمه الله می‌فرماید:

دانه‌ی هر مرغ انداز وی است   طعمه‌ی هر مرغکی انجیری است

منکران محروم‌اند.

تفصیل این مسأله در روح المعانی، تفسیر کبیر رازی، مظهری، ابن کثیر، درّ منثور، طبری و دیگر تفاسیر موجود است. و در صحاح سته و شروح آنها مفصل آمده است.[۱]

این نامه گنجایش دلایل عقلیه را ندارد لذا به مختصری از سمعیه اکتفا کرده شد. **القطرة تدل علی البحر**، و مشتی نمونه‌ی خرواری است، **و العاقل تکفیه الاشارة.**

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۸ ربیع الاول ۱۳۹۵ ه.ق

نامگذاری

الاستفتاء (٦١): میمونه و عبدالحسین نام نهادن، جایز است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اولی جایز است، اما در دومی شائبه‌ی شرک موجود است، بهتر است چنین نامی انتخاب نشود.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۱۸ ذیحجه ۱۳۸۳ ه.ق

۱- و همچنین در مسامره ص ۳۷ تا ۴۴ و در شرح فقه اکبر ص ۹۹ تا ۱۰۱ و در المعتهد فی المعتمد از توریشتی ص ۸۴ الی ۹۲ و شرح عقاید نسفی ص ٦۹ الی ۷۱ و شرح شرح عقاید نبراس و دیگر کتب کلامیه از کتب اهل سنت و هم چنان در نهج‌البلاغه موجود می‌باشد.

الفاظ کفرآمیز کدامند؟

الاستفتاء (٦٢): الفاظ کفرآمیز کدام هستند که اگر انسان استعمال کند کافر می‌گردد؟

الجواب بسم ملهم الصواب: کلمات کفرآمیز خیلی بسیارند که نوشتن همه مشکل است و مجال وسیعی می‌طلبند ولی چندی از آن نوشته خواهد شد:

۱- دشنام صدیق رضی الله عنه و فاروق رضی الله عنه کبیره است، ۲- محال دانستن دیدار خدا در قیامت نزد اهل سنت و اکثر علما، کبیره است، ۳- برای خدا جسم و دست و پا و دیگر اعضا مثل اعضای مخلوقات قایل شدن کفر است، ۴- حرام قطعی را حلال دانستن یا عکس آن یا فرض ندانستن فرضِ قطعی، ۵-گفتن این جمله اگر فلان خدا باشد حق خود را از وی بستانم، ۶- مرا در آسمان خداست و بر زمین تو، ۷- این شخص که مُرد، خدا بر او ظلم کرد. ۸- خدا بر تو ظلم کرد، ۹- خدا اگر تو را ببخشد من نمی‌بخشم، ۱۰-من از ثواب و عذاب بیزارم، ۱۱-اگر به غیر شاهد نکاح کرد وگفت: خدا و رسول و فرشته را گواه کردم، ۱۲- جانوری یا مرغی در شب یا روز آواز داد شخصی گفت: بیمار بمیرد یا غلّه گران شود یا مسافر از مسافرت می‌آید و یا سفر خوب نیست، ۱۳- خدا می‌داند که ترا پیوسته یاد می‌کنم و به غم و شادی تو چنانم که به غم و شادی خود، ۱۴- قسم به خدا و به پای یا به جان یا به سر تو، ۱۵-رزق از خدا است لیکن از بنده جستن می‌خواهد و اگر نه نمی‌رسد. من بر هیچ نبی ایمان نیاورم، ۱۶-اگر خدا مرا به نماز امر کند نکنم اگر قبله به این سوی باشد نماز نکنم، ۱۷-اگر پیغمبری را اهانت کرد، ۱۸-گفت: اگر آدم گندم نمی‌خورد ما بدبخت نمی‌شدیم، ۱۹- اگر کسی گفت: رسول اللّه صلی الله علیه وسلم چنان می‌کرد دیگری گفت این بی‌ادبی است، قول دومی کفر است، ۲۰-کسی گفت فلان کار سنت است، گفت اگرچه سنت باشد نمی‌کنم یا سنت به چه کار آید، ۲۱- واعظی را گفت به طور تردید این چه غوغا و خرافات است که به پا کرده‌ای؟ ۲۲- اگر قرض من بر خدا باشد هم بستانم، ۲۳-کسی گفت: این چه فرمان آوری که چیزی نیست، ۲۵-کسی گفت: حکم شرع چنین است دیگری گفت: این چه شریعت است، ۲۶- اگر به سوی مجلس شراب و فسق اشاره کرد وگفت: بیایید تا

مسلمانی را ببینیم، ۲۷- شراب‌خواری گفت شاد باد آنکه بر شادی ما شاد است، ۲۸- اگر زنی گفت: لعنت بر شوی دانشمند باد، ۲۹-اگر بیمارگفت خواهی مسلمانم از دنیا ببر یا کافر، ۳۰- ای خدا بر من ظلم مکن، ۳۱- برای مؤذن در اذان گفت دروغ گفتی، ۳۲- اگر پیغمبر را عیب یا تحقیر کرد، ۳۳-گفت از نماز چه برمی‌آید یا چه فایده دارد، ۳۴- اگر گفت: مرا زن یا فرزندان یا غیره از خدا محبوب‌تر است، ۳۵- اگر گفت: مرا بازی به نماز نمی‌گذارد، ۳۶- یاگفت کار عالمان وکافران یکسانست، ۳۷- یا مجوس و کفار در روز نوروز جمع شوند و شادی نمایند مسلمانی گوید چه سیرت خوب نهاده‌اند، ۳۸- یا از مال حرام صدقه کرده امید ثواب داشت، ۳۹- جماع در حالت حیض را حلال دانست، ۴۰- یا گفت: مرا با مجلس علم چکار، ۴۱- یا می‌گوید: زر می‌باید علم به چه کار آید، ۴۲- اگر بسم اللّه خوانده زنا کرد یا شراب یا حرام خورد، ۴۳- اگر رمضان یا نماز آمد گفت چه رنج آمد، ۴۴-فردی برای دیگری گفت بیا فلان را امر معروف کنم گفت مرا چه کرده است که امر معروفش کنم، ۴۵- یا باد شاه و علما و اولیا و قبورشان را سجده‌ی عبادت کنم، ۴۶- به نام بت و پیران و بر نهرها و چاه‌ها و حوض‌ها و چشمه‌ها و تعظیم مسافر ذبح کند.

غرض این‌که الفاظ فوق بعضی به کفر می‌رسانند و بعضی به شرک لیکن منظور این نیست که چون یکی این الفاظ را بر زبان راند فوری فتوا بر کفر داده شود بلکه دیده شود که به قصد گفته یا به سهو یا به علم یا به جهل و تأویلی دارد یا ندارد؟ باز هم اگر احتمالی موجود است فتوا به کفر داده نشود البته او نصیحت کرده شود تا آینده این الفاظ را استعمال نکند. و امثال شما نباید به کفر کسی فتوا دهد بلکه مثل شما را فتوا دادن به ذاته جایز نیست.[1]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ-مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۳ ذیحجه ۱۳۸۴ ه.ق

۱- برای تفصیل بیشتر به فتاوایٰ هندیه: ج ۲ از ص ۲۸۰ الی ۲۸۹ و مالا بدمنه از ص ۱۳۷ الی ۱۵۰ مراجعه شود.

مفهوم کسی نود و نُه احتمال کفر اما یک احتمال ایمان دارد!

الاستفتاء (٦٦): معنی این چیست که اگر کسی نود و نه احتمال کفر و یک احتمال ایمان داشته باشد، کافر گفته نشود؟

الجواب بسم ملهم الصواب: معنی این‌که اگر کسی نود و نه احتمال کفر دارد تا هم کافر گفته نشود، آن است که در قول و فعل او احتمال کفر و عدم کفر هر دو موجود است اگر چه احتمال کفر اغلب است. نه آنکه در قول و فعل او کفر قطعی باشد باز هم حکم به کفر او کرده نشود زیراکه در آن وقت حکم کفر فوری داده می شود زیراکه معنی کافر آن نیست که در او تمام وجوه کفر دیده شود.[۱]

و کلمه‌ی کفر اگرچه بی‌اختیار برآید هم کفر است.[۲]

تذکر: استعمال الفاظ و افعال کفریه چیزی دیگر است و کافر شدن چیزی دیگر.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

از اغلاط دامداران

الاستفتاء (٦٧): اصحاب مواشی عادتی دارند که همه به یک وقت شیر را در مشکیزه می‌ریزند و روغن را بیرون می‌کنند و تقدیم و تأخیر را موجب ضرر و مضر نفع می دانند این شرک است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر غرض‌شان آن است که در تقدیم و تأخیر به ما ضرر وارد می‌گردد شرک است و از اغلاط عوام.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

معنی شرک ظاهر و شرک باطن نزد شیخ عبدالقادر گیلانی

الاستفتاء (٦٨): شرک ظاهر و شرک باطن نزد شیخ عبدالقادر گیلانی قدس سره چیست؟

الجواب بسم ملهم الصواب: نزدشان شرک باطن طمع و شرک ظاهر مشهور است.[۳]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۱-کذا فی الامدادیه: ۳۸۴/۵.
۲- فتاویٰ دارالعلوم: ۹٦/۵ ، مبوت.
۳- نحفة الصوفية: ص ۵.

﴿وُجُوهٌ يَومَئِذٍ نَاضِرَةٌ الىٰ رَبِّها نَاظِرَةٌ﴾

رسالة الرؤية

- اثبات رؤیت خداوند عزوجل در سرای آخرت
- جواب قاطعانه‌ی منکران و استدلالات آنها

رؤیت الهی در روز قیامت برای مؤمنان

الاســـتفتاء (٦٩): آیـا رؤیت خـداونـد مـتعال ثـابت است، و جـواب مـنکران و استدلال‌شان از آیت (لا تدرکه الابصار الایـه) و تأویـل (وجـوه یـومئذ نـاضرة الایـه) چیست؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این مسأله تفصیل و عرض عریضی دارد، اما احقر با توجه به قلت فرصتی که دارم چند کلمه می‌نویسم.

اینجا چند چیز موجود است: یکی حقیقت رؤیت، دوم: رائی و مرئی، سوم: نسبت در میان این هر دو، چهارم: اقسام رؤیت از دنیوی و اخروی و دو قسم دنیوی که منامی و بیداری است، پنجم: اختلاف مذاهب در رؤیت از منکرین و مثبتین و دلایل و جواب هر یکی و ششم: تشبیه رؤیت به قمر و غیره.

فاقول بحوله تعالی و قوته: که در خصوص حقیقتِ رؤیت، مذهب اهل حق ایـن است که رؤیت قوتی است که خلق می‌کند آن را واجب در خلق خود و شرط نیست در آن اشعه و مقابله‌ی مرئی. مثلاً چون نظر می‌کنیم به جانب آفتاب و پس از آن چشم را بند کردیم اینجا دو علم برای ما از آفتاب حاصل شد، یکی در حالت بندی چشم زیرا ما یقین داریم که آفتاب هست. اینرا علم الیقین می‌گویند. دوم در وقت گشادن چشم که آفتاب را عیاناً می‌بینیم، این را عین الیقین می‌گویند. و آن اول را علم و این را مسمّیٰ به رؤیت می‌کنند. و همین است مراد به علم الیقین و علم الیقین در سوره‌ی تکاثر و همین دوم است مسئول خلیل علیه السلام که ﴿**ارنی کیف تحی الموتی**﴾ و همین است مـطلوب کلیم علیه السلام از ﴿**ارنی انظر الیک**﴾ و همین است معنی حدیث «**تعبد اللّه کانک تـراه**» الحدیث. و رؤیت حاصل نمی‌گردد در دنیا مگر به مقابله‌ی چیزی دیگر در جهتی و مکانی.[1]

پس معلوم شد که رؤیت امری زائد است از صفت علم به طوری که ختم الرسل

۱- «کذا حققه الشیخ کمال ابن الهمام الحنفی فی المسائرة و شارحیها علامة قاسم بن قطلو بغا الحنفی و الشیخ کمال الدین الشافعی فی المسامرة ص ۳۸ وکذا حققه النسفی فی عقایده و شارحه التفتازانی و محشیه مولانا محمد علی ص ٦٩ و الخیالی و شارح النبراس.

(علیه الف الف صلاة و سلام) فرموده‌اند: «**لیس الخبر کالمعاینة ...**»[1]

و رؤیت نسبتی خاص است در میان رائی و مرئی.[2] و در مذهب اشاعره به اعیان و اعراض هر دو متعلق است و نزد حکما تنهابه اعراض تعلق دارد. دلیل اشاعره، بداهت است؛ زیراکه بداهتاً فرق جسم و جسم معلوم است و برهان در این میدان وسیعی دارد پس چون حکم که صحت رؤیت است، بین جوهر و عرض مشترک شد، لابدی است که علت‌شان نیز مشترک گردد زیراکه حکم مشترک را علت مشترک لازمی است از این سبب که رؤیت، شییء واحد است و واحد، معلول علتین مختلف الماهیتین نخواهد شد زیراکه معلوم محتاج علت خود است و مستغنی از غیر، پس اگر آن را دو علت باشد محتاج می‌گردد به هر یکی و مستغنی گردد از هر یکی در زمان واحد و هذا خلف. پس باید دید که آیا علت مشترکه بین جواهر و اعراض وجود است یا حدوث یا امکان؟ زیرا که چهارم باشتراک نیست به حکم استقراء. و آنچه ایراد می‌کنند اینجا بـه تـحیز مطلق و به وجوب بالغیر و بکون الشیء مقابلاً للمرئی و بـامور عـامة از مـعلولیت و ماهیت و معلولیت و غیره، حقیقتی ندارند، و جواب آن مفروغ است در کتب قوم. و حدوث عبارت است از وجود بعد العدم و امکان مراد است از عدم ضرورة الوجود و العدم و عدم را دخالت در علیت نیست پس ثابت و متعین گردید وجود برای علیت رؤیت و وجود، مشترک است در میان صانع و واجب و غیر او زیراکه وجود عبارت است از بودن شیئ در اعیان و این صفت مشترک است بین الواجب و المـمکن پس صحیح شد تحقق رؤیت از حیث تعلق صحت علت که وجود است به ذات باری عز اسمه. و اگر گفته شود که بودن شییء ممکن شرط است برای رؤیت یا بودن شییء واجب مانع از رؤیت است؟

گویم این وقتی صحیح می‌آید که بودن شیئ مرئی از خواص ممکن باشد یا به تعلق واجب مانعی باشد و آن ثابت نیست. و اگر گفته شود که اگر مرئی بودن به وجود تعلق دارد پس بسیاری از موجودات، مرئی نمی‌گردد مثل باد و اصوات و طعوم و روائح و

۱- رواه احمد فی مسنده عن ابن عباس ۲ .

۲-کذا فی شرح فقه اکبر لخاتمة المحققین ملا علی القاری الحنفی، ص ۱۰۰.

غیر ذلک؟ در جواب می‌گویم: ندیدن آنها، دلیل مرئی بودن آنها نیست بلکه بالقوه هر شیئ، مرئی است ولی چون خداوند ذوالجلال به طریق جری العادة در بنده قوت رؤیت آنها را مخلوق نکرده است، دیده نمی‌شود نه آنکه ممتنع الرؤیت هستند. گربه موش را در شب تاریک می‌بیند و ما هم چشم داریم ولی نمی‌بینیم. شخص مصروع، جن را می‌بیند و ما نمی‌بینیم. نبی ﷺ جبریل را می‌دید و صحابه نمی‌دیدند. پس ثابت شد که امتناع رؤیتشان ذاتی نیست بلکه بالغیر است.

اگر گویند که صحت امر، عدمی است زیراکه آن عبارت است از عدم الوجوب و الامتناع یا مراد از آن ممکن معدوم است یا عبارت است از امکان الرؤیت پس آن مستدعی علت نیست زیراکه آن عدمی است، و امر عدمی علت نمی‌خواهد زیراکه طلب علت از خواص امر وجودی است؟

در پاسخ آن علی سبیل التنزیل باید گفت که مراد به علت صحت الرؤیت، متعلق رؤیت و قابل للرؤیت است و نیست خفاء درلزوم بودن متعلق امر وجودی زیراکه آنچه تحقق وجودی ندارد متعلق رؤیت نخواهد شد و این امر بدیهی است.

و اگر گویند علی سبیل التسلیم که امر عدمی علت می‌خواهد ولی این امر مسلّم نیست که حکم مشترک علت مشترکه می‌خواهد بلکه این وقتی است که حکم مشترک واحد شخصی باشد نه آنکه واحد نوعی باشد زیراکه او معلل به علل مختلفه خواهد شد مثل حرارت معلله به آتش و آفتاب. و حرکت و رؤیت از ثانی است نه از اول پس علت رؤیت خصوصیت جوهر است و ذات از این هر دو مبراست پس مرئی نمی‌گردد و نیز اشتراک وجود هم ثابت نیست بلکه وجود هر شیی متعلق اوست زیراکه در مورد وجود، سه مذهب وجود دارد: یکی این‌که وجود هر شیئ زاید است از اصل آن ممکن باشد یا واجب پس به این قول وجود مقول بالتواطی است در آنها و این مذهب، مذهب متکلمین است.

دوم این‌که: وجود واجب عین اوست و وجود ممکن امری زاید است، در این صورت وجود، امر مشکک است و این، مذهب حکما است. سوم این‌که وجود واجب و ممکن همه عین اوست و در این صورت اشتراک معنوی نیست فقط اشتراک لفظی

است و این، مذهب اشعری است، البته حقیقتِ این نزاع، لفظی است.

گوییم: این قول ما که علت صحت الرؤیت، مشترک است، مراد این نیست که متعلق رؤیت را لازم نیست که خصوصیت جسم یا عرض داشته باشد بلکه آن امری مشترک است و این ثابت است؛ زیرا که ما می‌بینیم شیئی را و ادراک می‌کنیم از آن، هـویت محض را که از غیر ادراک مشترکه است نه خصوصیات متفرقه و همین هویت وجود است که مراد ماست نه غیر.[۱]

و اگر گویند که شیئیِ مرئی، جسمِ ذی لون می شود و اگر نه دیدن آن ممکن نیست و واجب از جسم مبراست پس به مطابق این قاعده الزاماً گفته شود که خداوند چون که جسم نیست رائی هم نیست، با وجود قطعیتِ «**الم یعلم بان اللّه یری**» **فما هو جوابکم فهو جوابنا**.

و اگر گویند که چون مرئی بودن باری عز اسمه گنجایش دارد باید ملوّن گردد و این مخالف تنزیه است. ما می‌گوییم که لمس و شم و ذوق، اقتضای حدوث مـی‌کنند و رؤیت، اقتضایِ حدوث ندارد زیرا که رؤیت، وصف خـداونـدی است و آن حـادث نمی‌گردد **کما قال** «**لا تخافا اِنَنی مَعَکُما اَسمَعُ و اَری**».

پس قیاس شما قیاس مع الفارق است.[۲]

بحث دوم؛ حقیقت رائی و مرئی

در این مورد عرض شود: رائی، حقیقت آن ظاهر است. اما حقیقت مرئی این است که هر چه موجود است و موجود گردد، دیدن آن رواست بی خلاف؛ وقتی که خداوند متعال در رائی قوت رؤیت را پیدا کند. زیرا که رائی چون چیزی نمی‌بیند، نـدیدن او دلیلِ آن نیست که مرئی قابل دیدن نیست چنانکه ما بالا ذکر کردیم بلکه سـبب آن وجود حجابی است که در میان رائی و مرئی حایل است و قدرت واجب آن را کشف نکرده است.

۱- اقتباس از شرح عقاید و حواشی آن.

۲- از صراط سوی ترجمه‌ی عقاید توریشتی.

بحث سوم؛ نسبت در میان رائی و مرئی

رؤیت اگر چه نوعی کشف و علم است برای مُدرک بر مرئی که آن را اللّه سبحانه و تعالی وقت مقابله‌ی حس برای مرئی به حسب جری العادة پیدا می‌کند پس جایز است عقلاً این‌که خرق عادت کرده و همین قدر ادراک در رائی به غیر حاسه و مقابله و مسافة خاصه و به غیر احاطه به مجموعه‌ی مرئی پیداکند. چنان‌که به پیغمبر خود اعطا فرموده بودند. به طوری که آن حضرت فرمودند: «... **انی لآراکم من وراء ظهری**».[۱]

و چنان‌که می‌بینیم آسمان را و بر آن احاطه نمی‌توان کرد و چنان‌که می‌بیند ما را واجب به غیر مقابله به اتفاق اشعری و معتزلی و نیز همچنان‌که جایز است دانستن واجب به غیر کیفیت و صورت، نیز جایز است رؤیت او همچنان؛ زیراکه رؤیت نوعی خاص است از علم و آنچه در مرئیاتِ ممکن و بعضِ آنها، تقابل شرط است، نه به آن معنی که وجود مقابله و غیره علت است بلکه آن به سبب اتفاق بعض مرئیات است و همچنین نه به آن معنی که رؤیت به غیر آنها محال است. و نسبت رؤیت در ممکنات با همدیگر، نوعیتی دیگر دارد و نسبتِ رؤیتِ واجب برای ممکن، نوعیتی دیگر و نسبتِ رؤیتِ ممکن برای واجب نوعی دیگر.

نسبت در اشیا رنگ اختلافی داردکه هر جا یکسان نیست. تفصیل آن در «عبقات» حضرت شهید دهلوی رحمه الله موجود است.

بحث چهارم؛ انواع رؤیت:

رؤیت واجب بر دو نوع است: دنیوی و اخروی. قسم اول بر دو قسم است: در بیداری یا در منام.

پس باید دانست که رؤیت دنیوی در بیداری، نزد جمهور، محال شرعی است نه عقلی و معراج نبی ﷺ چون در دار آخرت واقع شده است، اشکال ندارد نزد جمهور و آن عالم در دنیا داخل نیست. کما حققه ابن عربی الاکبر فی فتوحاته.

۱- اخرجه البخاری عن ابی هریرة رضی الله عنه الصلاة، باب عظة الامام الناس فی اتمام الصلاة.

قسم دومِ دنیوی (منامی) را شیخ ابو منصور ماتریدی و جماعتی دیگر انکار نموده‌اند و البته حق نزد جمهور، جوازِ رؤیتِ منامی است بلاکیفیت و جهت و مقابلة و خیال و مثال؛ تمسکاً از رؤیت الامام الهمام سیدنا الاعظم ابو حنیفه رحمه الله و رؤیتِ امام احمد رحمه الله و رؤیتِ بایزید رحمه الله بسطامی و رؤیت حمزة الزیات رحمه الله و ابی الفوارس شاه شجاع کرمانی و محمد بن علی حکیم ترمذی و شمس الائمة الکردری و صاحب روح المعانی و غیرشان از اکابر (رحمهم اللّه تعالی رحمة واسعة).[۱]

اما رؤیت در بیداری و دنیا اگر چه نزد جمهور باستثنای شرزمه‌ای قلیله امکان دارد، اما وقوعِ آن در دنیا و در بیداری نزد جمهورِ سلف و خلف ثابت نیست و امام قشیری از امام ابی بکر بن فورک نقل کرده است که نزد ابوالحسن اشعری دو قول است: وقوع و عدم وقوع.[۲]

اما رؤیت اخروی، معرکة الاراءِ قوم است، که آن را معتزله، خوارج، نجاریه، زیدیه و مرجئه انکار کرده‌اند. معتزله خود را اصحاب عدل و توحید می‌نامند و لقب ایشان قدریه است و عدلیه، کما فی الملل و النحل لمحمد بن عبدالکریم الشهرستانی.[۳] خوارج چند فرقه هستند و بزرگترین‌شان محکّه و ازارقه و نجدات و بیهسة و عجاردة و ثعالبة و اباضیه و صفریه هستند.[۴] و بخاریه اصحاب حسن بن محمد نجاراند.[۵]

زیدیه اتباع زید بن علی بن حسین‌اند که ایشان اصناف و اقسام مختلف‌اند مثل جارودیه و بیسانیه و صالحیه و تبریه و غیرهم.[۶]

● **خلاصه**

اثبات کرده‌اند رؤیت اخروی را بلاکیف وکم و مقابله و جهت، و احاطه جمیع اهل سنت از سلف و خلف با دلایل عقلی و نقلی. طریق اثبات اشعری، عقل است که بعضی را در بحث اول ذکر کردم و طریق ماتریدیه، سمع و نقل است چنانکه بعضی ذکر

۱-کذا فی المسائرة ص ۳۸، شرح فقه اکبر ص ۸۹ و شرح عقاید نسفی ص ۷۴.
۲- فتح الملهم: ۳۴۲/۱ و مرقاة شرح مشکوٰة: ۳۴۵/۱.
۳- الملل و النحل: ۴۳/۱.
۴- همان: ۱۱۵/۱.
۵- همان: ۸۸/۱.
٦- الملل و النحل: ۱۵۷/۱. و ذکر مرجئه در ص ۱۱۵ الملل و النحل ج ۱ مرقوم است.

کرده می‌شود:

۱- سؤال حضرت موسی علیه الصلوة و السلام است رؤیت را چنانکه فرمودند: ﴿**رَبِ اَرِنی اَنظُرُ اِلَیک**﴾ پس اگر رؤیت ممکن نمی‌بود، طلب آن، جهل بما یجوز فی ذاته و بما لا یجوز می‌شد و این سفه یا عبث است و یا طلب للمحال می‌شد و انبیا از این همه منزه‌اند و خداوند متعال رؤیت را با استقرار جبل که امری ممکن فی نفسه است کردند و معلق به ممکن، ممکن است؛ زیرا که معنی تعلیق اخبار به ثبوت معلق است وقت ثبوت متعلق؛ مثل جبل و محال، آن است که ثابت نگردد به هیچ چیزی از تقادیر ممکنه و آنچه برین ایراد کرده‌اند، رکیک است و جواب آن در کتب قوم مسطور است.

۲- آیه‌ی ﴿**وجوه یومئذٍ ناضرة**﴾ (الایة) آنچه این آیه را تأویل کرده‌اند. جواب آن را شاه عبدالعزیز دهلوی در تفسیر خود تحت همین آیه چنین نوشته‌اند:

«منکران رؤیت حق تعالی در آخرت در معنی این آیه دست پاچه شده چیزهای عجیب و غریب می‌گویند چون اکثر آن چیزها به حد تحریف کتاب الله رسیده‌اند و مفسر را ردّ تحریف واجب است، ناچار ذکر آن چیزها ضرورت افتاد الا از شیوه‌ی این تفسیر این قسم گفت شنید خارج است و قبل از این که آن چیزها ذکر شوند مقدمه راگوش باید نهاد و حاصلش آن‌که تفسیر کلام الله عبارت از آن است که سه چیز در آن مرعی باشد یکی حمل معنی کلمات آن بر معنی حقیقی خود یا بر مجاز متعارف، دوم ملاحظه‌ی سیاق و سباق آن کلمه و نظم کلام از اول تا آخر تا بی‌نسق و مختل نگردد سوم آن‌که فهم شاهد آن نزول وحی که حضرت پیغمبر و صحابه‌ی کرام‌اند، مخالف آن واقع نشده باشد و هرگاه که یکی از این سه امور فوت شود و دیگری باقی ماند آن را تأویل گویند پس اگر اول فوت شود و دوم و سوم ماند تأویل قریب است و اگر دوم فوت شود و اول و سوم ماند یا سوم فوت شود و اول و دوم ماند، آن را تأویل بعید می‌گویند و هرگاه که هر سه فوت شوند آن را تحریف و مسخ گویند (معاذ الله من ذلک).

چون این مقدمه آماده شد پس باید دانست که عمده‌ی سخنان منکران رؤیت که سر کرده‌ی مفسران این جماعتند و به آن تفاخر کرده‌اند، آن است که «**ناظرة**» به معنی «**منتظرة**» واقع شده کما این که در «**هل ینظرون**» (الایه) «**و انظر و انا نقتبس**» (الایه) واقع است و «**الی**» حرف جر نیست بلکه به معنی نعمت است و مفرد آلاء. و در اصل «**الی**» به تنوین بوده چون آن را اضافت به «ربها» کرده‌اند، تنوین ساقط شد و به صورت

حرف جر مشتبه گشت پس معنی آیه چنین گشت: «**نعمت پروردگار خود را انتظار می‌کشند**». و به رؤیت دلالت نکرد و حالا در این معنی و تأویل نظر باید کرد که هم مخالف فهم پیغمبر و صحابه است که به آن پی نبرده‌اند، و هم مخالف استعمال این لفظ در قرآن مجید است زیرا در همین سوره دو جا واقع شده ﴿**اِلی رَبِّکِ یَومَئذٍ المَسَاق**﴾ و ﴿**الی رَبِّکَ یَومَئذٍ المُستَقَر**﴾.

و در تمام قرآن شریف اگر تفحص کرده شود شاید بیش از هزار جا این لفظ مستعمل شده باشد به طور مثال: «**الی ربک منتهها**» و «**ارجعی الی ربک**» و «**الی ربهم تحشرون**» و «**الی ربهم یرجعون**» و «**انهم الیه راجعون**» الی غیر ذالک که در هیچ جا «الی» به معنی نعمت در این ترکیب استعمال نفرموده‌اند بلکه لفظ «الی» در قرآن به معنی نعمت هرگز وقوع نیافته و در کلام عرب عربا نیز این لفظ به این معنا به کار نمی‌رود. آری جمع او که «آلاء» است مستعمل است و اکثر عربی دانان تحقیق کرده‌اند که مفرد آلا، «الیٰ» است به فتح همزه بر وزن فنا نه «اِلیٰ» بر وزن «مِعیٰ». و آنچه گویند که اعشی در شعر خود این لفظ را به این معنی گفته است؛ جایی گفته است، شعر:

ابیض لا یرهب الهـزال و لا　　　　یقطع رحما و لا ینحون الی

پس به کدام دلیل می‌توان ثابت کرد که لفظ «الی» در این شعر، مکسور الهمزه است تا دلیل درست شود و نیز استعمال یک شاعر در شعر نـادر کـلمه‌ای را از وحشت و غرابت بیرون نمی‌آورد والا «جرِ شیٔ» و «مسرّج» نیز وحشی و غریب نباشد وکلام اللّه که در عالی‌ترین درجه‌ی بلاغت و فصاحت واقع است اگر مشتمل بر کلمه‌ی غریبه وحشی باشد در مقامی که گمان استعمال ترکیب رایج و متعارف و مشهور بلکه یقین است اعتقاد کردن وحشیت، تهمت و نقصان بر بلاغت و فصاحت و تلبیس و الغاز بر آن بستن است حاشا کلام اللّه عن ذالک. نزول قرآن برای دفع تلبیس و اشتباه است نه برای فریب دادن و در اشتباه انداختن. پس این معنی حقیقی «الی» که موجب خروج از حرفیت به اسمیت گشته هزار مرتبه بعیدتر از مجاز وکنایه می‌شود و همچنان حمل کلمه بر معنایی که موجب خروج آن از حرفیت یا اسمیت یا فعلیت که مشهور و رایج است به سوی غیر متعارف و غیر مشهور باشد، موجبِ ارتکاب تأویل بلکه تحریف

است، مثلاً زید و جاریه و بطن عصفور و مانند آن، و با این همه مخالفتها، از آغاز این کلام که «بل تحبون العاجلة» می‌باشد تا آخر آن‌که این آیه است، هیچ لفظی وجود ندارد که این معنی را رد نکند.

غرض این که برای آن سوق که این کلام واقع شده سراسر منافی و مناقص است. تفصیل این اجمال این است که «**بل تحبون العاجلة و تذرون الآخرة**» دلالت می‌کند بر آن‌که شما چیز ناکاره و بی سود را دوست می‌دارید و چیز عمده را ترک می‌کنید، پس اگر در کلام آینده برای عمدگی آخرت چیزی بیان نکند که مخصوص به آخرة است و در دنیا یافته نمی‌شود، مفهوم «**بل تحبون العاجلة ...**» درست نمی‌گردد اما چون بیان فرمودند که چیزی (دیدار خدا) که در روز قیامت نصیب آدمیان خواهد شد که نعمتی و ترقیىء برابر آن در وهم و خیال کسی نیست، عمدگی آخرت ثابت گردید. و اگر انتظار نعمت الهی را بیان کنند به این غرض منافی و مناقض می‌گردد زیرا که انتظار نعمت الهی در دنیا هم حاصل است بلکه بدان را از نیکان بیشتر، زیرا که «**الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر**». و خندانی چهره و رونق و تابش رنگ آن قدر که بدان در دنیا دارند نیکان ندارند. پس مزیت و برتریت آخرت بر دنیا چه خواهد بود که محبت دنیا را نکوهش می‌فرمایند و بر ترک آخرت ملامت کنند؟ بلکه برای بدان محل گفتن هست که ما دنیا را از این جهت دوست می‌داریم و به فکر آخرت نمی‌پردازیم که خندانی چهره و انتظار نعمت‌های گوناگون ما را در دنیا حاصل می‌شود و نقد و نزدیک است و در آخرت معلوم نیست که آن به دست ما بیاید یا نه؟ و مع هذا موعود و نسیه است. مزید لفظ وجوه را قیاس باید کرد که هر چند مراد از وجوه در اینجا رُوات و اشخاص‌اند اما قاعده‌ی بلیغان است که چون از چیزی به لفظی تعبیر می‌کنند، آنچه مناسب آن لفظ از صفات و کارها باشد، به کار می‌برند. خداوند در صله‌ی «**وجوه یومئذ**»، ناعمةٌ و در «**وجوه یومئذ**»، خاشعة و در «**قلوب یومئذ**»، واجفة را بکار بردند، چون بدیهی است که کار و وظیفه‌ی وجوه، رؤیت و نظر است نه انتظار نعمتها که آن کار دل است پس می‌بایستی چنین می‌گفت: «**قلوب یومئذ مسرورة و نعمة ربها منتظرة**».

همچنین اگر در لفظ «**یومئذ**» تأمل نمود چیزی را که مخصوص به آن روز است،

تقاضا می‌کند پس اگر «**ناظرة**» به معنی «**منتظرة**» باشد و «**الی**» به معنی نعمت، پس به آن روز خصوصیتی ندارد زیرا که در دنیا نیز انتظار نعمت‌های الهی حاصل است و نظارت وجه، بالقطع در دنیا و آخرت مشترک است. بنابراین اگر چیزی دیگر هم که مخصوص به آن روز باشد و در بیان نیاید، لفظ «**یومئذ**»، قطعاً بی‌معنی و بی‌کار می‌گردد. و نیز در لفظ «**ناضرة**» تدبر باید نمود که آیا تر و تازگی و تابانی و درخشانی چهره به کدام چیز می‌شود به لذت یا به انتظار حصول آن؟ بلکه انتظار حصول لذت، خود عذابی است که سوهان روح است پس چگونه موجب خورسندی و افروختگی چهره خواهد شد؟ و نعم ما قیل: «تیغ هندی و خنجر رومی نکند، آنچه انتظار کند».

باز در مقابله‌ی ﴿**وُجوهٌ یومَئذٍ باسِرَة تَظُنَ اَن یُفعَلُ بِها فاقِرَة**﴾ یاد باید کرد که دلالت بر کمال مباینت و تفاوت بین این دوگروه دارد. پس اگر اینها نیز در الم و رنج انتظارِ نعمت گرفتار باشند، در الم، شریک بدان می‌شوند گویا آنها را انتظار بلاست و اینها را انتظار عطاست زیرا که انتظار عطا هم الم است همانگونه که در انتظار بلا، و در این امر فرقی وجود ندارد.

چیز دیگری که منکران رؤیت گفته‌اند این است که «نظر» به معنی متوجه کردن چشم است به سوی کسی خواه آن کس در نظر آید یا نیاید. چنان‌که می‌گویند «**نظرت الی الهلال فلم اراه**» و در قرآن مجید است: ﴿**تَراهُم یَنظُرُونَ اِلَیکَ وَ هُم لا یُبصرون**﴾، پس به این معنی، ترجمه‌ی آیه چنین باشد: «**به سوی پروردگار خود نظر را متوجه می‌کنند اگر چه او را نمی‌بینند و او مرئی نشود**». در این کلام، برای عاقل تأمل ضروری است که انکار رؤیت همه بنا بر این می‌کنند که رؤیت را جهت و مقابلة و مکان مرئی و اشاره به سوی آن به چشم، و وصول شعاع به او ضرور هست و این چیزها در حق خدای تعالی محال است پس چون متوجه کردن نظر به سوی پروردگار که از نیکان در آخرت به وقوع آید، تجویز کردند همه این چیزها را در حق خدای تعالی ثابت کردند. در حق ایشان این مقوله‌ی عرب، صادق آمد که «**فرّمن المطر و وقع تحت المیزاب**» و علاوه بر آن، این امر ثابت شد که کلام الهی به سبب این تصرف بی‌حاصل رکاکت پیدا کرد زیرا که جستن چیزی مطلوب و نیافتن آن باعث کمال غم و حزن و ناامیدی می‌باشد. این را در مقام مدح

نیکان آوردن چگونه مناسب است؟ و مع هذا، با وجود این حرمان و خیبت سعی و تلاش، چهره‌های آنها چرا تابان و افروخته شده است؟ این خود سراسر موجب کشیدگی و ترش رویی است. و آنچه که عده‌ای دیگر از منکران رؤیت گفته‌اند که در این جا مضاف مقدر است یعنی «**الی ثواب ربها ناظرة**» این هم پوچ و بی‌معناست زیرا که دیدن نعمت موجب فرح و سرور و خندانی چهره نمی‌شود بلکه حصول نعمت، پس در اثناء بیان وجهِ خندانی چهره‌های ایشان، این را ذکر کردن و از آن سکوت فرمودن، منافی بلاغت خواهد شد.

و همچنین آنچه بعضی دیگر از این فرقه می‌گویند که «**نظرت الی فلان**» به معنی طمع و توقع کردن است، که به آن مستعمل می‌شود بطوری که می‌گوید: فلانی دست فلانی را می‌بیند یعنی از وی توقع دارد، این هم اشتباه است زیرا که این موجب تشویش و تردد می‌شود نه موجب خوشی و سرور. و بیشتر این لفظ را در مقام طمع جاری و مستعمل می‌کنند که حصول آن طمع یقین نمی‌باشد. کما این که گوینده گفته است. شعر:

انـی الیک لما وعدت لناظر　　　نظر الفقیر الی الغنیّ الموسر

و دیگری گفته:

وجوه ناظرات یوم دین　　　الی رحمن یأتی بالفلاح

عربها چون در مشکلی و در فکری گرفتار می‌شوند می‌گویند: «**عینی ممدودة الی الله، و انا شاخص الطرف الی فلان**» پس در معنی آیه اختلال دیگری هم پیدا گردید که هنوز اینها را به حال خود یقین حاصل نیست که با ما چه خواهد شد. و با وصفِ این بی‌یقینی، از کجا لبریز کیفیت سرور و نشاط گشته‌اند که افروختگی چهره و خندانی به هم رسانید. بالجمله این کلمات تحریف قرآن‌اند.[1]

۳- دلیل سوم ماتریدیه آیه‌ی: ﴿**لاَ تُدرِكُهُ الاَبصارُ وَ هُوَ يُدرِكُ الاَبصار وَ هُوَ اللَطيفُ الخَبير**﴾.[2] به این طور که ادارک شییء عبارت است از وصول به غایت و احاطه‌ی آن. و متکلمین اینجا بصر را به معنی جارحه گرفته‌اند و بعضی به معنی بصیرة. و مخالفان از

۱-کذا فی تفسیر عزیزی تحت آیه‌ی «وجوه یومئذ ناضرة ...».

۲- الانعام: ۱۰۳ .

آن استدلال به عدم رؤیت کرده‌اند و می‌گویند مراد از ادراک، رؤیتِ مطلقه است نه رؤیت به وجه احاطه. «**ولا تدرکه الابصار**» سالبه‌ی کلیه‌ی دایمه است.

این استدلال‌شان چند جواب دارد، اول: مراد از ادراک، رؤیتِ مطلقه نیست اگر چه طبق نقل مذکور آمده و ابوالحسن اشعری هم اختیارکرده است، بلکه مراد از آن، رؤیت به وصف احاطه است. جوانب مرئی چنانکه تفسیرکرده آن را ابن عباس رضی الله عنهما یکی از دو تفسیر خود و به همین رفته‌اند کثیری از اهل لغت و غیرهم. و رؤیت مکیفة بکیفیة الاحاطة اخص مطلق است از رؤیت مطلقه و لازم نمی‌آید از نفی اخصّ، نفیِ اعم، پس ظاهر شد صحت این‌که گوید دیدم او را و نرسید و احاطه نکرد او را، چشم من بـه جمیع جوانب اگر چه عکس آن صحیح نیست.

دوم: این‌که «**لا تدرکه الابصار**» احتمال داردکه اولاً دخول نفی در آن ملاحظه کرده شود سپس ورود لام بر آن و در این وقت سالبه‌ی کلیه می‌گردد همانند قوله تعالی: «**و ما الله یرید ظلما للعباد**». پس می‌گردد در این وقت به عموم سلب. و همچنان احتمال داردکه اولاً عموم در آن اعتبارکرده شود سپس ورود نفی بر آن پس می‌شود در این وقت سالبه‌ی جزئیه مثل: **ما قام العبید کلهم، و لم آخذ الدراهم کلها**. پس می‌گردد برای سلب العموم و هر وقتی که احتمال سلب عموم داشت نص نمی‌تواند شد در عموم السلب و هر وقت که این ثابت شد، حجت به نفی رؤیت هم باقی نماند و این ظاهر است. و این هم وقتی است که لام آن را استغراقی گوییم، اما اگر آن را جنسی گوییم پس این جمله سـالبه‌ی مـهمله مـی‌گردد و آن در قـوه‌ی جـزئیه است پس مـعنی، چـنین می‌شود: «**لا تدرکه بعض الابصار**» و این متفق علیه است.

جواب سوم علی سبیل التسلیم و التنزیل: اگر بگوییم که آری اینجا رؤیت مطلقه و استغراق و عموم السلب است لیکن این مسلم نیست نزد ما که عـموم آن در جـمیع اوقات و احوال به طریق دوام است بلکه مراد از این عموم، عموم دنیوی است بطوری که از حسن رحمه الله و غیر او مرویست. مخالف می‌گویند این نفی دائمی است به دلیل این که: «فلان تدرکه الابصار» فایده‌ی عموم نمی‌دهد پس لابدی است که مقابله‌ی آن همین فایده دهد.

ما می‌گوییم که این کامل نمی‌گردد مگر به این که واجب گردد از جانب باری عزاسمه «**تدرکه الابصار و لا تدرکه الابصار**» به طریق تقابل و تناقض و این وجوب نه عقلاً ثابت است و نه لغتاً و نه شرعاً. اول بدین دلیل که چون می‌بینیم قضیه‌ی موجبه‌ی مطلقه را جایز است که مقابل آن سالبه‌ی دایمه‌ی مطلقه آید و این‌که در مقابل آن آید نیز سالبه‌ی دایمه و معین نیست دایمه‌ی صادقه مگر آن‌که مطلقه‌ی کاذبه گردد قطعاً، لکن در صورت کذب مطلقه اینجا مصادره علی المطلوب است و مستلزم دور.

دوم بدین سبب که جمله، اگر ثبوتیه باشد یا منفیه، برحسب مقامات گاهی به اطلاق وگاهی به دوام کاربرد می‌شود و این امر در لغت واجب نیست که هر جا جمله، مثبته مستعمل گردد به طریق اطلاق، پس حتماً و یقیناً جمله‌ی مقابل آن، در معنی دوام، به کار برود، بلکه مختلف می‌گردد به اختلاف.

سوم: بدین سبب که مطلقه‌ی مذکور به معنی گذشته عین متنازع فیه است در میان ما و مخالف شرعاً، پس ما می‌گوییم آن صادق است شرعاً، نقلاً و عقلاً و هرگاه چنین شد لازم شد که «**لا تدرکه الابصار**» (الایه) دائمه نگردد دفعاً للتناقض، پس آن مطلقه عامة یا وقتیه مطلقه می‌گردد و به هر دو تقدیر تناقض وجود ندارد لانتفاء اتحاد الزمان. پس صادق می‌آید که الله تعالی، تدرکه الابصار، ای ابصار المؤمنین یوم القیامة مثلاً یا وقت تجلی او، در نور او که عاجز نمی‌کند ابصار را. و اللّٰه تعالی که لا تدرکه الابصار، ای در دنیا یا وقت تجلی او به نوری که می‌برد ابصار را. و آن نور شعشانی مشارالیه است. در حدیث است که (احرقت سبحات وجهه) و تفسیر ثانیِ ابن عباس، به همین مشیر است.

چهارم: احتمال دارد که نفی ادراک به وجه معتاد است در رؤیت محسوسات مشروط به شروط تسعة عادیه.

پنجم: احتمال دارد که نفی ادراک به خواص خمسه است و ثبوت آن به وسیله‌ی حس ششم است همچنانکه ضرار بن عمرو کوفی گفته است: قال شیخ الاکبر. شعر:

من رأی الحق کفاحاً علناً   انما ابصره خلف حجاب

هو لا یعرفه و هو به   ان هذا لهو الامر العجاب

کـــل رأی لا یـــری غـیر الذی هــو فـیه مـن نـعیم و عـذاب
صـــورة الرأی تـــجلت عـنده و هو عین الرأی بل عین الحجاب[۱]

بعضی جواب مانعین را به این طور داده‌اند: ۱- «لا تدرک» صیغه‌ی مضارع است و آن، حقیقتاً برای حال و مجازاً برای استقبال است یا که در هر دو مشترک است. اما در آیه به اجماع، حال مراد است؛ زیرا هیچ کسی قایل به رؤیت اللّٰه در دنیا نیست پس جایز نیست که استقبال مراد باشد. اگر نه لازم می‌آید جمع بین الحقیقة و المجاز یا لازم می‌آید عموم المشترک و این جایز نیست. پس معلوم شد که نفی ادراک حالی است در دنیا نه در آخرت.

۲- «الابصار» صیغه‌ی جمع است، دلالت بر مفرد دارد، جنس نیست. پس لام یا برای عهد است و مراد از آن عدمِ ادراک معهود دنیوی است که ابصار دنیوی مُدرک او نیست و نفی اخروی ثابت نیست. و یا برای استغراق است پس مدلول آیه نفی استغراق است نه استغراق نفی پس دلیل به نفیِ رؤیت اهل الجنة نمی‌شود.

۳- ادارک، غیر از رؤیت است؛ زیرا که ادراک عبارت است از: وقوف به کنه شیئ است و احاطه بر آن یا وصول به شیئ است من جمیع وجوه و رؤیت به معنی معاینه است. و تلازم در بین این دو ثابت که از نفی یکی نفی آن دیگر لازم آید، چنان‌که در قرآن است:

﴿فَلَما تَرآءَ الجَمعانِ قَالَ اَصحَابُ موسی اِنا لَمُدرکون قَالَ کَلاَّ﴾[۲]

در این آیه نفی الدرک است بعد اثبات رؤیت.

۴- نفی، موجب امتناع نیست، فتدبر.[۳]

و نعم ما قیل:

فینسون النـعیم اذا رأوه فیا خسران اهل الا عتزال

و به قول دیگری:

۱- اقتباس از: روح المعانی: ص ۲۴۵ و ص ۲۸۵ ج ۷ و ص ۲۸۵ ج ۲۹، تفسیر کبیر: ص ۱۲۴ الی ص ۱۳۲ ج ۱۳، تفسیر ابی السعود: ص ۲۶۱ ج ۲، جمل علی الجلالین: ص ۷۲ ج ۲، بیان القرآن: ص ۱۱۹ ج ۳، فتح الملهم: ص ۳۴۲ ج ۱، فتح الباری شرح بخاری: ص ۱۹۵ ج ۱۷ و مرقاة شرح مشکوة: ص ۳۴۹ ج ۱.

۲- الشعراء: ٦١. ۳- تفسیر مظهری: ۲۷۴/۳.

هر چه هست از قامت ناساز بی‌اندام ماست

ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

و لله درالرومی:

بر سماع راست هر تن چیره نیست — طعمه‌ی هر مرغکی انجیر نیست

طعمه‌ی هر مرغ انداز وی است — طعمه‌ی هر مرغ انجیرکی است

آینه‌ات دانی چرا غماز نیست — زانکه زنگار از رخش ممتاز نیست

جمله معشوق است و عاشق پرده‌ای — زنده معشوقست عاشق مرده‌ای

سر پنهانست اندر زیر بم — فاش اگر گویم جهان بر هم زنم

و قال الشیرازی:

با مدعی مگویید اسرار عشق و مستی — تا بی‌خبر بمیرد در رنج خودپرستی

خلاص حافظ از آن زلف تابدار مباد — که بستگان کمند تو رستگارانند

عمر خیام می‌گوید:

ای دل زغبار جسم اگر پاک شوی — تو روح مجردی بر افلاک شوی

عرش است نشیمن تو شرمت بادا — کآئی و مقیم خطهٔ خاک شوی

و از جمله‌ی دلایل نقلیه این آیه است: ﴿**كَلاَّ اِنَّهُم عَن رَبِهِم يَومَئذٍ لَمحجوبون**﴾[۱] یعنی کفار محجوب‌اند نه ابرار. و همچنین حدیث رؤیت که متواتر المعنی است نزد محدثین که قریب بیست و یک تن از اکابر صحابه وکم و بیش از بیست و پنج صحابی و دربعض روایت شصت نفر سند جمع شده است که «**سترون ربکم کما ترون القمر لیلة البدر لا تضامون فی رؤیته -و فی روایة- لا تضامون**»[۲]. و این تشبه رؤیت بالرؤیت است فی الجمله نه تشبه مرئی به مرئی من جمیع الوجوه.

خلاصه، این بحث طولانی است اگر تفصیل دلایل نقلیه این مسأله درکار است به «حادی الارواح» از علامه ابن قیم ﷫ و شرحِ شرحِ مقاصد مراجعه کنید. و اگر تفصیل دلایل عقلی درکار است در «عبقات» شاه شهید دهلوی ﷫ و «تقریر دلپذیر» حضرت

۱- المطففین: ۱۵.

۲-کما فی الفتح و العمدة و فتح الملهم و مسائره و شرح عقاید نسفی و شرح الفقه الاکبر و ... و ... .

نانوتوی رحمه الله مراجعه کنید. به قول سعدی:

نه حسنش غایتی دارد   نه سعدی را سخن پایان
بمیرد تشنه مستسقی   و در یا همچنان باقی

و به قول عارف شیرازی رحمه الله :

هر ناله و فریاد که کردم نشنیدی   پیداست نگارا که بلند است جنابت

وله ایضاً:

دورست سرآب درین بادیه هشدار   تا غول بیابان نفریبد بسرایت

و قال الخیام:

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من   وین حرف معما نه تو خوانی و نه من
هست از پس پرده گفتگوی من و تو   چون پرده برافتد نه تو مانی و نه من

و قال العرفی:

چه سود از باغ جنت جلوه‌گاه دوست را نازم

که آنجا جان فشانند و دل غمناک می‌روید

و قال العارف:

راه تو چه راهیست؟ که از غایت عظمت   دریای محیط فلکش همچو حبابست

وله ایضاً:

وصف رخساره‌ی خورشید زخفاش مپرس

که درین آینه صاحب نظران حیرانند

و قال الهندی:

فاش گویم به تو حرفی که نداند همه کس

ای خوش آن بنده که بر لوح دل او را بنوشت

و آخر دعوانا ان الحمدلله رب العالمین و صلی الله تعالیٰ علی محمد و آله و صحبه اجمعین

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ-مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۱۷ ربیع الاخر ۱۳۹۵ ه.ق

علم خداوند با بشر است نه ذاتش

الاستفتاء (۷۰): آیا ذات خداوند با ماست یا علم خدا؟

الجواب بسم ملهم الصواب: علم و رحمت و قدرت خدا با ماست نه ذات مقدس او جَلَّ جَلالُهُ.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۳ رجب ۱۴۰۹ هـ.ق

بزرگ‌ترین گناه کدام است؟

الاستفتاء (۷۱): بزرگترین گناه در جهان چیست؟

الجواب بسم ملهم الصواب: کفر و انکار ذات یا صفات خداوند است و شرک در ذات و صفات او (تعالی).

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

محرم الحرام ۱۴۱۰ هـ.ق

خداوند متعال در کلیه‌ی افعال و ارادات خود عادل است و تکوین عالم بر میزان عدالت برقرار است

الاستفتاء (۷۲): آیا خداوند عادل است یا نه؟ و آیا درست است که می‌گویند عدلیة منحصر است به شیعه و معتزله و اهل سنت منکرین عندلند؟ و این آیه که «**ان اللّه یحکم بالعدل و الاحسان**». چه تأویلی دارد؟ و آیا این صحیح است که می‌گویند: «**العدل و التوحید علویان و الجبر و التشبه امویان**» و آیا خلقت و تکوین عالم از آسمان و زمین از جماد و نبات و حیوان از دنیا و آخرت بر موازین عدالت و موافق عدل است و در خلقت و آفرینش به هیچ موجودی ظلم نمی‌شود و این عالم به عدل برپاست؟ آیا **بالعدل قامت السموات و الارض** یا این که خداوند چون اراده و مشیتش مطلق است و

هیچ چیزی نمی‌تواند اراده‌ی او را محدود کند، فعال مایشاء است، یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و ما یشاء، خلقتش تابع هیچ میزان و هیچ قاعده و قانونی نمی‌باشد و هر چه او بکند عدل است نه این‌که هر چه مقتضای عدل است او می‌کند؟

الجواب بسم ملهم الصواب: بلاریب نزد جمیع فرق اهل اسلام و معتقدان کتب سماویه‌ی قبلی، اللّه سبحانه و تعالی در جمیع افعال و ارادات خود عادل است. آری در این اختلاف است که تشخیص به چه وسیله و اسبابی می‌باشد؟ مذهب اهل سنت این است که شناخت عدل به شرع است و عقل تابع شرع.

شیخ ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی درکتابش «الملل و النحل» می‌نویسد:

«**و اما العدل فعلی مذهب اهل السنة ان الله تعالی عدل فی افعاله بمعنی انه متصرف فی مُلکه و مِلکه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید فالعدل وضع الشیئی موضعه و هو التصرف فی الملک علی مقتضی المشیة و العلم و الظلم بضده فلا یتصور منه جور فی الحکم و ظلم فی التصرف**».[۱]

لقب معتزله اهل عدل است خود را به همین لقب ملقب کرده‌اند و ایشان قائلند که شناخت عدل فقط به عقل است.

قال الشهرستانی:

«**و علی مذهب الاعتزال العدل ما یقتضیه العقل من الحکمة و هو اصدار الفعل علی وجه الصواب و المصلحة**».[۲]

و همین معتزله خود را اهل توحید و قدریه و عدلیه می‌گویند.

و تأویل آیه واضح است وکسی از مسلمانان منکر تأویل آن نیست. و از صحت و سقم این مقوله مذکور خبر ندارم. آری نظام علویات و سفلیات از آفاق و انفس و دنیویات و اخرویات همه طبق موازین عدل خداوند می‌چرخد.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۵ صفر ۱۴۱٦ ه.ق

۱- الملل و النحل: ۴۲/۱ ط مصر، فی الباب الاول تحت عنوان (المسلمون).   ۲- همان: ۴۲/۱.

نظام تشریع از مأمورات و منهیات بر عدل برقرار است

الاستفتاء (۷۳): آیا نظام تشریع تابع میزان عدل است یا نه؟ و آیا عادلانه وضع شده و هر حکمی تابع یک حقیقت و یک مصلحت و مفسدة واقعی است یا این طور نیست؟ و آیا خلقت شیطان و این‌که چرا اسلام بین زن و مرد فرق گذاشته و برای مردان تا چهار زن را تجویز کرده و برای زنان بیش از یک شوهر اجازه نداده؟ چرا درباره‌ی دزد گفته دست او را که وسیله جرم است ببرند؟ اما برای دروغگو نگفته که زبانش که وسیله جرم است ببرند؟ و همچنین برای زناکار، و آیا اینها برای انکار عدل است یا خیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: آری نظام تشریع از مأمورات و منهیات همه بر عدل برقرار است، قرآن و حدیث بر آن گواه است. و خلقت شیطان و غیره از مذکورات همه مطابق عدل است اما قبلاً نوشتم که ادراک حقیقت عدل تنها به عقل نیست بلکه او در ادراک حقیقت عدل در بسیار جایهایی کور و لنگ می‌گردد پس در آن وقت لازم است که به شرع رجوع شود.

«**ره عقل جز پیچ بر پیچ نیست**» این چرا چرا، در شرع اعتبار ندارد البته انکار عدل نیستند ولی جستجو از لمّ و انّ یعنی علت طلبی از حقایق عدل، یک نوع لغزش است بلکه راه صحیح، تسلیم و تفویض است در حکمت این امور -فتدبر-

و اللّه سبحانه و تعالی اعلم و علمه اتم ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۲۵ صفر ۱۴۱۶ هـ.ق

تأویل متشابهات در نظر علما مانند «یداللّٰه» و «وجه اللّٰه» و غیره

الاستفتاء (۷۴): آیا می‌توانیم یداللّٰه و وجه اللّٰه را تعبیر به قدرت خدا و رحمت خدا بکنیم یا خیر؟ ملا علی قاری در فقه اکبر ص ۳۷ می‌گوید که نمی‌توانیم، اطلاق وجه وید را به رحمت و قدرت، تعبیر کنیم، مقصد آن را بیان فرمایید.

الجواب بسم ملهم الصواب: این مسأله بحث مفصلی دارد. در این مسأله سه مسلک وجود دارد:

۱– قول ائمه و سلف رحمهم الله است ایشان می‌فرمایند که در صفات و اسماء متشابهات، تفویض و تسلیم لازم است یعنی همان‌طور که آمده‌اند مثلاً یدالله را بر معنای خود گذاشته و بگوید که من ایمان آورده‌ام که الله سبحانه و تعالی ید دارد ولی مراد از کم و کیف آن علمی نیست. این گروه را مفوضین و مسلّمین گویند و همین، طریقه‌ی صحابه و تابعین و ائمه‌ی دین رضی الله عنهم بود.

۲– مسلک موؤلین خلف که ایشان را موؤلین گویند مثل بعض اشاعره و ماتریدیه و امام الحرمین عبدالملک استاد غزالی و غیرهم. ایشان تأویل ید را به قدرت و غیره روا می دارند.

۳– مسلک متوسطین است، ایشان می‌گویند که اگر تأویلی چنان باشد که به تخاطب عرب قریب باشد گنجایش دارد والا فلا همین است مسلک ابن دقیق العید شیخ تقی الدین.

و بعض گفته‌اند اگر نیاز شدید به تأویل باشد که عوام نفهمند یا دفع اعتراض معترض و اقناع آن منظور باشد گنجایش تأویل هست والا لا.

علامه کمال ابن همام حنفی صاحب فتح القدیر وگروهی دیگر به همین رفته‌اند.[۱]

البته طریق اعلی و اسلم، طریق سلف است، آری وقت ضرورت شدید عمل بر مسلک ابن همام و متأخرین گنجایش دارد.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ۔ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۲٦ رجب ۱۴۱٦ ه.ق

امر خداوند متعال و اراده‌ی او دو چیز مختلف است هر دو یکی نیستند و اراده دو قسم است

الاستفتاء (۷۵): الاحقر یرید این یوجه الیکم اسئلة مما اشکلت و عندنا العلماء الکبار الجبال الرواسی فهجرت ذی جبلة عریقة و قدیمة بعلم العامة و قد لا یخفی علیکم.

۱–کذا فی شرح فقه الاکبر ملا علی القاری ص ۴۵و ۴٦ و غیره.

١- هل امراللّه و ارادته يتفقان ام يختلفان فما معنى قوله تعالى (فاما ثمود فهدينا هم فاستحبوا العمى على الهدى)؟ (از يمن لوائب).

الجواب بسم ملهم الصواب: امر اللّه و ارادته مختلفان عند اهل السنة و الجماعة كما فى حاشية شرح العقائد النسفى. لان الامر تعبير عن الحالة التى يحصل الاستعلاء سواء اراد وقوع ما يتعلق به الامر او لم يرد بل اراد عدمه. كما ان السيد امر عبداً بتنفيذ عملٍ لتجربته و ما اراد عمله اصلاً فهذا ظاهر و انكار مكابرة. كذا فى الخيالى و حاشيته. فحٍ يتحق الامر و لم يتحق الارادة.

و اما الارادة الافاضة بالفعل و هى صفة وحدانية و هى منبع الحركة القولية و الفعلية و هى ايضاً قسمان:

١- ارادة قديمة ٢- ارادة متجددة.

تستند الحوادث اليوميه و كنهها افاضة الاسماء الحادثة بالفعل من صدور تمام المقربين و كّلوا على تدبير الخلق.

و قال الاشعرى:

«الارادة مخصصة بنفسها و اهل الحق، يعنون بالقدر، اقتضاء الارادة القديمة و بالقضاء اقتضاء الارادة المتجددة».

و فى حديث البخارى و الترمذى اشارة الى هذا:

«قال ﷺ : «اذا اقضى اللّه تعالى فى السماء امرا ضربت الملائكة باجنحتها خضعانا لقوله كانها سلسلة على صفوان ...» [1].

فلما ثبت الفرق ارتفع الاشكال عن الآية لان معناها حٍ: «هدينا هم فى بدء الفطرة و اظهار الامر، فاستحبوا عمى على هذه الهداية بعد ظهور الحق والارادة». كانت هكذا تفسيره فى ذوق اهل الكلام ولكن طبق تفسير المفسرين لها وجوه اخرىٰ ذكرها لا يخلو عن الاطناب. و بعضها: ان لفظ الهداية مشترک فقال بعضهم مشترک اشتراكا لفظياً فقيل بمعنى ارائة الطريق الموصل الى المطلوب و قيل هى الدلالة الموصلة الى المطلوب.

و قال البعض: اشتراكا معنوياً فقيل إن كان صلتها اللاّم، يكون معناه آخر و ان لم يكن

١- رواه البخارى فى صحيحه: ٧٠٨/٢ و الترمذى: ١٥٤/٢، فى التفسير من سورة سباء.

صلتها اللام او بغير الصلة يكون معناها آخر و فى ذكرها طول و ان شئت التحقيق فراجع الحواشى لميرزاهد ملا جلال. و قد قالوا الهداية فى الآية بمعنى ارائة الطريق و نظيرها: «و هديناه النجدين» او «اشترو الضلالة بالهدى».

هذا ما عندنا و العلم الصواب عند اللّٰه ـ الاحقر مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ و لو الديه)

من مدرسة منبع العلوم فى ايران

۱۰شوال ۱۳۸۷ ه.ق

بَابُ مَا يَتَعَلَّقُ بِالْبَرْزَخِ وَ الْمعَادِ

بعد از سؤال منکر و نکیر تعلق روح با جسد منقطع نیست

الاستفتاء (۷٦): آیا انسان بعد از مردن و بعد از سؤال منکر و نکیر در قبر زنده است یا نه؟ و اگر در قبر زنده است آیا به همان جسم اصلیش است یا نه؟ لطفاً در این باره خوب توضیح دهید وکتابی در مورد این‌که انسان بعد از مردن چطور زنده می‌شود و به زبان فارسی باشد، ما را آدرس بدهید.

الجواب بسم ملهم الصواب: انسان در قبر زنده است فقط به روح، و جسدش زنده نیست به استثنای انبیا علیهم السلام البته روح را با ذرات جسد تعلق کامل هست‌که هر خوشی و ناخوشی که به روح برسد جسم و ذراتش کاملاً احساس دارند همین است مذهب اهل سنت و الجماعة.

و در این مورد کتاب کیمیای سعادت، (امام محمد غزالی) و مجموعة الخانی فارسی و غیره را مطالعه کنید.[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ و اکمل ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۱۴ ربیع الاول ۱۴۱۰ ه.ق

۱– قال العلامة الملاعلی القاری ؒ : «ثم اعلم ان الروح لها بالبدن خمسة انواع من التعلق مغائرة الاحکام (الی ان قال): و الرابع تعلقها به فی البرزخ فانها و ان فارقته و تجردت عنه فانها لم تفارقه فراقاً کلیاً بحیث لا یبقی بها الیه التفات البتة فانه و اردها الیه وقت سلام المسلّم علیه و ورد انه یسمع خفق نعالهم حین یولّون عنه، و هذا الرد اعادة خاصة لا یوجب حیاة البدن قبل یوم القیامة ... و الحاصل ان احکام الدنیا علی الابدان، و الارواح تبع لها و احکام البرزخ علی الارواح، و الابدان تبع لها و احکام الحشر و النشر علی الارواح و الاجساد جمیعاً» (شرح فقه اکبر: ۱۵۱ (الملحلقات) ط پاکستان. وکذا فی کتاب الروح لشیخ الاسلام ابن قیم الجوزیة ص ٦۷، المسئلة السادسة).

حکم اطفال کفار که در کودکی می‌میرند

الاستفتاء (۷۷): اولاد کافر در طفلی وفات کنند به جنت می‌روند یا نه؟ بعضی قائلند که در جنت داخل می‌شوند اما خدمه‌ی جنتیان می‌شوند (قول شما چیست)؟

الجواب بسم ملهم الصواب: قول جمهور و صحیح همین است که به جنت می‌روند و خدمه و کنیز جنتیان، دیگراند، ایشان نیستند. اگرچه بعضی به همین قول رفته‌اند.[۱] البته توقف در این مورد بهتر است؛ چون دانستن آن از ضروریات دین نیست.[۲]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ۔ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۱۵ ربیع الاول ۱۴۱۰ ه.ق

هنگام سؤال منکر و نکیر روح در جسد عود می‌کند

الاستفتاء (۷۸): وقتی که منکر و نکیر می‌آیند مرده را سؤال می‌کنند آیا روح در جسدش عود می‌کند و زنده می‌شود و از آن سؤال می‌کنند یا از خود روح سؤال می‌کنند آیا مرده در همین حال زنده می‌شود که در دنیا بود یا حالش تغییر می‌کند؟

الجواب بسم ملهم الصواب: در این وقت زنده کرده می‌شود مثل زندگی دنیا تا اتمام سؤال و جواب می‌شود بعد از آن حیاتش به روح تعلق گرفته جسد می‌افتد ولی با ذرات جسد انوار و تعلقات روح تا قیامت می‌ماند از این وجه احساس خوشی و ناخوشی می‌کند.[۳]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ۔ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۱۵ ربیع الاول ۱۴۱۰ ه.ق

۱- مرقاه شرح مشکوٰة: ١٦٦/١ . شرح صحیح مسلم للنووی: ۳۳۷/۲، کتاب القدر.

۲-کذا فی المسامرة ص ۲۷۴.

۳- «عن البراوین عازب ۲ عن رسول اللّه « فی حدیث طویل، قال: «ویعاد روحه فی جسده- و فی آخره -ثم یعاد فیه الروح-» (مشکوة ص ٢٦ ، باب اثبات عذاب القبر). و قال العلامة الملاعلی القاری الحنفی ؛ : «و فیه دلالة علی حیاة المیت فی القبر لان الاحساس بدون الحیاة ممتنع عادة». (المرقاة شرح المشکواة: ۱۹۸/۱ ط پاکستان). و کذا فی شرح الفقه الاکبر لملاعلی القاری ؛ ص ۱۱۹ و ۱۲۰ ، و شرح صحیح مسلم للنووی، کتاب الجنة، و «الیواقیت و الجواهر» للامام الشعرائی ص ۴۱۷ ط بیروت.

مرده در قبر می‌شنود یا خیر؟

الاستفتاء (۷۹): می‌گویند که چون مردم سخن بگویند مرده از قبر خود می‌شوند آیا این گفته صحت دارد یا خیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این غیرصحیح است، مرده از خود نزد محققین از دور نمی‌شنود.[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ-مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۱۲ جمادی الآخر ۱۴۰۹ ه.ق

سماع موتی

الاستفتاء (۸۰): عقیده‌ی شما در مورد سماع موتی چیست؟ آیا عقیده‌ی حضرت شیخ الحدیث و التفسیر مولانا عبدالغنی مدظله العالی است یا خیر؟ چون که بنده زمانی ایشان را پرسیدم ایشان منکر سماع موتی بودند و استدلال از آیه‌ی: ﴿**اِنَّکَ لاَ تُسمِعُ المَوتَی**﴾ و ﴿**اِنَّکَ مَيِّتٌ وَ اِنَّهُم مَيِّتُون**﴾ می‌گرفتند.

الجواب بسم ملهم الصواب: سماع موتی دو صورت است: یکی سماع انبیا علیهم الصلوة و السلام، دوم سماع عموم مرده‌ها و آن هم دو قسم است نزدیک قبر، یا از دور. پس اجمال این است که سماع موتی در ندای دور از قبر نزد اهل تحقیق برای هیچ یکی از انبیا و غیرهم ثابت نیست. و نزدیک قبور برای انبیا علیهم الصلوة و السلام نزد جمهور و خود مولانا غلام الله خان مرحوم استاد مولانا عبدالغنی هم ثابت است. و نزدیک قبور برای عموم مرده‌ها مختلف فیه است.[۲]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ-مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۱۲ رجب ۱۴۱۰ ه.ق

۱-کما فی الشامیة: ۳۴/۲ و خیر الفتاویٰ: ۱۷۸/۱ و ... .

۲-کذا فی فتاویٰ رشیدیه: ۸۷، خیر الفتاویٰ: ۱۲۷/۱ الی ۱۲۹ و ۱۷۸ و چند صفحات دیگر، و فتاویٰ دارالعلوم، و امدادیه و غیرها.

مثل سؤال بالا

الاستفتاء (۸۱): عقیده‌ی اهل سنت و جماعت در مورد سماع موتی چطور است؟ مرقوم فرمایید با دلایل عقلیه و نقلیه.

الجواب بسم ملهم الصواب: مسأله‌ی سماع موتی از قرن اول تا این زمان مختلف فیها و حل آن هنوز مشکل است. صحابه ﷺ و تابعین و ائمه ﷺ همه در این مسئله دو فرقه بوده‌اند. گروهی از اکابر آن را ثابت وگروهی دیگر نفی کرده‌اند.

خلاصه‌اش این است که اکثر صوفیه آن را ثابت کرده‌اند لیکن نزد محققین احناف ثابت نیست. علامه شامی در رد المحتار و مفتی دیار الهند و العرب درکفایت المفتی و حضرت حکیم الامة در امدادیه و نیز در خیر الفتاوی تحریر کرده‌اند.[۱]

آری چون دلایل هرگروه قوی هستند و مسأله هم از ضروریات علمی و عملی نیست لذا هیچ گروه را روا نیست که تفسیق و تضلیل گروه دیگر راکند.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۱۱ جمادی الاخر ۱۴۰۹ ه.ق

در وقت قیام قیامت تمام کائنات فنا می‌شود

الاستفتاء (۸۲): آیا زمانی که قیامت واقع می‌شود تمام کائنات متلاشی می‌شود و خلقت نوین خداوند ظاهر می‌شود، و چنانچه در تمام کائنات حالت متلاشی ایجاد شود پس تمام مخلوقات در ماده‌ی بعدی که خلق می‌شود برای حساب وکتاب حاضر می‌شوند؟

الجواب بسم ملهم الصواب: آری متلاشی می‌شوند، ایمان ما همین است آن ذات

۱- رد المحتار: ۱۳۴/۲،کفایت المفتی: ۱۹٦/۱. امدادیه: ۳۷۷/۵، خیر الفتاویٰ: ۱۷۸/۱.

مقدس که این کائنات را از عدم به وجود آورده است، بر آن هم قادر است که این همه را به یک کن فیکون متلاشی گرداند. نزد ما این امر نقلاً و عقلاً ثابت و با براهین قاطعه مبرهن و مدلل است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۱۶ محرم الحرام ۱۴۱۲ هـ.ق

محشر روی همین زمین برگذار و انسان با همین قالب وارد می‌شود

الاستفتاء (۸۳): ۱-آیا انسان‌ها در روز قیامت در روی همین زمین حشر خواهند شد و یا که خداوند زمین دیگری پیدا خواهند فرمود؟

۲- آیا برای رفتن در بهشت این قالب خاکی عوض خواهد شد و یا که خداوند همین ذرات متفسخ شده را جمع می‌کند و از آنها حساب می‌گیرد؟

الجواب بسم ملهم الصواب:

۱- در این مسأله، عقیده‌ی اتفاقیه‌ی اهل اسلام همین است که قیام قیامت بر فضای همین عالم دنیا بر سرزمینی که اسمش «ساهره» و در حدود شام و دمشق می‌باشد واقع می‌گردد و البته این زمین موجود فنا کرده می‌شود و زمینی دیگر که هموار و بدون کوه و درخت و پستی و بلندی و غیره می‌باشد، پیدا می‌فرماید و خلق را در آن جمع خواهد فرمود.

چنان‌که خداوند قدوس در قرآن پاک می‌فرماید:

﴿**يَومَ تُبَدَّلُ الأَرضُ غَيرَ الأَرضِ**﴾.[1]

و در سوره‌ی نازعات می‌فرماید:

﴿**فَاِنَمَا هِىَ زجرةٌ وَاحِدَةٌ ○ فَاِذَاهُم بالسَاهِرَة**﴾[2].

۲- از قرآن و حدیث ثابت است که همین ذرات متلاشی شده را جمع فرموده حساب می‌گیرد البته درکم و کیف، آن را تبدیل می‌کند وقتی که وارد جنت یا دوزخ می‌گردند، یعنی قامتش بلندتر و کلفت و چاق و چله و قشنگ‌تر می‌گردد چنان‌که در

۱- ابراهیم: ۴۸. ۲- النازعات: ۱۴-۱۳.

آخر سوره‌ی یس شریف می‌فرماید: ﴿**قَالَ مَن يُحى العِظَامَ وَ هِىَ رَمِيمٌ ○ قُل يُحيِيهاَ الَذى انشَأَهاَ اَوَّلَ مَرَةٍ وَ هُوَ بِكُلِ خَلقٍ عَليِم**﴾ [۱] **و غيرها.**

و قال تعالى: ﴿**كَمَا بَدَأَكُم تَعُوذُون**﴾. [۲]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۹ صفر ۱۴۱۲ ه.ق

ایمان عامل اصلی دخول جنت است

الاستفتاء (۸۴): ***جنت و الی جنت مین بسبب مسلمانی داخل هونگی یا بسبب ایمان یا بسبب کردار اور اعمال؟*** [۳]

الجواب بسم ملهم الصواب: سبب و عامل اصلی دخول جنت، ایمان است. البته اعمال، به خاطر رفع درجات و ترقی مقامات می‌باشد.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۲۶ رجب ۱۴۱۴ ه.ق

حکم اطفال مسلمانان که در حالت طفولیت در می‌گذرند

الاستفتاء (۸۵): اولاد مسلمان هنگامی که در طفلی از دنیا بروند آیا در حالت طفلی به جنت داخل می‌شوند یا در حالت جوانی و آیا در جنت به ایشان حور می‌رسد یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: جوان شده داخل جنت می‌روند و حور هم به ایشان می‌رسد به حکم قرآن مقدس: ﴿**يَوماً يَجعَلُ الوِلدَان شِيباً**﴾ [۴]

و به حکم حدیث شریف:

«**هر که در جنت داخل می‌شود به عمر جوانی و قامت حضرت آدم علیه الصلوة و السلام می‌باشد**». (رواه‌السنة) [۵]

۱- یس: ۷۹-۷۸. ۲- الاعراف: ۲۹.

۳- (ترجمه‌ی عبارت اردو) آیا جنتی‌ها به سبب مسلمان بودن داخل جنت می‌شوند یا به سبب ایمان یا به سبب کردار و اعمال؟ ۴- المزمل: ۱۷ .

۵- احادیث درین خصوص بسیار و با الفاظ مختلف وارد شده است: عن ابی هریرة ۲ قال: قال رسول اللّه « «... علی خلق رجل واحد علی صورة ابیهم آدم ستون ذراعاً». و عن ابی هریرة ۲ قال: قال رسول اللّه « : «من یدخل

ادامه در صفحه‌ی بعد

و هر مرد جنتی را حور می‌رسد، به حکم احادیث کثیره.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۵ ذیحجه ۱۴۰۹ هـ.ق

آیا در روز قیامت بعد از صف پیامبران صف جماعت تبلیغ است؟

الاستفتاء (۸٦): بعضی از آنان که در جماعت‌های تبلیغی فعالیت دارند، می‌گویند: در روز قیامت در میدان حشر و نشر بعد از صف پیامبران، صف ما جماعت تبلیغ است، آیا این صحت دارد؟ پس صف اصحاب رسول و اولیا و اوتاد و ابرار و ابدال و غوث و قطب کجاست و صف صدیقین و شهدا کجاست؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر هدف کلام این قایل این است که بعد از صف انبیا (علیهم الصلاة و السلام) صف همین جماعت تبلیغی مخصوص است این اشتباه و بی‌استناد است و اگر منظورش این است که بعد از صف آنها صف اهل دعوت این امت است پس صحیح است و معنایش آن وقت این است که در ردیف اول از اهل دعوت بعد الانبیا (علیهم الصلاة و السلام)، صحابه ﷺ هستند. ردیف دوم مجتهدین و اولیا و علما ربانیین و سلاطین اسلامیین و تابعین‌اند رحمهم الله تعالی و به همین منوال ردیف هر قرن تا قیام قیامت، می‌باشد و اینها همه اهل دعوت و در آنها داخل‌اند حسب مراتب و طاقت خود.

و اللّهُ اَعلَمُ وَ عِلْمُهُ اَتَمُّ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

در جنت به یک مرد چند حور می‌رسد؟

الاستفتاء (۸۷): آیا در جنت به یک مرد هفتاد و دو حور می‌رسد یا نه کم و بیش؟ در قرآن کریم ذکر این هفتاد و دو حور شده یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: هفتاد و دو حور هر جنتی را می‌رسد و بعضی را هم بیشتر

ادامه از صفحه‌ی قبل الجنة ینعم و لاییأس و لا یبلیٰ ثیابه و لا یفنی شبابه». و عن معاذ ۲ ان النبی « قال: «یدخل اهل الجنة الجنة جرداً مرداً مکحلین ابناء ثلاثین او ثلاث و ثلاثین سنة» (مشکوة، باب صفة الجنة و اهلها).

می‌رسد. ذکر حور در قرآن شریف بسیار جا آمده است البته تعیین عدد در قرآن نیامده ولی در احادیث صحاح به کثرت در تمامی صحاح آمده است.

عن ابی سعید (رض) قال: قال رسول اللّه ﷺ :

«ادنی اهل الجنة الذی له ثمانون الف خادم و اثنتان و سبعون زوجة ...».[۱]

وَاللّٰهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۱۲ ذیقعده ۱۴۰۸ هـ.ق

زنان جنتی را حور می‌رسد یا نه؟

الاستفتاء (۸۸): به مردها که در جنت حور می‌رسد به زنهای جنتی چه می‌رسد آیا حور می‌رسد یا چیزی دیگر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: برای زنان جنتی حوری دیگر نمی‌رسد همین شوهرهایشان خود در جنت از حورها افضل می‌شوند و به ایشان همین مردان مؤمن مثل حور می‌گردند و شوهرهای ایشان می‌شوند و آن هم یک شوهر می‌رسد نه بیشتر.[۲]

وَاللّٰهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۱۲ ذیقعده ۱۴۰۸ هـ.ق

درخت‌های جنت از چه سرسبز شده‌اند؟

الاستفتاء (۸۹): درخت گندم در جنت از چه سبز شده؟

الجواب بسم ملهم الصواب: سبزی درختهای جنت احتیاج به آب و هوا ندارند آنها به قدرت خداوندی و به خودی خود سبز هستند.

و اللّه اعلم بالصواب ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۹ محرم ۱۴۱۰ هـ.ق

۱- مشکوٰة: ۴۹۹/۲. ۲-کذا فی التذکرة فی احوال الموتی ... ص ۵۰۹.

به وقت رؤیت خداوند، خوراک هست یا نه؟

الاستفتاء (۹۰): آیا هنگام ملاقات و دیدار خداوند متعال خوراک هست یا نه؟ بعضی می‌گویند که خوراک هست ولی مؤمنان و بینندگان لقاء خداوند متعال می‌گویند که ما احتیاج به خوراک نداریم ما را دیدار خداوند کافی است آیا این قول صحت دارد یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این قول صحت ندارد. (هنگام رؤیت خداوندی هیچ چیزی از دیدار و مشاهده‌ی خداوند عزوجل بالاتر و محبوب‌تر نخواهد بود).[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۳۰ رجب ۱۴۱۰ ه.ق

عبور از پل صراط بعد از حشر است

الاستفتاء (۹۱): آیا گذشتن به پل صراط قبل از حشر است یا بعد از حشر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: بعد از حشر است. وقت رفتن به جنت یا دوزخ گذشتن، به پل صراط می‌باشد.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۳۰ رجب ۱۴۱۰ ه.ق

کیفیت خوردن خوراک در جنت چطور است؟

الاستفتاء (۹۲): آیا خوراک خوردن در جنت مثل خوراک خوردن دنیاست مانند خوردن به دست‌های خود یا این‌که خود به خود وقت میل کردن دل، به مردم می‌رسد و آنها را تناول می‌کنند؟

۱- قال الامام القرطبی فی کتابه «التذکرة»: «فاذا انظروا الیه نسوا نعیم الجنة ای لهو عنه بلذة النظر الی وجهه الکریم و ذلک انّ ما دون الله تعالیٰ لا یقاوم تجلیه» (التذکرة فی احوال الموتی و امور الآخرة: ص ۵۲۴ و ص ۵۲٦).

الجواب بسم ملهم الصواب: هر طور که دلش بخواهد، اگر می‌خواهد که به دست بخورد می‌خورد و اگر خواهد که بدون دست، خود به خود غذا در دهن او برود و به مجرد اراده‌اش در دهن او می‌رود.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۳۰ رجب ۱۴۱۰ ه.ق

ارواح مؤمنان یا کفار در جنت و جهنم مدفون هستند یا نه؟

الاستفتاء (۹۳): بعضی از ملایان می‌گویند وقتی که هر انسان فوت می‌کند اگر جنتی است روحش را می‌برند در جنت دفن می‌کنند و اگر جهنمی است روحش در جهنم دفن می‌شود آیا این دفن ارواح صحت دارد یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: دفن ارواح در جنت و دوزخ، صحیح نیست. آری! ارواح اهل جنت بعضی را در اعلی علیین می‌برند و بعضی را در جنت و بعضی را در آسمانها و بعضی را در چاه زمزم ولی آنجا مدفون نیستند آزاد و زنده گردش و عیش می‌کنند، کما فی شرح الصدور و غیره.[1]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

١٦ جمادی الاول ۱۴۱۰ ه.ق

آیا جنت در حال حاضر خلق شده است یا خیر؟

الاستفتاء (۹۴): آیا جنت پیدا شده است یا خیر؟ بعضی از ملاها می‌گویند که جنت موجود است، پس چطور تمام چیزها پنهان می‌شود مگر ذات خداوند قدوس؟

الجواب بسم ملهم الصواب: جنت و دوزخ هر دو پیدا شده‌اند به حکم قرآن و حدیث. خداوند عزوجل در مورد جنت می‌فرماید: «**اعدت للمتقین**» و درباره‌ی جهنم می‌فرماید: «**اعدت للکافرین**» یعنی جنت و جهنم هر دو قبلاً خلق و مهیا شده‌اند. و همچنین قصه‌ی دخول آدم و حوا در جنت و اسکانشان در آن و دو مرتبه خروج آنان به

۱- و هذه المسئلة مذکورة ایضاً فی کتاب الروح لشیخ الاسلام ابن القیم: ص ۱۸۴ آخر المسئلة الخامسة عشر.

نص صریح قرآنی ثابت است.[۱]

پوشیده بودن آن از نظر من و تو محل تعجب نیست غیر از ذات خداوند قدوس بسیاری از مخلوقات هستند که از نظر من و شما پوشیده‌اند، پوشیده بودن آنها دلیل نبودن آنها نیست. ببین هوا در دنیا هر دم موجود است اما دیده نمی‌شود. روح در تمام کائنات موجود است، دیده نمی‌شود. فرشته هر دم با ما همراه است، دیده نمی‌شود و جن و دیو و پری و شیطان هر جا موجود هستند دیده نمی‌شوند، درد و غم و وسواس و فکر و عقل همه موجوداند دیده نمی‌شوند عالم مثال، عالم ارواح، عالم جابرسا، عالم جابُلقا، عالم برزخ، عالم ملکوت، عالم جبروت، عالم لاهوت و غیره موجوداند و از من و شما پوشیده‌اند، این چه نقصی و عیبی دارد؟!

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

٦ ربیع الاول ۱۴۱۴ ه.ق

جن‌ها به بهشت می‌روند یا خیر؟

الاستفتاء (۹۵): آیا اجنه به بهشت می‌روند یا خیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: نزد جمهور علما می‌روند ولی در کنارهای جنت جای داده می‌شوند امام بزرگ رحمه‌الله در این مسأله توقف کرده است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۲۸ جمادی الاول ۱۴۱۴ ه.ق

هنگام صور اسرافیل تمام موجودات فنا می‌شوند یا خیر؟

الاستفتاء (٩٦): بفرمایید آیا زمانی که صور اسرافیل دمیده می‌شود و تمام موجودات و جانداران اعم از انسان و غیر انسان فنا می‌شوند و می‌میرند فرشته‌ها بالاخص حضرت عزرائیل، جبرائیل، میکائیل و ...علیهم‌السلام قبض روح می‌شوند یعنی می‌میرند یا خیر؟ چون فرشتگان از ماده‌ی انسان نیستند. و آیا موجوداتی که فنا

۱- آیات قرآنی و احادیث صحیحه در خصوص این مسأله بسیار هستند.

می شوند، فقط تکه تکه شده و از کار می افتند یا این که به طور کلی معدوم از هست به نیست مبدل خواهند شد؟ همانگونه که قبلاً وجودی نداشته و خالق کائنات آنها را به وجود آورده است.

الجواب بسم ملهم الصواب: آری محقق همین است که فرشته‌ها، مقربین، کروبین مثل جبریل علیه السلام و غیره همه یک بار فنا می شوند. البته بعضی فرموده‌اند که هشت چیز فنا نمی شود: عرش، کرسی، لوح، قلم، بهشت، دوزخ، صور و ارواح و نزد بعضی اینها هم، یک مرتبه فنا می شوند.[1]

و در قرآن کریم موجود است: ﴿**اذا دکت الارض دکاً دکاً**﴾، ﴿**و تکون الجبال کالعهن المنفوش**﴾، ﴿**کانت هباءً منبثاً**﴾، ﴿**و هی تمرّمرّ السحاب**﴾ **و ... و ...**.

از این آیات معلوم است که در مبادی نفخ صور همه اشیا تکه تکه می شوند و در اوساط آن ذره ذره مثل غبار و پشم و در آخر، ماده‌شان کالعدم خواهد شد، الان کما کان. و در نفخ دوم در طرفة العین برقرار خواهند شد.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۱۹ ربیع الثانی ۱۴۲۲ هـ.ق

۱ـ کذا فی علامات القیامة للشاه رفیع الدین الدهلوی: ص ۲۹.

بَابُ مَا يَتَعَلَّقُ بِالاَنْبِيَاءِ وَ الصُّلَحَاءِ

مؤمن اول چه کسی بوده است؟

الاستفتاء (۹۷): بعد از پیامبر خدا ﷺ چه کسی اول ایمان آورده چه زن یا مرد اسم آنها چیست تحریر کنید؟

الجواب بسم ملهم الصواب: طبق صحیح‌ترین روایات، مؤمن اول از زنـان، خـدیجه رضی‌اللّٰه عنها و از مردان بالغ، ابوبکر صدیق رضی الله عنه و از کودکان، حضرت مرتضی رضی الله عنه بود.

وَاللّٰهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۲۵ ذیقعده ۱۳۸۹ هـ.ق

بعد از پیامبر اکرم ﷺ چه کسی از پیامبران افضل است

الاستفتاء (۹۸): به غیر از سیدنا و نبینا محمد ﷺ کدام کسی از پیامبران علیهم السلام بهتر است؟

الجواب بسم ملهم الصواب: از تمام انبیا خاتم المرسلین ﷺ افضل است و بعد از او، پیامبران اولوالعزم از دیگران افضل‌اند.

و مزید سؤال از تفضیل تک تک افراد، لغو است و خوب نیست.

وَاللّٰهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۲۶ ذیقعده ۱۳۸۹ هـ.ق

دلیل خاتمیت پیامبر اکرم ﷺ

الاستفتاء (۹۹): اهل اباطیل می‌پرسند که دلیل عقلی برای ثبوت خاتمیت آن سرور کائنات محمد رسول اللّه ﷺ چیست؟ پس در جوابشان چه گفته می‌شود؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر این اهل باطل از کمونیستها و منکران خداوند متعال‌اند، جوابی ندارند و جوابشان جزء تضییع اوقات است. و اگر مسلمان واقعی‌اند، احتیاج دلایل عقلی ندارند که بزرگترین دلیل، دلیل نقلی است، در مقابل دلیل نقلی، دلیل عقلی اهمیتی ندارد.

و اگر مسلمان منحرف‌اند و مقصودشان تنقید است هم اشتغال به جوابشان در لایعنی داخل است، البته اگر منحرف طالب راه صواب و تحقیق است پس اولاً او را لازم است که مطلقاً مدار نبوت را بفهمد سپس خاتمیت نبوت خاتم النبیین ﷺ راگوش کند.

باید دانست که مدار نبوت بر سه کمال است: ۱- یکی محبت کامله‌ی خداوند قدوس که به درجه‌ای محبت داشته باشد که همین محبت او را از اراده‌ی نافرمانی خداوند متعال باز داشته معصوم گرداند.

۲- اخلاق حمیده و ستوده، که دوست و دشمن از اخلاق ستوده‌ی او متأثر گردد.

۳- کمال عقل و فهم که از همه جهانیان عصر خود عقل و فهم او برتر باشد.

این سه چیز مدار نبوت است باقی معجزات و غیرها از ثمرات نبوت‌اند.

چون نوشته‌ی بالا را درک کردید دو مرتبه متوجه باید شد که برای خالق کائنات ﷻ بنا بر حکمت بالغه‌ی او، انتظام و اصلاح خلق عالم از حیث دین و دنیا مهم است. پس عقلاً ضرورت دارد شخصی که نایب او باشد و در معجزات علمی و عملی از جانب او سرفراز باشد، باید در هر قرن و هر زمان با این‌که دارای آن سه کمالات بالا باشد، به این کار مجهز و فرستاده شود تا خلق الهی از بین نرفته وگمراه نگردد و بر ایشان حجة ابلاغ الهی قائم کرده شود، چنانکه اللّه سبحانه و تعالی از دور آدم علیه السلام تا دور خاتم ﷺ سلسله‌وار قرناً بعد قرن، این صورت را جاری داشته است. و اینجا دلایل‌ها وجود دارد:

۱- اول اینکه حالا ما می‌بینیم که بعد از آمدن خاتم الانبیا و المرسلین ﷺ تاکنون و تا نفخه‌ی صور اسرافیل پیامبری که دارای کمالات سه‌گانه‌ی فوق‌الذکر با ثمرات معجزات باشد نیامده و نمی‌آید، پس عقل سلیم می‌پذیرد که چون نظام خلق برای خالق مهم است و هم نبی نمی‌فرستد، ثابت شد که همین نبی، خاتم النبیین است و کتاب او برای بقایای مردم تا نفخه‌ی صور برای تنظیم دین و دنیا کافی و ضرورت آمدن پیامبر دیگری نمانده است.

۲- چون کمالات انتظامی دینی و دنیوی حضور اکرم ﷺ جامع‌تر و کافی‌تراند از نظام تمام انبیای گذشته، معلوم شد که او خاتم النبیین است.

۳- چون معجزات علمی و عملی او از تمام انبیا اکمل و اکثر و پیشگوئیهای او بیشتراند، عقلاً باید او خاتم هم باشد.

۴- چون سیاست تهذیب اخلاقی و تدبیر منزلی و سیاست مدنی او اعم و جهانگیر است و تا قیام عالم، اتباع سیاست او مردم را مستغنی از استخراج قواعد جدید برای نظام دینی مردم اداره و کنترل می‌کند، عقل اعتراف می‌کند که این شخصی است که باید خاتم الانبیا و المرسلین باشد.

۵- چون یک نفر زیرک غیرمتعصب احوالات حضور اکرم ﷺ را با احوال انبیای سابق مقایسه کرده و تقابل دهد، مثلاً تعلیم او را با تعلیم گذشتگان و قوّت و همت او را با قوت و همت آنها مقابله دهد، عقل او بلاتوقف می‌پذیرد که این شخص باید موصوف به ختم رسالت گردد چراکه جهالت عرب، گردنکشی و تمرد آنها، بی‌نظامی و بی‌سیاستی آنها بر تمام اقوام جهان چون طشت بر بام است، و همچنین خونخواری، رهزنی، چپاولگری و بت‌پرستی آنها. خلاصه تمام اخلاق فاسده‌ی تمام اقوام جهان، در آنان جمع بود. پس با وجود این همه، با این قوم با چه اخلاق و با چه برخورد زندگی کرده است. و به چه تدبیر گرامی و حسن اخلاق، آنها را در مدت قلیلی رام فرموده و سپهسالار جهان گردانید. به قول دکتر لیبان (مؤرخ و نویسنده‌ی مستشرق)، می‌گوید:

«سرگذشت این نبی امّی پیغمبر اسلام، عجب حیرت‌انگیز است که صدای دعوت او درکمترین مدتی یک قوم ناهنجار راکه به درجه‌ها از حیوانات به تهذیب و تمدن عقب‌تر بودند و در زیر اراده و نظام هیچ

سیاست و حکومتی نبودند، چگونه رام کردند».

۶- سیاست عملی آن ذات گرامی ﷺ خود دلالت و عقل سلیم اعتراف دارد که دارای چنین قابلیت و استعداد که در قرون ماضیه دیده نشده است. نه از انبیا علیهم السلام و نه از غیرهم و نه بعد ایشان تا امروز تاریخ گواهی می دهد و نه در آتیه امکان دارد، شخصی که از نژاد پادشاهان نبود، سلطنت و حکمرانی در دست نداشت، و در هیچ مکتبی زانوی تلمذ و تحصیل فرهنگ و سواد از کسی نداشت، قدرت اسلحه و دستگاه مالی نداشت و یار و مددکاری هم نداشت ولی با این همه بی وسیله‌ای در این مدت قلیل این عرب سرکش را رام کرد نه تنها این‌که رام کرد بلکه سپهسالار هر فرهنگ و هر صنعت و هر سیاست و هر میدان گردانید، سلطنت‌های طاغوتی و دیکتاتوری کسری و قیصر و خاقان و غیره را در ظرف چند سال زیر و روکرده مغلوب و باجگذار اسلام کردند.

پس عقل سلیمِ هر ذی‌شعور بارها اقرار می‌کند که این شخص که دارای چنین استعدادی بود نه تنها رسول و نبی و اوالعزم هست بلکه لازم است که این شخصیت موصوف به خاتم الانبیا و المرسلین ﷺ باشد.

واللّه اعلم بمقام نبیه و نحن نؤمن بما کتبنا و نموت علی ذالک انشاءاللّه تعالی.

شعر:

انـدکی بـا تـو بگـفتم غـم دل تـرسیدم

که دل آزرده شوی ورنه سخن بسـیار است

فرصت و وقت آن قدر نیست که حسب دلخواه احقر، درباره‌ی این موضوع نوشته شود، زیرکان و طالبان هدایت را این مقدار کفایت می‌کند.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۰ ربیع الاول ۱۴۰۷ هـ.ق

استمداد از اهل قبور

الاستفتاء (۱۰۰): اگر شخصی بر سر قبر یک مرد صالح برود و برای طلب حاجت بگوید: یا اللّه به حرمت صاحب این قبر حاجت مرا و مریض ما را شفا ببخش، آیا به

حکم شرع مقدس اسلام این فعل جایز است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این مسأله مسمّی به «مسأله‌ی استمداد از اهل قبور» است و این مسأله تفصیل دارد. تفصیلش این است که اولاً استمداد از غیر اللّه بر دو قسم است:

اول این‌که استمداد از یک مخلوق است مطلقاً مرده باشد یا زنده و این پنج صورت دارد:

۱- استعانت و استمداد از آن مخلوق به این اعتقاد می‌کند که مخلوق مستمد منه را به علم و قدرت خود مستقل می‌داند، این صورت کفر و شرک صریح است.

۲- مستمد منه را صاحب علم و قدرت غیرمستقل می‌داند ولی همان علم و قدرت او به دلیل صحیح شرعی ثابت نباشد، این صورت هم معصیت کبیره است.

۳- این که مستمد منه را صاحب علم و قدرت غیرمستقل می‌داند و آن علم و قدرت او به دلیل صحیح ثابت است این صورت جایز است مساوی است که مستمد منه زنده باشد یا مرده.

۴- این که مستمد منه را صاحب علم و قدرت نمی‌داند نه مستقل و نه غیر مستقل، پس اگر طریق استمداد، مفید است، جایز است مثل استمداد از آتش، آب و غیره، و اگر طریق مفید نباشد لغو است و این صورت پنجم است.[1]

و استمداد از ارواح بزرگان، برای اهل کشف از قسم سوم و برای غیر اهل کشف از قسم چهارم است.

دوم استمداد مخصوص از اولیاء اهل قبور و این هم سه صورت دارد:

۱- از همان صاحب قبر به ذات او استمداد می‌خواهد، این نزد تمام فقها شرک و نارواست.

۲- می‌گوید ای فلان از خداوند بخواه که فلان کار مرا و مقصد مرا برآورد کن، این صورت مبنی بر مسأله‌ی سماع است، پس کسانی که سماع موتی را قائل‌اند این را روا می‌دارند، و نافیان سماع این را ناروا می‌دانند، و نزد احقر در این زمانه این هم صحیح

۱-کذا فی الامدادیه: ۳٦۳/۵.

نیست.

۳- دعا می‌کند که الهی به حرمت فلان، مقصود مرا برآورده فرما، این به اتفاق فقها جایز است.[۱]

صورت مسئوله‌ی شما از همین قسم سوم است که جایز است البته در این صورت تخصیص رفتن بر سر قبر نیست در خانه‌ی خود یا جای دیگر این دعا کند. و اگر رفتن را بر سر قبر در این صورت لازم داند روا نیست؛ چراکه آن وقت از عمل او معلوم می‌شود که او معتقد سماع و معتقد حاجت بر آری خود نفس اوست. آری اگر بر سبیل اتفاق بر سر قبور رفته چنین دعا کند، گنجایش دارد.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ-مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۱٦ محرم الحرام ۱۴۰۹ ه.ق

توضیح یک عبارت تحریر المحتار در مورد استمداد

الاستفتاء (۱۰۱): آیا این عبارت که در کتاب التحریر الرافعی علی رد المحتار نوشته‌اند صحیح می‌باشد یا خیر؟ عبارت به شرح زیر است:

«و فیه ایضاً أنه رأی بخط جده انه وجد بخط شیخه ان من کانت له حاجة فلیذهب الی قبر صالح یوم الجمعة بعد العصر فلیجلس جاثیا عند رأس القبر متوجها القبلة متوضیاً و یقرء سورة الفاتحه مرة و آیة الکرسی مرة و الزلزله مرتین و التکاثر ثلاثاً و الاخلاص عشراً و آیة فللّه الحمد آخر الجاثیة ثلاثاً و یکبر تکبیر العیدین ثلاثلاً و هی اللّه اکبر لا اله الا اللّه اللّه اکبر و اللّه اکبر و للّه الحمد و یصلی علی النبی ﷺ اولاً ثلاثاً و آخراً سبعاً بهذه الصیغة صلی اللّه علی محمد النبی الامی و آله کما هو اهله و یجعل ثواب ذلک لصاحب القبر و یسأل حاجته من ربه تعالی وحده و لا یقول یا صاحب القبر یا فلان اقض حاجتی او سلها لی من اللّه تعالی و کن لی شفیعاً عنداللّه تعالی بل یقول یا من لا یشرک فی حکمه احد اقض حاجتی هذه وحیداً کما خلقتنی وحیداً و یکرر هذه الکلمات سبعاً فان اللّه یحضر له روح صاحب القبر فی تلک الساعة فیشفعه له و یقضی حاجته فانه من

۱- فتاویٰ رشیدیه: ص ۵۹ الی ٦۰.

المجریات اه» (۱۲۴ باب صلوة الجنائز التحریر المحتار علی رد المحتار ج ۱)

الجواب بسم ملهم الصواب: نزد احقر تحریر المحتار للرافعی موجود نیست ولی از عبارت معلوم می‌شود که این یک مسأله‌ی فقهی نیست که به آن اعتقاد کرده و مستند قرار داده شود البته یک امر تجربی است از بعضی مشایخ که آن مستند شرعی نمی‌توان شد. خلاصه تحقیق احقر در امثال این مسایل این است که چون این عمل مستندی از نصوص شرعی و فقهی ندارند برای اهل کشف از قسم استمداد بالمخلوق است که گنجایش دارد نه این‌که در این زمان خوب است و برای عوام و غیر اهل کشف از قسم پنجم استمداد بالمخلوق است که لغو و نارواست که از آن خوف فتنه‌ی عوام است خصوصاً جمله‌ی اخیرش زننده است که «**فان اللّه یحضر له روح صاحب قبر الخ**» این عبارت به مقصدها غیرصحیح و غیرمحقق است نزد اهل تحقیق و این دلالت می‌کند بر دعوای سماع موتی و آن غیرمتحقق است و ادعای حضور روح بلا دلیل شرعی غیرمسلّم است و فیه مافیه. امکان دارد که این عبارت مدسوس و مدخول بعضی مبتدعین و اهل ارخاء باشد.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ و اکمل ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۱٦ محرم الحرام ۱۴۰۹ ه.ق

انکار بشریت انبیا و بیان قواعدی درباره‌ی تکفیر مسلم

الاستفتاء (۱۰۲): چه می‌فرمایند علماء دین و مفتیان شرع متین در مورد کسی که بشریت انبیا علیهم‌السلام را منکر باشد و انبیا علیهم‌السلام و اولیا را عالم الغیب و متصرف فی‌الامور و مختار کل می‌گویند، آیا کافر است یا مشرک یا مبتدع؟ بینوا و تؤجروا.

از مفتیان کراچی جناب مفتی محمد شفیع صاحب و مفتی محمد عثمان صاحب بلوچ استفتاء کرده‌ایم ایشان صاحب این چنین عقاید را مبتدع انگاشته‌اند و نماز خلف این چنین نه تنها جایز بلکه از انفراد افضل و اولی هم گفته‌اند احقر به ایشان جرح نموده‌ام و بر کفر و شرک این چنین کسان دلایل بسیار دارم. حضرت علامه محمود آلوسی رحمه‌الله بغدادی حنفی در تفسیر روح المعانی جلد چهارم از شیخ ولی الدین عراقی

کفر منکر بشریت را نقل فرموده‌اند که عبارت آن این است ملاحظه فرمایند: ﴿**لَقَد مَنَّ اللّه علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولاً من أنفسهم یتلو علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتب و الحکمة و ان کانوا من قبل لفی ضلالٍ مبین**﴾.[1]

و قال سیّد محمود آلوسی المفتی البغدادی فی روح المعانی ج ۴ ص ۱۱۳ فی تفسیر هذ الآیة:

«فقد سئل ولی الدین العراقی هل العلم بکونه ﷺ بشراً و من العرب شرط فی صحة الایمان او من فروض الکفایة فاجاب بانه شرط فی صحة الایمان ثم قال فلو قال شخص اؤمن برسالة محمد ﷺ الیٰ جمیع الخلق لا ادری هل هو من البشر او من الملائکة او من الجن او لا ادری هل هو من العرب او العجم فلا شک فی کفر کتکذیب القرآن و جحده ما تلقته قرون الاسلام خلفاً عن سلف و صار بالضرورة عند الخاص و العام و لا اعلم فی ذالک خلاف. فلو کان غیباً لا یعرف ذالک وجب تعلیمه ایّاه فان جحده بعد ذالک حکمناه بکفره».

اقول هذا العبارة نصّ علی ان اعتقاد بشریته علیه السلام فرض و رکن حتی ان منکره یکفر،

ونصّ قرآنیه هم برکفر منکر بشریت دال‌اند. درباره‌ی کافر و مشرک بودن معتقد علم غیب برای انبیا علیهم السلام و اولیا، عبارات و حواله‌های مندرجه ذیل ملاحظه فرمائید.

شیخ عبدالقادر جیلانی محبوب سبحانی فرموده‌اند:

«من یعتقد انّ محمد ﷺ یعلم الغیب فهو کافر لان علم الغیب صفة مختصّةً باللّه سبحانه».

(مراة الحقیقة ص ۱۸ و ایضاً فتاوای رشیدیه ص ۹۳، بحر الرائق ص ۱۶ جلد پنجم طبع مصر، عینی جلد یازدهم ص ۸۲، فتح الباری ص ۳۸، طبع مصر جلد اول ص ۱۱۵ و جلد هشت ص ۳۹۵، سامره ص ۹۸ طبع دهلی، فتاوای عبدالحّی جلد دوم ص ۳۹، خلاصة الفتاویٰ جلد چهار ص ۳۵۴، فتاوای قاضیخان ص ۱۶۸ طبع مصطفایی، عالمگیریه ص ۴۱۳، تفسیر خازن ص ۴۴۲، رد المحتار ص ۳۰۶ جلد ۳، فتح العزیز ص ۱۲۱، بزازیه ص ۲۲۵، تعلیم الدین ص ۱۴، بهشتی زیور ص ۲۷، غنیة الطالبین ص

۱- آل‌عمران: ۱۶۴.

۶۶، مکتوبات حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی ﷺ جلد اول مکتوب صد و هفتم و تذنیب تقریب ص ۴).

پس اگر رأی جناب هم موافقت قول مفتی عثمان صاحب بکند پس جواب عبارات و حوالات مذکور تحریر فرمایید زیرا که امکان دارد که احقر به سبب قصر فهم حقیقت عبارات را نفهمیده‌ام.

مورخه ۳۰ ذیقعده/ ۱۳۸۴ هـ‌ق (از چابهار)

الجواب بسم ملهم الصواب: اولاً بر تکفیر مسلم چند قاعده بشنوید:

یکی این که الفاظ کفریه و عقاید دیگراند وکافر شدن شخص ازگفتن او چیزی دیگر مثلاً آنچه ازکتاب کفریه درکتب فقه و غیره دیده می‌شود مراد این نیست که به مجرد گفتن او از اسلام خارج می‌شود بلکه این فعل و عقیده و قول او منسوب الی الکفر است.

دوم این که لفظ کفر و شرک کلّی مشکک است لذا هر جا برکفر حقیقی دال نیستند زیرا که کفر دون کفر و شرک دون شرک مسلّم است، امام بخاری در صحیح خود باب مجزی نوشته‌اند.

سوم این که موجب کفر انکار همان قطعیات است که در ثبوت و دلالت آن هر دو، ظن نباشد یعنی الفاظ هم ثابت بالتواتر و دلالت آن بر معنی مراد هم قطعی باشند و مراد از این قطعیات هم همان قطعیات‌اند که از ضروریات دین باشند زیرا که قطعیات گاهی از ضروریات دین نمی‌باشند و مراد از ضروریات دین آن است که همان مسأله هم چنان باشد که ادنیٰ عوام مؤمنین او را از دین بدانند و آن از اجلی البدیهیات اسلام باشد مثل وجودِ اللّه تعالی و وحدت او و قیام ساعة و حشر و حدوث عالم و جزا در آخرت و جنت و دوزخ و وجوب نماز و زکوة و حرمت خمر و ختم نبوت و مثل اینها پس منکر این ضروریات اگرچه متمسک به کتاب و سنت و یا تأویلی در آن باشد هم کافر است و اگر همین عقیده ثابته بالتواتر المدلول علیها قطعاً از ضروریات فی الدین نباشد به درجه‌ی مذکور بلکه محض در دایره‌ی خواص باشد و به عوام مستضعفین معلوم نگردیده است مثل نفی علم غیب عن غیر اللّه یا خالقیة اللّه تعالی کل شیء

حتی الافعال الاختیاریة للعباد و قدم القرآن، پس انکار اینها اگر از کدام تأویلی اگرچه ضعیف باشد بی دلیل ثابت که از کتاب و سنت باشد می‌گوییم که این انکار کفر و عقیده‌ی کفریه است لیکن معتقد او به سبب همین تأویل ضعیف و تمسک دلیل شرعی، خارج از اسلام نیست؛ نزد جمهور اگرچه بعضی از علمای ماوراء النهر و الآن نجدیان و بعضی دیگر از تندروان در این باب برای تخویف عوام و مبتدعین از انهماک این امور تیز قدمی و سرعت فتوای دارند، ولی احتیاط در آن است که جمهور نوشته‌اند. قاعده به بسط و تفصیل، در «اکفار الملحدین» از انورشاه کشمیری و نبذی از آن در احسن الفتاوی و شرح عقاید نسفی و خیالی حاشیه‌ی آن و شرح الاحیاء للزبیدی و الارشاد لامام الحرمین و نبذی در فتاویٰ عزیزی موجود است **من شاء فلیراجع**[1] و نیز در حفظ الایمان و بسط البنان از تهانوی.

الحاصل مدعی غیب نبی ﷺ اگر دعوای غیب مطلق و ذاتی و احاطه جمیع اشیاء می‌کند به غیر تأویل بدون از غیب اعطائی و مغیبات تشریعی، کافر است و اگر کدام تأویلی ضعیف و تمسکی رکیک دارد، قول او، کفر و عقیده‌ی او، کفریه و خودش، فاسق و مبتدع است نه خارج از اسلام و امامتی او به کراهیت تحریمی جایز است و آنچه از کتب مذکوره حواله داده‌اید به نظر احقر در این پیرایه داخل‌اند (و هو المذکور فی الامدادیه)[2].

اما منکر بشریت، اگر نفس بشریت را منکر است نه مساوات فضایل بشریت غیر در بشریت آن حضرت ﷺ پس او کافر است زیرا که بشریت انبیا از ضروریات دین است و انکار آن اگرچه بتاویل باشد هم کفر است **کما هو المحقق فی روح المعانی نقلاً عن ولی الدین العراقی و عبارته هی المذکورة فی السوال. و بذالک افتیٰ المفتی رشید احمد فی احسن الفتاویٰ و هو المذکور ایضاً فی فتاویٰ اللکهنوی**[3] **و قال الآلوسی: «لم ینکر احد بشریته ﷺ ...»**[4].

١- ر.ک: فتاویٰ عزیزی: ۴/۱ و ... و ... .

٢- امدادیه: ۴۳۱/۵. وکذا فی فتاویٰ دارالعلوم دیوبند: ۸۵/۵ ط جدیدایدط یشن. فتاویٰ رشیدیه ص ۷۳ و فی مجموعة الرسائل لابن عابدین الشامی: ۳۱۱/۲ بحث طویل من شاء فلیراجع.

٣- فتاویٰ لکهنوی: ۴۲/۱ ط لاهور.

٤- روح المعانی: ۱۷۰/۵.

و متصرف فی الامور و مختارکل بودن خداوند جل قدوس به فکر احقر از ضروریات فی الدین و از اجلی البدیهیات است لذا اثبات آن برای غیر اللّه، کفر بواح معلوم می‌شود. در اکفار الملحدین و براهین قاطعه و احسن الفتاوی دیده شود. پس آن کس که معتقد این همه عقاید فوق برای انبیا و غیرهم و قایل متصرف فی الامور و مختارکل بودن آنها باشد و منکر بشریت عمداً و بلاتأویل در بعضی، پس او از کفر و شرک چگونه خلاصی می‌یابد و صحت نماز خودش غراب البین است نه صحت نماز دیگران پشت سر او. اگر در مسأله‌ی غیب تأویلی دارد کافر گفته نشود ولی شدیداً مبتدع است و امامتی او مکروه تحریمی. کما هو حکم الفاسق و اهل الاهواء المذکور فی الفقه.

و اللّه اعلم بالصواب هذا ما حرره العبد الجانی الاحقر مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۱۷ ذیحجه ۱۳۸۴ ه.ق

این اعتقاد که صحابه همه جنتی‌اند، شرط ایمان نیست

الاستفتاء (۱۰۳): آیا ایمان آوردن به این صورت که همه صحابه جنتی‌اند شرط ایمان است یا خیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این شرط ایمان نیست البته در مرتبه‌ی ظن غالب اعتماد داشته باشیم که همه صحابه جنتی می‌شوند نه این‌که هیچ احدی مسئول نمی‌گردد و همه حتماً جنتی‌اند بدون مسئولیت.

وَاللّهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۱۶ محرم الحرام ۱۴۱۰ ه.ق

حکم توسل به کتاب اللّه یا اشخاص

الاستفتاء (۱۰۴): وسیله گرفتن به شخص یا کتاب اللّه درست است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اولاً حقیقت توسل و وسیله را باید فهمید، حقیقت توسل این است که هر بنده‌ی کامل را نزد خداوند متعال به مقدار مرتبه و جاه او، رحمت

خداوند متوجه و شامل او می‌باشد و غرض توسل این است که توسل کننده می‌گوید: ای اللّه به مقدار توجه رحمت و قرب خود که فلان را نزد تو هست به بـرکت هـمان رحمت، مرا فلان چیز را عطا بفرما و همین است هم معنی توسل به قـرآن و اعـمال صالحه و انبیا و اولیا. حاصلش این است: ای اللّه فلان بنده یا قرآن یا عمل مورد رحمت توست و محبت و اعتقاد با موردِ رحمت، جالبِ رحمت است و ما به آن مـحبت و اعتقاد داریم پس به ما رحمت فرما.

ثانیاً: حکم وسیله این است که نزد جمهور اهل سنت و جماعت توسل به قرآن و انبیا و صلحا جایز بلکه موجب مقبولیت دعا و مستحسن است. علامه ابـن تـیمیه و محمد بن عبد الوهاب همراه معتقدین خود، خلاف جمهور رفته‌اند. مستدل جمهور در مورد این‌گونه توسل، تصریحات و اشارات قرآن و حدیث‌اند.

● **ثبوت توسل از قرآن کریم**

﴿**وَ كانُوا مِن قَبلُ يَستَفتِحونَ عَلى الَّذينَ كَفَرُوا**﴾[1]: بودند که قبلاً فتح می‌خواستند بر کفار. یکی از معانی استفتاح، طلب کردن مدد است.

علامه شوکانی که مرجع غیرمقلدین و اهل حدیث است در تفسیر «فـتح القـدیر» می‌نویسد: «**الاستفتاح الاستنصار**».[2]

سید محمود آلوسی بغدادی در روح المعانی می‌نویسد:

«این آیه‌ی شریفه در موضوع بنی قریظه و بنی نضیر نازل شده است که آنان در زمان اول علیه اوس و خزرج با توسل به رسول اکرم ﷺ دعای فتح می‌کردند. همین است قول حضرت ابن عباس و قتاده می‌گویند که آنان دعا می‌کردند: «اللهم انا نسئلک بحق نبیک الذی وعدتنا ان تبعثه فی آخر الزمان ان تنصرنا الیوم علی عدونا فینصرون»[3]: (خداوندا همانا ما با تـوسل بـه پیامبری که مژده‌ی بعثت او در آخر زمان به ما داده‌ای، از تو سؤال می‌کنیم که امروز ما را بر دشمنانمان پیروزی عنایت کن، و آنان پیروز می‌شدند).

۱- بقره آیه: ۸۹. ۲- فتح القدیر: ۹۵/۱. ۳- روح المعانی: ۳۲۰/۱.

● **ثبوت توسل از حدیث**

از عثمان بن حنیف ﷛ مرویست که مردی نابینا به خدمت حضور اکرم ﷺ حاضر شد و عرض کرد: **دعاکن برای من‌که خداوند متعال مرا عافیت دهد،** فرمودند دعاکن:

«**اللهم انی اسئلک واتوجه الیک بمحمد نبی الرحمة ...» قال ابو اسحق هذا حدیث صحیح.**[۱]

بیهقی نیز آن را روایت و تصحیح کرده و مزید بر آن گفته است: «**آن‌کور بینا شد**».[۲]

در انجاح الحاجة حاشیه‌ی ابن ماجه از طبرانی درکبیر روایت کرده است که شخصی برای حاجتی نزد حضرت عثمان ذی النورین ﷛ رفت و آمد می‌کرد و حاجت او مقبول نمی‌شد. حضرت عثمان بن حنیف او را همین دعای بالا تعلیم داد و حاجتش برآورده شد. از این واقعه توسل بعد از موت از انبیا و غیرهم ثابت شد.[۳]

در مشکوة مذکور است که خود حضور اکرم ﷺ به توسل «**صعالیک المهاجرین**» دعای فتح بر کفار می‌کردند.[۴]

در سنن ابی داود موجود است: حضور اکرم ﷺ فرمود:

«**ابغونی فی ضعفائکم فانما ترزقون او تنصرون بضعفائکم**»[۵].

و از تمام ائمه توسل به زندگان و مردگان ثابت است و تمام علمای دیوبند به این متفق‌اند.[۶]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ۔ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۱۱ جمادی الآخر ۱۴۰۹ ه.ق

۱- رواه ابن ماجه فی سننه ص ۱۰۰ فی باب صلاة الحاجة، و النسائی و الترمذی فی‌کتاب الدعوات و قال حسن صحیح.

۲- حاشیه‌ی سنن ابن ماجه ص ۱۰۰ .

۳-المعجم الکبیر: ۳۰/۹، حدیث شماره ۸۳۱۱ .

۴- الفاظ حدیث چنین است: «انه کان یستفتح بعصالیك المهاجرین» مشکوٰة ص ۴۴۷ ،کتاب الرقاق، باب فضل الفقراء.

۵- مشکوٰة ص ۴۴۷. و در روایتی دیگر با الفاظ «هل تنصرون و ترزقون الا بضعفائکم» آمده است. (همان: ص ۴۴۶).

٦- و تفصیل المسئلة فی خیر الفتاویٰ: ۱/ من ۱۹۱ الی ۱۹۸ .

عصمت انبیا علیهم‌السلام

الاستفتاء (۱۰۵): آیا انبیا علیهم‌السلام قبل از نبوت معصوم بودند یا بعد از نبوت و اگر بعد از نبوت یا قبل معصوم بودند به چه دلیل؟

الجواب بسم ملهم الصواب: قول جمهور اهل تحقیق این است که انبیا علیهم‌السلام قبل از نبوت از کبائر و بعد از نبوت از کبائر و صغائر هر دو معصوم بودند. ورود عین ماده و واژه‌ی «عصمت» در قرآن و حدیث ضروری نیست، بلکه ثبوت مفهوم عصمت کافی است و آن در بسیاری از آیات قرآنی ثابت است مثل این آیه در سوره‌ی بقره قال اللّه تعالی:

﴿اِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامَاً قَالَ وَ مِن ذُرُّیَّتی قَالَ لاَ یَنَالُ عَهدِی الظّالِمِینَ﴾ [1].

به قول اصح و محقق اینجا «امامت» به معنی «نبوت» است. درین آیه اعطای امامت را برای ظالمان ممتنع شرعی قرار دادند و لفظ ظلم هر معصیت را شامل است؛ صغیره باشد یا کبیره. پس معلوم شد کسی که او را نبوت برسد، از هرگونه ظلم پاک و معصوم است و اگر نه جمع ضدّین و محال شرعی لازم می‌آید که نبی هم هست و ظالم عاصی هم هست. این شد بعد از نبوت. قبل از نبوت به این طور عصمت از کبائر ثابت می‌گردد که عصمت جزو لازم ذات نبی است، لهذا همان طفل هم ذات نبی است او را عصمت لازم است. البته کمال عصمت که از گناهانست، بعد نبوت می‌رسد و آن از آیه‌ی فوق معلوم شد.

دلیل دیگر اجماع امت است؛ طوری که علامه شوکانی در «ارشاد» و شهرستانی در «الملل و النحل» و نووی در «روضه» و صاحب روح و امام رازی و قرطبی و غیرهم در تفاسیر خود تحریر کرده‌اند.

برای بعضی اشخاص اشتباه شده است که حق سبحانه و تعالی در قرآن کریم بعض انبیا را به بعض اعمال عتاب فرموده است و آنها را دلیل عدم عصمت قرار داده‌اند. این اشتباهی بزرگ است؛ چراکه آن عتاب، برگناه نیست بلکه برای ذلّت و خطای اجتهادی است که وقوع آن از انبیا نه تنها ممکن بلکه واقع است ولی آن فی نفسه گناه نیست بلکه

۱- بقره آیه: ۱۲۴.

فی نفسه امری جایز است و مقابل آن هم امری جایز می‌باشد فقط فرق افضل و مفضول است یعنی خوب و بسیار خوب. اگر نبی، ثانی الذکر را ترک کرده بر خوب عمل کند به اعتبار مقام بلند او این طرز عمل را لغزش تعبیر می‌کنند و تنبیه خداوندی متوجه او می‌گردد با وجودی که به نسبت عوام این عمل قابل تنبیه نیست بلکه نیکی است کما قیل: «**حسنات الابرار سیئات المقربین**» و حقیقت خطای اجتهادی این است که نبی آن عمل را به فکر خود عین منشأ خداوندی قرار می دهد و بعداً او متنبه کرده می شود که این مفضول منشأ ما نبود بلکه منشأ ما آن افضل بود، و چون که فعل انبیا هم حجت است او را راهنمایی می‌کنند تا در مفضول نماند و خطای او ادامه پیدا نکند و در خطای اجتهادی بر غیر انبیا هم مؤاخذه نیست. خوب باید فهمید.

وَاللّٰهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۲۲ ربیع الاول ۱۴۰۹ هـ.ق

حکم «یا محمد» و «یا رسول اللّه» گفتن

الاستفتاء (۱۰۶): ثواب دانستن گفتن «یا محمد» و «یا رسول اللّه» و به مردم تبلیغ نمودن که گفتن آن ثواب دارد چه حکم دارد؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اینها همه گناه هستند و این ندا را ثواب دانستن و رسول‌الله ﷺ را حاظر و ناظر پنداشتن و به آن معتقد شدن خطره‌ی کفر دارد.[1]

وَاللّٰهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلهُ)

۲۵ صفر ۱۴۰۹ هـ.ق

توسل از مردگان

الاستفتاء (۱۰۷): چه می‌فرمایید علمای دین اسلام و مفتیان کرام درباره‌ی مسأله ذیل:

توسل از مردگان خواه انبیا باشند یا اولیا چطور است؟ و در ضمن حدیث حضرت عمر

۱-کذا فی فتاویٰ رحیمیه: ۲/ ۳۴۵ الی ۳۵۰.

بن خطاب رضی الله عنه که از حضرت عباس رضی الله عنه توسل ذکر شده است چرا پیش قبر مطهر آن حضرت صلی الله علیه وسلم اظهار توسل نکردند؟

الجواب بسم ملهم الصواب: نخست حقیقت توسل را باید فهمید، در مورد آن عرض شود که بر هر بنده‌ی مقبول نزد خداوند متعال، به مقدار مرتبه و وجاهت و مقبولیت او از جانب خداوند متعال رحمت می‌آید و می‌بارد. پس هدف از توسل این است که متوسّل به دربار قاضی الحاجات عرض می‌کند که ای اللّه همان قدر که وجه مقبولیت فلان شخص از جانب تو به او رحمت متوجه است به برکت همان قربی که او نزد تو دارد، فلان چیز را به من عطا بفرما یا فلان مشکل مراحل بکن. و آنچه که توسل به اعمال صالحه و عبادات آمده است در احادیث صحاح، هم مقصد و هدفش همین است یعنی همان مقدار که این عمل نزد تو مقبولیت دارد و من آن را انجام داده‌ام به مقدار آن بر حال من رحم فرما یا حاجت مرا برآر یعنی چون این شخصیت و این عمل مورد رحمت و محبوب توست و دوستی و تعلق با موردِ رحمت و محبوب تو و اعتقاد به او، موجب جلب رحمت است و ما به او تعلق کرده‌ایم پس به ما مرحمت فرما.

دوم توسل در دعا به حضرات انبیا علیهم الصلوة والسلام و اولیاء اللّـه العظام و صلحاء کرام در حضرت ذوی الاکرام شرعاً جایز بلکه بنا بر ذریعه‌ی مقبول بودن دعا، مستحسن و افضل است. از تصریحات و اشارات قرآن کریم و حدیث شریف بلا شبه این گونه توسل ثابت است.

● **ثبوت توسل از قرآن کریم**

قوله تعالی: ﴿**فَلَمَّا جاءَهُم كِتابٌ مِن عِندِاللّـهِ مُصَدِقٌ لِما مَعَهُم وَ كانوُا مِن قَبلُ يَستَفتِحونَ عَلىَ اللَذينَ كَفَروُا**﴾[1]

«**یستفتحون**» مصدرش استفتاح است. یکی از معانیش مدد طلب کردن است. علامه شوکانی امام غیر مقلدین در تفسیر فتح القدیر می‌نویسد: «**الاستفتاح الاستنصار**»[2] پس معنی این طور شد: بودند مدد طلب می‌کردند بر کسانی که کافر

١- بقره آیه: ٨٩.　　٢- فتح القدیر: ٩٥/١.

بودند به وسیله‌ی نبی آخر الزمان ﷺ قبل از پیدا شدن او.
علامه آلوسی می‌فرماید:

«نزلت فی بنی قریظة و النضیر کانوا یستفتحون علی الاوس و الخزرج برسول اللّه ﷺ قبل بعثه قاله ابن عباس رضی الله عنه و قتادة رضی الله عنه» [۱]

یعنی بنی‌قریظه و بنی نضیر قبل از پیدایش حضور اکرم ﷺ به توسل او دعا می‌کردند برای تحصیل غلبه بر اوس و خزرج و این طور می‌گفتند:

«اللّهم انا نسئلک بحق نبیک الذی وعدتنا ان تبعثه فی آخر الزمان ان تنصرنا الیوم علی عدونا فینصرون». [۲]

شیخ الاسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله در تفسیر خود در فواید این آیه تحریر می‌کند:

«قبل از نزول قرآن چون یهودیها از کفار مغلوب می‌شدند از خدا دعا می‌خواستند که ما را به طفیل نبی آخر زمان و کتاب او بر این کفار فتح عطا فرما». [۳]

ببین تا حال نبی کریم ﷺ در دنیا نیامده بودند چون به وسیله‌ی او دعا کرده می‌شد به آنها نصرت و پیروزی می‌رسید. و قرآن هم اینگونه توسل را ذکر فرموده در هیچ جا تردید آن نفرموده است و قرآن پاک هر آنچه که از احوال گذشتگان و شریعت‌های گذشته بیان کرده و تردید نکند، این دلیل است که آن عمل در شرع ما رواست.

● ثبوت توسل از حدیث شریف

۱- عن عثمان بن حنیف رضی الله عنه :

«ان رجلاً ضریر البصر اتی النبی ﷺ قال ادع اللّه لی ان یعافینی (الی قوله) اللّهم انی اسئلک و اتوجه الیک بمحمد نبی الرحمة قال ابو اسحاق هذا حدیث صحیح». [۴]

از این حدیث صراحتاً توسل ثابت است و چونکه در هیچ جا دعا برای او از نبی کریم ﷺ منقول نیست از این ثابت شد که همان‌طور که توسل به دعای کسی جایز

۱- روح المعانی: ۳۲۰/۱.   ۲- همان: ۳۲۰/۱ .
۳- موضح الفرقان مشهور به تفسیر عثمانی، با ترجمه‌ی شیخ الهند، تحت آیه‌ی ۸۹ بقره.
۴- رواه ابن ماجه: ص ۱۰۰.

است توسل به ذات او هم جایز است.

در «انجاح الحاجة» (حاشیه‌ی ابن ماجه) موجود است که این حدیث شریف را نسایی و ترمذی درکتاب الدعوات نقل کرده‌اند و ترمذی آن را حسن صحیح فرموده و بیهقی هم تصحیح تصریح هم کرده است که همان نابیناکه به توسل دعاکرد، بلند شده بیناگردید.

۲- طبرانی درکبیر از حضرت عثمان بن حنیف رضی الله عنه روایت کرده است: شخصی نزد حضرت عثمان غنی رضی الله عنه برای کدام کاری رفت و آمد می‌کرد و او به طرف آن شخص التفات نمی‌فرمود اونزد حضرت عثمان بن حنیف رضی الله عنه حال خود را ذکرکرد او فرمود: وضو کرده به مسجد برو و این دعا را بخوان (همان دعای فوق‌الذکر را به او تعلیم داد). آن شخص چون این عمل را انجام داد نزد حضرت عثمان رضی الله عنه رفت به صد اعزاز استقبال و حاجت او را تکمیل کرد.[۱] از این واقعه توسل به ذات بعد از وفات هم ثابت شد.

۳- عن امیه بن خالد بن عبدالله بن اسید عن النبی صلی الله علیه وسلم :

«انه كان يستفتح بصعاليک المهاجرين، رواه فی شرح السنة».[۲]

۴- عن ابی الدرداء رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم :

«قال ابغونی فی ضعفائکم فانما ترزقون و تنصرون بضعفائکم، رواه ابو داوود».[۳]

از حدیث شماره‌ی ۳ و ۴ ثابت شد که توسل به ذات مقبولانِ الهی جایز است.

● **توسل امام شافعی رحمه الله :**

ابوبکر بن خطیب بن علی از میمون روایت می‌کند که از امام شافعی رحمه الله شنیدم که فرمود من تحصیل مرادات و آرزوهای خود به توسل امام ابوحنیفه رحمه الله می‌خواهم و تکمیل می‌شوند.[۴]

۱-المعجم الکبیر للطبرانی: ۳۰/۹، حدیث شماره ۸۳۱۱.

۲- مشکوة: ص ۴۴۷، باب فضل الفقراء.

۳- همان: ص ۴۴۷.

۴- تاریخ خطیب ص ۱۲۳ و شامی: ۳۹/۱.

● **ثبوت توسل از علامه سمهودی و علامه سبکی**

«**قالا بل یجوز التوسل بسائر الصالحین**»[۱].

و از تمام علمای دیوبند ۲۳ امضا و از علمای مکه معظمه و مدینه طیبه و جامع ازهر مصر و علمای دمشق ۴۷ تصدیق در «المهند علی المفند» مذکور است. و همچنین ثبوت توسل از شاه اسحاق دهلوی در «مأة مسائل»، از حضرت گنگوهی در فتاویٰ رشیدیه و از حضرت تهانوی در بوادر النوادر موجود است[۲].

جواب حدیث حضرت عمر رضی‌الله‌عنه در مسأله‌ی توسل به حضرت عباس رضی‌الله‌عنه :

خود همین حدیث بزرگترین دلیل است برای ثبوت توسل از احیا و اموات، مقصد اصلی فاروق اعظم رضی‌الله‌عنه از این عمل این بود که امت را بیدارکند که توسل به نبی اکرم ﷺ دو نوع است:

۱- بلاواسطه از نبی کرام ﷺ توسل کرده شود.

۲- از اقرباء حسیه یا معنویه‌ی نبی اکرم ﷺ توسل کرده شود. کما اینکه حضرت حکیم الامة می‌فرماید: از این حدیث توسل به غیر نبی هم ثابت شد وقتی که او را به نبی تعلق حسی یا معنوی باشد. پس فاروق اعظم رضی‌الله‌عنه نه به این سبب از حضرت عباس رضی‌الله‌عنه توسل کردند که بعد از وفات حضور اکرم ﷺ از او توسل روا نیست؛ چراکه در روایات دیگر جواز آن بعد از وفات هم ثابت است - چنانکه ذکرکردم - بلکه هدف دوم فارق اعظم رضی‌الله‌عنه این بود که مسلمانان را متوجه کند که جواز توسل خاص به انبیا علیهم‌السلام نیست بلکه به دیگر صلحا هم رواست.[۳]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمّ-مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۶ ربیع الاول ۱۴۱۱ ه.ق

۱- وفاء الوفاء: ۴۱۹/۲ .

۲- مأة مسایل ص ۲۱ ، فتاوای رشیدیه ص ۹۳ ، بوادر النوادر: ۷۰۸/۲ .

۳- هکذا فی خیر الفتاوی: ۱۹۱/۱ الی ۱۹۸ مفصلاً، من شاء فلیراجع. و ایضاً فی «المهند علی المفند».

توهین عالم چه حکمی دارد؟

الاستفتاء (۱۰۸): آیا توهین عالم مطلقاً کفر است یا خیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: توهین عالم مطلقاً کفر نیست آن وقت توهینش کفر می‌باشد که عالم ربانی و حقانی را به این سبب توهین کند که حامل دین است نه به این سبب که بشر است یا زید و بکر است.[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۵ ذیحجه ۱۴۱۱ هـ.ق

معراج پیامبر ﷺ در چه حالتی و تا چه جایی بوده است

الاستفتاء (۱۰۹): می‌گویند معراج پیامبر ﷺ در حالت خواب بوده و فقط تا بیت المقدس، و سدرة المنتهی بیت المقدس است و به آسمانها رفتن و سوار براق شدن همه دروغ است نعوذ باللّه، درین باره چه می‌فرمائید؟

الجواب بسم ملهم الصواب: مسئله‌ی معراج خیلی اختلافی است. در این مسئله مولانا تاج محمد نسکندی مدظله رساله‌ای خیلی جالب و عالی نوشته است.

خلاصه‌ی این مسئله این است که نزد جمهور اهل اسلام، معراج در بیداری به همین جسد عنصری و تا فوق سدرة المنتهی وکرسی و عرش اعلی بوده است. دلیل بیداری و جسد عنصری، آیه‌ی اول سوره‌ی بنی اسرائیل است قوله تعالیٰ: ﴿**سُبحان الَذِی اَسری بِعَبدِهِ لَیلاً مِنَ المَسجِدِ الحرَامِ اِلیَ المَسجِدِ الأَقصَی**﴾ اینجا لفظ «اسریٰ» دلیل است که در بیداری بود؛ چراکه در تمام لغت عرب «سری» رفتن شب را با بیداری و بدن می‌گویند و رفتن خواب را هیچ فردی در لغت عرب به «سری» تعبیر نمی‌کند، تعبیر خواب در لفظ «اسری» خلاف اهل لغت عرب و تأویل فاسد و تحریف قرآن است.

دوم لفظ «عبد» برای مجموعه‌ی روح و بدن به کار می‌رود نه تنها به روح و خواب. این هم یک نوع تحریف در لغت قرآن مقدس است که لفظ «عبد» تنها به روح و خواب مستعمل می‌شود.

۱-کذا فی احسن الفتاویٰ: ۳۸/۱ و ... و ... .

عروج به آسمانها و فوق العرش به اشارة النص نزد جمهور از آیات سوره‌ی «والنجم» ثابت است کما حققه السید انور شاه الکشمیری فی مشکلات القرآن. دلیل بر آن این آیات است:

قوله تعالی: ﴿**ثُمَّ دَنَى فَتَدَلَّى ○ فَكانَ قابَ قَوسَينِ اَو اَدنىٰ ○ فَأَوحىٰ اِلَى عَبدهِ مَا اَوحَىٰ ○ ما كَذب الفؤاد ما رأىٰ ○ أفَتُمْرونَه عَلَىٰ مَا يَرىٰ ○ وَ لَقَدْ رَاٰهُ نَزْلَةً اُخرىٰ ○ عِنْدَ سِدْرَةِ المُنْتَهىٰ**﴾[۱].

تفسیر «سدرة المنتهی» به بیت المقدس، تحریف قرآن و خلاف مفهوم قرآن کریم است؛ زیرا بعد از ذکر «**سدرة المنتهی**» خداوند می‌فرماید: ﴿**عِندَها جَنَّةُ المأوىٰ**﴾ یعنی نزد سدرة المنتهی «**جنت المأوی**» قرار دارد. بنابراین لازم است که این تفسیر کننده، نزد بیت المقدس «جنة المأویٰ» را هم ثابت کند و اگر «جنة المأوی» نزد بیت المقدس هست پس به او بگویید که بیاید و ما را نشان دهد همان‌طور که بیت المقدس مشاهَد و قابل رؤیت است. و اگر بگوید که جنت المأویٰ آن جنت اصلی نیست بلکه باغی دنیوی است که نزد بیت المقدس بود پس آن را برای ما به دلیل یا با مشاهده نشان دهد و «جنة الماوی» غیر جنت اصلی ممکن نیست.

حالا قرآن کریم می‌فرماید که نبی ﷺ حضرت جبرئیل را مرتبه‌ای دیگر بالای آسمان ششم و هفتم نزد سدرة المنتهی ملاقات کرد و سدرة المنتهی آن است که نزد او جنة الماوی موجود است و جنة الماوی به اجماع تمام ملل آسمانی از دور آدم علیه السلام تا این زمان و در تمام کتب سماوی تا قرآن در زمین نیست بلکه بالای آسمان هفتم است و این مرد که می‌گوید در زمین و متصل به بیت المقدس است، پس شما خود فکری بردارید که این مردکِ محرّف، گویا قول خداوند و قول تمام کتب آسمانی و قول تمام انبیا علیهم السلام را دروغ و تکذیب می‌کند یا نه؟ دو مرتبه قضاوت کنید کسی که این همه را تکذیب کند امکان مسلمانیت و مناکحت و غیره با او وجود دارد یا خیر؟

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱- النجم: ۱۴-۸.

مسئله‌ی استمداد و اقسام آن

الاستفتاء (۱۱۰): آیا از خداوند متعال درخواست شفا یا به طور کلی استعانت نمودن با قرار دادن واسطه‌ی شخصی که ارزش معنوی وی بالا بوده و فوت نموده است، صحیح است؟ و نیز درخواست از یکی از علمای دین که در قید حیات می‌باشد جهت دعا نمودن در بارگاه خداوندی برای دفع نیاز شخصی اشکال دارد یا نه؟ و آیا کدام فرقی بین موضوع اخیر با موضوع قبلی وجود دارد؟

الجواب بسم ملهم الصواب: کمک و استمداد از خداوند قدوس -جل شأنه- به واسطه‌ی کدام مخلوق او پنج صورت دارد:

۱- درخواست شفا و کمک از همان مرده یا زنده به این طور می‌کند که او را عالم الغیب وصاحب قدرت مستقله می‌داند، پس این شرک است.

۲- اینکه معتقد است که این غیر اللّه علم غیب و قدرت مستقله ندارد ولی همان طریق توسل او به دلیل صحیح شرعی ثابت نیست؛ مثلاً به راه راست از او شفا می‌خواهد این هم گناه است و ناجایز.

۳- اینکه معتقد است که این زنده یا مرده علم غیب و قدرت مستقله ندارد و همان طریق توسل او به دلیل شرعی ثابت است، این جایز است؛ مثلاً به یک شخص بزرگ می‌گوید که برای شفا و یا مشکل من دعا کنید و یا این طور می‌گوید که الهی به حرمت و وسیله‌ی فلان بزرگ زنده یا مرده مشکل مرا برآور و حاجت مرا تکمیل کن.

۴- اینکه می‌گوید الهی به دوستی دوستان خود این حاجت مرا برآور.

۵- اینکه چیزی از آیات و غیره خواند و به روح یک صالح می‌بخشد و با توسل به او از خداوند متعال دعا و شفا برای مشکل خود می‌خواهد، این هم رواست.[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ-مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۶ ربیع الاول ۱۴۱۲ هـ.ق

۱- ماخوذ از فتاویٰ امدادیه: ۳٦۳/۵، با حذف و ازدیاد.

عصمت انبیا علیهم السلام و تفصیل مذاهب در مورد آن

الاستفتاء (۱۱۱): آیا انبیا علیهم السلام از ارتکاب کبائر سهواً و صغائر عمداً قبل از نبوت معصوم هستند یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این مسئله خیلی تفصیلها دارد و مذاهب در این مورد مختلف‌اند:

۱- اجماع امت است که انبیا علیهم السلام از کفر و بدعت معصوم‌اند مگر فُضَیلیة از خوارج وگروهی از غلاة روافض.

۲- اجماع امت است که در شرایع و احکام از تحریف و خیانت هم مطلقاً معصوم‌اند.

۳- اجماع امت است که از خیانت در فتوا هم عمداً معصوم‌اند و در سهو اختلاف است.

۴- در موضوع افعال و احوال آنها نیز اختلاف است و در این مورد پنج مذهب وجود دارد:

۱ - حشویه ایشان را از صغائر وکبائر معصوم نمی‌دانند.

۲ - اکثر معتزله می‌گویند که ایشان از تعمد کبائر مطلقاً معصوم‌اند و از صغائر خفّت آور نیز نه از مطلق صغائر.

۳ - ابوعلی جبایی می‌گوید که ایشان از تعمد کبیره و صغیره معصوم‌اند اما صدورگناه از ایشان بر سبیل خطا، امکان دارد.

۴ - ابو اسحاق ابراهیم بن سیّار النظام می‌گوید که ایشان عمداً از کبائر و صغائر معصوم‌اند و همین طور به تأویل و خطا البته سهو و نسیان جایز است.

۵ - نزد اهل تشیع معتدل، ایشان بعد النبوة مطلقاً از همه معصوم‌اند.

و در زمان عصمت هم اختلاف است: گروهی گفته‌اند که ایشان از اول ولادت قبل النبوة و بعد النبوة مطلقاً معصوم‌اند. گروهی کثیر به این طرف رفته‌اند که عصمت بعدالنبوة مطلق است و قبل از آن واجب نیست.[۱]

۱-کذا فی کتاب عصمة الانبیا للرازی ص ۷الی ۹.

این هر پنج قول نزد محققین اهل مذاهب غیر محقق‌اند. نزد محققین ایشان عمداً از صغائر وکبائر قبل النبوة و بعد آن مطلقاً معصوم‌اند و سهواً و نسیاناً و خطاً هم قبل النبوة از کبائر معصوم‌اند. البته در ارتکاب صغائر قبل النبوة سهواً و نسیاناً گروهی هم منکرند وگروهی قایل به سر زد شدن آن‌اند وقتاً نه ادامتاً بلکه از ادامه‌ی آن هم منصرف کرده می‌شوند. و هذا القول ارجح عندی عن جمیع الاقوال و بهذا اعتقد و علیه اموت و بذلک أحییٰ انشاءاللّه تعالی.

قول محققین در نبراس شرح شرح عقاید و در شرح شفاء لقاضی عیاض و غیرهم موجود است.[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۳شوال ۱۴۱۲ه.ق

حیات حضرت خضر علیه السلام

الاستفتاء (۱۱۲): مشهور است که حضرت خضر حیات دارد، در این مورد عقیده‌ی شما چیست؟ و اگر حیات دارد نزد چه کسی از علما و صوفیا یا علمای محققین؟ از این اقوال راجح کدام یکی است؟

الجواب بسم ملهم الصواب: در موضوع خضر علیه السلام شدیداً اختلاف است که آیا فرشته است یا نبی یا ولی اللّه؟ و آیا فوت کرده یا زنده است؟ قول راجح و صحیح و مدلل این است که نبی و زنده است. البته محدثین و فقها قایل به مرگ او هستند.

جمهور از متکلمین و صوفیه به حیات او قایل هستند و مشاهده‌ی خود را بیان می‌کنند و چون که این معامله تکوینی است و در امور تکوینیه قول صوفیه معتبر است همانگونه که در امور تشریعیه قول محدثین و فقهاء راجح می‌گردد (هر کسی را بهر کاری ساختند).

حضرت خواجه مجدد الف ثانی رحمه الله در مکتوبات خود می‌فرماید:

۱- نبراس ص ۲۸۴ .وکذا فی الفتاویٰ الخیریة: ۱۷۲/۱ احالةً الی ارشاد الشوکانی نقلا عن الملل و النحل لابن حزم ص ۳۲.

«اما در تفقه پس در اینجا قول محمد بن حسن الشیبانی می‌باید و در تصوف جنید و شبلی می‌باید.»

و در جایی دیگر می‌فرماید:

«در اینجا جنید و شبلی به‌کار نیاید و اینجا محمد بن حسن و شافعی می‌باید.»

و علاوه از این بعضی از محدثین نیز به حیات او رفته‌اند. در فیض الباری شرح صحیح البخاری می‌فرماید:

«**و احسن ما یستدل به علی حیاته ما فی الاصابة باسناد جید انه خرج عمر بن عبدالعزیز** رحمه الله **مرةً من المسجد و مشیٰ مع رجل یتکلم معه فلم یعرفه الناس فسئلوه عنه فقال انه کان خضراً** علیه السلام**. و العرفاء ایضاً ذهبوا الی حیاته الا انهم قالوا بالبدن المثالی کما صرح به بحر العلوم**».[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ-مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۶ ذیحجه ۱۴۱۲ ه.ق

تفسیر لفظ «نور» در آیه‌ی «قد جائکم من اللّه نور» و تردید اهل بدعات

الاستفتاء (۱۱۳): برخی می‌گویند که پیامبر اسلام ﷺ نور محض می‌بود به دلیل قوله تعالی ﴿**قَد جَاءَکُم مِنَ اللّه نُورٌ وَ کِتابٌ مُبِین**﴾. دوم به دلیل حدیث: «**اول ما خلق اللّه نوری**» و از کلمه‌ی ذوالنورین برای ثبوت مرام خویش دلیل می‌گیرند.

دلیل چهارم اینکه آن حضرت ﷺ اگر نوری نمی‌بود سایه می‌داشت و حال آنکه به طور کلی سایه نداشت گویند تدبّر کنید چرا سایه نداشت علت چه بود؟

۲- بعضی قائلند که آن حضرت ﷺ نور هم بود و بشر هم بود، این دعوای گروه حق و صحیح است یا نه؟ خواهشمندیم که دلایل گروه اول به چه معنی و مقصود می‌باشند لطفاً توضیحاً بیان فرمایید.

الجواب بسم ملهم الصواب: قال عز من قائل: ﴿**قَد جاءکم من اللّه نورٌ وَ کتابٌ مبین**﴾[۲] در تفسیر این «نور» مفسران اقوال مختلف دارند.

۱- فیض الباری: ۲۱۵/۱، کتاب العلم، باب السمر بالعلم. و همچنین در عمدة القاری، فتح الباری، ارشاد القاری، تفسیر روح المعانی، تفسیر کبیر رازی، مظهری، قرطبی، البحر المحیط، بیان القرآن، معارف القرآن، موضح القرآن و ... و ... موجود است.

۲- المائدة آیه: ۱۵.

امام رازی در کبیر می‌نویسد:

«و فیه اقوالٌ (الاول) ان المراد بالنور محمد ﷺ و بالکتاب القرآن (و الثانی) ان المراد بالنّور الاسلام و بالکتاب القرآن (الثالث) النور و الکتاب القرآن ...» [۱].

علامه اندلسی در بحر می‌فرماید:

«قیل هو القرآن سماه نوراً لکشف ظلمات الشرک و الشک او لانه ظاهر الاعجاز و قیل النور الرسول ﷺ و قیل الاسلام و قیل النور موسی علیه السلام و الکتاب التوراة». [۲]

علامه قاضی ثناء اللّه می‌فرماید:

«نورٌ» یعنی محمد ﷺ او الاسلام. [۳]

در جواهر می‌نویسد:

«نورٌ و کتابٌ مبین، هو القرآن». [۴]

علامه قرطبی می‌فرماید:

«قیل الاسلام و قیل محمد ﷺ». [۵]

علامه آلوسی می‌فرماید:

«نورٌ عظیم و هو نور الانوار و النبی المختار ﷺ و الی هذا ذهب قتادة و اختاره الزجاج و قال ابوعلی الجبائی عنی بالنور القرآن لکشفه و اظهاره طرق الهدیٰ و الیقین و اقتصر علی ذلک الزمخشری و علیه فالعطف فی قوله تعالی (و کتٰب مبین) تنزیل المغائرة بالعنوان منزلة المغائرة بالذات ...». [٦]

● **خلاصه**

ارجح نزد حکیم الامت در تفسیر بیان القرآن همین است که اینجا عطف تفسیری است و مراد ازکتاب و نور هر دو، قرآن‌کریم است. معنی این است: البته آمد برای شما از جانب اللّه سبحانه و تعالی روشنی بزرگی که آن قرآن واضح کننده‌ی احکام است. و نزد صاحب بحر و جواهر وکشاف و نزد احقر نیز به مناسبت زمان همین قول راجح

۱-التفسیر الکبیر: ۱۸۹/۱۱.
۲- البحر المحیط: ۴۴۸/۳.
۳- تفسیر مظهری: ٦۸/۳.
۴- تفسیر جواهر.
۵- تفسیر قرطبی: ۱۱۸/۳.
٦-روح المعانی: ۹۷/٦.

است. آری صاحب روح وکبیر و مظهری، رسول اکرم ﷺ را مرادگرفته و آن را ترجیح داده‌اند و **هو الحق فی الواقع عندی**.

این شد تفسیر و توجیه آیه حالا به تحقیق نفس مسئله می‌پردازیم:

در لغت، معنی «نور» روشنی است چنان‌که اللّه سبحانه و تعالی در قرآن کریم «ماه» را به عنوان «نور» ذکر فرموده است: «و القمر نوراً». روشنی چون که خود آن ظاهر و اشیای دیگر را هم روشن و ظاهر می‌گرداند، لهذا معنای التزامی نور، چنین است: «الظاهر المظهر»، پس به همین مناسبتِ معنای التزامی، تمام انبیای کرام علیهم‌السلام را هم نور می‌گویند نه تنها آن حضرت ﷺ را چراکه همه‌ی پیامبران بر سر نور هدایت هستند و به سوی نور هدایت، داعی امتها می‌باشند که برای آنها هم جاده‌های رسیدن به خداوند متعال را ظاهر کرده و نشان می‌دهند، بلکه از حیث این معنی، تمام راهنمایان دین از علما و اولیا، نور هستند؛ در حدیث وارد شده است: «**اللهم اجعلنی نوراً**» و اسم‌های نور الدین و نور الاسلام و نور اللّه، که مردم نام می‌گذارند، به همین معناست. پس طبق این معنی، در نور و بشریت هیچ منافاتی نیست. در قرآن کریم هم هدایت دینی را، نور، وگمراهی را به ظلمت تعبیر فرموده است: ﴿**اَوَ مَنْ کان میتاً فاحییناه و جعلنا له نوراً**﴾ الایه. و همین نور را نور هدایت در روز حشر تعبیر فرموده است: «**یسعیٰ نورهم**» الایه و ذات خود را هم نور فرموده است: «**اللّه نور السمٰوات و الارض**». حقیقت این است که نور به معنی هدایت، اصل کمال است و نور هدایت از روشنی ظاهری به درجه‌ها اکمل و افضل است. ببین خورشید، ماهتاب، ستاره، آتش، برق و غیره همه وجود نوری دارند، ولی همه‌ی اینها کوچک‌ترین خدام انسان و بشرانند و چون که بشر اشرف المخلوقات است اللّه سبحانه و تعالی او را برای نور هدایت منتخب فرمود. وکمال صاحب رسالت ﷺ در بشریت است نه در نوریت. کسانی که او را از بشریت مسلوب کرده نور محض می‌گویند، کافر می‌گردند که توهین جناب رسول اکرم ﷺ می‌کنند و او را با ماه و ستاره برابر می‌کنند؛ زیرا صاحب رسالت علیه‌السلام به درجه‌ها از ماه و ستاره و ... افضل و ارزشمندتر می‌باشد. و توهین ختمی مرتبت ﷺ به هر معنا، کفر است.

کوتاه سخن اینکه: عقیده‌ی صحابه و سلف و اهل حق از متأخرین و علمای دیوبند رحمهم الله این است که حضور اکرم ﷺ هم بشراند و هم نور هدایت نه نور محض و نه جزیی از نور خداوند متعال بلکه نورِ مخلوق هستند.[1]

و عقیده‌ی اهل سنت هم این است که نور جناب رسول اللّه ﷺ مخلوق اول است، جزء اللّه سبحانه و تعالی نیست و این عقیده داشتن شرک است.[2]

استدلال از این حدیث به این معنی که جناب رسول اللّه ﷺ نور محض و نور جزء خدا بود، اشتباهی بزرگ است اگرچه این حدیث فی نفسه ضعف هم دارد ولی بی اصل هم نیست؛ کما فی فتاویٰ رشیدیه نقلاً از شیخ عبدالحق محدث دهلوی؛[3] چراکه این حدیث اعتراف دارد که نور من، اولین مخلوق است، پس چون مخلوق شد، جزء خالق نمی‌تواند شد؛ چراکه نور خالق تجزیه و تحلیل نمی‌پذیرد وکسی که معتقد شود که نور خداوند قدوس تجزیه و تحلیل می‌شود، این کفر محض است؛ چراکه تجزیه از صفات اجسام است و خداوند قدوس از جسم و جسمانیت منزه و برتر است. عقیده‌ی جزئیت با خدا، مرادف قول به ولدیت و والدیت او سبحانه و تعالی می‌گردد. **تعالی اللّه عن ذلک علواً کبیراً.**

قرآن مقدس در جاهای متعدد نسبت جزئیت را از ذات سبحانه و تعالی شدیداً نفی و تردید فرموده است، چنانکه فرموده‌اند:

﴿وَ ما ینبغی للرحمن ان یتخذ ولداً﴾، ﴿لم یلد و لم یولد﴾ و غیرها.

و آنچه می‌گویند که: «**نور من نور اللّه**» این نسبت تشریفی است مثل بیت اللّه و ناقة اللّه و مساجد اللّه. معتقد جزئیت به ذات خداوند مقدس، کافر می‌گردد.[4]

استدلال از ذوالنورین معنایی ندارد؛ چراکه ذوالنورین لقب حضرت عثمان رضی الله عنه است نه لقب پیغمبر اسلام، (فداه قلبی و روحی ﷺ) و مراد از نورین، دو دختر حضور اکرم ﷺ هستند: سیدتنا حضرت رقیه (رضی‌اللّه عنها) و سیدتنا حضرت ام‌کلثوم (رضی‌اللّه عنها) که یکی بعد از دیگری در عقد نکاح حضرت عثمان غنی رضی الله عنه

۱-کذا فی احسن الفتاوی: ۵۷/۱. ۲- خیر الفتاویٰ: ۱۳۸/۱.

۳- فتاویٰ رشیدیه: ص ۱۵۷.

۴- خیر الفتاویٰ: ۱۴٦/۱، نقلاً از مجموعه‌ی فتاویٰ عبدالحی لکهنوی: ۲۴۴/۲.

درآمدند، و او را به صاحب دو نور ملقب کرده‌اند یعنی دو دختر که به منزله‌ی دو نور هدایت بودند در خانه‌ی او.

استدلال از این روایت که: «**انا نور من نور اللّه**» هم صحیح نیست چراکه این روایت بی‌اصل و موضوع است. در خیر الفتاویٰ نقلاً از تذکرة الموضوعات تألیف علامه طاهر گجراتی از قول حافظ الدنیا علامه ابن حجر عسقلانی رحمه‌الله و از قول علامه ابن تیمه رحمه‌الله ذکر می‌کند: «**قال لا اعرفه، تذکرة الموضوعات**».[۱]

استدلال از نداشتن سایه هم اصلی ندارد اگرچه بعضی علما بی‌سایه بودن را با آب و تاب نقل کرده‌اند؛ همانند علامه سیوطی در «خصائص کبری» و مفتی عنایت احمد صاحب در «تواریخ حبیب اللّه» و مفتی عزیز الرحمن در فتاویٰ دارالعلوم دیوبند[۲] و مولانا عبدالرحمن جامی در اشعار خود که می‌گوید: (شعر)

پیغمبر ما نداشت سایه — تا شک بدل یقین نیفتد

یعنی هر کس که پیرو اوست — پیداست که با زمین نیفتد

لیکن این همه قول، غیر مستند و غیر معتبراند، چنانکه در زیر نوشته می‌شود. و اگر به نقل صحیح ثابت شود که حضور اکرم ﷺ (فداه ابی و امی) به طور معجزه سایه نداشت، هیچ احدی از اهل ایمان نمی‌تواند که آن را انکار کند؛ چراکه از حضور اکرم ﷺ هزاران معجزه که از این معجزه‌ی عدم سایه به درجه‌ها بالاتر بودند، ظهور کرده‌اند ولی شأن مسلمان همین است که هر چه به نقل صحیح به خداوند قدوس و به نبی انور ﷺ منسوب گردد به دل و جان قبول کند و هر چه که به نقل صحیح نرسد، اجتناب از آن فرض و لازم است تا در ورطه‌ی هلاکت نیفتد.

در مورد نبودن سایه برای جناب سرور کائنات ﷺ نزد محققینِ درایت و روایت، نقل صحیح از احادیث، ثابت نشده و موجود نیست. در کتب متداوله‌ی حدیث و صحاح سته و غیرها حدیثی به این مضمون وارد نشده است البته در «خصائص کبری» شیخ جلال الدین سیوطی حدیثی مرسل که دال بر همین مضمون است، آورده است. ایشان در باب «معجزة فی بوله و غائطه» می‌گوید:

۱- خیر الفتاویٰ: ۲۷۷/۱.

۲- فتاویٰ دارالعلوم دیوبند: ۱۰۲/۵.

«اخرج الحکیم الترمذی من طریق عبد الرحمن بن قیس الزعفرانی عن عبدالملک بن عبداللّه بن الولید عن ذکوان ان رسول اللّه ﷺ لم یکن یری له ظل فی شمس و لا قمر و لا اثر قضاء حاجة».[1]

و قال فی باب الآیة فی انه ﷺ لم یکن یری له ظل:

«اخرج الحکیم الترمذی عن ذکوان بمثله ... قال ابن سبع من خصائصه ان ظله کان لا یقع علی الارض و انه کان نور فکان اذا راح فی الشمس و القمر لا ینظر له ظل، قال بعضهم و یشهد له حدیث قوله ﷺ فی دعائه واجعلنی نوراً»[2].

و بمثله ذکره فی المواهب نقلاً عن الفخر الرازی.[3]

لیکن این روایت به چند وجه غیرثابت و غیرمعتبر است:

الف: اول اینکه گردش و نشست و برخاست حضور اکرم ﷺ در حضر و سفر در مجامع صحابه‌ی کرام ﷺ در تمام عمر به کثرت پیش آمده است ظاهر است که عملی که در محضر گروهی لامحدود و لامعدود نمایان گردد و تا هم راوی آن با موجودیت هزاران راوی مشتاق به ذکر روایت معجزات آن حضرت ﷺ فقط یک نفر نامعلوم و روایتش هم مرسل و سندش هم خیلی ضعیف و واهی باشد، این قرینه‌ای بسیار قوی است بر این امر که این خلاف حقیقت و غیرصحیح است.

ب: این روایت مرسل است و روایت مرسل نزد گروهی از محدثین عظیم‌الشأن حجت نیست.

ج: راوی اول این حدیث عبدالرحمن بن قیس زعفرانی، کلاً ضعیف و مجروح و کاذب و فاقد اعتبار است و بعضی حضرات فرموده‌اند که عادت او وضع احادیث دروغ می‌بود. **اقوال زیر را در این مورد ملاحظه فرمائید:**

قال فی المیزان:

«کذبه ابن مهدی و ابوذرعة و قال البخاری ذهب حدیثه و قال احمد لم یکن بشیءٍ و خرّج له الحاکم حدیثا منکراً و صححه».[4]

۱- خصائص کبریٰ: ۱۷/۱.
۲- همان: ۶۸/۱.
۳- المواهب اللدنیة: ۳۹۸/۲.
۴- میزان الاعتدال للذهبی: ۵۸۳/۲ و مثله فی التقریب.

و قال فی تهذیب التهذیب:

«کان ابن مهدی یکذبه و قال احمد حدیثه ضعیف و لم یکن بشیءٍ، متروک الحدیث، و قال النسائی متروک الحدیث، و قال زکریا الساجی ضعیف کتب عن حوثرة المنقری عنه، و قال صالح بن محمد کان یضع الحدیث، و قال ابن عدی عامة ما یرویه لا یتابعه علیه الثقات، قلت: الحاکم روی عن محمد بن عمر و حماد بن سلمة احادیث منکرة، منها حدیث: من کرامة المؤمن علی اللّه ان یغفر لمشیعیه، قال و هذا عندی موضوع و لیس الحمل فیه الا علیه و قال الحاکم ابو احمد ذاهب الحدیث و قال ابو نعیم الا صبهانی لا شیء».[1]

و راوی دوم عبدالملک بن عبداللّه بن عبد الولید هم مجهول است درکتب متداوله، حال او مذکور نیست.

الحاصل: اول در چنین واقعه‌ی عامة الورود، سکوت تمام صحابه ﷺ و ذکر یک حدیث مرسل، دلیل صریح و حجت قویه است برای غیرثابت و غیرمعتبر بودن این روایت.

دوم: روایت مرسل است که در چنین مواقع نزد جمّ غفیر معتبر نیست.

سوم: راوی آن دروغگوی کامل و واضع حدیث است. اگر حدیث او موضوع قرار داده شود، بعید نیست.

چهارم: این روایت با این همه نواقصی که دارد، با روایات صحیح و صریح صحیح بخاری و مسلم و دیگر صحاح، معارض است؛ مثلاً در صحیح بخاری در حدیث طویل هجرت به روایت حضرت عایشه صدیقه (رضی اللّه عنها) مذکور است:

«فقام ابوبکر للناس و جلس رسول اللّه ﷺ صامتا فطفق من جاء من الانصار ممن لم یر رسول اللّه ﷺ یحیّی ابابکر حتی اصابت الشمس رسول اللّه ﷺ فاقبل ابوبکر حتی ظلل علیه بردائه فعرف الناس رسول اللّه ﷺ عند ذلک».[2]

و بمثله یرویٰ تظلیله ﷺ فی خطبة حجة الوداع و هو مشهور و مذکور فی عامة کتب

۱- تهذیب التهذیب لابن حجر: ۲۵۸/۶.

۲- صحیح بخاری: ۵۵۵/۱، باب هجرة النبی « و اصحابه الی المدینة.

الصحاح.

پس در مقابله‌ی این روایات این یک روایت مرسل هیچ حیثیتی ندارد. از این روایات معلوم می‌شود که بر حضور اکرم ﷺ آفتاب رسید و احتیاج سایه داشت اگر واقعی خود نور مجسم بود و سایه نداشت، چگونه حرارت آفتاب به او اثر می‌کرد؛ چراکه نور، بر نور دیگری اثر نمی‌کند و نور احتیاج به سایه داشتن ندارد.

و بالفرض اگر تسلیم شود که سایه نداشت پس آن هم قبل بعثت بود نه بعد، و علتش این نبود که نور مجسم و نور محض بود و سایه نداشت بلکه علتش این بود که بالای سر آن ذات گرامی فرشته یا ابر رحمت همراه بود تا او را آفتاب اذیت نکند و چون خودش زیر سایه بود، سایه‌اش نمایان نمی‌شد؛ چنان‌که علامه زرقانی در شرح مواهب تحریر فرموده است.[۱]

استاد بزرگ مفتی محمد شفیع رحمه الله رساله‌ی مستقلی در این مسئله به نام (مأمول القبول فی ظل الرسول ﷺ) تحریر فرموده‌اند و برخی از آن در امداد المفتین مذکور است.[۲]

حضرت قطب الارشاد فقیه النفس استاد الاساتید جناب مولانا رشید احمد گنگوهی قدس سره در فتاویٰ رشیدیه در جواب سؤالی در موضوع حدیث نبودن سایه می‌فرماید: «**این روایت در کتب صحاح وجود ندارد و از روایات نوادر اطلاعی ندارم**».[۳]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ-مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۱ ربیع الثانی ۱۴۱۳ ه.ق

حیات و نزول حضرت عیسی علیه السلام

الاستفتاء (۱۱۴): به خدمت محترم استاد صاحب، السلام علیکم و رحمة اللّه و برکاته، غرض اینکه من وقتی که زاهدن رفتم با یکی از دوستانم ملاقات کردم او تازه از مسافرت آمده بود تعریف کرد که من برای نماز جمعه به مسجدی رفتم خطیب در

۱- زرقانی، شرح مواهب: ۳۵۱/۱.
۲- فتاویٰ دارالعلوم دیوبند (قدیم) حصه‌ی امداد المفتین: ۱۰۴/۵ الی ۱۰۷.
۳- فتاویٰ رشیدیه: ص ۱۵۲ ، با ترجمه.

سخنرانی خود حیات حضرت عیسی علیه السلام را به شدت تردید کرد وگفت وفات نموده و آن احادیث که دال بر حیاتش هستند صحیح نیستند آنها را بعضی از یهودیها درست کرده‌اند.

الجواب بسم ملهم الصواب: حیات حضرت عیسی علیه السلام و رفع او و زنده بودن و نزول او از نصوص قطعی قرآن کریم و از احادیث متواترة المعنیٰ ثابت است و به آن اجماع امت اهل سنت است؛ به طوری که انکار آن را کفر دانسته و بر منکر آن حکم تکفیر صادر کرده‌اند. سیدنا و استاذ اساتید ما سید انور شاه کشمیری رحمه الله در این مورد دو کتاب نوشته‌اند و تمام علمای هند و مصر و غیره به آن تصدیق و اتفاق کرده‌اند یکی به نام «عقیدة الاسلام فی حیاة عیسی علیه السلام » و تعلیقی هم بر آن افزوده‌اند «به نام تحیة الاسلام» این کتاب در ۳۴۰ صفحه چاپ شده و به تمام دنیا رسیده است و یکی در کتابخانه‌ی این حوزه هم موجود است، و دیگری به نام «التصریح بما تواتر فی نزول المسیح علیه السلام» و در آن ۱۰۱ حدیث از مرفوع و موقوف و ۱۰۰ اثر دیگر، محشی بر آن افزوده و چندی از آیات قرآن مقدس جمع فرموده است، مجموعه‌ی صفحات این کتاب هم به ۳۵۰ رسیده‌اند در این حوزه هم یکی هست، رواة احادیث و آثار وارده به نزول عیسی علیه السلام به آمار ۳۱۷ نفر رسیده‌اند. نمی دانم علت انکار خطیب چیست و چه انگیزه‌ای او را بر این امر وادار کرده است البته از قرار معلوم خطیب مذکور از التقاطیها و آزاد خیالان است. **هدانا الله و ایاه الی الصراط المستقیم.**

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۲ ربیع الاول ۱۴۱۴ هـ.ق

عصمت پیامبران علیهم السلام در بازگویی کلام خداوندی

الاستفتاء (۱۱۵): آیا پیامبر در بازگو کردن کلام الهی معصوم است یا نه در همه موارد مثل بشر عادی اشتباه می‌کند؟

الجواب بسم ملهم الصواب: انبیا علیهم السلام معصوم‌اند نزد محققین از کبائر و صغائر آنها را در این مورد سؤال نیست. البته در صورت و تولد و معاشرت مثل دیگر بشرهای

عادی‌اند نه در احکام الهی و نه در بازگو بودن خیر و شر. البته از بهبودی و غیره امم ایشان به طورگواهی پرسیده می شوند.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ-مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

٦ جمادی الثانی ۱۴۱۴ ه.ق

عدالت صحابه از ارتکاب کبیره تا یک مرتبه از بین نمی‌رود

الاستفتاء (١١٦): گاهی اوقات در ذهن سؤالی پدید می‌آید و آن اینکه چـنان کـه مشهور است و عقیده‌ی ماست، یک صحبت و نشست با حضرت رسول ﷺ یارانش را به درجات بلند و اعلای عرفانی و تهذیب ایمان می‌رساند و مـی‌گوییم هـمه عـادل بوده‌اند در حالی که در احادیث بسیار می بینیم که بعضی از آنها نزد رسول خدا می آیند و به گناهانی اعتراف می‌کنند که ظاهراً مخالف با مقام عالی آنهاست مثلاً اعتراف به زنا کردن از بعضی صحابه‌ی زن و مرد، لطفاً رفع اشکال فرمایید؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اولاً به یک تمهید متوجه شوید: باید دانست که اعتقاد اهل سنت است که بالاصالة، معصوم از کبائر و صغائر اولاً فرشتگان‌اند و سپس انبیا علیهم السلام و بالمجاز اطفال‌اند. از سایرین بشر در عقیده‌ی اهل سنت هیچ کسی مـعصوم نیست از دیگران گاهی وقوع صغیره وگاهی کبیره امکان دارد اگرچه صحابی باشند یا ائمه یا اولیا. از این وجه گفته‌اند: «**القطب قد یزنی**» و اعتقاد عصمت اصحاب و اولیا در نظر اهل تسنن اشتباه است. البته نیز باید دانست که از وقوع صغیره اگرچه به کثرت باشد ولی اصرار نباشد و تعمد در اصرار نباشد، شخص، فاسق و فـاجر نـمی شود و عدالت او ساقط و بزرگی و ولایت او هم سلب نمی‌گردد و از وقوع کبائر اگر چند بار دیده شود و بعد از هر یک توبه هم نباشد، فاسق می‌گردد و عدالتش از بین می‌رود و اگر یک بار و دوبار از شخص، کبیره صادر و بعد از آن توبه هم دیده شود، فاسق نمی‌گردد و عدالتش بر جا می‌ماند. حالا برای شما جواب سؤال شما واضح گردید که از صحابه اگر چه کدام وقتی گناهی کبیره هم بنا بر مقتضای بشریت سر زده شده است، ولی ادامه و اصرار نداشته‌اند بلکه به دنبال آن زود به توبه موفق شده‌اند چنان‌که همین اعترافشان

در بارگاه صاحب رسالت ﷺ، جهت همین اظهار ندامت و توبه بوده است پس در هیچ زمان گناهشان تا حدودی نرسیده است که عدالت ایشان را به هم زده و ایشان را در صف فسق قائم کند. این است ایمان ما اهل سنت و جماعت.

واللّه سبحانه و تعالی اعلم و علمه اتم ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۰ جمادی الثانی ۱۴۱۴ ه.ق

پیامبر خدا ﷺ قبل از نبوت چه عبادتی می‌کرد؟

الاستفتاء (۱۱۷): پیامبر اکرم ﷺ پیش از نبوت چه عبادتی برای خدا کردند؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اول در این مسئله اختلاف است که آیا عبادت نبی کریم ﷺ به شریعت کدام یکی بوده یا نه؟ جمهور به این طرف رفته‌اند که ایشان مقلد کدام شریعت قبلی نبودند بلکه عبادتشان محض با القاء نور معرفة اللّه سبحانه و تعالی می‌بود. استاد ایشان ذات مقدس خداوندی متعال می‌بود که به الهام قبل النبوة ایشان را تربیت می‌کردند. ابن حاجب و بیضاوی و بعضی این را اختیار کرده‌اند که اتباع کدام شریعت می‌کرد پس اختلاف کردند که به شریعت چه کسی عمل می‌کرد، در این باره هشت قول‌اند:

۱– بر شریعت حضرت ابراهیم علیه السلام.

۲– به شریعت حضرت موسی علیه السلام.

۳– به شریعت حضرت عیسی علیه السلام.

۴– به شریعت حضرت نوح علیه السلام.

۵– به شریعت حضرت آدم علیه السلام.

۶– عمل به شریعت کدام یکی بدون تعیین.

۷– تمام شرایع شرع او بودند.

۸– توقف در این مسئله

نوعیت عبادتش چه بود؟ نزد محققین ذکر و فکر و اعتبار بود در صفات و کمالات

خداوند قدوس و نماز هم می‌کرد ولی لا علی سبیل التعیین.[1]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

قبر حضرت موسی علیه السلام و مادر او در کجاست؟

الاستفتاء (۱۱۸): قبر حضرت موسی علیه السلام و مادر او کجاست؟

الجواب بسم ملهم الصواب: قبر حضرت موسی علیه السلام در بیت المقدس بر تپه‌ی ریگ‌لاج سرخ واقع است، در صحیح بخاری و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت صحیح موجود است.[2] اقوال دیگر همه غیرصحیح‌اند و قبر مادرش در مصر است و بعضی در تیه گفته‌اند.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۹ رجب ۱۴۰۲ ه.ق

عصای حضرت موسی علیه السلام از کجا به او رسید و حالا در کجاست؟

الاستفتاء (۱۱۹): آیا عصای حضرت موسی علیه السلام از کجا به حضرت صاحب رسید آیا از جنت آورده شده یا خیر و اگر از جنت آورده شده است پس اشیا جنتی فنا نمی‌شوند هنوز در کجاست؟

الجواب بسم ملهم الصواب: به قول عکرمة از جنت بوده و بعد از وفات آن جبرئیل دوباره او را در جنت برد فنا نشده است مثل استوانه‌ی حنّانه که در جنت درختی می‌گردد.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۹ رجب ۱۴۰۲ ه.ق

۱- کذا حققه فی عمدة القاری شرح صحیح بخاری: ٦١/١.

۲- صحیح بخاری: ص ۴۸۴، کتاب الانبیاء.

حیات حضرت خضر علیه السلام

الاستفتاء (۱۲۰): استاد محترم، بنده می‌خواستم از شما یک سؤال درباره حضرت خضر بکنم و آن اینکه آیا حضرت خضر زنده است الآن یا اینکه مرده است؟ دلیل قانع کننده با حواله از کتب معتبر برایم بنویسید. و اگر زنده نیست باز هم دلیل قانع کننده از کتب معتبره را جویاییم. و در ضمن اگر زنده است جواب دلیل اشخاصی که به عدم زندگیش قائلند نیز سپرد قلم فرمایید و در ضمن اگر در رساله یا کتابی این بحث مفصلاً در آن مذکور است ما را راهنمایی فرمایید چون‌که در این باره از ما خیلی سؤال می‌شود و آن طور جواب قانع کننده‌ای نداریم بیشتر مزاحم نمی‌شوم.

الجواب بسم ملهم الصواب: در موضوع خضر علیه السلام بین علمای امت جر و بحث و اختلاف بزرگ وجود دارد برای تفصیل آن به تفسیر روح المعانی در سوره‌ی کهف مراجعه شود. البته احقر خلاصه‌ی آن و آنچه در این مورد نظریه‌ی احقر است را تحریر می‌کنم:

جمهور بر آن است که لفظ «خضر» به فتح «خ» و کسر «ضاد» است و گاهی به کسر «خ» و سکون «ضاد» هم خوانده می‌شود. این «خضر» لقب اوست بدین وجه ملقب شده است که در میدانی خالی از زمین می‌نشستند چون برخاستند آن زمین دور و بر او سبز می‌شد. و بعضی گفته‌اند که چون نماز می‌خواند دور بر او سبز می‌گردد. و بعضی گفته‌اند لباس او سبزاند. و بعضی گفته‌اند که به هر جا که قدم نهد سبز می‌گردد. و بعضی گفته‌اند بنا بر حسن صورت او را خضر می‌گویند. قول اول قوی‌تر است؛ چون در حدیث صحیح بخاری آمده است. وکنیتش ابوالعباس است و اسمش بلیا (به فتح با و سکون لام) و بعضی گفته‌اند اسم او «ابلیا» (به زیادت همزه د راولش) بود و قیل عامر، و قیل احمد، و قیل الیسع و قیل الیاس. قول اول صحیح است. و در مورد پدر او هم اختلاف است؛ از ابن عباس مرویست که پسر صلبی حضرت آدم علیه السلام است. سعید بن مسیب می‌گوید که مادرش رومی و پدرش فارسی است و الیاس برادر اوست از همین پدر و مادر.

سدی می‌گوید که پسر پادشاهی است از پادشاهان که برای عبادت خدا تجرد اختیارکرده بود و پدرش او را با دختری دوشیزه عقد بست تا سالی نزد زن نرفت سپس او را با زنی ثیّبه عقد بست و نزد آن هم نرفت و از آنجا فرارکرده متواری شد و زن اولی او نکاحی دیگر کرد و هیمن زن، ماشطه‌ی زن فرعون و مؤمنه بود. وگفته شده است که پسر فرعون بود فسبحان من یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی.

کعب احبار می‌گوید: که پدرش عامیل است، و قیل ابن الصیص و قیل ابن کلیان.

وهب بن منبه می‌فرماید: که اسم پدرش ملکان است (به فتح میم و سکون لام)، ملکان بن فالغ بن عابر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح علیه السلام قول وهب، قول جمهور است.

و در رسالت او سه قول هست:

۱- نبی بود نه رسول، ۲- اینکه رسول بود، ۳- ولی بود وگروهی به همین رفته‌اند. قول اول، قول جمهور است.

در مورد حیات او هم اختلاف است: جمهور اهل تصوف وگروهی کثیر از دیگر علما، مثبت حیات او شده‌اند وگروهی بسیار از محدثین و امام بخاری و ابراهیم حربی و قاضی ابویعلی و غیر هم مثبت موت او هستند و ایشان نُه دلیل برای موت او آورده‌اند و مثبتین حیات دلایل ایشان را جواب داده و تقریباً دوازده دلیل برای زندگی او آورده‌اند.

وگروهی گفته‌اند تا زمان رسول اکرم ﷺ زنده بود و بعد از او وفات کرد.

عبدالرزاق کاشی می‌گوید:

خضر عبارت است از بسط، و الیاس عبارت است از قبض.

و بعضی گفته‌اند:

خضر یک نوع پست و مقام است که به بعض صالحین می‌رسد.[۱].

امام ربانی مجدد الف ثانی وگروهی گفته‌اند که مرده است ولی اللّه تعالی روح او را قدرت تمثل و تشکل به اشکال مختلفه داده است و قول ایشان که مرده است به نظرم

۱- روح المعانی: ۳۱۹/۵ الی ۳۳۰.

قوی و صحیح و مرجح تر است و احقر خودم الآن معتقد به همین مسلک خواجه امام ربانی ام، لعل اللّه یحدث بعد ذلک امراً.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۸ جمادی الاول ۱۴۰۵ هـ.ق

شهادت حضرت زکریا علیه السلام

الاستفتاء (۱۲۱): غرض از مزاحمت برای این است که راجع به سبب قتل حضرت زکریا علیه السلام امام الحافظ ابن حجر العسقلانی در کتاب خود فتح الباری شرح صحیح البخاری جلد سادس ص ۳۳۸ نوشته‌اند:

«و قال ایضاً اراد بنی اسرائیل قتل زکریا ففر منهم فمرّ بشجرة فانفلقت له فد خل فیها فالتأمت علیه فاخذ الشیطان بهدبة ثوبه فرأوها فوضعوا المنشار علی الشجرة فنشروها حتی قطعوه من وسطه فی جوفها».

اما در پاورقی الکامل فی التاریخ ابن الاثیر چاپ دارالکتاب العربی بیروت سال ۱۴۰۵ هـ.ق و ۱۹۸۵ م جلد اول ص ۱۷۵ تحت قول: «**و ذکره من دخوله الشجرة نحو ما تقدم**»، چنین نوشته‌اند: «**دخول زکریا علیه السلام الشجرة لااصل له و انما هو محض افتراء اهـ وای فائدة لدخوله فی الشجرة و بقاء طرف ردائه عرضة لنظر طالبیه و هذه بلا شک دسیسةٌ لاعظام مقام ابلیس حیث افسد المعجزة و قتل نبی اللّه زکریا علیه السلام والعجب من ایراد امثال هذه المنکرات فی الکتب الاسلامیه – الادارة**».

آیا نظر جناب عالی درباره‌ی شهادت حضرت زکریا علیه السلام چه می‌باشد و شما کدام قول را ترجیح می دهید؟

الجواب بسم ملهم الصواب: در نظر احقر آنچه در پاورقی «الکامل» نوشته است، راجح است. در موضوع موت حضرت زکریا علیه السلام اولاً اختلاف است که آیا به موت طبیعی خود مرده است یا شهید شده است؟ مرجع و مدار این هر دو قول به روایت وهب بن منبه است، چون در روایتی گفته است که آن نبی که ارّه کرده شده است، حضرت زکریا علیه السلام بود. و در روایتی دیگر گفته صاحب ارّه حضرت شعیا علیه السلام بوده است و زکریا علیه السلام

به موت طبعی مرده است لذا هر دو روایت وهب غیرمحققاند البته قول مشهور نزد مفسرین و محدثین و مؤرخین در موضوع حضرت زکریا علیه‌السلام شهادت است که یهود او را شهید کرده‌اند لیکن این که چطور وکجا و چه وقت او را به شهادت رساندند، مبهم است؟[۱]

آنچه در فتح الباری ج ۲ ص ۲۷۹ طبع مصر از ابن اسحاق نقل کرده است، مدارش نیز همین روایت ابن منبه است که غیرمحقق است و اختلاف روایات و تضعیف آنها را ابن کثیر در «البدایه و النهایه» ذکر کرده است و حدیثی مرفوع هم آورده و آن را هم شدیداً تضعیف کرده است.[۲]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ-مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۳۰ شعبان ۱۴۰۷ ه.ق

بی‌بی‌هاجره علیهاالسلام کنیز بود یا خیر؟

الاستفتاء (۱۲۲): اصلیت بی‌بی هاجرة که همسر ابراهیم و مادر اسماعیل علیه‌السلام است برایم بنویسید که کنیز بوده یا نه؟ چون مولویها می‌گویند که کنیز یک شخص بوده در مصر.

قول صحیح همین است که بی‌بی هاجرة کنیز نبود بلکه آزاد بود.

بعضی می‌گویند که دختر خود همان پادشاه بود که ساره را به گروگان گرفته بود، که بعد از دیدن کرامت، به او عطا کرد. نام آن پادشاه «رَقیُوم» بود.[۳]

۱-کذا فی قصص القرآن: ۲۷۴/۲. ۲-البدایة و النهایة: ۲/۵۴-۵۲ ط بیروت.

۳-کذا فی تاریخ ابن خلدون ص ۷۹-۷۸، و تفریح الازکیاء: ۲۰۸/۱ و غیرهما. گرچه برخی از مؤرخین و شراح حدیث اقوال زیادی بیان کرده‌اند که بی‌بی هاجرة کنیزی بود اما از صحت به دور هستند. در تعلیقات و حاشیه‌ی تاریخ ابن خلدون، کنیز بودن ایشان را تردید کرده و با دلایل، حریت او را به اثبات می‌رساند. (تاریخ ابن خلدون صفحه مذکور و سیرت انبیای کرام ج ۱، ص ۱۹۶ تا ۱۹۸). واضح‌تر از این، در روایت بخاری تصریح شده است: حضرت ابوهریرة ۲ فرموده‌اند: «تلكَ امّکم یا بنی ماء السماء»: ای فرزندان آب آسمان (عربی که دارای شرافت نسبی هستید)، او (هاجر) مادر شماست (ارشاد الساری: ۲۸۴/۷، کتاب احادیث الانبیاء)

و بعضی گویند که دختر سرداری دیگر بود از کفار که «رقیوم» به زور از او گرفته بود و به حضرت ابراهیم علیه السلام داد.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ-مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۲ ذیقعده ۱۴۰۸ ه.ق

حکم (صلی اللّه علیه و سلم) گفتن برای عشره‌ی مبشره

الاستفتاء (۱۲۳): آیا عشره‌ی مبشره را می‌توانیم «صلی اللّه و علیه و سلم» بگوییم چون برای اینها جنتی بودن ثابت است، یا «علیه الصلوة و السلام» بگوییم جایز است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: قول محققین این است که بر هیچ احدی غیر از انبیا و ملائکه علیهم السلام اصالةً گفتن آن، روا نیست بلکه مکروه است، و برای عشره‌ی مبشره هم روا نیست.[۱] این قاعده غلط است که هر که جنتی است بر او صلوة و سلام جایز است اطفال مؤمنین هم به قول جمهور جنتی‌اند ولی صلوة و سلام بر آنها روا نیست.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ-مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱٦ محرم الحرام ۱۴۱۰ ه.ق

حیات حضرت خضر و الیاس علیهما السلام از دیدگاه علما

الاستفتاء (۱۲۴): بعضی از ملاها می‌گویند که تاکنون حضرت خضر و حضرت الیاس زنده‌اند آیا این ثبوتی دارد یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: حضرت الیاس مرده است و حیات حضرت خضر مختلف فیه است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ-مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۴ ربیع الاول ۱۴۱۰ ه.ق

۱-کذا فی الدر و رد المحتار: ۵۳۱/۵، مسائل شتی.

اطعام حضرت سلیمان علیه السلام به همه‌ی مخلوقات

الاستفتاء (۱۲۵): بعضی گویند حضرت سلیمان علیه السلام در بارگاه خداوند عرض کرد که من به تمام مخلوق طعام می دهم وگویند تا شش ماه تهیه‌ی عذا کرد بعد یک ماهی از دریا در آمد تمام آن طعام‌ها را خورد باز هم سیر نشد، آیا این قول صحیح است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این فقط درجه داستانی دارد در حدیث صحیح چنین حکایتی نیامده است.

وَاللّٰهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ-مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۵ ربیع الاول ۱۴۱۰ ه.ق

نسب شریف آن حضرت ﷺ بعد از مرگ منقطع می‌گردد یا خیر؟

الاستفتاء (۱۲٦): نسب شریف حضور اکرم ﷺ مثل دیگر رشته‌ها بعد از موت منقطع می‌گردد یا خیر؟ و از آن نفعی به اولادش می‌رسد یا خیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: بسم اللّه الرحمن الرحیم

نحمده و نصلی علی رسوله الکریم؛ اما بعد باید دانست که مدار این مسئله بر آن است که آیا رشته‌ی نسبی سید کائنات ﷺ بعد از مرگ مثل دیگر رشته‌های جهان منقطع می‌گردد یا بعد از مرگ، آن رشته‌ی مبارکه هم ادامه دارد تا ابد الاباد؟ علمای اسلام در این مورد دوگروه شدند:

۱-گروهی بر آنند که علاقه و سلسله‌ی نسبی فخر کائنات ﷺ بعد از مرگ فرزندان او منقطع می‌گردد.

۲-گروهی دیگر برآنند که نه خیر، علاقه‌ی نسبی ایشان و اهل بیت ایشان بعد از مرگ هم منقطع نمی‌گردد. احقر با این گروه موافقت داردم.

● **دلایل گروه اول**

آیات قرآنی:

۱- ﴿**فَإِذَا نُفِخَ فِي الصّورِ فَلاَ اَنسَابَ بَينَهُم يَومَئِذٍ وَ لاَ يَتَسَاءَلُونَ**﴾[1]: پس وقتی که دمیده شود در صور، نمی‌ماند رشته‌های نسبی در میان آنها در آن روز وکسی از آن دیگر بررسی و سؤال نمی‌کند.

قاضی المفسرین می‌گوید:

«فلا انساب بینهم تنفعهم لزوال التعاطف و التراحم لفرط الحیرة و استیلاء الدهشة بحیث یفرّ المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه او یفتخرون بها»[2].

در میان مردم در آن روز علاقات نسبی نمی‌ماند که برای آنها فایده بخش باشد ... .

۲- ﴿**اِنَّ اَكرَمَكُم عِنْدَاللّه اَتْـقٰكُم**﴾: البته بزرگترین و شریف‌ترین شما نزد خدا، ترسگارترین شماست.

احادیث:

۱- فقد اخرج الامام احمد رحمه الله عن ابی نضرة قال حدثنی من شهد خطبة النبی ﷺ بمنی و هو علی بعیر یقول یا ایها الناس ان ربکم واحد و ان اباکم واحد لافضل لعربیٍ علی عجميٍ ولا لِأسود علی احمر الا بالتقوی خیرکم عنداللّه اتقاکم.

۲- و اخرج مسلم فی صحیحه عن ابی هریرة رضی الله عنه قال لما نزلت هذه الایه: وَ اَنْـذِرْ عَشِيرَتَكِ الاَقْرَبيْن دعا رسول ﷺ قریشا فاجتمعوا فعم و خصّ فقال یا بنی کعب بن لؤی انقذوا انفسکم من النار یا بنی هاشم انقذوا انفسکم من النار یا بنی عبدالمطلب انقذوا انفسکم من النار یا فاطمة انقذی نفسک من النار فانی لا املک لکم من اللّه شیئاً غیر ان لکم رحماً سأبلها ببلالها یعنی اصلها بصلتها. و اخرجه البخاری بدون الاستثناء.

۳- و اخرج ابو الشیخ عن ثوبان رضی الله عنه قال قال رسول اللّه ﷺ یا بنی هاشم لیاتین الناس یوم القیامة بالاخرة یحملونها علی صدورهم و تأتونی بالدنیا علی ظهورکم لا

۱-المؤمنون آیه: ۱۰۱.

۲- از رساله‌ی «العلم الظاهر فی نفع النسب الطاهر» از مجموعه رسائل ابن عابدین.

اغنی عنکم من اللّه شیئاً.

۴- و اخرج البخاری فی الادب المفرد و ابن ابی الدنیا عن ابی هریرة ﷺ ان رسول اللّه ﷺ قال ان اولیائی یوم القیامة المتقون و ان کان نسب اقرب من نسب لیاتی الناس بالاعمال و تاتون بالدنیا تحملونها علی رقابکم فتقولون یا محمد فاقول هکذا و هکذا واعرض فی کلاً عطفیه.

۵- و اخرج الطبرانی عن معاذ ﷺ ان رسول اللّه ﷺ لما بعثه الی الیمن خرج معه یوصیه ثمّ التفت الی المدینة فقال ان اولیائی منکم المتقون من کانوا و حیث کانوا الخ.

۶- و اخرج البخاری و مسلم و اللفظ له عن عمر و بن العاص ﷺ قال سمعت رسول اللّه ﷺ جهاراً غیر سرٍّ یقول ان آل بنی فلان لیسوا باولیائی انما ولیی اللّه و صالح المؤمنین.

۷- و اخرج مسلم عن ابی هریرة ﷺ فی حدیث: قال رسول اللّه ﷺ من بطّاً به عمله لم یسرع به نسبه.

و احادیث بسیاری دیگر در این مورد موجود است.[1]

خلاصه‌ی این احادیث نفی استفاده‌ی نسب است در عالم آخرت به ظاهر و چون که عام‌اند دلالت می‌کنند که نسب حضور اکرم ﷺ هم منقطع می‌گردد و فایده نمی‌بخشد از این وجه این گروه از این احادیث و از آن آیات استدلال کردند.

● **دلایل گروه دوم**

آیات قرآنی:

۱- ﴿**اِنَّمَا یُرِیدُ اللّهُ لِیُذهِبَ عَنْکُمُ الرِجْسَ اَهْلَ البَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُم تَطْهِیراً**﴾[2] : جز این نیست که می‌خواهد خداوند متعال تا که از شما هر نوع پلیدی را ببرد ای اهل بیت و پاک کند شما را کاملاً.

۲- ﴿**وَ اَمَّا الجِدَارُ فَکَانَ لِغُلاَمَینِ یَتِیمِینِ فِی الْمَدِینَةِ وَ کَانَ تَحْتَهُ کَنْزٌ لَّهُمَا وَ کَانَ اَبُوهُمَا**

۱- اقتباس از: رساله‌ی «العلم الظاهر فی نفع النسب الطاهر» لابن عابدین الشامی.
۲- الاحزاب: ۳۳.

صَالِحَاً﴾ [1] : ولیکن بود دیوار برای دو بچه‌ی یتیم که زیر آن گنجی قرار داشت و پدر ایشان صالحی بود. یعنی به برکت همان پدر صالح، ما مال او را برای فرزندان او حفظ کردیم و برای اصلاح آن، دو نبی بزرگ فرستادیم.

درکتب تفاسیر ثابت است که این دو بچه در طبقه‌ی هفتم از سلسله‌ی نسب آن پدر صالح قرار داشتند و با این وسائط کثیره هم خداوند متعال آن را به برکت پدر صالح حفظ فرمود این دلیل است که اولاد شخص صالح هر قدرکه در رشته‌ی نسبی از او دور باشند، باز هم برکت او به آنها می‌رسد چه برسد به اولاد خاتم الانبیا ﷺ .

احادیث نبوی:

۱-اخرج الترمذی عن زید ابن ارقم رضی الله عنه قال قال رسول اللّه ﷺ انی تاركٌ فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی احدهما اعظم من الآخر کتاب اللّه حبلٌ ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی لن یفتر قاحتی یردا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما، قال حدیث حسنٌ.

۲- و روی الحافظ جمال الدین محمد بن یوسف الزوندی فی کتابه «نظم در رالسمطین» عن زید بن ارقم رضی الله عنه قال اقبل رسول اللّه ﷺ یوم حجة الوداع فقال انی فرطکم علی الحوض و انکم تبعی و انکم توشکون ان تردوا علی الحوض فاسئلکم عن ثقلیّ کیف خلفتمونی فیهما فقام رجل من المهاجرین فقال ما الثقلان قال الاکبر منهما کتاب اللّه سبب طرفه بیداللّه و طرفه بایدیکم فتمسکوا به والاصغر عترتی من استقبل قبلتی و اجاب دعوتی فلیستوص بهم خیراً فلا تقتلوهم و لا تقهروهم و لا تقصروا عنهم و انی سألت لهم اللطیف الخبیر ان یردوا علیّ الحوض کتین او کهاتین و اشاربا المسبحتین (الحدیث).

۳- و اخرج الدیلمی عن عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه قال قال رسول اللّه ﷺ اوصیکم بعترتی خیراً و ان موعدهم الحوض.

۴- و اخرج ابوسعید فی شرف النبوة عن عبدالعزیز بسنده الی النبی ﷺ انه قال و اهل بیتی شجرة فی الجنة و اغصانها فی الدنیا فمن تمسک بها اتخذ الی اللّه سبیلاً.

۱- الکهف: ۸۲.

۵- و اخرج الطبرانی فی الاوائل عن علی ﷺ قال سمعت رسول اللّه ﷺ يقول اول من يرد علیّ الحوض اهل بیتی و من احبنی من امتی.

۶- و اخرج الطبرانی و الدارقطنی و صاحب کتاب الفردوس عن ابن عمر رضی اللّه عنهما قال قال رسول اللّه ﷺ اول من اشفع له یوم القیامة اهل بیتی ثم الاقرب فالاقرب ثم الانصار ثم من آمن بی واتبعنی من اهل الیمن ثم سایر العرب ثم الاعاجم و من اشفع له اولاً افضل.

۷- و روی الطبرانی فی الصغیر عن عبداللّه بن جعفر ﷺ قال سمعت رسول اللّه ﷺ یقول یا بنی هاشم انی قد سألت اللّه عزوجل ان یجعلکم نجباء رحماء و سالته ان یهدی ضالکم و یؤمن خائفکم و یشبع جائکم.

۸- و روی الحاکم فی المستدرک و قال صحیح الاسناد عن انس ﷺ قال قال رسول اللّه ﷺ و عدنی ربی فی اهل بیتی من اقرمنهم بالتوحید ولی بالبلاغ ان لا یعذبهم.

۹- و اخرج ابو سعید و الملا فی سیرته و الدیلمی و ولده عن عمران بن حصین ﷺ عن رسول اللّه ﷺ سالت ربی ان لا یدخل النار احد من اهل بیتی فاعطانی ذلک.

۱۰- و اخرج الامام احمد فی المناقب عن علی ﷺ قال قال رسول اللّه یا معشر بنی هاشم و الذی بعثنی بالحق نبیاً لواخذت بحلقة الجنة ما بدأت الابکم.

۱۱- و اخرج الطبرانی فی الکبیر و رجاله ثقات عن ابن عباس ﷺ قال رسول اللّه ﷺ لفاطمة ان اللّه عزوجل غیر معذبک و لا ولدک.

۱۲- و روی الامام احمد و الحاکم فی صحیحه و البیهقی عن ابی سعید ﷺ قال سمعت رسول اللّه ﷺ یقول علی المنبر ما بال رجال یقولون ان رحم رسول اللّه ﷺ لا تنفع قومه یوم القیامة بلی واللّه ان رحمی موصولة فی الدنیا و الاخرة و انّی ایها الناس فرط لکم علی الحوض.

۱۳- و اخرج ابو صالح المؤذن فی اربعینه و الحافظ عبدالعزیز بن الاخضر و ابو نعیم فی معرفة الصحابة عن عمر بن الخطاب ﷺ عن النبی ﷺ قال کل سبب و نسب منقطع یوم القیامة الانسبی و سببی و کل ولد آدم فان عقبهم لابیهم ما خلا ولد فاطمة فانّی انا ابوهم و عقبهم. و ورد بطریق کثیرة نحو هذا اللفظ الی غیر ذلک من الاحادیث الوافرة

فی ذلک مما یشهد بنجاتهم و حسن حالهم لوعند و فاتهم.

۱۴- و قال جعفر الصادق ﷺ **فیما اخرجه الحافظ عبدالعزیز بن الاخضر فی معالم العترة النبویة احفظوا فینا ما حفظ العبد الصالح فی الیتیمین و کان ابوهما صالحاً.**

۱۵- علامه شامی از بعضی از مشایخ خود می‌نویسد: او در مکه مکره مجاور بود و درس قرآن می‌خواند روزی به آیه‌ی ﴿**انما یرید اللّه لیذهب عنکم الرجس اهـل البـیت الـخ**﴾ رسید یکی از علمای مجلس گفت که اولاد نبی ﷺ به بـهترین حـالات فـوت می‌کنند و آن شیخ آن را بعید دانست چون که شرفاء مکه در آن وقت و زمان چندان متدین نبودند شب در خواب حضور اکرم ﷺ را دید که از این شیخ اعراض کرد و فرمود تو این را بعید می‌دانی که اهل بیت من به بهترین حالات فوت می‌کنند؟ پس او ترسیده از خواب بیدار شد و از استبعاد خود رجوع کرد.[۱]

● **خلاصه**

از این آیات و احادیث ثابت شد که نسب حضور اکرم ﷺ منقطع نمی‌گردد. علما چون این احادیث را دیدند ائمه هم دوگروه شدند: ائمه‌ی ثلاثه آن را قانون کلی قرار داده و از حدیث تغسیل حضرت زهرا توسط حضرت مرتضی استدلال کردند که هر شوهر می‌تواند همسرش را بعد از فوت او غسل داد.

امام ابوحنیفه ﷺ آن را خصوصیت حضرت زهرا (رضـی‌اللّـه عـنها) قـرار داده و می‌فرماید: چون‌که بعد از فوتِ همسر، تعلقات زناشویی ختم می‌گردد، شوهر از همسر خود اجنبی می‌شود به استثنای حضرت زهرا (رضـی‌اللّـه عـنها) لهـذا هـر شـوهری نمی‌تواند که بعد از موت همسرش او را غسل دهد چون که این خصوصیت حضرت زهرا بوده و به دیگران نمی‌رسد تا فرق و امتیاز رشته‌ی حضور اکرم ﷺ از دیگران ممتاز گردد و نباید که دیگری دعوای همدوشی با نسب عالی ایشان کند.

این گروه آیات و احادیث گروه اول را جوابهای زیر داده‌اند:

۱- این گروه می‌گویند آیه‌ی اول به دلیل سیاق و سباقش در شأن کفار نازل شده است عام نیست که مؤمنان را هم شامل گیرد.

۱- از رساله‌ی مذکور.

۲-اگر عام تسلیم کرده شود پس از قبیل عامی است که ارادەی خاص کرده شده است؛ به دلیل شهادت نصوص گذشته که دالند برای نافع بودن نسب سرور کائنات ﷺ برای اولاد او و ایشان اسعد بشراند در دنیا و آخرت.

خداوند متعال در همین دنیا غلامهای آزاد کرده شدەی ایشان را به مقامی محترم داشته است که زکات و صدقات واجبات راکه چرک اموال امت‌اند، بر ایشان بنا بر علوّ رفعتِ‌شان، حرام فرموده است، چه برسد به اولاد امجادش که به او رشتەی صحیح دارند.

جواب از آیەی دوم این است که این آیەی کریمه نافع بودن نسب شریف را نفی نمی‌کند بلکه فقط اثبات این امر می‌کند که هر که در میدان تقوا راسخ‌تر است مساوی است که از اهل بیت باشد یا دیگری، او از دیگران نزد خداوند متعال مکرم‌تر است. و این مسلّم است که اهل بیت در وقت خود خداترس‌تر و پرهیزگارتر از همه بوده‌اند و در هر زمان چون اتقی باشند، از دیگران افضل‌اند و اگر خدا نخواسته کدام وقتی اتقی نباشند ولی مؤمن باشند تا هم شرافت نسبی به ایشان کدام نوع نفعی را می‌رساند.

جواب از احادیث گروه اول:

اجمالاً این است که احادیث گروه اول بر این دلالت دارند که حضور اکرم ﷺ به ذات خود بدون اذن و دستور خداوند متعال مالک نفع و ضرر کسی نمی‌تواند شد اما خداوند متعال بعد از طلب ایشان برای ایشان ﷺ اذن هرگونه نفع رسانی از طریق شفاعت می‌دهد. به طوری که به ایشان اجازەی شفاعت عامه می‌دهد و برای هر کلمه گویی که به اعتقاد صحیح کلمه گفته است؛ ولو اینکه ذره‌ای ایمان داشته باشد، شفاعت می‌فرمایند.

خلاصه تحقیق و ایمان احقر در این مسئله همین است. و همین است محقق نزد محققین مثل سید محمد امین ابن عابدین شامی رحمه‌الله و هکذا حققها فی رسالته خود باسم «**العلم الظاهر فی نفع النسب الطاهر**»، و مثل سید احمد الشهیر بجمل اللیل

المدنی رحمه الله در رساله خود به اسم «فضائل اهل بیت ذوی الفضل المشهود».

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و صلی اللّه تعالی علی خیر خلقه سیدنا محمد و آله و صحبه اجمعین کثیراً برحمتک یا ارحم الراحمین.

وَاللّٰهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۸ جمادی الاخر ۱۴۱۱ هـ.ق

تعداد موهای پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم چند تا بوده‌اند؟

الاستفتاء (۱۲۷): مقدار موهای پیغمبر صلی الله علیه وسلم چند تا بوده‌اند؟

الجواب بسم ملهم الصواب: بنده را معلوم نیست واللّه اعلم به تعداد موهای مبارکش صلی الله علیه وسلم و احقر در کتابی ندیده‌ام.

وَاللّٰهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۴ ذیقعده ۱۴۱۱ هـ.ق

حکایت پیدا شدن سگ از ناف حضرت آدم علیه السلام برای نگهبانی او بی‌اصل است

الاستفتاء (۱۲۸): وقتی حضرت آدم علیه السلام پیدا کرده شد آیا برای نگهبانی او خداوند متعال سگی از ناف او پیدا نمود، این از نظر علمای اهل تحقیق ثبوت دارد یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: احقر چنین حکایتی ندیده‌ام و این نقل و قول جزماً غیرصحیح است چراکه در قرآن پاک نام حضرت آدم علیه السلام بیست و پنج جا و در احادیث قصه‌اش به کثرت آمده است ولی این حکایت نیست معلوم شد که این غلط است گذشته از غلط بودن بلکه این یک نوع توهین است که از نبی سگ پیداگردد و این انتساب به نبی، خوف کفر دارد. و نیز نبی از سگ متنفر است زیرا که جایی که سگ است فرشته نمی‌آید و نزد نبی در هر لحظه فرشته موجود است پس چگونه سگ مصاحب و محافظ او می‌باشد. حضور اکرم صلی الله علیه وسلم دستور کشتن سگها دادند که مانع

دخول جبرئیل علیه‌السلام و ملائکه شدند و نیز خداوند قدوس متکفل حفظ و عصمت انبیا از دشمنان شده است چه ضرورت است که سگ را محافظ آنها کند – نعوذبالله من هذه الخرافات.

و الله سبحانه و تعالی اعلم و علمه اتم ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۲ جمادی الثانی ۱۴۱۳ هـ.ق

ناکح حضرت آدم با بی‌بی حوا علیهماالسلام و غسل دهنده‌ی ایشان مهریه‌ی حضرت حوا علیهاالسلام

الاستفتاء (۱۲۹): ناکح حضرت آدم علیه‌السلام با بی‌بی حوا که بوده و در مقابله‌ی مهریه‌اش چه چیزی داده و غسل دهنده‌ی ایشان چه کسی بوده است؟

الجواب بسم ملهم الصواب: ناکح ایشان الله سبحانه و تعالی بود. مهریه‌اش ده مرتبه درود خواندن بر خاتم الانبیا صلی‌الله‌علیه‌وسلم بود و به وسیله‌ی بو گرفتن میوه‌ی جنت روح او پرواز کرد. حضرت جبرئیل علیه‌السلام با پسر بزرگ او حضرت شیث علیه‌السلام او را غسل دادند، همراه دیگر فرشته‌ها و پارچه‌ی کفن او از بهشت آوردند و نماز هم ایشان با اولاد آدم علیه‌السلام دادند در میان کعبه بعد از آن در کوه ابو قبیس در غارالکنز یا در منیٰ متصل مسجد خیف دفن کردند به قول اصح. بعضی گویند در بیت المقدس یا در نجف کوفه یا سراندیب دفن کردند، این اقوال ضعیف‌اند.

امام جنازه‌اش حضرت جبرئیل علیه‌السلام یا شیث علیه‌السلام بود، چهار تکبیر گفتند و قبرش را کج گور کردند و حضرت حوا (رضی‌الله عنها) بعد از حضرت به سه روز فوت کرد یا سالی بعد او، و او را دختران او به تعلیم جبرئیل علیه‌السلام یا برادر آنها غسل و غیره دادند و پهلوی حضرت آدم به قولی در جده دفن کردند.[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۳ ذیحجه ۱۴۱۳ هـ.ق

۱- تفریح الازکیاء فی احوال الانبیا: ۹۲/۱ و ۱۱۷.

گفتن «علیها السلام» به بی‌بی مریم و آسیه و ساره و ...
و «صلی اللّه و علیه و سلم» به دیگر انبیا

الاستفتاء (۱۳۰): چه می‌فرمایند علمای دین مبین اسلام و مفتیان شرع مقدس که بر اسامی مبارک بی‌بی آسیه و مریم و ساره و غیر اینها «علیها السلام» گفتن چطور است، و همچنین لفظ «صلی اللّه و علیه و سلم» به نبی آخر زمان خاص است یا به دیگر انبیا می‌توان گفت؟

الجواب بسم ملهم الصواب: قاعده این است که صلوات و سلام مخصوص است به انبیا و ملائکه علیهم السلام و به دیگران استعمال صلواة و سلام مستقلاً به قول راجح مکروه است به کراهیة تحریمه، و علت اینجا دو چیز است: یکی تعظیم کثیر که در صلوة و سلام است و تعظیم کثیر زیبای انبیا و ملائکه است که معصومند.

دوم: اینکه سلام بر غیر انبیا علیهم السلام شعار اهل بدعات است لهذا بر بی‌بی مرم و ساره و آسیه و حوا و ازواج مهطرات و بنات النبی صلی الله علیه وسلم و خلفا و ائمه‌ی اهل بیت صلی الله علیه وسلم استعمال آن مکروه است. بلکه بر اسمای گرامی ایشان «رضی اللّه عنهم» باید گفت و بر اسماء تابعین و صلحای بعدی «رحمهم‌اللّه» گوید و به قول زیلعی برای تابعین رحمهم الله و برای بعدی‌ها «غفراللّه لهم» گوید البته با انبیا دیگران را شامل کردن در صلوة و سلام، رواست. مثلاً: **اللهم صلی علی محمد و علی آله و اصحابه و اتباعه.**

در تنویر و درّ می‌فرماید:

«و لا یصلی علی غیر الانبیاء و لا غیر الملائکة الا بطریق التبع و یستحب الترضی للصحابة و الترحم للتابعین و من بعدهم من العلماء و العباد و سائر الاخیار و کذا یجوز عکسه الترحم للصحابة و الترضی للتابعین و من بعدهم علی الراجح ذکره الکرمانی و قال الزیلعی الاولی ان یدعو اللصحابة بالترضی و للتابعین بالرحمة و لمن بعدهم بالمغفرة و التجاوز».

قال الشامی تحت قول الدر (و لا یصلی علی غیر الانبیاء ...):

«لان فی الصلوة من التعظیم ما لیس فی غیرها من الدعوات و هی زیادة الرحمة و

القرب من اللّه تعالی و لا یلیق ذلک بمن یتصور منه خطأ او الذنوب الا تبعا ... و اختلف هل تکره تحریماً او تنزیهاً او خلاف الاولی و صحح النووی فی الاذکار، الثانی. لکن فی خطبة شرح الاشباه للبیری من صلی علی غیرهم اثم و کره و هو الصحیح (الی ان قال) و اما السلام فنقل القانی فی شرح جوهرة التوحید عن الامام الجوینی انه فی معنی الصلوة فلا یستعمل فی الغائب و لا یفرد به غیر الانبیاء فلا یقال علی علیه السلام ...». [۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۳ ذیحجه ۱۴۱۳ هـ.ق

جن‌ها قبل از خلق انسان از فرشتگان استفاده علمی و دینی می‌بردند

الاستفتاء (۱۳۱): در کتب معتبر نوشته است که از جنات هیچ پیغمبری مبعوث نشده و جنات از انبیای انسانی پیروی کرده‌اند قبل از خلق انسان از چه منبعی استفاده نموده‌اند؟

الجواب بسم ملهم الصواب: قبل از خلق انسان، جن‌ها اول از فرشته‌ها استفاده‌ی دینی می‌کردند و فرشته‌ها بر زمین نزول کرده به آنها اختلاط می‌کردند و تعلیم دینی و خداشناسی می‌دادند بعداً شاگردان فرشته‌ها مثل حارث که بعداً ابلیس شد معلم و مبلغ جن و دیو و پری شدند بعد از اینکه انسان به وجود آمد و خلافت ارضی از جن مسلوب شد ایشان را دستور شد که به انبیای بشر مراجعه کنند و این امر تا قیامت به همین طور بین جن و انس جاری شد.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۳ صفر ۱۴۱۴ هـ.ق

کیفیت لباس رسول اللّه ﷺ

الاستفتاء (۱۳۲): بعضی از عوام الناس اشکال می‌تراشند که لباسهایی که امروزه به صورت کُرته ملاها می‌پوشند از پیامبر ﷺ ثابت نیستند زیرا آن حضرت ﷺ لباس دراز

۱- رد المحتار للشامی: ۵۳۱/۵، مسائل شتی.

عربی به تن می‌فرمود پس چرا شما می‌پوشید جواب چیست؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این قول عوام غلط است لباس آن حضرت ﷺ به صورت همین قمیص علمای بلوچ و علمای افغانی بود و این اقال عربی و دشداش دراز و شرت کوچک که امروزه در عرب مروج است نه اینها لباس جناب رسول اللّه ﷺ فداه ابی و امی، بودند و نه لباس کدام یکی از صحابه ﷺ .

بلکه این لباسها، لباسهای رسمی‌اند که بعد از پانصد هجری در عرب مروج شده‌اند از این لباس آنها، نوع لباس‌های علمای بلوچ و افغانستان افضل و مطابق سنت است خصوصاً این دشداشها که از مهره‌ی شتالنگ پایین‌تراند، در حرام و اسبال داخل‌اند.

حضرت شیخ عبدالحق محدث دهلوی رحمه الله در مدارج النبوة می‌فرماید:

«همین‌طور جامه و چادر حضور اکرم ﷺ تا نصف ساق می‌بود و از ارش را از شتالنگ پایین نمی‌کرد.»[1].

و نیز در ادامه می‌نویسد:

«اور قاضی عیاض سی منقول هی که جوعادت سی زیاده هو اور لباس کی عام لمبائی و کشادگی سی زائد هو اس مین کراهت هی- انتهی، مذکوره علماء کی اقوال درازی و کشادگی کی حرمت و کراهت مین صریح هین، حرمین شریفین زادهما اللّه تعظیماً و تشریفاً کی بعض اکابر سی سنا گیا هی وه فرماتی هین لباس کایه اندازه هما را عرف و شعار هوگیاهی اگر نه کرین تو هم پهچانی نه جاتین اور هماری عزت ختم هو جانی، لیکن کلام اس مین هی که ایسا عرف و شعار کیون بنا یاگیاهی جو خلاف سنت هی».[2]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۹ جمادی الثانی ۱۴۱۴ هـ.ق

۱-مدارج النبوة: ۷۸۹/۱، با ترجمه.

۲-مدارج النبوة: ۷۹۰/۱.

وقتی که خداوند حضرت آدم علیه السلام را خلق فرمود همه لغات و زبان را به او تعلیم داد

الاستفتاء (۱۳۳): خداوند متعال وقتی که حضرت آدم علیه السلام را پیدا کرد به آن حضرت چند زبان و چند لفظ یاد داد؟

الجواب بسم ملهم الصواب: قرآن پاک گواه است که تمام زبانها و لغت را به او تعلیم فرمود. قوله تعالی: ﴿**و علم آدم الاسماء کلها**﴾ **الآیه**.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۸ ذیقعده ۱۴۱۵ هـ.ق

منظور از «آل محمد» در درود ابراهیمی

الاستفتاء (۱۳۴): ما در نماز به آل رسول درود می‌فرستیم و منظور از آل رسول، سیدنا علی و اولاد اوست. امام شافعی رحمه‌الله می‌فرماید: «**کفاکم من عظیم الفضل انکم = من لم یصل علیکم لا صلاة له**». در هر جای کتب دینی در این باب فقط لزوم صلاة بر آل رسول را واجب دانسته‌اند و نامی از صحابه نیست. صحابه‌ای که ما هر چه داریم از ایشان است و خونهای آنها درخت تنومند اسلام را آبیاری کردند. و اگر آل الرسول این قدر مهم هستند که نام آنها بعد از صحابه نمی‌آید بلکه قبل از آن پس هیچ یکی از فِرَق اهل سنت بر این احماع ندارند که آل الرسول افضل از اصحاب الرسول است، نظر حضرت الشیخ و اکابر دیوبند در این باره چیست؟

الجواب باسم ملهم الصواب: مراد و منظور حقیقی از «آل» کل مؤمن است. البته تخصیص لفظ آل و نیاوردن اصحاب و مؤمنین اشاره به خصوصیتی جزئی است برای اهل بیت و آن قرب نسبی است. از این «وجه آل» استعمال شد و دیگر همه مؤمنین را حکماً در این مرتبه، تابع آنها فرمودند؛ برای امتیاز فضیلت جزئی ایشان. مثل تابع شدن زنان در خطاب کلیِ «**یا ایها الذین آمنوا**» و ... و نیز ذکر فضیلت جزئی، دلیل بر فضیلت کلی از دیگران نیست ورنه حضرت ابوبکر صدیق رضی‌الله‌عنه بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم از همه افضل است.

البته باید دانست که در مورد «آل» اقوال متعددی وجود دارد که منظور از آل کیست؟ تمایل امام مالک و اختیار امام زهری و بسیاری دیگر و قول سفیان ثوری و ترجیح امام نوری این است که منظور از آن «کل مسلم» می‌باشد. نظر احقر با این اکابر موافق هست.[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ-الاحقر مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۳۰صفر ۱۴۱۸ هـ.ق.

۱-کذا فی المرقاة شرح مشکوٰة: ۳۳۸/۲ .

شخصیت حضرت ابوسفیان رضی الله عنه از نظر علما

الاستفتاء (۱۳۵): نظر حضرت الشیخ و اکابر دیوند در مورد ابوسفیان بن حرب چیست؟

الجواب بسم ملهم الصواب: حضرت ابوسفیان بن حرب رضی الله عنه پدر امیر معاویه یک نفر صحابی جلیل‌القدر و در زمان جاهلیت هم از اشراف قریش بود. در روز فتح مکه ایمان آورد و از مؤلفه‌ی قلوب بود.

علامه ابن اثیر در ترجمه‌ی ایشان می‌نویسد:

«و کان من المؤلفة و حسن اسلامه»[1].

ایشان در غزوه‌ی حنین و طائف شرکت جستند. رسول اکرم صلی الله علیه وسلم صد شتر و چهل اوقیه از غنائم به او دادند. در روز طائف یک چشم ایشان و چشم دیگرش در غزوه‌ی یرموک آسیب دیده و آن را از دست داد. بعضی از مؤرخین بر این باورند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم او را عامل «نجران» مقرر فرمودند و تا حیات رسول علیه السلام به این سمت نایل بودند.[2]

و الله اعلم و عمله اتم ـ کتبه: عبد الغنی عفی عنه، دارالافتاء منبع العلوم.

الجواب صحیح مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۳۰ صفر ۱۴۱۸ ه.ق

حضرت عیسی علیه السلام صحابی گفته می‌شود یا خیر؟

الاستفتاء (۱۳۶): آیا می‌توان به حضرت عیسی علیه السلام صحابی گفت؟ چون در شب معراج رسول الله صلی الله علیه وسلم دیده و به او ایمان آورده است و با ایمان از دنیا رحلت خواهد کرد.

الجواب بسم ملهم الصواب: در این مورد علما اختلاف دارند: بعضی مثل علامه

۱- اسد الغابة فی معرفة الصحابة: ۱۵۰/۵. الاکمال فی اسماء الرجال لصاحب المشکوٰة.

۲- تاریخ دمشق الکبیر لابن عساکر ط بیروت: ۲۹۳/۲۵ و ۳۱۳، تحت ترجمه‌ی «صخر». الاصابة فی تمییز الصحابة لابن حجر، و الاستیعاب علی هامش الاصابة لابن عبدالبر، تحت ترجمة «صخر». تهذیب الکمال فی اسماء الرجال للحافظ المزی ط بیروت. و ... و ... .

بلقینی و غیره قائلند که حضرت عیسی، صحابی گفته نمی‌شود.

«بل جزم البلقینی بعدم دخول من رآه لیلة الاسراء یعنی من الملائکة علیهم السلام ممن لم یبرز الی عالم الدنیا و بهذا القید دخل فیهم عیسی بن مریم» [1]

و برخی دیگر قائلند می‌توان او را صحابی گفت؛ به این دلیل:

«بکونه رفع علی احد القولین حیا و بکونه ینزل الی الارض فیقتل الدجال و یحکم بشریعة محمد ﷺ فبهذه الثلاثة یدخل فی تعریف الصحابة، قلت: و لذا قیل فی الصحابة رجل شاب افضل من الشیخین و غیرهما» [2]

و اللّه اعلم و عمله اتم ـ کتبه: عبد الغنی عفی عنه، دارالافتاء منبع العلوم

۱۱ ربیع الثانی ۱۴۲۳ هـ.ق.

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهٗ)

کثرت اسامی برای شیخ عبدالقادر گیلانی

الاستفتاء (۱۳۷): آیا این صحت دارد که بعضی می‌گویند شیخ عبدالقادر جیلانی دارای نود و نه نام است؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این قول صحت ندارد. کذب است.

و اللّه اعلم و عمله اتم ـ کتبه: عبد الغنی، دارالافتاء منبع العلوم

۲٦ جمادی الاول ۱۴۱۸ هـ.ق

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهٗ)

عقیده‌ی اهل سنت در مورد غیب‌دانی، نور بودن و سایه نداشتن پیامبر ﷺ

الاستفتاء (۱۳۸): عقیده‌ی اهل سنت و جماعت درباره‌ی این موضوع که رسول اللّه ﷺ غیب می‌داند، نور است و سایه ندارد چیست؟ اگر جواب مثبت است یا منفی لطفاً با دلایل و توضیح شافی بنویسید. و بگویید حکم کسی که دارای عقاید فوق باشد چه

(۲ و ۳) شرح شرح نخبة الکفر للعلامة علی القاری ص ۱۸۱. ظفر الا مافی ص ۴۹۹.

است؟

الجواب بسم ملهم الصواب: ۱- علم غیب مخصوص و از صفات ویژه‌ی باری تعالی می‌باشد. به جز از خداوند هیچ کس علم غیب نمی‌داند ولو این‌که نبی باشد. البته خداوند متعال برای انبیاء و خصوصاً آن حضرت ﷺ بسیاری از مغیبات و اخبار پوشیده را اطلاع و علم داده است. و عقیده‌ی ماست که علم آن حضرت ﷺ بعد از علم خداوندی، از همه بیشتر و زیاده است اما باز هم او عالم الغیب نیست؛ زیرا غیب عبارت است از آن امور مغیبیه که ادراک و دریافت آنها به ذریعه‌ی حواس یا دلایل عقلیه و ریاضیات امکان‌پذیر نباشد.

خداوند متعال در بسیاری از آیات دانستن علم غیب را صفت خصوصی بیان فرموده و آن را از سوای ذات مقدس خویش نفی و تردید می‌فرماید. در اینجا به چند آیه اشاره می‌شود.

۱- ﴿**ان الساعة آتیة اکاد اخفیها، الآیة**﴾: همانا قیامت برپا خواهد شد. قریب است علم آن را از خودم هم پوشیده نمایم.[۱] (این تفسیر از صحابه و اکثرمفسرین منقول است).[۲]

۲- ﴿**قل لا یعلم من فی السمٰوات و الارض الغیب الا اللّه و ما یشعرون ایان یبعثون**﴾: بگو ای پیامبر به جز از خداوند همه کسانی که در آسمانها و زمین هستند غیب نمی‌دانند و نمی‌دانند چه وقت پس از مرگشان زنده کرده می‌شوند.[۳]

۳- ﴿**ولو کنت اعلم الغیب لا ستکثرت من الخیر و ما مسنی السوء**﴾: (بگو) اگر من علم غیب داشتم خیر و خوشی برای خود بسیار می‌کردم و نمی‌گذاشتم بدی از فقر و مرض و ناراحتی به من برسد.[۴]

این آیات بینات صراحتاً ثابت می‌کنند که عالم الغیب بودن صفت خاصه‌ی خداوند متعال می‌باشد. و همچنین احادیث متعددی نیز شواهد این‌اند. در مشکوٰة کتاب الایمان حدیث اول (حدیث جبرئیل) را در این مورد ملاحظه فرمائید. جمع نمودن و

۱- طه آیه ۱٦.

۲- در تفسیر مظهری می‌گوید: «و اکثر المفسرین قالوا معناه اکاد اخفیها من نفسی فکیف یعلمها ای یعلم وقتها غیری» (۱۳۲/٦). البحر المحیط: ۲۳٦/٦ . ۳- نمل: آیه ٦۵. ۴- الاعراف آیه ۱۸۸.

به قید قلم آوردن احادیث گنجایش ندارد.

کسی که دارای عقاید مذکور باشد، کافر است؛ چون عقیده‌ی او معارض با قول خداوندی و آیات کریمات و انکار نص صریح قرآنی هست و انکار نص قرآنی، کفر است.

ملا علی قاری در شرح فقه اکبر می‌نویسد:

«ثم اعلم ان الانبیاء لم یعلم المغیبات من الاشیاء الا ما اعلمهم اللّه تعالی احیاناً و ذکر الحنیفیة تصریحاً بالتکفیر باعتقاد ان النبی صلی اللّه علیه و سلم یعلم الغیب لمعارضة قوله تعالی قل لا یعلم من فی السمٰوات و الارض الغیب الا اللّه»[۱].

۲- جواب جزء دوم: آن حضرت ﷺ از لحاظ نوع خود، بشر است البته انسان خالص و کامل و از حیث هدایت و هادی بودن و نورانیت باطن، نور کامل است. بشر دانستن او فرض و انکار بشریت ایشان، کفر است؛ زیرا انکار بشریت او، مستلزم انکار نصوص صریح قرآنی است چون قرآن مقدس ایشان را بشر ذکر فرموده است.

بشر بودن آن حضرت ﷺ هرگز عار و عیبی نیست طوری که انتساب بشریت به طرف ایشان معیوب شمرده شود. خداوند متعال انسانیت و بشریت را در قرآن مجید به احسن تقویم معرفی نموده است. لذا بشریت برای آن حضرت علیه‌السلام. کمال شرافت و موجب صدها عزت و افتخار است اما ایشان در بشریت بلا شبهه، منفرد و به اعتبار شرف و منزلت از تمام کائنات بالاتر و مصداق «بعد از خدا توی قصه مختصر» می‌باشد و اکمل، افضل و سید البشر هستند به طوری که فرموده است:

«انا سید ولد آدم یوم القیامة و لا فخر».[۲]

خداوند عزوجل در آیات متعدد بشریت ایشان ﷺ را اثبات می‌فرماید در اینجا مناسب است به چند آیه اشاره شود:

۱- ﴿**ما کان لبشر ان یوتیه اللّه الکتٰب و الحکم و النبوة ثم یقول للناس کونوا عباداً لی من دون اللّه، الآیة**﴾: سزاوار نیست برای هیچ بشری که خداوند او را کتاب و علم و

۱- شرح فقه اکبر ص ۱۸۱ (الملحقات).

۲- مشکوة ص ۵۱۳ و ۵۱۱، باب فضائل سید المرسلین « .

پیغمبری عطا کند سپس بگوید به مردم بنده‌ی من بجز از خدا باشید.[۱]

۲- ﴿**قل انما انا بشر مثلکم یوحیٰ الی انما الٰهکم اله واحد، الآیة**﴾: بگو ای پیامبر، من نیستم مگر انسانی مثل شما که بر من وحی می‌شود همانا معبود شما معبودی یگانه است.[۲]

۳- ﴿**قل سبحان ربّی هل کنت الا بشراً رسولاً**﴾: بگو منزه و پاک است پروردگارم آیا من هستم جز بشری فرستاده شده.[۳]

۴- ﴿**و ما جعلنا لبشر من قبلک الخلد أفإن مت فهم الخالدون**﴾: و نگردانیدیم برای هیچ یکی از افراد بشر پیش از تو جاوید ماندن را، آیا اگر تو بمیری آنها همیشه می‌مانند.[۴]

۵- ﴿**و ما کان لبشران یکلمه اللّه الا وحیاً او من وراء حجاب او یرسل رسولاً فیوحی باذنه ما یشاء الآیة**﴾: و نبود برای هیچ بشری که خداوند با او سخن بگوید. مگر به طریق وحی یا از پشت پرده یا این‌که بفرستد فرشته‌ای تا به فرمان او وحی کند آنچه را که خدا می‌خواهد.[۵]

۶- ﴿**قالت لهم رسلهم ان نحن الابشر مثلکم ولکن اللّه یمنّ علی من یشاء من عباده، الایة**﴾: گفت به ایشان رسولان‌شان ما نیستیم مگر بشری همانند شما ولکن خداوند منت می‌نهد بر هر که بخواهد از بندگانش به پیغمبری.[۶]

از ارشادات فوق واضح شد که همه‌ی انبیاء علیهم السلام انسان و بشراند. گویا مطلب ایمان آوردن به انبیاء یکی همین است که بشریت‌شان تصدیق و تسلیم کرده شود.

و همچنان‌که قرآن مقدس به بشریت انبیاء اعلان فرموده است، در احادیث طیبه نیز آن حضرت ﷺ صراحتاً بشریت خویش را اعلان نموده است چنان‌که می‌فرماید:

۱- «**اللّهم انما انا بشر فای المسلمین لعنته او سببته فاجعله له زکوٰة و اجراً**»[۷].

۲- «**اللّهم انما محمد « بشر یغضب کما یغضب البشر، الحدیث**»[۸].

۱- آل عمران: ۷۹.　۲- الکهف: ۱۱۰.　۳- الاسراء: ۹۳.　۴- الانبیاء: ۳۴.

۵- الشوریٰ: ۵۱.　٦- ابراهیم: ۱۱.

۷- صحیح مسلم: ۳۲۳/۲، عن عائشة، کتاب البر و الصلة باب من لعنه النبی « .

۸- همان: ۳۲۴/۲، عن ابی هریرة.

۳- ... انی اشترطت علی ربی فقلت انما انا بشر ارضی کما یرضی البشر و اغضب کما یغضب البشر»[۱]

۴- «... انما انا بشر اذا امرتکم بشیءٍ من دینکم فخدوا به و اذا امرتکم بشیء من رایی فما انا بشر»[۲].

۵- «... انما انا بشر مثلکم انسی ما تنسون فاذا نسیت فذکرونی»[۳].

۳- جواب جزء سوم سؤال: گرچه بسیاری از اهل سیر از معجزات و خصائص پیامبر ﷺ این را ذکر نموده‌اند که ایشان سایه نداشته‌اند، اما باید دانست که دار و مدار همه‌ی اقوال بر دو روایت است یکی روایت ذکوان که حکیم ترمذی آن را در نوادر الاصول آورده است همچنان‌که امام سیوطی در «خصائص کبریٰ» و ملا علی قاری در شرح شفاء و شیخ عبدالحق در مدارج النبوة این روایت را به حواله‌ی نوادر ذکر نموده‌اند. روایت به این شرح است: «**عن ذکوان ان رسول اللّه صلی اللّه علیه وسلم لم یکن یریٰ له ظل فی شمس و لا قمر**».

پس از تحقیق علامه ملا علی قاری در خصوص سند این روایت، معلوم می‌شود که این روایت صحیح نیست به علت این که یک روای آن مطعون و دومی مجهول است.

دوم روایت ابن عباس رضی الله عنه است که آن را خفاجی از کتاب الوفا فی فضائل المصطفیٰ نقل کرده است. سند این روایت نامعلوم است.

البته در اینجا این نکته قابل ذکر است که چنانچه آن حضرت علیه السلام سایه نداشته و سایه‌شان ظاهر نبود، لامحاله پیوسته دیده می‌شد و وقوع آن به‌کثرت بوده و بحد تواتر می‌رسید. اما با این حال می‌بینیم که در این مورد هیچ روایتی درکتب احادیث بجز از دو روایت مذکور -با راویانی مطعون و مجهول و نامعلوم- به چشم نمی‌خورد پس معلوم می‌شود که این موضوع از صحت به دور هست.[۴]

۱- همان: ۳۲۴/۲، عن انس.

۲- همان: ۲٦۴/۲،کتاب الفضائل باب شماره ۳۲، عن رافع بن خدیج.

۳- صحیح بخاری: ۵۸/۱ و مسلم: ۲۱۲/۱،کتاب المساجد، عن ابن مسعود.

۴-کذا فی کفایت المفتی: ۷٦/۱.

هذا آخر ما اوردناه و اللّه اعلم و عمله اتم ـ کتبه: عبد الغنی عفی عنه، دارالافتاء منبع العلوم کوه ون

۱۹ جمادی الثانی ۱۴۱۸ ه.ق

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

تصور و ذکر اسم اولیا یا پیامبر هنگام ذکر

الاستفتاء (۱۳۹): آیا اسم اولیاء و پیغمبر را در هنگام ذکر، آوردن و آنان را خطاب کردن، شرک می‌باشد یا خیر؟ در این زمینه توضیحاتی خواستارم.

الجواب بسم ملهم الصواب: پیامبر و اولیاء را مخاطب قرار دادن دو صورت دارد: اگر از خطاب پیامبر یا ولی دارای این عقیده است که او عالم الغیب و متصرف است و می‌شنود و از او استمداد و حاجت می‌طلبد، این صورت جایز نیست بلکه شرک است. حضرت گنگوهی در فتاویٰ رشیدیه می‌فرماید:

«گفتن وظیفه‌ی یا شیخ عبدالقادر گیلانی شیئاً للّه و غیره حرام است. قاضی ثناء اللّه در ارشاد الطالبین صراحتاً ذکر کرده است: آنچه جهال می‌گویند یا شیخ عبدالقادر گیلانی شیئاً للّه یا خواجه شمس الدین پانی پتی شیئاً للّه جایز نیست بلکه شرک است و اگر روح ایشان را متصرف الامور اعتقاد می‌کند، کفری دیگر است.

فی البحر الرائق:

«من ظنّ ان المیت یتصرف فی الامور دون اللّه و اعتقد بذلک کفر»[۱].

و فی الفتاویٰ البزازیة:

«من قال ارواح المشائخ حاضرة یکفر»[۲].

صورت دوم این که دارای عقاید فوق‌الذکر نیست، باز هم جایز نیست؛ زیرا در این صورت گرچه ندای شرک نیست اما موهم شرک است و کلمات و الفاظی که موهم و مشابه با شرک باشد، گفتن و کار بردن آن ناروا است. لقوله ﷺ: «**لا تقولوا ماشاءاللّه و ماشاء فلان ولکن قولوا ماشاءاللّه ثم شاء فلان» الحدیث**. در صورتی که در نیت صحابه

۱- فتاویٰ رشیدیه: ص ۱۸۲.

۲- بزازیه بر حاشیه‌ی هندیه: ۳۲۶/۶، کتاب الفاظ تکون اسلاماً ... .

کرام هیچ معنی قبحی منظور نبود مگر به سبب مشابهت و موهم معنی قبح، این طور گفتن ممنوع قرارگرفت؛ چراکه عوام الناس به شرک وگناه مبتلا می شوند.
در تفسیر عزیزی نوشته است:

«از آن جمله‌اندکسانی‌که در ذکر، دیگران را با خدای تعالی همسری‌کنند و از آن جمله‌اندکسانی‌که در رفع بلا دیگران را می‌خوانند و همچنین در تحصیل منافع به دیگران رجوع می‌کنند بالاستقلال و آن‌که توسل به آن دیگر کنند».[1]

البته طلب حاجت از خداوند به این طورکه یا اللّه به طفیل بندگان نیک و مقبول خود، این حاجتم را برآور، یعنی متصرف حقیقی را خداوند متعال می‌پندارد، این صورت جایز است. به طوری‌که در صحیح بخاری موجود است‌که حضرت عمر رضی الله عنه به حضرت عباس توسل جستند. این دعا از ایشان منقول است: «**اللّهم انا کنا نتوسل الیک بالنبی صلی اللّه علیه و سیلم فتسقینا و انا نتوسل الیک بعم نبینا فاسقنا**»[2].

از این حدیث توسل به نبی و توسل به اولیا هر دو ثابت‌گشت. و «بحرمت فلان» هم یک نوع توسل است البته نزد حنفیه‌گفتن آن بهتر نیست.

و اللّه اعلم و عمله اتم ـ کتبه: عبد الغنی عفی عنه، دارالافتاء منبع العلوم

۲۹ ذیقعدة ۱۴۱۸ ه.ق

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

فرق استدراج و کرامت

الاستفتاء (۱۴۰): هنگام آمدن پیر طریقت ازکردستان، در وجودشان تواضع و فروتنی را یافتم و از تعریف ناراحت می شدند و همه مریدان را به عبادت دعوت می‌کردند. اما در بین مریدان اعزامی ازکردستان افرادی بودندکه هنگام ذکر و حلقه‌ی ذکر کارهای خارق‌العاده می‌کردند از جمله کارد بر شکم ودهن و لب می‌زدند حتی یکی چشم خودش را بیرون می‌کرد، این علما آنها را ساحر خوانده‌اند، نظر شما در این

۱- اقتباس از فتاویٰ رشیدیه ص ۲۰۳-۲۰۲کتاب ایمان وکفر، ملفوظات.
۲- صحیح بخاری: ۱۳۷/۱.

باره چیست؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این نوع خرق عادت را، استدراج و چشم‌بندی و بازیگری می‌نامند نه معجزه و کرامت؛ زیرا معجزه و کرامت هر دو فعل خداوندی است که مظهر اول پیامبر و مظهر دوم ولی است و هر دو غیراختیاری‌اند که کسب و اکتساب، تعلیم و تعلم در آن دخالتی ندارند و سبب هر دو، محض اراده‌ی الهی است. سحر به خلاف این دو است. ائمه‌ی لغت و مفسرین معنی آن را چنین بیان نموده‌اند: «مادق مأخذه و لطف» یعنی هر آن فعل و عمل که مبنی بر اسباب مخفیه باشد، آن سحر است. و نزد بعضی اختراعات علمی دور جدید نیز در تعریف سحر داخل است که فعل انسانی و در زیر اختیار بنده‌اند که به ذریعه‌ی تعلیم و تعلم و کسب و اکتساب و تجربه، می‌توان آنها را حاصل کرد. علاوه از این سه، دیگر همگی امور عادیه‌اند که اسباب آنها جلی و ظاهر می‌باشد مثل صنائع و حرفه‌های عامه که هر فرد از اسباب آنها واقف است. اگر از متنبی (مدعی نبوت دروغین) چیزی خوارق به ظهور آید، آن معجزه گفته نمی‌شود بلکه آن سحر است و استدراج که اسباب مخفیه در آن خواه مادی باشد یا غیرمادی، موجود است و آن اسباب را مردم تعلیم یافته و مشاق به عمل می‌آورند. از عبدالله بن المقنع یا زردشت اگر خوارقی ظاهر شده است در همین قسم داخل‌اند. و اگر از شیخ الاشراق و سکاکی بدون دعوت نبوت چنین خوارق به ظهور آمده است که در تاریخ موجود است یا از ابوطیب متنبی و دیگر مدعیان نبوت، تمام آن در سحر و استدراج و امور تجربی و تعلیمی شامل‌اند. مثل بند کردن سکاکی آتش بغداد که در یک تنور هم آتش نمی‌سوخت و ... و ... .[۱]

و الله اعلم و عمله اتم ـ کتبه عبد الغنی عفی عنه، دارالافتاء منبع العلوم

۲۹ ذیقعده ۱۴۱۸ هـ.ق

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱- علوم القرآن ص ۲۰۰ الی ۲۰۱.

الاستفتاء (۱۴۱): بعضی ملاها می‌گویند موهای سفید پیامبر ﷺ هیفده بوده‌اند، آیا درست است؟

الجواب بسم ملهم الصواب: در این مورد، روایات مختلف آمده است. در بعضی روایت، ۱۸ و در بعضی، ۱۷ و در بعضی ۱۴ و در بعضی دیگر، ۲۱ آمده است. البته در این باره، علماء متفقند که بیشتر از ۲۰ عدد نبوده‌اند.[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ۔

کتبه عبد الغنی (عفی عنه) دارالافتاء منبع العلوم

۲۴ جمادی الاول ۱۴۱۹ هـ. ق

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

لعنت کردن یزید

الاستفتاء (۱۴۲): آیا لعنت کردن یزید درست است یا خیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: در حدیث صحیح وارد شده است اگر کسی دیگری را مورد لعنت قرار دهد، اگر او قابل لعن نیست لعنت دوباره به لعنت کننده برمی‌گردد پس تا زمانی که کفر شخصی متحقق و ثابت نباشد، لعنت نمودن او خوب نیست بنابراین یزید گرچه مرتکب افعال نازیبا شده است، اما ثابت نیست که آیا مستحل این افعال بوده است یا نه؟ پس بدون تحقیق لعنت کردن او جایز نیست.

خلاصه: بهتر و راه صواب این است که او نه مدح و ستایش و نه این‌که لعنت کرده شود چون در لعنت نکردن او هیچ حرجی نیست و لعنت او نه فرض و نه سنت و نه مستحب است.

۱-کذا فی شرح فی شمایل ترمذی، ص ۷۴۳.

حضرت مولانا بنوری در معارف السنن می‌نویسد:

«و يزيد لا ريب فی كونه فاسقا و لعلماء السلف فی يزيد و قتله الامام الحسين خلاف فی اللعن و التوقف. قال ابن الصلاح فی يزيد ثلاث فرق فرقة تحبه و فرقة تسبه و فرقة متوسطة لا تتولاه و لا تعلنه قال و هذه الفرقة هی المصيبة». [1]

و اللّٰه اعلم بالصواب ـ کتبه: عبد الغنی، دارالافتاء منبع العلوم

۲۹شوال ۱۴۲۲ ه.ق

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱-معارف السنن: ۸/۶، وکذا فی فتاویٰ رشیدیه ص ۳۸.

بَابُ مَا يَتَعَلَّقُ بِالْمَلائِكَةِ الْعِظَام علیهم السلام

از فرشته‌ها مذکر و مؤنث وجود ندارد

الاستفتاء (۱۴۳): از فرشته‌ها مذکر و مؤنث هست یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: فرشته‌ها به تذکیر و تأنیث متصف نیستند آنها مخلوقی هستند که احتیاج به تذکیر و تأنیث ندارند ایشان محض برای بندگی و انتظام امور الهی در تمام کائنات آفریده شده‌اند و نیاز به خوردن و نوشیدن و خفتن و زن ندارند.[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۸محرم الحرام ۱۴۱۵ ه.ق

آیا فرشته‌ها و جنات قبل از وقوع مسائل آگاهی دارند؟

الاستفتاء (۱۴۴): آیا فرشتگان و اجنه به مسایل جلوتر از زمان آگاهی دارند مسایلی که در خود فکر آنها نباشد یک سری واقعیت‌های مذهبی و یا اختراعات زمان آیا زمانی که ارتباط با این موجودات خداوندی برای یک انسان دست می‌دهد برای پیشبرد مصالح اجتماعی و شکافتن واقعیات برای کمک کردن به مردم زمان نمی‌شود از آنها کمک گرفت؟

الجواب بسم ملهم الصواب: نه خیر هیچ مخلوقی قبل از زمان به مسایل آگاهی ندارد البته گاه برای انبیا و فرشتگان و جنان صالح خرق عادت وکرامت وکشف، بعضی امور قبل الوقت معلوم می‌شوند ولی این غیب نیست.

وکمک و دعا از اللّٰه سبحانه و تعالی باید خواست نه از دیگران، دیگران مثل من و

۱- و فی الیواقیت و الجواهر: «... ان الملائکة عند اهل الحق اجسام لطیفة ... معصومون من المخالفات و الفسق لا یوصفون بذکورة و لا انوثة» (الیواقیت للشعرانی ص ۲۹۵).

تو بنده‌اند. آری دعا به حرمت و طفیل آنها می‌توان کرد، مثلاً دعا می‌کند که الهی به حرمت فلان بنده‌ی صالح این مشکلم را حل گردان.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

٦ جمادی الثانی ۱۴۱۵ ه.ق

قبض ارواح تمام جانداران توسط ملک الموت صورت می‌گیرد

الاستفتاء (۱۴۵): کشیدن نفوس مردم به وسیلهٔ ملک الموت است اما کشیدن نفوس حیوانات و حشرات به دست کیست آیا به دست ملک الموت است یا به دست فرشته‌ای دیگر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: احقر غیر همین یک ملک الموت برای بیرون کردن ارواح تمام حیوانات دیگری ندیده و نمی‌دانم بقیه اقوال همه ضعیف‌اند.[1]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲ جمادی الاخر ه.ق

حقیقت ملائکه

الاستفتاء (۱۴٦): آیا فرشتگان مخلوق مجزایی هستند با اجسام لطیف و شفاف و یا قوه‌ای که برای انجام کار و یا رساندن وحی متمرکز و جمع می‌شوند؟

الجواب بسم ملهم الصواب: با وجود اتفاق بر ثبوت فرشته، در تشخیص حقیقت آنها اختلاف شدید وجود دارد، اما اکثر مسلمانان و یهود و نصاری به آن رفته‌اند که فرشته‌ها اجسام لطیفه و نورانیه‌اند و خداوند متعال آنها را قدرتی بخشیده است که به سبب آن می‌توانند که خود را به اشکال مختلفه و صورت‌های متفاوت ظاهر نمایند. و اصحاب

۱- در روایتی ضعیف آمده است که ملک الموت چهاراند، اما صحیح و قول جمهور این است که ملک الموت یکی است. علامه آلوسی در تفسیر خود روایتی آورده است که مؤید مسلک جمهور است (روح المعانی:۱۲٦/۲۱ تحت آیه‌ی ۱۱ سوره‌ی سجده). و قال الامام القرطبی: «و فی هذا لخبر ما یدل علی ان ملک الموت هو الموکل بقبض کل ذی روح و ان تصرفه کله بامر اللّه عزوجل و بخلقه و اختراعه» (التذکرة فی احوال الموتی و امور الآخرة ص ۷۵).

مجاهدات از جهت مکاشفه، بر آن صورتها مطلع می شوند و از قرآن کریم چنان ثابت است. در اول سوره‌ی فاطر مـی‌فرماید: ﴿**الحمد للّـه فـاطر السّـمٰوات و الارض جـاعل الملائکة رسلاً اولی اجنحة مثنی و ثلث و ربع یزید فی الخلق ما یشاء اللّه علی کل شیء قدیر**﴾.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۸صفر ۱۴۱۲ ه.ق

نویسندگان اعمال بنی آدم فرشته هستند

الاستفتاء (۱۴۷): نویسندگان اعمال بنی‌آدم فرشته هستند و یـا خـداونـد قـدوس دستگاه‌هایی در فضا نصب کرده تا اعمال بنی آدم را ضبط کنند؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اتـفاق مسـلمین و تـمام اهـل کـتب سـماویه است کـه نویسندگان فرشته‌اند. البته گروهی از دانشمندان حال حاضر به همین رفته‌اند که ثبت اعمال انسان توسط دستگاهها، انجام می‌گیرد. و این قول دوم به حکم قرآن باطل است. خداوند در سوره‌ی انفطار می‌فرماید، قوله تـعالی: ﴿**ان علیکم لحافظین کراماً کـاتبین یـعلمون ما تفعلون**﴾.[1]

ببین این همه صفات، صفاتِ اشـخاص و ذوی العـقول هسـتند و دسـتگاهها نـه اشخاص‌اند و نه ذوی‌العقول. و در تمام قرآن مقدس به همین صفات مذکوراند چنان‌که در سوره‌ی «ق» می‌فرماید: ﴿**و ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید**﴾ [2] **و غیرها**.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

ماده و کیفیت پیدایش فرشته‌ها

الاستفتاء (۱۴۸): پیدایش فرشته‌ها از چیست و پیدایش آنها چطور بوده است؟

الجواب بسم ملهم الصواب: فرشته‌ها از یک گونه نور پیدا شده‌اند، مثل انسان از طریق

۱- انفطار: آیه ۱۲-۱۰.　　۲- ق: آیه ۱۸.

توالد و تناسل پیدا نشده‌اند بلکه فقط به امر «**کن فیکون**» پیدا شده‌اند.[1]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ۔ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۴ ربیع الاول ۱۴۱۴ ه.ق

بعد از وفات پیامبر اکرم ﷺ جبرئیل بر روی زمین آمده و می آید

الاستفتاء (۱۴۹): آیا جبرئیل بعد از وفات حضور اکرم ﷺ به روی زمین آمده، و از این به بعد می‌آید یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: آری هر شب قدر و بعضی دیگر اوقات می‌آید. نزول او بر زمین در شب قدر و ... در احادیث به ثبوت رسیده است. البته برای رسانیدن وحی بعد از حضور اکرم ﷺ در دنیا دو مرتبه نمی‌آید زیراکه بعد از خاتم النبیین ﷺ تا قیام قیامت وحی منقطع شده است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ۔ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۹ رجب ۱۴۱۲ ه.ق

آورنده و اقسام خاکی که حضرت آدم علیه السلام از آن پیدا شده است؟

الاستفتاء (۱۵۰): وقتی که خداوند خواست حضرت آدم علیه السلام را از عدم به وجود بیاورد پس وقتی که حضرت جبرئیل علیه السلام را فرستادند برای آوردن خاک این خاکی را که حضرت جبرئیل علیه السلام آوردند از کدام سرزمین و آن خاک به چند قسم بود؟

الجواب بسم ملهم الصواب: آورنده‌ی خاک، حضرت عزرائیل علیه السلام بود نه حضرت جبرئیل علیه السلام. او از تمام روی زمین یک مشت خاک گرفتند و تمام اقسام خاک به رنگ‌ها

۱- عن عائشه رضی‌الله عنها قالت: قال رسول الله ﷺ: «خلقت الملائکة من نور و خلق الجان من نار ...» الحدیث. (اخرجه مسلم فی صحیحه: الزهد باب شماره ۱۰).

و مزاج‌های مختلف شامل بود کذا فی حدیث المشکاة و غیرها.[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ۔مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۳ ذیحجه ۱۴۱۳ ه.ق

تعداد نزول جبرئیل علیه السلام بعد از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم معلوم نیست

الاستفتاء (۱۵۱): کم مرة جاء جبرئیل علیه السلام فی الدنیا بعد وفاة النبی صلی الله علیه وسلم ولأی شیء و هل هو ثابت بالحدیث الصحیح أم لابینوا بحوالة الکتب و تعارف صاحب الکتاب.

الجواب بسم ملهم الصواب: ما ثبت فی روایة صحیحة عدد مجیئه علیه السلام بالتعیین بعد النبی صلی الله علیه وسلم اما ما ذکره المفسرون و المحدثون من الکلیة فی مجیئه علیه السلام: أنه لا یجیء ابداً بعد النبی صلی الله علیه وسلم فی الدنیا لإنزال الوحی لأنه قد ختمت النبوة و تم الدین و ما بقت حاجة لنزوله بهذا الامر کما ثبت عدم مجیئه فی روایة نقله الشیخ المحقق عبدالحق الدهلوی فی مدارج النبوة عن ابی هریرة رضی الله عنه.[۲]

اما مجیئه لغیر انزال الوحی فقد ثبت فی الصحاح فی لیلة القدر کما اخرج الروایات فی روح المعانی و الکبیر للرازی و غیرهما فی تفسیر سورة القدر. و یمکن مجیئه ایضاً لا نزال العذاب علی بعض الکافرین و المجرمین فی بعض الاوقات. هذا ما عندنا و العلم الصحیح عند علام الغیوب.

و اللّه سبحانه و تعالی اعلم و علمه اتم ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۱ محرم الحرام ۱۴۱۴ ه.ق

حضرت جبرئیل بعد از پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل می‌شود

الاستفتاء (۱۵۲): بعضی از ملاها می‌گویند که جبرئیل علیه السلام بعد از وفات حضرت محمد صلی الله علیه وسلم چندین مرتبه می‌آید یک مرتبه می‌آید حیای دختران را می‌برد و یک مرتبه می‌آید برکت رزق را می‌برد و یک مرتبه می‌آید دوستی و محبت را از مردم می‌برد و غیره گفته‌اند آیا این چنین گفته‌ها از نظر شرع مقدس ثبوتی دارد یا نه؟

۱-کذا فی المرقاة شرح المشکوة: ۱۷٦/۱ ، باب الایمان بالقدر، الفصل الثانی. ۲-مدارج النبوة: ۲۲۸/۲.

الجواب بسم ملهم الصواب: چنین روایتی خاص در نظر احقر نگذشته است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۳ جمادی الثانی ۱۴۱۴ ه.ق

بَابُ مَا يَتَعَلَّقُ بِالْمُعْجِزَاتِ وَ الْكَرَامَاتِ

کرامات اولیا حق و ثابت است

الاستفتاء (۱۵۳): چه می‌فرمایند در مورد شیخ احمد جامی که چند سال پیش به زیارتش رفتم و از بالای قبرش درخت پسته سبز شده بودند از موزائیک‌ها و زمین سخت، آیا کرامت اولیا ثابت است؟

الجواب بسم ملهم الصواب: کرامات اولیا، حق و غیرقابل انکار است منکر آن مبتدع. و در این مسئله اجماع اهل سنت است.[1]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۵ محرم الحرام ۱۴۱۲ هـ.ق

کرامات اولیا بعد از مرگ

الاستفتاء (۱۵۴): آیا اولیای اللّه بعد از وفات هم کرامت دارند یا خیر؟ و چه سرّی است که شیفتگان بایزید بسطامی و شیخ ابوالحسن خرقانی از تمام کره‌ی زمین به زیارت‌شان می‌آیند آیا این کرامت نیست؟

الجواب بسم ملهم الصواب: آری دارند. کرامات اولیا بعد از مرگ نیز حق و ثابت است؛ به دلیل حدیث حکایت قبر نجاشی که پس از موت او، تا مدتی بر سر قبر او نور معلق دیده می‌شد.[2]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱- و فی الفتاویٰ الکاملیة: «و الدلیل علی حقیقة الکرامة ما تواتر عن الصحابة فمن بعدهم الی یومنا هذا بحیث لا یمکن انکاره و قد نطق القرآن بقصة مریم و آسف». (فتاویٰ کاملیه: ص ۵ و ایضاً فی فتاویٰ رشیدیه: ص ۹۳ و ۱۰۰ و شرح فقه اکبر ص ۹۴). مسئله‌ی مذبور، مسئله‌ای مشهور است. در این مورد به‌کتب عقیدتی مراجعه شود.

۲-کذا حققه حکیم الامة فی الامدادیة: ۴۱۴/۴.

بَابُ مَايَتَعَلَّقُ بِالْقُرآنِ وَالْكُتُبِ السَّمَاوِيَّةِ

قرآن کریم در جهان آخرت با چشم‌های اخروی دیده می‌شود

الاستفتاء (۱۵۵): در جهان آخرت قرآن کریم آیا با همین چشم دیده می‌شود یا نه به صورت دیگر است؟

الجواب بسم ملهم الصواب: به چشم اخروی مشاهده می‌شود. چشم‌های آخرت غیر از این چشم‌ها هستند.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲ صفر ۱۴۰۲ ه.ق

قرآن کریم حادث است یا قدیم؟

الاستفتاء (۱۵٦): قرآن کریم حادث است یا قدیم، توضیح دهید؟

الجواب بسم ملهم الصواب: نزد جمهور اهل سنت الفاظ نفسی قرآن‌که مقروء می‌شوند قدیم‌اند البته این اوراق و خطوط مصاحف مخلوق و حادث‌اند. و نزد معتزله همه حادث‌اند.[1]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲ صفر ۱۴۰۲ ه.ق

جمع آوری و ترتیب قرآن کریم تکمیل وعده‌ی تحفیظ قرآن است

الاستفتاء (۱۵۷): چون وعده‌ی خداوند است که ما قرآن را نگاه می‌داریم چرا صحابه ﷺ برای جمع‌آوری قرآن اشتغال داشتند حال آنکه تحت حفظ خداوندی هیچ ترس تلف نبود؟

۱-کذا فی شرح النسفی ص ۸۵، و شرح فقه اکبر ص ۳۰-۲۹ و ... .

الجواب بسم ملهم الصواب: همین اشتغال صحابه به نوشتن و ترتیب دادن قرآن مقدس تکمیل همان وعده‌ی خداوندی است چون که وعده‌ی حفظ فرموده بود از این وجه در دل صحابه انداخت که آن را جمع کنند که طریق حفظ قرآن برای آتیه در علم خداوندی همین طور بود اگر خدا نخواسته، خواسته‌ی خدا همین نمی‌بود، پس چرا این نوشته‌ی صحابه را تا امروز باقی گذاشت؟ و اگر نه خداوند قدرت داشت که این را فناء کرده به قرار اصلی بگذارد پس نتیجه این شد که حتماً این وعده‌ی حفظ خداوندی هم به وسیله‌ی صحابه بود که بزرگ‌ترین افتخار صحابه است که آله‌ی کار و نمایندگی حفظ خدا را انجام داده و خدا هم از ایشان راضی شده است. زیرا که کار ایشان را فنا نکرد و همان‌طور نگهداشت. و اگر گویند که این قرآن آن قرآن آسمانی نیست، پس آن دیگر را به ما نشان بدهند، و اگر گویند آن همین است ولی محفوظ نیست، پس انکار قدرت خدا کردند. و اگر گویند دیگری است که محفوظ نشده است پس نیز خدا را تکذیب کردند که حفظ نشد؛ چراکه «حفظ» آن را می‌نامند که به طور همیشه بین امت جهت راهنمایی و هدایت وجود داشته باشد و آن بین امت نیست که محفوظ نیست پس حفظ باطل شد و تکذیب خدا لازم آمد حالا بگو چه می‌گویی؟

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۹ رجب ۱۴۰۵ هـ.ق

حکم اوراق پاره شده‌ی قرآن کریم و دیگر کتب اسلامی

الاستفتاء (۱۵۸): قرآن و کتب چون پاریده شدند دفن کند یا چه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: زمین را لحد کرده دفن کند بهتر است یا شق کرده مسقف کند.[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۸ محرم الحرام ۱۴۰۰ هـ.ق

۱- رد المحتار: ۱۳۰/۱.

در قرآن کریم بردگی وجود دارد

الاستفتاء (۱۵۹): آیا در قرآن رقیت و نوکری وجود دارد؟

الجواب بسم ملهم الصواب: آری در قرآن مجید وجود دارد. در سوره‌ی نحل آیه‌ی ۷۵ و در سوره‌ی زمر آیه‌ی ۲ و غیرهما موجود است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۵ ذیحجه ۱۴۰۰ ه.ق

خواندن قرآن کریم به حالت خوابیدن

الاستفتاء (۱٦۰): آیا خواندن قرآن مجید به حالت خوابیده یا دراز کشیده جایز است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: جایز است؛ وقتی که صورت خود را نپوشیده است و در حالت پوشیدن صورت خواندن آن مکروه است.

قال فی الهندیه:

«لا بأس بالقراءة مضطجعاً اذا اخرج رأسه من اللحاف والا فلا کذا فی القنیه».[1]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۸ ذیحجه ۱۴۱۳ ه.ق

ثبوت «صدق اللّه العظیم» پس از قرائت قرآن کریم

الاستفتاء (۱٦۱): آیا صدق اللّه العظیم که قاریان قرآن پس از قرائت قرآن می‌خوانند از منابع شرعی (کتاب و سنت، اجماع و قیاس) ثابت است یا خیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: آری! این یک نوع اقرار و اعتراف لسانی است بعد از تصدیق قلبی به صدق کلام الهی مثل اعتراف کلمه‌ی طیبه بعد از تصدیق قلبی به ایمان. و اصل مأخذ آن ائتمار و اقتداء به این آیه است: ﴿**وَ مَن اَصْدَقُ مِنَ اللّه قِیلاً**﴾[2].

۱- فتاوی هندیه: ۹۱/۴ ط کانفور.

۲- النساء: ۱۲۳.

و در روایات آمده است که بعضی صحابه بعد از استماع حدیث گـفتند: «صـدق رسول اللّه ﷺ).

و فی الهندیة:

«رجل سمع اسماً من اسماء اللّه تعالی یجب علیه ان یعظمه و یقول سبحان اللّه و ما اشبه ذلک ...».[1]

از این جزئی ثابت شد که وقت شنیدن اسماء خداوندی تعظیم گـفتن آن واجب است پس الفاظ قرآن کریم نیز کلام و اسماء خداوندی‌اند لهذا این اعتراف عبدیت و تصدیق آن، یک نوع تعظیم قرآن و اسمای الهی است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲٦ ذیحجه ۱۴۱۳ ه.ق

تمام مسایل ضروری دین و دنیا اجمالاً در قرآن کریم موجوداند

الاستفتاء (١٦٢): می‌گویند خداوند کریم همه مسایل را در قرآن نگفته یک مقدار به حضرت محمد مصطفی ﷺ گفته و یک مقدار مسایل را با توجه به پیشرفت زمان به وارثان انبیا علیهم‌السلام به ودیعه گذاشته تا برحسب شرایط زمان فتوا بدهند. می‌خواستم بپرسم به چه کسی فقیر گفته می‌شود با توجه به اینکه گرانی روزبه‌روز ترقی مـی‌کند چون که خود دولت خط فقر را زیر ۲۵ هزار تومان اعلام کرده پس آیا کارمندان واقعاً فقیر گفته می شوند؟

الجواب بسم ملهم الصواب: ایمان و اعتقاد اهل اسلام همین است که اللّه سبحانه و تعالی همه مسایل که ضرورت دین و دنیای بشر باشد در قرآن کریم اجمالاً ذکر فرموده است و جناب رسول اللّه ﷺ به ذریعه‌ی وحـی غـیر مـتلو کـه حـدیث است هـمان اجمالات را تفسیر کرده است، و ائمه‌ی دین بعضی جزئیات را از قرآن و حدیث درک می‌کنند تا قیامت البته خلاصه‌ی آن همه در قرآن کریم است.

فقیر در شرع و فقه حنفی آن است که از پول نقد مقدار ۵۲ توله و نیم از نقره نداشته

۱- هندیه: ۹۰/۴.

باشد، وقتی که نرخ ملک به نقره چگونه باشد حساب گرفته شود.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

٦ جمادی الثانی ۱۴۱۵ هـ.ق

قرآن کریم در سینه‌ی انسان حفظ می‌شود یا در حافظه؟

الاستفتاء (١٦٣): آیا قرآن کریم در سینه‌ی انسان حفظ می‌شود تا آخر عمر می‌ماند یا در حافظه‌ی انسان؟ و اگر دلیلی در این مورد هست لطف فرمایید.

الجواب بسم ملهم الصواب: اولاً به یک مثال متوجه باشید تا مسئله در ذهن شما آید. مثلاً وقتی که واعظ وعظ می‌کند ضبط الصوت را می‌نهند تا حرفهای او در نوار ضبط شود چون حرفها در نوار محفوظ شدند، خود نوار نمی‌تواند که آنها را پخش کند پس نوار را بر یک قالب می‌پیچیند، اما بدون پیچیدن هم نمی‌تواند که پخش کند. بعد از پیچیدن آن را در ضبط می‌نهند ولی تا هم قابل پخش سخن نیست تا او را به وسیله‌ی برق یا قوه روشن نکنند بعد از تکمیل این همه، روشن می‌گردد. چون این مثال را در ذهن آوردید حالا مسئله را خود بفهمید همین طور بدانید که برای حفظ قرآن مقدس پنج آله و دستگاه درکار است: یکی زبان که مثل واعظ است. دوم: قوه‌ی حافظه که در بطن اخیر دماغ قرار دارد و به منزله‌ی نوار است. سوم، دماغ که به منزله‌ی قالب است. چهارم، سینه و صدر که به منزله‌ی ضبط است. پنجم، قلب که به منزله‌ی برق یا قوه است. پس وقتی که حافظ آیات را تکرار می‌کند اول آنها را قوه‌ی حافظه جمع می‌کند سپس آنها را به دماغ تحویل می‌دهد سپس دماغ آنها را به سینه و صدر فرود می‌آورد پس سینه انوار و حقایق کلیه‌ی آنها را به قلب تحویل می‌دهد تا به وسیله‌ی میکرفون که زبان است، پخش کند.

تجزیه و تحلیل آن این طور است که الفاظ قرآن در حافظه محفوظ‌اند اجمالاً و پاک‌نویسی و تفصیل آنها در دماغ است و معانی، حقایق و انوار همین الفاظ با جامعه‌ی الفاظ کلام نفسی در صدر و سینه‌اند و ذوق و مغز آنها، در قلب است. خورشید با قرص، نور، محل و نورافشانی آن هم مثالش می‌توانند شد. این تفصیل که عرض کردم مأخوذ از بسیاری آیات قرآن مجید و از بسیاری احادیث مبارک است اینجا محل ذکر

تفصیلی همه‌ی آنها نیست آری مختصراً چند الفاظ از احادیث ذکر می‌کنیم تا مسئله در فهم شما روشن گردد.

اکثر احادیث، مرتبه‌ی اخیر را ذکر می‌کنند که خاتمه به آن می‌رسد یعنی صدر، جوف و قلب که مراد از آنها یکی و اتصال آنها است و این حفظ از حیات و موت و ابداً همراه حافظ است اگر بعداً او را فراموش نکند.

۱- در حدیث حضرت ابی بن کعب رضی الله عنه موجود است که حضور اکرم ﷺ از او پرسید که کدام آیه از آیات قرآن کریم بزرگترین آیت است چون جواب دادند که آیة الکرسی، حضور اکرم ﷺ دست مبارک را بر سینه‌اش زد، و فرمود: «**لیهنک العلم یا ابا المنذر، رواه مسلم**».[۱]

۲- «**و عن ابن عباس قال قال رسول اللّه ﷺ ان الذی لیس فی جوفه شیء من القرآن کالبیت الخرب، رواه الترمذی و الدارمی**».[۲]

۳- در روایت حضرت ابوهریرة رضی الله عنه موجود است: «... **مثل من تعلمه فرقد و هو فی جوفه کمثل جراب اوکی علی مسک، رواه الترمذی و النسائی و ابن ماجه**».[۳]

۴- نیز در روایت او در ذکر ملائکه مذکور است که فرمودند: «**طوبی لأجواف تحمل هذا و طوبی لالسنة تتکلم بهذا، رواه الدارمی**».[۴]

۵- «**و عن ابن عمر** رضی الله عنه **قال قال رسول اللّه ﷺ : ان هذه القلوب تصدأ کما یصدأ الحدید (الی ان قال) و تلاوة القرآن، رواه البیهقی**»[۵].

۶- در روایت جندب رضی الله عنه : «**اقرأوا القرآن ما ائتلفت علیه قلوبکم ...، متفق علیه**»[۶].

۷- **و فی روایة زید بن ثابت** رضی الله عنه : «**... و صدور الرجال، الحدیث، رواه البخاری**»[۷].

خلاصه جوف، صدر و قلب همه همجوارند با همدیگر و مراد همان سینه و قلب است که ظرف اخیر و محل ظهور قرآن مقدس را آنها قرار داده است.

و اللّه اعلم و علمه اتم ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۳ ربیع الثانی ۱۴۱۴ هـ.ق

۱- مشکوة: ۱۸۵/۱، کتاب فضائل القرآن.
۲- همان: ۱۸٦/۱.
۳- همان: ۱۸۷/۱.
۴- همان: ۱۸۷.
۵- همان: ۱۸۹.
٦- همان: ۱۹۰.
۷- همان: ۱۹۳.

حکم شخصی که این قرآن که در اوراق سفید و در آن ترجمه نوشته قبول نکند

الاستفتاء (١٦۴): شخصی موجود است به نام زید در زمانه او قرآن در اوراق زرد بوده و الآن در اوراق سفید است پس او می‌گوید که در زمانه‌ی قدیم قرآن در اوراق زرد بوده و اینکه در دست شما وهابیان است در اوراق سفید و در او ترجمه نوشته شده، لذا من این را قبول ندارم و حال آنکه بر او واضح شده که قرآن یکی است حکم او از نظر شرع چیست؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این کلمه گناهی بزرگ است ولی به تکفیر قائل فتوا داده نمی‌شود چراکه هدف او انکار قرآن مقدس مطلقاً نیست وکلام او محل تأویل است و احتمالات زیادی دارد.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۰ جمادی الثانی ۱۴۱۵ ه.ق

حکم اوراق پاره شده‌ی قرآن کریم

الاستفتاء (١٦۵): قرآن کریم وقتی که شهید شد او را چه کنیم و برای او چند صورت هست؟

الجواب بسم ملهم الصواب: وقتی که قرآن مقدس چنان پاره شد که از آن استفاده نمی‌شود در آن سه صورت است: یکی اینکه آن را بسوزد ولی این صورت مکروه است که در آن سوء ادب است، دوم اینکه آن را درکیسه‌ی پاک کرده و در آب دریا یا آب گود فرو کند.

سوم اینکه آن را درکیسه‌ی پاک یا پارچه‌ی پاک کرده پیچیده در زمین لحد کند و مثل میت درکجگور دفن کند البته بر سر آن خاک نریزد یعنی به صورت لحد کند. و جایی

دفن کند که رهرو مردم نباشد و این صورت از همه بهتر است.[1]

وَاللّٰهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ-مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۰ جمادی الثانی ۱۴۱۵ هـ.ق

نشستن معلم بر روی صندلی یا بر جایی مرتفع که متعلم پایین‌تر از آن باشد خلاف ادب است

الاستفتاء (١٦٦): اگر شخصی متعلم قرآن یا تالی قرآن روی زمین نشسته قرآن را تعلیم می‌گیرد یا تلاوت می‌کند و شخص معلم یا دیگری روی صندلی یا جای مرتفع و بلندتر از قرآن نشسته باشد جایز است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: خلاف ادب است.[2]

وَاللّٰهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ-مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۸شوال ١۴١٦ هـ.ق

کسانی که عملیات سحری خود را از آیات قرآنی کار می‌گیرند نمی‌توان قرآن کریم را سحری قرار داد

الاستفتاء (١٦٧): این عقیده‌ی ما اهل سنت است که قرآن کریم سحری نیست باز می‌بینیم که درکتب تعویذی برای سحرکردن شخصی از آیات قرآن استفاده می‌کنند، برای تعویذ سحری یا برای دم کردن در تسخیر، آیات قرآنی را به کار می‌برند، اگر در عقل کسی شیطان غلبه آورد و این عقیده‌ی فاسده را دارا شد که نعوذ باللّٰه اگر قرآن سحری نمی‌بود چرا به وسیله‌ی آن سحر به عمل می‌آید و به کسی که دارای این عقیده‌ی فاسده باشد چه حکمی به او الحاق می‌شود؟

الجواب بسم ملهم الصواب: قرآن کریم به منزله‌ی اقیانوس است هر کسی از آن به نحوی بهره‌برداری می‌کند، بعضی با مجوز و قانوناً و بعضی اشتباهاً و غیرقانونی بهره‌برداری می‌کنند. مخفی نیست که هر سوره و آیه‌ی قرآن با در برداشتن انواع برکات

۱- رد المحتار: ۲۹۹/۵.

۲-کفایت المفتی: ۱۱۷/۱.

ظاهری و باطنی برای شفاء انواع امراض، از خصوصیت ویژه‌ای برخوردار است چنان‌که خداوند می‌فرماید: ﴿**وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرآنِ ما هُو شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلمؤمنين**﴾.

عملیات و ادعیه‌ای که از آیه‌های قرآن و احادیث نبوی ﷺ استفاده کرده می‌شوند حقیقتاً سحر گفته نمی‌شود. زیرا سحر در لغت هر اثری را گویند که سبب آن ظاهر نباشد (قاموس) برابر است که آن سبب معنوی باشد مثل اثر کلمات خاص یا برای اشیاء غیرمحسوس باشد مثل اثر جنات و شیاطین یا اثر مسمریزم بر قوت تخیل آدمی و یا اینکه آن اثر بر محسوسات باشد اما این محسوسات از انواع پوشیده است.

و در اصطلاح قرآن و سنت سحر هر امر عجیبی را می‌گویند که از اثر آن شیاطین خوش و راضی می‌باشند و شیاطین را استمداد کند. و ارضاء شیاطین صورت‌های مختلف دارد گاهی چنین منتر اختیار می‌کند که در آن کلمات کفر و شرک باشد و شامل مدح شیاطین باشد. گاهی چنین اعمال اختیار می‌کند که موردپسند شیاطین هستند مثلاً کسی را بناحق به قتل می‌رساند و خون او را استعمال می‌کند یا به حالت جنابت و نجاست ماندن و از طهارت اجتناب کردن و غیره نیز شیاطین را از چنین اقوال و افعال نفع و کمک می‌رسد که موردپسند شیطان می‌باشد به همین خاطر سحر از کسانی درست می‌شود که نجس و ناپاک باشد و از نام خدا اجتناب کند و به کارهای خبیث عادی باشد اصل و حقیقت سحر همین است که بیان شد، باقی شعبده‌ها و مسمریزم و غیره را مجازاً سحر می‌گویند.

امام راغب اصفهانی در مفردات القرآن می‌نویسد: **سحر اقسام مختلف دارد یکی اینکه فقط نظر بند و تخیل می‌باشد که هیچ حقیقت واقعیه ندارد چنان‌که شعبده‌باز به نوعی شعبده، نظر عموم را از دیدن آن قاصر می‌کند یا به توسل قوة خیالیه مسمریزم و غیره به دماغ کسی چنان اثر می‌اندازد که چیزی را می‌بیند و محسوس می‌کند اما هیچ نوع واقعیت ندارد گاهی این امر از اثر شیاطین می‌باشد که بر چشم و دماغ شخص مسحور چنان اثر می‌اندازد که یك چیز غیرواقعی را حقیقت می‌فهمد، سحر ساحران فرعون که در قرآن مجید ذکر آنها رفته است از قسم اول است چنانچه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿سحروا اعين الناس﴾، و در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿يخيل اليه من سحرهم انها تسعىٰ﴾.**

قسم دوم چنین نظر بند و تخیلی است که از اثر شیاطین می‌باشد چنانچه در مورد همین قسم در قرآن مقدس

بیان شده: ﴿هَلْ انبئکم علیٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَیَاطینُ علی کُلِ اَفَّاک اَثیْم﴾. و در جای دوم می‌فرماید: ﴿وَلٰکِن الشَیاطِن کَفَرُوا یُعَلِّمونَ النَّاسَ السِّحر﴾.

قسم سوم این است که به توسط سحر حقیقت یک شیء را به کلی مبدل سازد مانند انسان را به سنگ کبیره یا حیوان مبدل ساختن. بعضی اقسام سحر کفر و بعضی ناجایز و حرام و ارتکاب آن گناه است رَحِمَهُمَا اللهُ.[۱]

از بیانات بالا واضح گردید که این قسم که از آیات قرآنی انجام می‌گیرد از آن قسم سحر نیست که ناجایز و حرام‌اند بلکه این قسم به ذاته محمود است باید به اهداف صحیح استعمال کرده شود اما وقتی که به جاهای ناجایز و غیرشرعی انجام‌گیرد ناجایز و حرام می‌گردد زیرا در کتب فقه مصرح است: هر چه که وسیله عملی باشد حکم همان عمل به او داده می‌شود، هر عملی که وسیله‌ی فرض و واجب باشد، فرض و واجب قرار می‌گیرد و هر عملی که وسیله‌ی عمل ناجایز و غیرشرعی باشد ناجایز قرار می‌گیرد.

پس واضح گردید از اینکه بعض آیات قرآنی راکه بر اهداف بد و نادرست استعمال می‌کنند نمی‌توان گفت که قرآن مقدس نعوذبالله سحر است. این عقیده داشتن که قرآن سحر است عقیده‌ی فاسد و مشرکانه است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ۔ کتبه: عبد الغنی عفی عنه، دارالافتاء منبع العلوم

۴ ذیقعده ۱۴۱۶ ه.ق

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهٗ)

۱-معارف القرآن: ۲۷۸/۱.

بَابُ مَا يَتَعَلَّقُ بِالْخَلِيْفَةِ وَ الإِمَامِ وَ الأَمِيرِ وَ الْمَهدِی

نسبت جور به حضرت امیر معاویه رضی الله عنه در عبارت هدایه

الاستفتاء (١٦٨): چه می‌فرمایند علمای دین مبین اسلام نسبت به عبارت هدایه ج ١ ص ١٣٣ که حضرت معاویه رضی الله عنه را در ردیف حجاج بن یوسف ذکر فرموده‌اند از ظاهر عبارت هدایه معلوم می‌گردد که نعوذبالله او را ستمگر شمرده‌اند و به عبارت مختصر ج ١ که فرموده است: «**رکب علی** رضی الله عنه **و هرب معاویه الخ**» ص ٧١ جواب قانع کننده چیست که مودودیها نسبت به این مسئله بسیار نکته‌گیری می‌کنند؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اولاً باید دانست که با وجود ستایش و ثنای قرآن مقدس و حدیث نبی اکرم صلی الله علیه وسلم مر صحابه رضی الله عنهم را تنقید دیگری در حق آنها چه ارزشی دارد و امیر معاویه رضی الله عنه صحابی جلیل القدر و خال المؤمنین است که در عموم ستایش قرآن مقدس و خصوص احادیث منور داخل است پس تنقید صاحب هدایه و مختصر و غیرها چه ارزش دارد. آری اگر در مرتبه‌ی تحقیق فرود آییم، می‌گوییم که عبارت هدایه قابل توجیه است توجیهش این است که جور سه قسم است:

١- کامل، ٢- متوسط، ٣- ادنا، دو اول از صحابه رضی الله عنهم منفی‌اند که ضد عدل و عدالت‌اند و صحابه همه‌ی عادلند. اما جور سوم از آنها گاهی امکان وقوع داشت؛ چراکه این سوم به معنی میل الی الخطاست در امور اجتهادیه. و این مسلّم است که صحابه را خطای اجتهادی بوده است. معنی این است که حضرت امیر رضی الله عنه از عین حق به سبب خطای اجتهادی، مایل به جانب غیر حق بود که این هم یک نوع جور است بر نفس خود به مرتبه‌ی صغیره و مراد از آن جور در حکم مطلقاً نیست. ببین که در میان جور او و جور حجاج بن یوسف به حرف عطف که به مغایرت هر دو دلالت دارد،

عطف کرد؛ چراکه جور حجاج از قسم اول بود هر دو در یک ردیف نیستند. چنان‌که علامه ابن همام شارح هدایه در فتح القدیر می‌فرماید:

«هذا تصریح بجور معاویة و المراد فی خروجه لا فی اقضیته» [۱]

و فی العنایة شرح الهدایه عی حاشیة الفتح:

«و کان الحق مع علی فی نوبته».

یاگفته می‌شود که صاحب هدایه در عبارت تسامح کرده خطای اجتهادی را به جور تعبیر کرده است که یک نوع سوء ادب در تلفظ است.

و مصنف مختصر و شرح عقاید نسفی، علامه سعدالدین تفتازانی است که در شرح عقاید هم نسبت به حضرت امیر رضی الله عنه جور را یاد کرده است و در مختصر، این مثال را بیهوده داده است. اولاً علامه را بعضی به میل الی الرفض منسوب کرده‌اند که قول او پوچ است به نسبت حضرت امیر معاویه رضی الله عنه .

دوم: اگر او مرد صحیح قرار داده شود تا هم او سوء ادب کرده است و قول او در تنقید صحابه به قدر پریشه‌ای ارزش ندارد این حرف او را علیه او و دهن او باید زد. محشی در حاشیه‌ی مختصر از نقل دسوقی و تجرید فرموده است:

«و لا یخفی ما فیه من سوء الادب فی حق سیدنا معاویه رضی الله عنه و الجرئة علیه بما لا یلیق بمنصبه بل لو حملنا هما علی غیرهما لم یخل من سوء الادب لما فیه من الایهام». [۲]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ-مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۹ جمادی الاول ۱۴۱۳ ه.ق

ثبوت خلافت خلفای راشدین در قرآن و حدیث

الاستفتاء (١٦٩): خلافت را ما چطور ثابت کنیم برای خلفای راشدین و خلافت اینها را کسانی که قبول نمی‌کنند آیا آنها را مسلمان می‌توان گفت یا نه؟ وکسی که آنها را رد می‌کند به او مسلمان می‌توان گفت یا نه؟

---

۱ و – فتح القدیر: ۴٦۱/۵.

۲– مختصر: ص ۷۵.

الجواب بسم ملهم الصواب: خلافت خلفای راشدین از قرآن و حدیث ثابت است.

● **آیات قرآنی:**

۱- ﴿**وَعَدَ اللّهَ الَّذینَ آمَنوا مِنْکُم وَ عَمِلوا الصّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُم فی الاَرضِ کَما اِسْتخلَفَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِم**﴾ [۱].

۲- ﴿**قُل لِلمُخَلِّفِینَ مِنَ الاَعْرابِ سَتُدعَونَ الیٰ قوم اُولِی بأسٍ شَدِیدٍ تقاتلُونَهُم**﴾ [۲] و احادیث در این مورد بسیار است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۳ رجب ۱۴۱٦ ه.ق

مقام ائمه‌ی اربعه بالاتر است یا دوازده امام اهل بیت

الاستفتاء (۱۷۰): آیا فضیلت ائمه‌ی اربعه رحمهم الله بالاتر است یا فضیلت دوازده امام بیت؟ اگر فضیلت ائمه اربعه‌ی بالاتر است به چه دلیل و اگر فضیلت آنها بالاتر است هم به چه دلیل؟

الجواب بسم ملهم الصواب: فضیلت، اقسام و انواع مختلف دارد در بعضی امور، ائمه‌ی اهل بیت از ائمه‌ی اربعه افضل‌اند و در بعضی اینها بر بعضی از آنها فضیلت دارند. مثلاً ائمه‌ی اهل بیت کلاً به اعتبار شرافت نسبی از ائمه‌ی اربعه و تمام امت افضل‌اند؛ به نص قرآن و احادیث صحاح و به اعتبار استعداد و به اعتبار تحصیل مقام قطبیت و عرفان هم افضل‌اند و بعضی از ایشان مثل حسنین و پدر محترم‌شان رضی الله عنهم که به شرف صحابیت مشرف شده‌اند، از ائمه‌ی اربعه رحمهم الله و غیرهم به فضیلت صحابیت هم افضل‌اند. البته در بعضی علوم و در پخش علوم و در بعضی مسائل اجتهادیه‌ی جزئیه، ائمه‌ی اربعه هم فضل عظیم دارند و همین تقلید اکثر امت و پیروی آنها در مسائل اجتهادیه و فروعیه برای ایشان خیلی فضل بزرگ و مقامی بلند است. خود ائمه‌ی اربعه

۱- النور: ۵۵.

۲- الفتح: ۱٦، و سوره‌ی مائده آیه ۵۴ و آیه‌های ۴۰ و ۴۱ سوره‌ی حج نیز بر این دلالت دارند.

ﷺ در زمان خود به فضل و احترام بعضی از ائمه‌ی اهل بیت ﷺ که در زمان ایشان بودند، قایل می‌بودند همچنان که از امام ابوحنیفه ﷺ مدح و ثنای امام محمد باقر و امام جعفر صادق ﷺ مرویست.

البته مسئله‌ی کمال علمی و تقلید مذهبی امری دیگر است و اگر نه ما خود اهل تسنن محبت اهل بیت را مثل محبت دیگر صحابه ﷺ یکی از واجبات دینی می دانیم و ما هم معتقدیم که ایشان همه اهل علم و اهل کمال و اهل عرفان بودند حتی که نیابت باطنی و قطب الاقطابی نصیب ایشان ﷺ می‌بود همچنانکه صاحب روح المعانی در تفسیر خود در سوره‌ی احزاب تحت آیه‌ی اهل بیت این مباحث را تحریر فرموده است[1]. و همچنین خواجه مجدد الف ثانی در مکتوبات خود.

این همه مباحث در موضوع کمالات و فضایل ظاهری‌اند اما کمالات باطنی و فضایل اخروی هرکس را به اعتبار اجر و ثواب، غیر خداوند متعال کسی نمی داند در این مورد بر ما توقف لازم است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۱ محرم الحرام ۱۴۱۲ ه.ق

مهدی آخر زمان چه کسی است و در چه وقت ظهور می‌کند؟

الاستفتاء (۱۷۱): مهدی آخر زمان چه کسی است و در چه موقعی ظهور می‌کند؟

الجواب بسم ملهم الصواب: مهدی آخر زمان شخصی به نام محمد بن عبدالله و اسم مادرش آمنه است، نسباً از پدر حسنی و از مادر حسینی است و در مدینه منوره متولد می شود و در مکه مکرمه بعد از چهل سال از وقت تولدش؛ وقتی که در عالم کثرت فتن و فساد باشد و خروج دجال قریب گردد، برای جلوگیری از آنها ظهور می‌کند. کذا فی الاحادیث و علامات قیامت.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۴ شعبان ۱۴۱۴ ه.ق

۱- روح المعانی: ۹/۲۲ الی ۱۲.

امام مهدی فرزند حسن عسکری از دیدگاه اهل سنت

الاستفتاء (۱۷۲): آیا اهل سنت این گفته راکه مهدی یگانه اولاد امام حسن عسکری بوده و در سن کودکی با مشاهده‌ی کمالات ارزنده و فضایل اخلاقی از دیده‌ی مردم پنهان گشته است، قبول دارند یا نه و در این مورد چه می‌گویید؟

الجواب بسم ملهم الصواب: وجود و ظهور امام مهدی علیه‌السلام نزد همه‌ی اهل سنت مسئله‌ای متفق علیه است ولی آن مهدی صفاتش در حدیث صحیح و مشهور از پیامبر اسلام ﷺ با این طور وارد است:

۱- از اولاد امام حسن و مادرش حسینی است.

۲- پدرش عبداللّه و مادرش آمنه است.

۳- مولدش در مدینه منوره و ظهورش بعد از چهل سال از تولد، در مکه مکرمه می‌باشد.

دیگر علامت‌های بسیار دارد که در حدیث آمده است ولی در روایات حضرت علی رضی‌الله‌عنه و دیگر ائمه‌ی اهل بیت به همین طریق وارد شده است.

و در موضوع آن امام مهدی که اهل تشیع به آن قائل‌اند به نظر ما یکی از این صفات و علایم دیده نمی‌شود. ثانیاً نزد آنها در موضوع امام مهدی و قائم و حجة و منتظر، اختلاف دیده می‌شود و یازده قول در این مورد دارند این یازده گروه کسانی هستند که امامت حسن عسکری را تسلیم کرده‌اند. البته ایشان خود دانند ما کاری به آن نداریم.

گروهی می‌گویند که امام حسن عسکری علی بن محمد نقی است، بعضی گویند عسکری حسن بن علی رضی‌الله‌عنه است. تفصیل آن یازده گروه این است:

۱- حسن عسکری خود امام مهدی و نمرده است و او اولاد ندارد و او دو غیبت، صغری و کبری دارد.

۲- مهدی حسن است و مرده است دو مرتبه زنده می‌شود و اولاد ندارد.

۳- حسن مرده است و برادر خود جعفر را وصیت کرده و اولاد ندارد.

۴- حسن مرده است و امامت به برادرش جعفر رسیده و امامت به جعفر رجوع

کرده است.

۵- حسن مرده و نسل ندارد و امامت به برادرش محمد بن علی رسیده است و او وارث دارد.

۶- برای حسن یک پسر بوده که قبل از فوت پدرش به دو سال متولد شده و در همین دو سالگی از خوف برادرش جعفر و دیگر دشمنان متواری شده است و نام او محمد و امام مهدی موعود و قائم و حجة و منتظر او است.

۷- برای حسن پسری که بعد از ۱۸ ماه از مرگ او متولد شده، متواری شده است در غار سامره وقتی دنیا پر از فتنه می‌شود ظهور کرده همه را نابود می‌کند.

۸- حسن فوت کرده و اولاد ندارد و امامت ختم شده است. اینها یازده امامی‌اند.

۹- حسن فوت کرده و پسری هم او را بوده ولی معلوم نیست که قبل از موت او بوده یا بعد از موت او و ما نمی‌دانیم کجاست و وقتی ظهور می‌کند.

۱۰- حسن فوت کرده و برای مردم دنیا امام لازم است ولی نمی‌دانیم از اولاد اوست یا دیگر است.

۱۱- ما توقف می‌کنیم و حقیقت حال به ما روشن نیست.[۱]

● **خلاصه**

در وجود مهدی ما و ایشان متفق هستیم فقط در تعیین و تشخیص آن اختلاف داریم آنچه ما می‌گوییم نزد آنها ثابت نیست و برعکس نزد ما.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۲ شعبان ۱۴۱۴ هـ.ق

۱-کذا فی الملل و النحل الشهرستانی: ۱۷۲/۱-۱۷۰.

رسالەی

تَوفِیقُ الْوَدُوُد

فِی

تَحْقِیْقِ الْمَهْدِیِّ الْموعُود

رساله‌ی توفیق الودود فی تحقیق المهدی الموعود
در جواب سؤالی طولانی از کراچی

الاستفتاء (۱۷۳)

الجواب بسم ملهم الصواب و به استعین: آنچه از تحقیق مهدی موعود نزد علمای اهل سنت و الجماعت قاطبةً صحیح و ثابت است به شرح زیر است:

۱- حلیه، نسبت، محل متولد و هجرت و محل ظهور ایشان:

حضرت ایشان از سادات صحیح النسب کریم الطرفین‌اند و به قول محقق از جانب پدر حسنی و از جانب مادر حسینی است.[۱] نامش و اسم پدر و مادرش با اسم و اسم والدین حضور اکرم ﷺ موافق‌اند؛ همانگونه که در احادیث مصرح است. مولدش در مدینه منوره و محل ظهورش مکه مکرمه و مهاجرش شام است هم چنان‌که حضرت حکیم الامت در الطرائف الظرائف از محدث کبیر شیخ علی المتقی استاد شیخ عبدالحق محدث دهلوی و رساله‌ی او نقل کرده است.[۲] محل مرگش هم شام است، و در شانه‌ی او علامتی باشد مانند نشان ختم نبوت که بر کتف حضور اکرم ﷺ بود. چهره‌اش چون ستاره درخشان و پیشانیش گشاده و بینی مبارکش دراز می‌باشد و در میان دندانهایش فرجه باشد و جمالش جمال عربی یعنی گندم‌گون و چشم او اسرائیلی یعنی دراز و پهنادار می‌باشد و همچنان بر کتف دست راست او خالی باشد زبانش لکنتی مختصر دارد، ریش او انبوه و چشمش قدرةً سرمه‌ای باشد و عمر ظهورش سال چهلم او می‌باشد.

۱- بذل المجهود شرح سنن ابی داود: ۱۹۳/۱۷، مظاهر حق، اشعة اللمعات و ... .
۲- الطرائف الظرائف: ص ۲٦.

۲- کراماتی که مخصوص به ذات او باشند:

یکی آن است که چون علامتی بر صدق دعوای او از او بطلبند اشاره بـه پـرنده می‌کند و پرنده آمده بر دست راست وی بنشیند و چون شاخی خشک در زمین بنشاند فی الحال سبز می‌گردد. هر قلعه و حصاری که فتح کردن می‌خواهد همین که تکبیر گوید دیوارها خودبه خود می‌افتد. بر سر او سایه‌بان می‌باشد که آن فرشته ندا می‌کند که این مهدی آخر زمان است از او بیعت کنید. سرلشکر او حضرت جبرئیل علیه‌السلام و پس پشت او حضرت میکائیل علیه‌السلام و سه هزار فرشته برای مدد او متلازم باشند. در زمان او گوسفندان با گرگان می‌چرند. کودکان با مار و کژدم بازی خـواهـند کـرد. زمـین تـمام دفینه‌های خود مثل زر و نقره را بیرون می‌اندازد و در زمین برکت پیدا می‌شود که یک کیلو هفتصد کیلو ثمره می‌دهد. دل‌های مردمان چنان مستغنی می‌گردند که صدقات و زکوة هم قبول نمی‌کنند.

۳- نشانی‌های لازم و موقوف علیه ظهور مهدی علیه‌السلام :

باید گفت که این علامتها قبلاً در دنیا باید ظهور کنند و تا اینها اولاً ظهور نکنند و برای هر کس روشن نشوند، هر فردی از هر نوع بشر که باشد دعوای مـهدویت کـند دعوای او کذب و دروغ شمرده می‌شود و او را از همان کذابها باید دانست که حضور اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم قبل از ظهور مهدی بر حق به آنها اشاره فرموده است و تا حال تقریباً هفتاد و چهار آمده است. و چند دیگر هم امکان آمدن دارد ما انتظار چند دیگر تا حال داریم، بنده اگر چه نه ازاهل عرفانم و نه از اهل الهام و نه اهل کشفم و نه اهل فراست فقط یک نفر مدعی اسلام ساده‌ام و از وجدان خود می‌گویم که دعوای مهدویت و ظهور مهدی به این زودی و سرعت، قبل الوقت و بی‌موقع و از ترهات و شطحیات و از فساد متخیله و استیلاء مالیخولیاست. هر مسلمان ساده از مدعیان این امر قبل از ظـهور عـلامات

ظهور که صادق المصدوق خبر داده است برحذر باید بود.

علامات این‌اند: یکی اینکه سیدی بی‌گناه هاشمی میان حجراسود و مقام ابراهیم کشته شود. دوم: اینکه پیش از ظهور او امیری باشد به نام سفیان در شـام و از اولاد ابوسفیان برای طلب مهدی لشکری عظیم به جانب مکه مـی‌فرستد چـون در بـیداء جحفه می‌رسند شکار زمین شده و در زمین فرو می‌روند فقط دو نفر سلامت می‌مانند که یکی برای سفیان خبر ببرد و دوم خبر خوش برای مهدی برساند و مردم به دست مهدی بیعت می‌کنند و به جنگ سفیانی برود و او را ذبح بکند. دیگر اینکه روستایی که به نام «حِر سفیان» باشد نزد غوطه‌ی شام خسف می‌گردد و در ماه رمضان مبارک آن سال در شب اول، خسوف ماه و در پانزدهمش کسوف آفتاب و به روایتی در پانزدهم هم خسوف ماه یعنی دوبار خسوف باشد و در مدینه منوره در همان سال قبل از مهدی کشت و خونی بزرگ در مقام حره‌ی شرقیه احجار الزیت رو می دهد که آن میدان غرق خون گردد و پادشاه شام و پادشاه مصر با هم بجنگند که اول بسیاری از دوم را اسیر کند.

و هم در حیات مهدی قبل از ظهور او مردی با پرچم‌های سیاه لشکری عـظیم از شرق خراسان برای اعانت مهدی روانه گردد. یاد باید کرد که کراچی و امثال آن به اتفاق تاریخ و جغرافیا داخل خراسان نیستند.

و نیز گروهی از مسلمانان تبریز به مددش می‌روند و نیز قبل با فرزندی از فرزندان حضرت علی ﷺ که علوی است اتفاق و بیعت کنند و او از علت اینکه اهل بیعت نیست کشته شود و در همان سال تاریکی هم در عالم پیدا شود پس بعد از این سال یا در میانش، ظهور امام مهدی در دهم محرم واضح و لائح می‌گرد.[۱]

و فی بذل المجهود:

«**فیخرج رجل من اهل المدینة هارباً الی مکة ... یظن ان اهل مکة لا یعرفونه و اما اهل**

۱-کذا فی طرائف الظرائف: ۲۸/۱-۲۷.

المدینة فانهم یعرفون منه حسبه و نسبه و صلاحه و تقواه»[1]

همین است قول جمهور علما که امام مهدی با همین وضع و نشانیها ظهور خواهد کرد.

۴- امام مهدی وجود خارجی دارد!

گروهی به این جانب رفته‌اند که امام مهدی وجود خارجی ندارد؛ چون در خصوص او وارد شده است که «**لا مهدی الا عیسی**» به طوری که میرزا غلام محمد و معتقدانش و مختصری از علمای اسلام گول خورده و به همین دعوی قلم برداشته‌اند. اما قولشان پوچ است؛ چراکه روایات ظهور مهدی اکثر صحیح و واجب العمل اند بلکه به درجه‌ی تواتر معنوی رسیده‌اند و معنی این روایت این است که نیست مهدی کامل و اکمل مگر حضرت عیسی نه اینکه مهدی اصلاً وجودی نخواهد داشت. نظیرش «**لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقا**» و «**لا صلوة الا بفاحة الکتاب**» **و غیرهم** هستند. کذا فی عقاید مجددیه از علامه فضل اللّه تورپشتی که مرجع عقاید مجدد الف ثانی است.[2]

۵- افرادی که قبلاً ادعای مهدویّت کرده‌اند!

کسانی که قبل الوقت دعوای مهدویت کرده‌اند، در تخریب و فساد امت رفته‌اند و به چند وجوه و علل گول خورده‌اند.

باید دانست که اطلاق مهدی بر سه معنی می‌آید: لغوی، اصطلاحی و موعود.

لغوی ظاهر است. و در اصطلاح، مهدویت مقامی است از مقامات سلوک که چون سالک بر آن می‌گذرد، او را این لقب محسوس می‌گردد. و سوم هم معروف است.[3]

حالا باید فهمید که چون سالک حق‌پرست به این مقام می‌رسد اگر کشف عیانی

۱- البذل: ۱۹۴/۱۷.　　۲- عقاید مجددیه: ص ۲۱۳. تحفة الاحوذی شرح ترمذی: ۱۳۱/۳ و غیرهما.

۳- مکتوبات شیخ الاسلام المدنی: ۲۳٦/۳.

دارد او را خطاب می‌کنند: «یا مهدی» یا «انت المهدی». و اگر کشف وجدانی دارد او وجداناً احساس می‌کند که من مهدی شده‌ام پس این شخص اگر شیخ کامل دارد و او را آگاه می‌کند یا که علم کامل و توفیق الهی شامل حال او گردد او می‌فهمد و لغزش نمی‌خورد. کما اینکه برای بسی از اولیا چنین خطاب در این مقام رسیده است و برای بسیاری از مریدان شیخ الاسلام مدنی، نیز این خطاب شده است. و مولانا حامد میان صاحب این خطاب، تا حال در لاهور هستند. و اگر توفیق الهی و توجه شیخ کامل بر حال او بررسی نکرد لغزش می‌خورد و می‌فهمد که من همان مهدی موعود شدم و شیطان و نفس این افهام را در جذر طبیعت او به حکم طبیعت ثانویه فرود می‌آورد چنانچه ۷۴ نفر همانند محمد اتکی و بهاؤاللّه و باب میرزا غلام احمد و حارث کذاب و اسحاق احرس و غیره را به همین طریق گمراه کرد. و این مدعیان قبل الوقت را همه به همین دام می‌کشد پس از کنترل خود بیرون می‌روند. اعوذ باللّه من شرّهم.

۶- توضیح بعضی مستدلات محرر و تنقید بر بعض کلمات او:

۱- می‌نویسد:[۱] **«شما شبها به کثرت و با توجه کامل به آن حضرت این جمله را ورد بسازید: الصلوة علیک یا خلیفة اللّه خذ بیدی قلت حیلتی فادرکنی».**

گویم: گفتن این کلمه از سه حال خالی نیست یا به اراده‌ی حاضری و ناضری حضرت خلیفه می‌خواند، که در این صورت کفر است. و اگر عقیده‌ی تشریف آوری او می‌کند برای مدد او، نیز شرک است و باطل و افتراء است و بهتان. و اگر به غیر کدام عقیده گوید، چون که موهم الشرک است نیز مکروه است کذا حقق امثال هذا اللفظ الشیخ مولانا محمد شفیع المرحوم فی جواهر الفقه.[۲]

۲- می‌نویسد: **«و هیچ کدام از اولیا نمی‌توانند از جانب خدا فیاضی کنند».**

۱- منظور از لفظ «می‌نویسد» کنایه از مخالف و مستفتی، و از «می‌گویم» مؤلف -حفظ اللّه- مراد است.
۲- جواهر الفقه: ۲۵/۱.

گویم: اگر مراد این است که خود بالذات فیاض نیستند پس حضرت مهدی و خلفایش هم از این مستثنی نیستند چراکه فیاض بالذات فقط و فقط ذات واجب الوجود است و اگر مقصود این است که چون همه فیضها مرتبط به وجود غوث و امام زمان‌اند که او تقسیم کند، هم صحیح نیست چراکه این خلاف شریعت و طریقت است؛ بدین وجه که فیض هر کس نتیجه‌ی عمل اوست به دیگری تعلق ندارد و در صورت وجود مهبط وحی آسمانی هزاران صحابه صاحب فیض و افاضه بودند چه برسد به وجود دیگران.

۳- می‌نویسد: «**عمر دنیا و عمر امت محمدی بعد از سرور ۱۵۰۰ سال است**».

می‌گویم این همه احادیث مبنی بر تقریب‌اند نه بر تحقیق و مفهوم عدد غیرمعتبر است و اگر نه این همه احادیث متعارض آیات قرآنی و احادیث صحیحین می‌شوند که در آنها آمده است که علم قیام ساعت از غیب الهی است حتی که حضور اکرم ﷺ چون جبرئیل در حدیث احسان متفق علیه از او پرسید، جواب دادند: «**ما المسئول عنها باعلم من السائل**».[1]

قرآن مقدس می‌فرماید: «**قل انما علمها عند ربی لا یجلبها لوقتها الاهو**»[2] **الایه**. پس چگونه گفته می‌شود که مسئله حل شده است؟!

۴- می‌نویسد: «**و هیچ کس نمی‌داند که ایشان که هستند و از کجا و الآن در کجا هستند و چطور پیدا می‌شوند و وقت ظهورشان چه سالی است**»؟

گویم: این عبارت نویسنده با این عبارت دیگر او تعارض کامل دارد که می‌نویسد: «**ظهور حضرت مهدی در محرم، قطعی و حتمی و مستدل و مدلل است. و برای من چون روز روشن می‌باشد**». این عبارت دلالت بر اختلاط حواس و عدم انضباد بر قول خود قائل دارد و از محل اعتبار ساقط است.

۵- می‌نویسد: «**یخرج رجل من وراء النهر یقال له الحارث ...**».

۱- مشکواة، اول کتاب الایمان.
۲- الاعراف: ۱۸۷ .

در جواب می‌گویم: این روایت بطوری که محدثین نوشته‌اند و ما بالا نوشته‌ایم، متعلق به بعد از خروج امام مهدی است و در آن وقت این حارث و منصور هر دو زنده بوده و با لشکر به خدمت امام می‌رسند. و شما بعد از چند سطر می‌نویسید که حدود چهل سال پیش به رحمت ایزد پیوسته‌اند. گوییم تعجب است از این تناقض حرفهای نویسنده پس چون مرده است، از قبر چه نصرت می‌کند. **هل هذا الا الاختلال الحواس اوعدم الانضباط.**

و در آخر خود می‌نویسد: «**اذا جاء الهاشمی ...**».

آیا بعد الموت و از کراچی می‌آید؟ نه خیر به اتفاق جغرافیاشناسان، کراچی در خراسان داخل نیست و از خراسان و زنده می‌آید نه از کراچی و بعد از مرگ؛ گذشته از آنکه خود این روایت مطعون است.[1]

۶- می‌نویسد: «**حالا اگر حضرت امام از عربها می‌بود ...**».

گویم: ما بالا با حواله و تحقیق نوشتیم که از عربها و متولد مدینه و از نسل حسنین است.

۷- می‌نویسد: «**علما این طور می‌گویند که ایشان در مدینه منوره متولد و از سادات هستند این حرف را هیچ مبنای صحیح سندی که حدیث باشد، نیست بلکه نعیم بن حماد در مسند خود از حضرت علی ﷺ ...**».

گویم: روایت مسند متعارض است با روایت برهان از حضرت علی ﷺ. آن روایت به این شرح است: «**عن علی ﷺ: المهدی مولده بالمدینة من اهل بیت النبی ﷺ اسمه اسم النبی و مهاجرته بیت المقدس کث اللحیة**».[2]

و سند این هر دو حدیث اشکال و در هر دو کلام است البته این روایت دوم بسی شاهد و مؤید از روایات دیگر دارد که قابل ترجیح است اما روایت اول مؤیدی ندارد بلکه نعیم بن حماد درکتاب خود بسی تر و خشک را جمع کرده و موضوع‌ها هم روایت کرده است و این روایت هم از شبهه‌ی موضوعیت خالی نیست لمخالفتها لکثیر من

۱- عون المعبود: ۱۷۷/۴.
۲- طرائف: ۳۱/۱.

الروایات الصحیحة فی ذکر المهاجر.

۸- می‌نویسد: «**در روایت آمده: عن حسن بن علی رضی الله عنه انه قال لصاحب هـذا الامـر غیبتان ...**».

گویم: این روایت از نظر اهل سنت صحیح نیست و در مورد مهدی که فرزند حسن عکسری است و در غار سامره مختفی و متواری است هیچ احدی از علمای اهل تسنن به غیبت کبری و صغری قایل نشده‌اند و این قول حضرات تشیع است اگر نزد ایشان ثابت است ما حرفی نداریم ولی این مهدی کراچوی را حضرات تشیع هم قبول ندارند.

۹- می‌نویسد: «**این مسند به دلایل ظاهری و باطنی و علمی و کشفی است**».

گویم: اتفاق علمای اهل تسنن و عرفای طرق اربعه است که کشف و باطن و کرامت و الهام زمانی مورد اعتبار هستند که با دلایل شرعی متصادف و معارض نگردند و اگر نه استدراج و لا یعنی می‌باشند. حضرت مجدد الف ثانی در چند مکتوب خود این بحث را تکرار فرموده است. البته اگر مخالف شرع نباشد برای صاحب آن اعتبار دارد نه برای غیر او و بر خود او هم واجب العمل نمی‌گردد. و آن عجیب امامی است که بستگان خود را برای رهایش کراچی که در هیچ کدام از رهایش گاههای مـهدی تـعلق نـدارد موظف و سراسیمه کند و این عجب کشف و الهامی است که گذشته از دلیل نقل، عقل او را نپسندد.

۱۰- می‌نویسد: «**من کذب بالمهدی فقد کفر**».

گویم: این حدیث موضوع و از افتراءات ابوبکر اسکاف است.

۱۱- می‌نویسد: «**من همانم که می‌گوید من مهدی هستم اختیارات همه دنیا به من داده شده و مقام مهدویت به من داده شده و خلعت مهدویت بر من پوشیده شد**».

گویم: این کلمات افتخاریه از شأن مهدی خیلی بعیداند چراکـه ایشـان صـاحب صحواند نه صاحب سکر و این کلمات از باب تحدث به نعمة الله هم نیستند و با این همه مخالف حدیث صحیح‌اند چراکه در حدیث صحیح از صفات مهدی این قدر عجز

آمده است که بعد از حصول مقام مهدویت هم، چون خلیفه‌ی مدینه می‌میرد او از ترس و اخفاء حال خود که شاید او را به خلافت برگزینند از مدینه فراری شده در مکه متواری می‌گردد تا این‌که او را ابدال و غیره شناخته و با هزار داد و فریاد بیعت می‌کنند و حال آن‌که تا این وقت که شما می‌گویید اعلان مهدویت او و مدتش از جانب خدا نیامده بود.

مشوره‌ی خیرخواهانه‌ی احقر برای فرزند گرامی نویسنده این است که احوال خود را به علماء آن دیار عرضه کنند اگر توافق کردند خیر و اگر نه پس باید به حال خود متوجه شده اصلاح آن کنند.

اظهار حقیقت

احقر در این حرفهای این محترمان صد در صد ادراک اختلال می‌کنم و احقر اگرچه از عرفان عاری و صفر الیدم اما با اهل عرفان هر طرق و واردین میدان، صحبت‌ها کرده‌ام و انداز کلام هرگروه و بوی ذوق هر کس را از تجربه می‌شناسم و از مطالعه‌ی کلام اهل کشف در این موارد بارها برخوردار شده‌ام بیش از آن‌که در این اوراق تسوید کرده شده است. مثل کلام شاه نعمت اللّه وکلام ابن عربی وکلام علاء الدولة سمنانی و کلام ابوسعید ابوالخیر وکلام خواجه مجدد الف ثانی و غیرهم (رحمهم اللّه و قدس اللّه اسرارهم) ولی در مکاشفه‌های هر یکی اختلافات و مواردهایی هست. بحمداللّه موارد مکاشفه‌ها و سرچشمه‌ی اختلافات و تطبیق آنها را از راه علم ادراک کرده‌ام. **و ما علینا الا البلاغ**

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۴ جمادی الثانی ۱۴۰۴ هـ.ق

آشنایی با شخصیت حضرت امیر معاویه رضی الله عنه
ایشان از مؤلفة القلوب نبوده است

الاستفتاء (۱۷۴): حضرت امیر معاویه رضی الله عنه جزو اشخاص مؤلفة القلوب بوده یا خیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: حضرت امیر معاویه رضی الله عنه از مؤلفة القلوب نبود ایشان در سال ششم سال حدیبیه ایمان آورده‌اند به قول صحیح، ولی چون در مکه بودند اظهار آن نتوانستند تا این‌که در سال هشتم سال فتح مکه اسلام خود را اعلان و اظهار نمودند.[۱]

ایشان در بشارت و مژده‌های قرآنی و حدیثی داخل هستند، در این خصوص، ترجمه‌ی چند حدیث گوش کنید:

۱- از جابر مرفوعاً روایت است که حضور اکرم صلی الله علیه و سلم فرمودند نمی‌رسد آتش جهنم آن مسلمانی راکه مرا دیده است یا صحابه‌ی مرا دیده است.[۲]

۲- از وائله بن اسقع مرفوعاً: مبارک باد بر کسی که مرا دید و مبارک باد بر آنکه صحابی مرا دید (عبد بن حمید و ابن عساکر).[۳]

۳- از عائشه مرفوعاً: به تحقیق بدترین امت من کسانی هستند که جری‌ترانند بر اصحاب من.[۴]

۴- از ابن عباس مرفوعاً: کسی که بدگوید اصحاب مرا پس بر او لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم باد.[۵]

۱-کذا فی اسد الغابة فی معرفة الصحابة: ۴۱۷/۴، و رساله‌ی «حضرت امیر معاویه اور تاریخی حقائق» از مولانا محمد تقی عثمانی و «الاصابة لابن حجر»: ۴۳۳۳/۳، تحت ترجمته.

۲- رواه الترمذی فی باب فضل من رأی النبی صلی الله علیه و سلم.

۳- تاریخ دمشق لابن عساکر: ۳۰/۴۷ ط داراحیاء التراث بیروت.

۴- الکامل فی ضعفاء الرجال لابن عدی: ۱۹۹/۹. ۵-المعجم الکبیر للطبرانی: ۱۱۱/۱۲.

۵- از حسن مرفوعاً: هر که بمیرد در حالتی که بد گوینده‌ی یکی از صحابه‌ی من بوده است خداوند بر او در قبرش مسلط می‌کند حیوانی را که می‌جود گوشت او را در آن و تا قیامت دور نمی‌گردد (رواه ابن ابی الدنیا فی القبور)[1]

حضرت امیر معاویه ﷺ از صحابه‌ی بزرگ و دارای فضایلی بسیار است مختصراً چندی از آنها ذکر می‌شود:

امیر معاویه ﷺ در نظر حضور اکرم ﷺ

۱- ایشان در زمره‌ی کاتبان وحی رسول اللّه ﷺ بودند. نفر اول از کاتبان وحی، زید بن ثابت و دوم حضرت امیر معاویه بودند. همچنانکه ابن حزم و ابن کثیر تصریح کرده‌اند.

۲- برادر ام حبیبه زوج النبی ﷺ یعنی صهر او و خال المؤمنین بود.

۳- حضور اکرم ﷺ در حق او دعا فرمودند: «**اللّهم علم معاویة الکتاب و الحساب وقه العذاب**».[2]

۴- فرمودند: «**اللّهم اجعله هادیا و مهدیا و اهد به**».[3]

۵- فرمودند: «**اللّهم علمه الکتاب و مکّن له فی البلاد وقه العذاب**».[4]

۶- برای شیخین فرمودند: «**ادعوا معاویة، احضروه امرکم، فانه قویٌ امینٌ**».[5]

۷- فرمودند: «**املأه علماً**».[6]

۱-کذا فی الناهیة عن طعن معاویة ص ۴ .

۲-الاستیعاب لابن عبدالبرّ المالکی علی حاشیة «الاصابة فی تمییز الصحابة» باب معاویة.

۳- سنن ترمذی،کتاب المناقب باب شماره‌ی ۴۸ .

۴- البدایة و النهایة: ۱۲۰/۸ عن مسند الامام احمد + صحیح ابن حبان،کتاب مناقب الصحابة + مجمع الزوائد: ۳۵٦/۹ ط بیروت.

۵- مجمع الزوائد: ۳۵٦/۹ + البدایة و النهایة: ۲۲۲/۸ عن الطبرانی، با الفاظ متفاوت (و روایت بتمامه چنین است: پیامبرﷺ در مورد امری از شیخین استشاره نمود، آنان فرمودند «واللّه اعلم» (و مشوره‌ای ندادند) پیامبرﷺ ارشاد فوق را در همین زمان ایراد فرمودند).

٦- روزی حضرت امیر ﷺ هم ردیف رسول اکرمﷺ بر سواری بود. پیامبر پرسید کدام قسمت بدن‌تان با من

امیر معاویه در نظر صحابه ﷺ

۱– حضرت ابن عباس ﷺ فرمودند: «**دعه فانه قد صحب النبی ﷺ**».[۱]

۲–کریب غلام آزاد کرده‌ی ابن عباس ﷺ در موضوع یک روایت خواندن امیر معاویه ﷺ وتر را نزد ابن عباس شکایت می‌کند. ابن عباس در جوابش می‌فرماید: «**انه فقیه**». **و فی روایة «اصاب انه فقیه»**[۲]

۳– حضرت فاروق اعظم ﷺ تا آخر خلافت خویش، ایشان را پس از برادرش یزید بن ابی سفیان استاندار شام انتصاب و مقرر فرمودند. و در تمام دوران خلافت حضرت عثمان ﷺ استاندار شام بودند.[۳]

۴– حافظ ابن کثیر در «البدایة و النهایه» می‌نویسد:

«**چون حضرت علی مرتضی ﷺ از جنگ صفین برگشت، فرمود: ای مردم امارت معاویه ﷺ را بد ندانید. و اگر شما او را از دست بدهید، خیلی فتنه پیدا می‌گردد. سر مظلومان بی‌دریغ مثل خنظل از گردن‌ها جدا خواهند شد**».[۴]

۵– حضرت عمیر بن سعد در مورد او می‌فرماید:

«**لا تذکروا معاویة الا بخیر فانی سمعت رسول اللّه ﷺ یقول: اللهم اهد به**».[۵]

۶– حضرت سعد بن ابی وقاص از عشره‌ی مبشره می‌فرماید:

«**ما رأیت احداً بعد عثمان اقضیٰ من صاحب هذا الباب یعنی معاویة**».[۶]

نزدیک و متصل است؟ او گفت: شکم من. در همین زمان آن حضرت فرمودند: «اللّهم املأه علماً» (سیر اعلام البنلاء: ۱۲۷/۳ ، تحت ترجمة معاویة ﷺ + تاریخ اسلام للذهبی: ۳۱۹/۲).

۱– صحیح بخاری،کتاب المناقب، ذکر معاویه ﷺ .

۲– ارشاد الساری شرح صحیح بخاری: ۲۴۳/۸ .

۳–البدایه و النهایه: ۱۱۸/۸ . ارشاد الساری شرح صحیح بخاری: ۲۴۳/۸ ،کتاب فضائل اصحاب النبی ﷺ .

۴–البدایه و النهایه: ۱۳۱/۸ .

۵– سنن ترمذی:کتاب المناقب باب ۴۸ .

٦–البدایه و النهایه: ۱۳۳/۸ .

حضرت امیر در نظر تابعین

۱- حضرت عمر بن عبدالعزیز خلیفه‌ی عادل، در دوران خلافت خود کسانی را که در حق امیر زبان درازی می‌کردند تعزیر می‌زد.[۱]

۲- از عبداللّه بن مبارک کسی در حق امیر سؤال کرد، ایشان در پاسخ او فرمودند: **من چه می‌توانم گفت در حق کسی که پشت سر سردار دو جهان ﷺ بعد از سمع الله لمن حمده، «ربنا لک الحمد» می‌گفته است.**[۲]

۳- یکی از عبداللّه بن مبارک پرسید که از امیر و عمر عبدالعزیز کدام یک افضل است؟ حضرت ابن مبارک عصبانی شده در پاسخش فرمود: **قسم به خدا غباری که در بینی اسب امیر در جهاد همراه با رسول اکرم ﷺ رفته بود، آن به مراتب از عمر بن عبدالعزیز و اویس قرنی افضل بودند چه برسد به شخص امیر معاویه رضی الله عنه .**[۳]

عزیزم اگر شما مقام عبداللّه بن مبارک و اویس قرنی را بدانید همین یک کلمه برای فضل امیر کفایت می‌کند.

سوانح امیر مختصراً

باید دانست که فضل صحابه رضی الله عنهم در قرآن کریم و احادیث به عناوین مختلفه آمده است مثلاً وعده‌ی جنت، علو درجات، وعده‌ی رضا، وعده‌ی دیدار، وعده‌ی استخلاف و تمکن زمین. و بدانید این امور اگر قبل از ایمان کدام صحابی نازل شده‌اند یا بعد آن و برابر است که آن صحابی با حضور اکرم ﷺ جهاد کرده است یا نه؟ بالاصالة در تحت و نفس این فضایل و مصداق آیات داخل است البته د رعروج و نزول درجات متفاوت‌اند مثلاً بدری از همه افضل‌اند سپس احدی سپس ارباب بیعة الرضوان. و بیرون کردن یک نفر صحابی از این مصادیق، تحریف قرآن و حدیث است از حیث

۱- البدایه و النهایة: ۱۳۹/۸.
۲- المرجع السابق.
۳- المرجع السابق

معنی.

هدف اصلی

ولادت امیر پنج سال قبل از بعثت نبوی بود و در سال حدیبیه ایمان آورد و در سال فتح مکه ایمان خود را اعلان فرمود، دو سال و خوردهای ملازم صحبت حضور اکرم ﷺ بود وکتابت وحی می‌کرد. و در جهادهای حنین، طائف، تبوک و غیره همراه بود. بعد از فوت کردن حضور اکرم در شام رفته مصروف جهاد بود و در خلافت صدیق رضی الله عنه در جنگ یمامه شریک بود و بعضی گویند حضرت امیر رضی الله عنه مسیلمه‌ی کذاب را، رسید جهنم کرد ولی صحیح آن است که وحشی او راکشت. در خلافت فاروق رضی الله عنه تا چهار سال استاندار شام بود در این عرصه بسیاری از حدود روم را با جهاد اسلامی فتح کرد.

در خلافت عثمان رضی الله عنه دوازده سال مکمل استاندار شام بود و در این دوران در سنه ۲۵ هـ روم را تا سرحد عموریه فتح کرد.[۱] در سنه ۲۷ هـ قبرص را از راه دریا فتح کرد و اولین کسی که راه فتح را از دریاگشادند، ایشان بودند و در این بشارت حضور اکرم ﷺ داخل شدند:

«**اول جیش من امتی یغزون البحر قد اوجبوا**»:

اولین قشون از امت من که از راه دریا جهاد کنند، جنت را بر خود واجب کردند.[۲]

با رومیان شانزده جهاد کردند. در سنه ۴۹ هـ به فتح قسطنطنیه رفت و تا حدودی فتح کرد و اولین فاتح قسطنطنیه و در بشارت این حدیث داخل شد که حضور اکرم ﷺ فرمودند: «**اول جیش یغزوا القسطنطنیه مغفورلهم**»: اولین سپاه من که قسطنطنیه را غزا کند نزد خدا بخشیده شده‌اند».[۳]

۱- رک: تاریخ ابن خلدون ج ۲-۱. البدایة و النهایة و ... و ... .

۲- صحیح بخاری ج ۱ک: ۳۱ ب: ۹۳.

۳- البدایه و النهایه.

فهرست غزوات‌شان بشرح زیر است:

در سنه‌ی ۲۷ ، قبرص و در سنه‌ی ۲۸ ، جزیره‌ی قبرس را فتح کردند و در سنه‌ی ۳۲ قسطنطنیه قریش و در سنه‌ی ۳۳ ، قرنطیه و سلطیه و بعض قلعه‌های روم و در سنه‌ی ۳۵ ، غزوه‌ی خبث و در سنه‌ی ۴۲ ، سیستان و سند و در سنه‌ی ۴۳ ، سودان و در سنه‌ی ۴۴ ، کابل و هندوستان تا قندابیل و در سنه‌ی ۴۵ ، افریقا و در سنه‌ی ۴۶ صقلیه و در سنه‌ی ۴۷ ، باقی مانده‌ی افریقا و در سنه‌ی ۵۱ دو مرتبه قسطنطنیه و در سنه‌ی ۵۲ از نهر جیحون تا بخاری و در سنه‌ی ۵۶ ، سمرقند را فتح می‌کرد.

خلاصه، این همه شمه‌ای از فضایل و کمالات ایشان بود و برای تفصیل بیشتر، به رساله‌ی «**الناهیة من طعن معاویه** رضی الله عنه » و کتاب «حضرت معاویه و تاریخی حقایق» و «**تطهیر الجنان و اللسان**» و «**العواصم من القواصم**» مراجعه فرمایید.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ۔ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۲ ربیع الاول ۱۴۰۹ هـ. ق

حضرت معاویه رضی الله عنه از دیدگاه مسلمانان

الاستفتاء (۱۷۵): درکتابهائی که ما می‌خوانیم نوشته است که معاویه رضی الله عنه کافر بوده است چون با حضرت علی جنگیده است، درین مورد چه می‌فرمائید؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اشتباه نوشته است. حضرت امیر معاویه رضی الله عنه یک نفر صحابی وکاتب وحی و برادر زن رسول اللّه صلی الله علیه وسلم و خال المؤمنین است. حضور اکرم صلی الله علیه وسلم در حق او دعای علم، هدایت و نجات از عذاب فرموده است. پس هرگز امکان ندارد که دعای آن حضرت علیه الصلاة و السلام مردود شده و اوکافر باشد. و نیز باید دانست جنگیدن او با حضرت علی رضی الله عنه ، به هیچ وجه دلیل و موجب کفر نیست. کسی که ایشان را کافر گوید این نشان دهندهٔ این است که آن شخص خودش خارج از مذهب

اهل سنت و جماعت است و اندیشه و خوف سوء خاتمه دارد. اعاذنا اللّه منه.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ-کتبه: عبد الغنی عفی عنه، دارالافتاء منبع العلوم کوه ون

۲۹شوال ۱۴۲۳ ه.ق

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

علت تبدیل خلافت به ملوکیت

الاستفتاء (۱۷٦): علت تبدیل خلافت به ملوکیت را به طور تشریح بیان فرمائید.

الجواب بسم ملهم الصواب: تبدیل خلافت به ملوکیت دو علت داشت: یکی علت معنوی دوم صوری، علت معنوی آن اراده‌ی خداوند قدوس بود که در قرآن کریم به آن اشاره شده است. قوله تعالی: «**و تلک الایام نداولها بین الناس**». جناب رسول اکرم ﷺ نیز فرموده است:

«**الخلافة فی امتی ثلاثون سنة ثم مُلک بعد ذلک ...**» **الحدیث.**[1]

خلاصه‌ی این علت این‌که خواسته‌ی خداوند سبحانه و تعالی همین طور بود.

علت صوریش این چند امور بودند: یکی فتنه‌ی ابن سبا. دوم اختلاف بنی امیه و بعضی دیگران. سوم میل بنی امیه و بنی عباس و بعضی افراد به طرف مادیات و حب دنیا. و اصل الاصول در این مورد همان علت معنوی بود. چراکه عادت خداوند سبحانه همین طور است که در عالم زاد و ناسوت وقتاً فوقتا تغییرات و تحولات به وجود می‌آورد چون این عالم بما فیها همه حادث و قابل تغییر است پس باید حادث به مقتضای مزاج خود در هر آن و زمان دچار و شکار تغییرگردد تا این‌که رو به فنا آورد و معدوم‌گردد. این از لازمه‌ی هر شییء است که به اصل خود رجوع می‌کند طبق مقوله‌ی مشهور: «کل شییء یرجع الی اصله». اصل این عالم بما فیها عدم بود پس باید که دچار

۱- اخرجه الترمذی، کتاب الفتن، باب ما جاء فی الخلافة. ابو داؤد، کتاب السنة باب فی الخلفاء. النسائی، «الکبریٰ» کتاب المناقب.

تغییرات شده رو به عدم آورد.

خلاصه‌ی این علت صوری و ظاهری سه چیز شد: وجود اختلاف، حب دنیا و مقتضای طبعی حادث.

و اللّه اعلم و عمله اتم ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۴ ذیقعده ۱۴۱۱ هـ.ق

حضرت امیر معاویه رضی الله عنه از کاتبان وحی بوده است

الاستفتاء (۱۷۷): می‌گویند حضرت معاویه رضی الله عنه یکی از کاتبان وحی بوده است، حقیقت دارد یا خیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این قول صحیح و حقیقت واقعی است که انکار آن امکان‌ناپذیر است و کتب تاریخ از آن مشحون‌اند. ابن حزم و ابن کثیر بـه آن تصریح کرده‌اند.[۱]

و اللّه اعلم و عمله اتم ـ کتبه عبد الغنی عفی عنه، دارالافتاء منبع العلوم

۹ صفر ۱۴۱۸ هـ.ق

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

آیا حضرت معاویه رضی الله عنه مجتهد بوده است؟

الاستفتاء (۱۷۸): و همچنین می‌گویند حضرت معاویه از جمله‌ی مجتهدین صحابه بوده است، در صورتی که نامبرده روز فتح مکه مسلمان شدند باز چطور از جمله‌ی مجتهدین می‌باشند؟

الجواب بسم ملهم الصواب: حضرت امیر معاویه رضی الله عنه فقیه و عالم بزرگی بودند که خداوند متعال ایشان را درعلوم دینیه کمال تفقه عطا فرموده بودند؛ همچنانکه ابـن

۱-کذا فی تاریخ اسلام: ۱۸۲/۳ . البدایة و النهایة: ۲۰/۸ . و ... .

حزم می‌نویسد. امیر معاویه از جمله‌ی آن صحابه بوده است که او حیثیت صاحب فتوا داشت و مفتی و فقیه بودند. حضرت ابن عباس رضی الله عنه به فقاهت او شاهدی داده و اعتراف می‌کند که «انه فقیه» کما فی صحیح البخاری. لذا مجتهد گفته می‌شود و آن حضرت علیه السلام نیز در حق ایشان دعای علم و فقاهت نموده است و آنچه نوشته‌اید که در روز فتح مکه مسلمان شده است، این قول بعضی است و در برخی از کتب تاریخ همچنان نوشته است. اما در بعضی کتب نوشته است که ایشان قبلاً در سال حدیبیه اسلام آورده بود ولی رسماً در روز فتح مکه اظهار نمود بنابر محضوریتهایی قبلاً اظهار نکرد. در البدایه و النهایه از خود ایشان نقل می‌کند که فرمودند من در روز عمرة القضاء مشرف به اسلام شدم، اما از ترس پدرم آن را کتمان کردم.[۱]

مؤرخ فاضل ابن سعد بیان می‌فرماید که ایشان فرمودند من قبل از عمرة القضاء اسلام را پذیرفته بودم اما از هجرت به سوی مدینه ترسیدم چون مادرم می‌گفت اگر رفتی مخارج زندگی‌ات را جلوگیری خواهیم کرد. بنابراین وعذرهای دیگری ایشان اسلام خویش را روز فتح مکه به همراه پدرگرامیش اظهار نمود.[۲]

و اللّٰه اعلم و عمله اتم ـ کتبه: عبد الغنی عفی عنه، دارالافتاء منبع العلوم

۹ صفر ۱۴۱۸ هـ.ق

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱- البدایه و النهایه: ۲۰/۸.

۲- الاصابة لابن حجر: ۴۱۲/۳. برای تحقیق و اطلاع بیشتر به «البدایه و النهایه» و «تاریخ اسلام» از مولانا نجیب آبادی و «حضرت معاویه و حقایق تاریخی» (نوشته‌ی مولانا محمد تقی عثمانی، ترجمه‌ی مولانا ابراهیم دامنی رحمه الله) مراجعه کنید.

بَابُ مَا يَتَعَلَّقُ بِالتَّقْدِيْرِ وَالتَّدْبِيْرِ

حکم منکر تقدیر چیست؟

الاستفتاء (۱۷۹): اگر شخصی انکار تقدیر کند مثلاً بگوید اصلاً وجود ندارد، آیا قایل این کلام کافر می شود یا خیر و آیا زنش طلاق می شود یا نه؟ اگر طلاق می شود چه طلاقی واقع می شود؟

الجواب بسم ملهم الصواب: کلیه در این باب این است که هر که یکی از ضروریات دین را انکار کند کافر می‌گردد پس قول این قایل که تقدیر اصلاً وجود ندارد کفر است چراکه وجود تقدیر و اعتقاد بر آن از ضروریات دین است به حکم قرآن و حدیث و زنش از او کلاً جدا می‌گردد دو مرتبه توبه داده شود.[1]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۵ ربیع الاول ۱۴۱۱ هـ.ق

توهین و استهزاء تقدیر کفر است

الاستفتاء (۱۸۰): اگر شخصی ضرری دید مثلاً فرزندش فوت کرد یا چیزی از مال او تلف شد در همین حالت شخص دوم به او گفت که همه اینها از تقدیر خداوندی هستند مغموم از ناراحتی گفت واقعاً اگر این از تقدیر هستند به زبان بلوچی گفت: «کلام این تقدیر را بگیرد» آیا این شخص کافر می شود یا نه و زنش طلاق می‌گردد یا خیر؟

۱- در نبراس می‌نویسد: «اهل القبلة فی اصطلاح المتکلمین من یصدق بضروریات الدین ... فمن انکر شیئاً من الضروریات ... لم یکن من اهل القبلة ولو کان مجاهداً بالطاعات و کذلک من باشر شیئاً من امارت التکذیب کسجود المصنم و الاهانة بامر شرعی و الاستهزاء علیه فلیس من اهل القبلة». (نبراس شرح شرح عقاید ص ۵۷۲).

الجواب بسم ملهم الصواب: این کلمه یک نوع تخفیف و استهزاء است به تقدیر، لذا این کلمه کفر است توبه و تجدید نکاح او را لازم است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ۔ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۵ ربیع الاول ۱۴۱۱ ه.ق

قتل، اجل است یا قاطع اجل؟

الاستفتاء (۱۸۱): آیا قتل، خود اجل است یا قاطع اجل؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این مسئله مبنی بر مسئله‌ای دیگر است، آن این است که علمای اهل تسنن در مسئله‌ی تقدیر به دوگروه تقسیم شده‌اند:

۱-گروهی می‌گویند تقدیر همه یک قسم است که آن را مبرم می‌گویند و تقدیر معلقی وجود ندارد این قول نزد محققین ضعیف و مرجوح است اگر چه صاحب نبراس آن را راجح قرار داده است ولی راجح این‌که او مرجوح است و نزد این‌گروه مطلقاً قتل خود اجل است و بس.

۲-گروه دوم تقدیر را به دو قسم تقسیم کرده‌اند: مبرم و معلق. و این قول راجح است. این‌گروه می‌گویند که قتل به اعتبار علم اللّه سبحانه و تعالی خود اجل است. ولی به اعتبار عمل قاتل چون‌که کسب بنده و تصرف اوست و منهی عنه، از این وجه من وجهٍ به نسبت عبد قاطع گفته می‌شود. همین است قول اشعریه.

معتزله آن را رأساً لذاته قاطع اجل می‌دانند از هر جهت.

در شرح عقاید و شرح آن نبراس می‌نویسد:

«**والمقتول میت باجله ای الوقت المقدر موته الاجل یطلق علی المدة و علی آخرها و کلا المعنیین صحیح فی کلام المصنف ای بانقضاء مدة حیاته او بحصول آخرها او فی آخرها علی ان الباء للظرفیة و الشارح حمله علی الثانی علی وفق قوله تعالی اذا جاء اجلهم و لانه اظهر و اختلف فی انه لو لم یقتل عاش ام لا؟ فذهب**

الاشاعرة الی انه یجوز ان یموت فی ذلک الوقت او ان لایموت (و هو الحق عندالاحقر). و ذهب جمهور المعتزله الی انه لولم یقتل لعاش والا فلا یؤخذ قاتله. اجیب بان الاخذ لکسبه المنهی عنه. و ذهب ابوالهذیل منهم الی انه لولم یقتل لمات مستد لأبانه لو لم یمت کان القاتل قاطعاً لاجل قدرّه اللّه سبحانه فلیزم غلبة العبد اجیب بان عدم القتل انما یتصور اذ الم یسبق العلم و التقدیر بقتله فلا محال ...». [1]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۹ ربیع الثانی ۱۴۱۴ هـ.ق

تقدیر و جواب اشکالی در مورد آن

الاستفتاء (۱۸۲): تقدیر چیست؟ مثلاً اگر یک نفر، نفر دیگر را به شوخی سیلی بزند یا مشتی بزند یا هل دهد، آیا تقدیر همین طور بوده که این آقا دیگری را سیلی و مشت بزند یا هل بدهد؟ اگر نفری نفر دیگر را بکشد می‌گویند تقدیر همین طور بوده است پس چرا از قاتل قصاص یا دیه می‌گیرند و روز قیامت عذاب داده می‌شود؟ جواب می‌دهند: تا دیگران این کار را نکنند و اگر چه قصاص یا دیه بگیرند ولی آنچه که در تقدیر نوشته شده در آینده انجام خواهد گرفت.

الجواب بسم ملهم الصواب: تقدیر آن است که خداوند کریم قبل از آفریدن تمام کائنات طبق علم ازلی خود هر آن چه که از حوادث کلی و جزئی که تا ابد به وجود می‌آید فیصله‌ی همه آنها را در لوح محفوظ ثبت فرموده و الآن و در مستقبل هر چه از کلیات و جزئیات در صحنه‌ی وجود طبق همان نوشته‌ی تقدیر ازلی نمودار می‌گردد و آنچه که در سؤال نوشته همه در تقدیر تحریر شده است.

قصاص قاتل و دیه و عذاب و غیره به این وجه بر سر بنده لازم می‌گردند که او

۱- نبراس ص ۱۹۲. برای دریافت دلایل هر گروه به این منابع مراجعه کنید: شرح عقاید و شرح آن از ص ۱۹۲ تا ۱۹۴ و شرح فقه اکبر از ملاعلی قاری ص ۱۴۹.

اختیار بازداشتن خود راکه به او داده شده است به کار نبسته مقصر شده است. و اگر او آن اختیار را به کار می‌برد محفوظ کرده می‌شد چراکه این همه امور مبرم نیستند، معلق‌اند.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۴ ذیحجه ۱۴۱۵ هـ.ق

همه مشکلات غم و خوشی از تقدیر است

الاستفتاء (۱۸۳): آیا هر چه مشکل بر انسان می‌آید خوشی و یا غم تقدیر الهی می‌باشد یا نه؟ بعضی را انسان بر سر خود می‌آورد و آیا تقدیر الهی به چند راه عوض می‌شود؟

الجواب بسم ملهم الصواب: وجود آن همه مقدر است آری ظهور آن به وسیله‌ی اعمال انسانی می‌شود؛ چراکه انسان کاسب است نه موجد، کسب او در ظهور آن وسیله می‌گردد مثل این که قوه‌ی برقیه در آب و ماده مودعست ولی تا کسب بشر در آن دخالت نکند امکان ظهور ندارد چنان‌که در قرون گذشته نبود و امروز کسب بشر چون به آن تعلق گرفت تمام نیرویش چون طشت بر بام گردید.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۹ جمادی الثانی ۱۴۱۴ هـ.ق

بَابُ مَا يَتَعَلَّقُ بِالْمَسائِلِ الاِخْتِلاَفِيَّةِ

علت به وجود آمدن کوه‌ها و گردش زمین

الاستفتاء (۱۸۴): درباره‌ی این بگویید که چطور شد که کوهها بر زمین میخ شدند و آیا آفتاب دور زمین می‌چرخد یا زمین دور آفتاب؟

الجواب بسم ملهم الصواب: زمین چون اول بر سر آب بود تکان می‌خورد خداوند متعال کوهها را به صورت میخ در آن بلند کرد تا تکان نخورد. نزد دانشمندان در قدیم آفتاب دور زمین می‌چرخد و نزد فیلسوفان و دانشمندان حال حاضر برعکس آن است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۶ جمادی الاول ۱۴۱۰ هـ.ق

وقتی که آفتاب در آسمان چهارم است چگونه مشاهده می‌شود؟

الاستفتاء (۱۸۵): خورشید در چندمین آسمان است؟ اگر در آسمانهای بالا است پس چطور ظاهر می‌شود و حال آنکه از حدیث فهمیده می‌شود که آسمان دروازه دارد فرشته‌ها مأموراند دروازه‌ها را باز می‌کنند این مسئله چطور است و هم مسئله ماه چطور است؟ و در چندمین آسمان است و به چه طور مشاهده می‌شود و آسمان به این سنگینی چطور استوایٰ است؟

الجواب بسم ملهم الصواب: آسمانها مثل شیشه صاف و شفاف‌اند همان‌طور اگر صد شیشه پشت سر هم ردیف کرده شوند و کوچکترین چیزی پشت صدمین آئینه نهاده شود، درنظر می‌آید همین طور هر چه که نور دارند مثل خورشید و ماه و پروین از هفت و شش و پنج آسمان به این طرف در روی زمین دیده می‌شوند چه مانعی هست. و خورشید در آسمان چهارم است و ماه در همین آسمان یا زیر آن است و ستاره در هر

آسمان هست طبق قولی. و قول دیگر آن است که ستاره‌ها همه در این آسمان‌انـد و باقیها ستاره‌های کثیر و عمومی ندارند.

و آسمان به این سنگینی به همان قدرت استوا و معلق است که همه زمین و دریاها را به قدرت خود استویٰ و معلق کرده است. پیش قدرت کارها دشوار نیست مگر نزد اهل منکر قدرت او. کذا فی الریاضیات.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲ جمادی الثانی ۱۴۱۰ هـ.ق

گردش زمین

الاستفتاء (۱۸٦): آیا در شب و روزی که می‌گذرد زمین در حالت چرخش است یا آسمان اگر زمین در حالت چرخش است چرا به ما معلوم نمی‌شود و چرا خـانه‌ها و زمینها تـغییر نـمی‌خورند؟ و اگـر آسـمان چـرخش مـی‌کند چـرا چـرخش او مـعلوم نمی‌شود؟ برای ما از نص قرآنی، بنویسید.

الجواب بسم ملهم الصواب: در قرآن و احادیث نص صریح در مورد گردش و سکون زمین و آسمان بیان نشده است. اکثر فلاسفه‌ی هیئت قدیم به گردش و تحرک آسمان و سکون و استقرار زمین قایل شده‌اند و بسیاری از علمای اهـل اسـلام از ارشـادات و قرائنی چند از کتاب اللّه همین قول را تأیید کرده‌اند.

و اکثر فلاسفه‌ی هیئت جدیده به گردش زمین دور خورشید قایل هستند و بعضی دیگر از علمای اهل اسلام همین قول را اختیار نموده‌اند البته قرآن نظریه ایشان را هم تردید و تکذیب نمی‌کند. اگر هر یکی از اینها در حالت گردش و تحرک باشد لازم نیست که شما آن گردش را ببینید یا احساس کنید چراکه عدم احساس و ندیدن، دلیل عدم وجود چیزی نمی‌گردد مثلاً در هر آن فرشته همراه با مردم هسـتند و بـعضی اوقـات فرشته‌ها از آسمان نزول می‌کنند چند بار شما آنها را دیده‌اید یا از آمدن آنها احساس

کرده‌اید اگر زمینها و خانه‌های شما ازگردش زمین تغییر نمی‌خورد باز هم صحیح است چراکه تنها روستا و شهر شما درگردش نیستند که شما از تغییر آن احساس کنید بلکه در صورت گردش زمین تمام دنیا درگردش و تحرّک قرار دارد پس شما چه می‌توانید از تغییر و عدم تغییر احساس کنید.

واللّٰه اعلم و علمه اتم و احکم - کتبه: ابو اسحاق حملی، دارالافتاء منبع العلوم

۳۰ صفر ۱۴۱۷ ه.ق

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

بَابُ مَا يَتَعَلَّقُ بِالْفِرَقِ الْمُخْتَلِفَةِ

ذکری‌ها اهل کتاب نیستند

الاستفتاء (۱۸۷): به صورت تنقید بر احسن الفتاویٰ در مورد اهل کتاب بودن ذکریان و جواب آن از مفتی صاحب:

حضرت محترم المقام جناب مولانا صاحب (دامت برکاتکم) السلام علیکم و رحمة اللّه و برکاته، اما بعد حل یک مسئله منظور است آن این‌که حضرت عالی در ص ۱۳۷ احسن الفتاویٰ مرقوم فرموده‌اید که ذکریان اهل کتاب‌اند. احقر از ذکریان ملک شما واقفیت ندارم‌که دارای چه عقیده هستند؟ اگر مراد اینجا همانهاست پس صاحب البیت ادریٰ بما فیه و اگر مراد مطلق قوم ذکریان است پس بر ذکریانِ‌کشور و مناطق ما تعریف اهل کتاب هیچ گونه صادق نمی‌آید زیرا فقها در تعریف اهل کتاب نوشته‌اند: «**من اعتقد دیناً سماویاً و له کتاب منزل** ...» و نکاح‌شان را مشروط به این شرط کرده‌اند: «**مؤمنةٍ بنبی مرسل مقرة بکتاب منزل**» و عقیده‌ی ذکریان ملک ما این است که این‌کلمه منسوخ وکلمه ما این است: «لا اله الا اللّه نور پاک محمد مهدی رسول اللّه» که از این محمد، محمد اتکی را مراد می‌گیرند و نبوت خاتم الانبیا ﷺ را منسوخ دانسته قائم مقام او را محمد اتکی می‌دانند پس چگونه مؤمن به نبی مرسل شدند؟ قرآن کریم را منسوخ دانسته برهان راکتاب منزل خود می‌دانند. کوه مراد را قبله می‌گویند حتی چون یکی بمیرد در لحد رویش را به آن جانب می‌کنند. نماز را منسوخ دانسته ذکر را قائم مقام او می‌دانند حتی نزدشان نماز عیبی بزرگ است. روزه‌ی رمضان را منسوخ دانسته ده روز اول ذیحجه را به جای آن می‌انگارند اگرچه بسا اوقات کلمه ما را استعمال می‌کنند به همراه همان اعتقاد خبیثه. قرآن را می‌خوانند و از حلف آن می‌ترسند ولی اعتقاداً منسوخ می‌دانند.

از عبارات فقها معلوم می‌شود که این هر دو چیز یعنی ایمان به نبی مرسل وکتاب منزل برای اهل کتاب بودن شرط است. و اگر یکی نباشد اهل کتاب نیست.

شاید در فکر مبارکتان آید که این احقر از عقایدشان کاملاً واقف نیست حقیقت این است که این قوم در ملک ما تا هفت و هشت صلب آباداند ما و ایشان و زنان و اولادشان یک جائیم.

بنده تا پنج بار با مشایخ آنها در حضور مجلس و بر سر بازار و مشافهةً مناظره نموده‌ام و از مشایخ آنها عقایدشان را سؤال کرده‌ام، طبق مرقوم بالا جواب داده‌اند. اولاً چون در این مناطق علم کم بوده، تسلط کلی بر عوام داشته‌اند حتی مردمان را به همین عقاید خود دعوت داده بلکه جبر کرده‌اند و این از صدها نفر ثابت است. و ملک مذکور (کوه ون) همه ذکری بوده‌اند فعلاً اللّه جل شأنه احقر را وسیله‌ی تبلیغ‌شان کرده اکثر مشرف به اسلام شده‌اند و سه و چهار نفر از مشایخ‌شان نیز مشرف به اسلام شده‌اند و مدرسه‌ی مذکوره (منبع العلوم) در میدانی واقع است که قبلاً میدان و مرکز ذکرشان بوده است. لذا احقر ایشان را کافر غیرکتابی یا زندیق می‌دانم استدلالاً از عبارات ذیل:

قال ابن عابدين فی مجموعة رسائله:

«اقول والاحسن ما فی فتاوی ابن الشبلی حيث سئل عن طائفة ينطقون بالشهادتين غير انهم لا يصلون و لا يصومون و يعظمون الصليب و الكنائس و يتبركون بها. فاجاب بما حاصله: ان نطقوا بالشهادتين مقرّين بهما فی وقت ما ثم صدر منهم ما ذكر فهم مرتدون تجری عليهم احكام المرتدين (الی ان قال): و ان نطقوا بهما غيرمنفكين عن تعظيم الصليب فهم كفار ولا ينفعهم نطقهم بهما مالم يتبرؤا عما مخالف ملة الاسلام ...».

«و الظاهر ان الغلاة من الروافض المحكوم بكفرهم لا ينفكون عن اعتقادهم الباطل فی حال اتيانهم بالشهادتين و غيرهما من احكام الشرع كالصوم و الصلاة فهم كفار

لا مرتدون و لا اهل کتاب». [1]

پس چون روافضِ غالی و علی اللّهی با وجود تسلیم نبی و قرآن و اتیان غیر من العبادات کافراند نه اهل کتاب، چگونه این تملق شان را ما با این همه خبث عقاید تسلیم کرده و در اهل کتاب داخل کنیم.

و فی الشامیة بعد بحث:

«یعلم مما هنا حکم الدروز و التیامنة فانهم فی البلاد الشامیة یظهرون الاسلام و الصوم و الصلاة مع انهم یعتقدون تناسخ الارواح و حل الخمر و الزنا و ان الالوهیة تظهر فی شخص و یجحدون الحشر و الصوم و الصلاة و الحج (الی ان قال): ولا تحل مناکحتهم و لا ذبائحهم ...، و الحاصل انهم یصدق علیهم اسم الزندیق و المنافق و الملحد ولا یخفی ان اقرارهم بالشهادتین مع هذا الاعتقاد الخبیث لا یجعلهم فی حکم المرتد ...». [2]

پس چگونه این اقرار اتفاقی و قرائت قرآن و غیره را ما از ذکریان با این قدر خبث عقاید قبول کرده در اهل کتاب داخل کنیم.

فقط هذا ما عندنا وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ منکم التحقیق و المزید فی هذا الامر لاغیر

۱۴ رمضان المبارک ۱۳۸۴ ه.ق

مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

الجواب و هو الملهم للصواب: محترم بنده زیدت برکاتکم السلام علیکم و رحمة اللّٰه و برکاته

بنده نی تقریباً ایک سال پیشتر مذهب ذکریان کی تحقیق کی بعد احسن الفتاویٰ مین مندرج جواب سی رجوع کرلیاهی اورابهی و هی خیال هی جو آپنی تحریر فرمایا. نیز احسن الفتاویٰ سوال ۱۸۱ ص ۳۱۸ سی بهی

۱- مجموعة رسائل ابن عابدین ص ۳۷۰ (الرسالة الخامسة عشر).

۲- رد المحتار: ۴۱۱/۳.

رجوع کرلیاهی اسکی جدید تحقیق بنام السراج فی تحقیق العشر و الخراج ارسال هی احسن الفتاوی کی مقام مذکور کی ساتھ لگائین.[۱] *والله اعلم بالصواب.*

رشید احمد (غُفِرَلَهُ)، دارالافتاء و الارشاد ناظم آباد کراچی

۱۵شوال ۱۳۸۴ هـ.ق

علامه مودودی و مسلک او

الاستفتاء (۱۸۸): مودودیت چه گروهی است و بانی او کیست و از چه زمانی پایه‌گذاری شده است و آنها دارای چه عقیده‌ئی هستند و اقتدای آنها در عقاید و اعمال و نماز چگونه است؟

الجواب بسم ملهم الصواب: مودودی گروهی هستند که منسوب است به ابوالاعلی مودودی و بانی این گروه همین ابوالاعلی است. آقای مودودی فقط حیثیت یکی منشی و مجله‌نگاری داشت و در هیچ مدرسه‌ای دینی نزد عالمی مستند درس نخوانده بود و سندی علمی نداشت گویا او شخصی خودرو و خود رأی بود. حضرت مفتی رشید احمد رحمه‌الله به حواله‌ی «هفوات مودودی» از مولانا محمود احمد عباسی در احسن الفتاویٰ نوشته است که آبا و اجداد جناب مودودی سنی نبوده‌اند.[۲]

پایه‌گذاری این گروه به نام جماعت اسلامی مثل گرگ در پوستین میش در سال ۱۳۶۰ هـق- ۱۹۴۱ م در دهلی به وقوع پیوست و اساس گذار این مسلک اولاً پنج نفر بودند یکی خود جناب، دوم شیخ محمد منظور نعمانی محرک اعلی، سوم مولانا ابوالحسن ندوی (این هر دو تا حال در قید حیات‌اند)[۳] چهارم مولانا امین احسن

۱- (ترجمه‌ی عبارت اردو ...) بنده تقریباً یک سال پیش پس از تحقیق در مورد مذهب ذکریان، از جواب مندرجه‌ی احسن الفتاویٰ رجوع نموده‌ام و آنچه نوشته‌اید، الآن نظریهٔ من موافق با آن است. و نیز از سؤال شماره‌ی ۱۸۱ ص ۳۱۸احسن الفتاویٰ رجوع کرده‌ام و به جای آن تحقیقی جدید تحت عنوان «السراج فی تحقیق العشر و الخراج» ارسال است آن را در مقام مذکور کتاب، بگنجانید.

۲- احسن الفتاویٰ: ۳۲۵/۱.

۳- الان این هر دو بزرگوار؛ اولی در سال ۱۴۱۷هـق و دومی در سال ۱۴۲۰ هـق مسافر آخرت شده‌اند. مولانا

اصلاحی. پنجم مولانا مسعود عالم ندوی. از ثناخوانـان طـراز اول او، مـولانا مـناظر احسن گیلانی دیوبندی و امام التاریخ مولانا سید سلیمان ندوی و مولانا عبدالماجد دریابادی و بسیاری از مشاهیر دیگر بوده‌اند اما بعد از مدتی چون ازکجروی و انحراف او پی بردند، او و مسلکش را شدیداً مورد تردید قرار داده و از او اظهار تبرّی نمودند و برای رد اوکمر بستند بطوری که اولین کسی که بر او قلم برداشت، ثـناخوان اولی او مولانا مناظر احسن بود و اولین کسی که از او تبری کرد، محرک اول او مولانا محمد منظور بود این همه رفقای او از او جبهه گرفته سرسخت مخالف اوگردیدند بـعد از ایشان در ردّش امام التاریخ سید سلیمان صاحب کلک نگارین خـود را بـر صـفحه‌ی بیاض جولان داد و بعد از او شیخ الاسلام سید حسین احمد مدنی و غیرهم در ردّ او رساله‌ها نوشتند.

ایشان در عقاید مذبذب و اهل زیغ‌اند بعض عقایدشان با معتزله و بعضی با خوارج و بعضی با اهل بدعت و بعضی با منکرین حدیث و بعضی با غیرمقلدین و غـیرهم توافق دارند وکلیه‌ی اهل سنت و الجماعت را مخالف‌اند.

● انتباه

آنچه مردم امروزه و ساده‌لوحان مادی‌پرست راگول داده است و به این‌گروه‌گرایش پیدا کرده‌اند حسن نظام، حسن اخلاق، ایثار، همدردی، اهـتمام اعـمال، و هـمت و جرأت این‌گروه است و چون‌که مردم این امور را ازکم فهمی خود معیار حق می‌فهمند این‌گروه را حق می‌گویند و اتباع می‌کنند. شعر:

بـــر شکـــر غـــلطید ای صـــفرائـــیان
از بـــــرای کـــــوری ســـودائـــیان

نعمانی در ردِّ مودودی کتاب «مولانا مودودی کی ساتھ میری رفاقت و سرگذشت اور اب میراموقف» و مولانا سید ندوی در ردِّ بر برخی از افکار مودودی، کتاب «تفسیر سیاسی اسلام» را نوشته‌اند.

بـــوقت صـــبح شـــود هـــمچو روز مـعلومت
کـــه بـــا کـــه بـــاختهٔگـــوی در شب دیـــجور
پـــری نـــهفته رخ و دیـــو در کـــرشمه و نـــاز
فتاده عقل بحیرت که این چه بوالعـجبی است
فســــــوف تـــــریٰ اذانکشــــف الغـــــبار
أفـــــــرس تـــــحت رجـــــلک ام حـــــمار

و در حقیقت نزد شرع و عقل این امور معیار حق نمی‌توانند شد؛ چراکه اگر این امور معیار حق قرارگیرند باید بزرگترین حق‌پرست شوروی، آمریکا، انگلیس و غیره باشند که در امور مذکوره اینها امروزه از همه برنده‌تراند بلکه معیار حق در روشنی دلایل قرآن و حدیث، صحابه و سلف صالحین (رضوان اللّه علیهم اجمعین) و اقوال و افـعال و اخلاق گرامی ایشان‌اند و بس.

بعد از این انتباه چندی از عقاید و اهداف این گروه برای توضیح افکار و مرام ایشان ذکر کرده می‌شود:

● عقاید این گروه و افکارشان

تعجب این است که هیچ مقام و ارباب مقام و مرجعی از مقامات و مراجع اسلامی نیست که از ضربه‌ی انتقاد و تنقیص نیش قلم مودودی رستگار و جانبر باشد همچنان‌که از توضیح زیر برای شما روشن می‌گردد.

● اهداف‌شان

خود از صراحت قلم و عبارات مودودی اهداف او روشن و اظهر من الشمس است همچنانکه قاعده است: «**کل اناء یترشح بما فیه**». در رویداد جماعت اسلامی خـود ایشان می‌نویسد که ترجمه‌اش به فارسی این است: «بنده در مورد دین فهمی به جای

اشخاص سلف و خلف و اتباع‌شان فقط به فهم خود از قرآن و حدیث کوشش کرده‌ام از این وجه بنده گاهی برای معلوم کردن این امر که دین خدا از من و از سایر مؤمنین چه می‌خواهد سعی این امر نکرده‌ام و ملاحظه‌ی این نکرده‌ام که فلان و فلان بزرگ چه می‌گویند. فقط بنده کوشش این امر می‌کنم که قرآن و حدیث چه می‌گوید».[۱] ملاحظه بفرمایید که کسی که در هیچ اداره و حوزه‌ای علمی نزد هیچ استادی معتبر درسی نگرفته است گذشته از دیگر علوم فقط از زبان عربی کما حقه وارد نیست که در تصانیف عربی به ترجمه‌ی دیگران محتاج باشد و چنین دعوا کند که بدون واسطه‌ی رسول اکرم ﷺ و صحابه و سلف ﷺ دعوای قرآن فهمی کند آیا به نظر عقل صحیح این امکان دارد؟

● **بعضی عقایدشان**

۱- توهین انبیا علیهم السلام

او در تفهیمات می‌نویسد: «عصمت از لوازم ذات انبیا نیست و یک نکته‌ی لطیف این است که اللّه تعالی به اراده‌ی خود از هر نبی درکدام وقت حفاظت خود را برداشته یک و دو لغزش از آنها سرزده شده است».[۲]

اگر کسی به طور نمونه می‌خواهد در تفهیم القرآن در قصه‌ی آدم و نوح و ابراهیم و داوود و یونس و یوسف علیهم السلام و ترجمان القرآن و رسائل و مسائل در حق حضرت موسی علیه السلام هفوات او را مطالعه کند.

۲- توهین صحابه رضی الله عنهم

در ترجمان القرآن می‌نویسد: «**صحابه معیار حق نیستند**»[۳]

در دستور جماعت اسلامی می‌نویسد:

۱- روداد جماعت اسلامی: ۳۷/۳. ۲- تفهیمات: ۵۱/۲.

۳- ترجمان القرآن: ۲۸۰/۱.

«غیر از رسول خدا کسی را معیار حق تصور نکند هیچ فردی را از مقام تنقید بالاتر نفهمد.»

یعنی هر فرد صحابه و سلف قابل تنقید است.[۱]

نیز در تفهیمات می‌نویسد: «**بسا اوقات بر صحابه هم ناتوانی‌های بشری غلبه می‌کند**»[۲].

او در کتاب «خلافت و ملوکیت» در جاهای متعدد توهین خلیفه‌ی سوم و امیر معاویه رضي الله عنه را نوشته است.

۳- توهین قرآن

در رساله‌ی «قرآن کی چار بنیادی اصطلاحین» می‌نویسد:

«در قرون بعدی رفته رفته معنی اصل «اله» و «رب» و «دین» و «عبادت» که در وقت نزول قرآن در فهم می آمدند تبدیل شدند بحدی که از معانی اصلی خود متغیر شده نهایت محدود بلکه به مفهومات مبهم خاص شدند. نتیجه این برآمد که فهم مدعای اصلی قرآن مشکل شد پس حقیقت این است که بنا بر پرده افتادن بر مفهوم این اصول بنیادی چهارگانه سه چهارم حصه‌ی قرآن از درجه‌ی تعلیم بلکه روح حقیقی آن از نظر مردم مستور شد».[۳]

گویا مودودی انتظار قرآنی غایب دارد العیاذ باللّه.

۴- توهین حدیث

در ترجمان القرآن می‌نویسد:

«اصول روایت حدیث را بگذارید که در این دور تجدید خرافات زمان اول را چه کسی گوش می‌کند.»[۴]

معاذ اللّه ثم معاذ اللّه. حدیث نبی اکرم ﷺ و اصول روایت حدیث به قول او در خرافات متروکه داخل‌اند.

۵- در نظر مودودی به جز از جماعت اسلامی دیگر همه طرق غلط‌اند

در خطبات می‌نویسد:

«حنفی، سنی، دیوبندی، بریلوی، اهل حدیث، شیعه و غیره ثمره‌ی جهالت‌اند».[۵]

۱- دستور جماعت اسلامی ص ۱۴.
۲- تفهیمات طبع چهارم ص ۲۹۴.
۳- قرآن کی چار بنیادی اصطلاحین ص ۴ الی ص ٦.
۴- ترجمان القرآن: ۱۱۱/۱۴ شماره‌ی ۲.
۵- خطبات مودودی ص ۱۲۸.

و در ترجمان القرآن می‌نویسد:

«ایمان ما این است که سوای دعوت جماعت اسلامی دیگر همه دعوتها و طریق کارها سراسر باطل و در اشتباه هستند».[۱]

● اعلان مودودی به مذهب خود

در رسائل و مسائل می‌نویسد: «**من نه مسلک اهل حدیث را به تمام تفصیلات صحیح می‌دانم و نه مقلد حنفی و شافعی‌ام**»[۲] یعنی آزاد خیالم هر چه دلم بخواهد چون اسب بی‌لگام می‌گویم و می‌پویم.

● مودودی و تقلید

در رسائل و مسائل می‌نویسد: «**نزد من برای صاحب علم، تقلید ناجایز وگناه بلکه ازگناه هم بدتر است».**[۳] (بدیهی است که بدترین شیء ازگناه، کفر است. حالا ببینید نزد مودودی تقلید از ائمه ازکفر هم بدتر است).

● مودودی و خدام کعبه‌ی معظمه

در خطبات مودودی می‌گوید: «**خدام کعبة الله مثل مجاورین بنارس و هردوار هستند».**[۴]

● مودودی صاحب و جمع بین الاختین

عدم جوار جمع دو خواهر در یک نکاح به نص و اجماع ثابت است اما مودودی صاحب در ترجمان القرآن فتوای جواز نکاح دو خواهر دوقلو برای یک مرد را صادر

۱- ترجمان القرآن: ۱۱۱/۲٦ شماره‌ی ۳.
۲- رسائل و مسائل: ۲۳۵/۱.
۳- رسائل و مسائل: ۲۴۴/۱.
۴- خطبات مودودی ص ۳۰۳. «بنارس» و «هردوار» دو شهر مقدس هندوها در هندوستان هستند.

کرده است.[۱]

● مودودی صاحب و معته

به نص قرآن کریم و اجماع امت اهل تسنن متعه منسوخ و تا قیام قیامت حرام شده است لیکن جناب مودودی به وقت ضرورت به جواز آن فتوا داده است.[۲]

● مودودی و انکار دجال

حضور اکرم ﷺ برای آمدن دجال پیش‌بینی کرده و خبر داده‌اند و بر صدق این پیشگوئی تمام امت اجماع دارند. و بر صداقت آن اندکی متردد شدن مسلمان را به محدوده‌ی کفر می‌رساند. ولی مودودی صاحب در رسائل و مسائل اظهار تردد و انکار کرده است.[۳]

حالا شما خود قضاوت کنید کسی که دارای این عقاید باشد حالش چیست؟ و در این مورد تحقیق احقر بی‌سود است وکسی که دارای این عقاید باشد اقتداء به وی در عقاید و اعمال و نماز چگونه گنجایش دارد؟

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ-مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۵ ذیحجه ۱۴۰۸ ه.ق

آشنایی با احمد رضاخان و فرقه‌ی بریلویه

الاستفتاء (۱۸۹): بریلوی و رضاخانی چه گروهی هستند؟ تمام سؤال با جمیع ملاحظات سؤال اول مطلوب است.

الجواب بسم ملهم الصواب: رضاخانی و بریلوی گروهی هستند که بانی مبانی این گروه

۱- ترجمان القرآن ص ۱۲۶ سال طبع: نوامبر ۱۹۵۴ م.

۲- ماهنامه‌ی ترجمان القرآن ماه اوت سال ۱۹۵۵ م.

۳- رسائل و مسائل ص ۵۵ الی ۵۷.

مولوی احمد رضاخان بریلوی است. او یک نفر مولوی تحصیل کرده بود و به فریب انگلیس و فرنگیان فریب خورده خودفروشی اختیار کرده و در مقابل دیوبندیان برخاست و مخالفت ایشان را فریضه‌ی خود قرار داد و تمام بدعات و رسوم را به ضد دیوبندیان مروج کرد، تقریباً در اواسط قرن دوازده هجری روی کار آمد و مذهباً حنفی هستند اما عقیدتاً مبتدع و اقتدای اینها در هیچ کار رسومی و در امامت دائمی درست نیست مگر کسانی که عقیده‌ی بدعت آنها به درجه‌ی شرک نرسیده است.

فقط وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۵ ذیحجه ۱۴۰۸ ه.ق

آشنایی با فرقه‌ی قادیانی

الاستفتاء (۱۹۰): قادیانی چه فرقه‌ای هستند با تمام ملاحظات سؤال اول؟

الجواب بسم ملهم الصواب: قادیانی گروهی هستند که سرپرست و موجد آنها میرزا غلام احمد قادیانی بود که اولاً دعوای مهدویت و دو مرتبه دعوای مسیحیت و سه مرتبه دعوای نبوت و بسی خرافات دیگر کرد و از شهر «پنجاب» مقام «قادیان» پیدا شد و در اواخر قرن سیزده هجری به وجود آمد و منکر ختم نبوت شد و به اتفاق علمای دنیا این گروه کافراند تمام تعلقات دینی و دنیوی با اینها حرام است اینها مثل ذکریان و بهائیان‌اند. گروه او را میرزائی، احمدی و قادیانی می‌گویند. نکاح و ذبیحه‌ی ایشان حرام است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۵ ذیحجه ۱۴۰۸ ه.ق

آشنایی با اهل حدیث

الاستفتاء (۱۹۱): اهل حدیث و غیر مقلد چه طائفه‌ای را گویند با تمام ملاحظات سؤال اول؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اهل حدیث گروهی هستند که سرپرست ایشان علامه شوکانی و مولوی نذیر حسین دهلوی و بعضی دیگر بودند. علمای ایشان در علم، علمای معتمد بودند. ایشان در عقاید بد نیستند اما تقلید را منکراند و تصوف را کما حقه قبول ندارند و اقتدای‌شان در نماز جایز است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ. مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۵ ذیحجه ۱۴۰۸ هـ.ق

آشنایی با فرقه‌ی وهابیه

الاستفتاء (۱۹۲): نجدی و وهابی چه عده‌ای هستند؟ با همه مقررات سؤال اول و نظریه‌ی شما در مورد این گروهها گذشته از مودودی و بریلوی و قادیانی و غیر مقلد و نجدی و غیره چیست؟

الجواب بسم ملهم الصواب: نجدی و وهابی گروهی هستند که پیروی از محمد بن عبدالوهاب می‌کنند این بزرگوار متولد سنه ۱۱۱۵ هـ بود و ۹۰ سال عمر داشت و هم عصر و هم درس حضرت شاه ولی اللّه دهلوی رحمه الله بود زیرا که شاه صاحب متولد ۱۱۱۴ هـ و متوفی ۱۱۷۶ هـ بودند. این هر دو در مدینه‌ی طیبه از شیخ محمد حیات سندی رحمه الله استفاده کرده‌اند.

محل تولد ایشان، «عینیه» بود و مرکز جماعتش هم آنجا بود که یکی از شهرهای نجد است. ایشان عالم و حنبلی مذهب بودند و نوعیت تحریکش نوعیت تحریک ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم و شاه ولی اللّه دهلوی و شاه اسماعیل رحمهم الله بود. عقایدش مثل عقاید ابن تیمیه بود و تصوف و تقلید را کماحقه قایل نبود. به طوری که پسرش شیخ عبداللّه و نواسه‌اش شیخ صالح در تألیفات خود کاملاً نوشته‌اند. البته در مزاج و نوعیت تحریک او فوق‌العاده تند روی بود از این وجه نسبتاً در افراط رفته و در چند مسئله‌ی معدود برخلاف جمهور گام‌زن شد؛ به طور مثال: سفر به زیارت نبی اکرم صلی الله علیه وسلم را جایز

نمی داند. دوم: توسل بالنبی ﷺ و صالحین را مطلقاً ناجایز می‌گویند. سوم: سؤالِ شفاعت هنگام حضور به عرض سلام در بارگاه رسالت را روا نمی دارد.

چهارم: در اشعار و غیره استعانت و استغاثه به نوعیت خطاب را اگرچه با عقیده‌ی صحیحه باشد که حاضر و ناضر نداند هم شرک می‌گوید.

پنجم: تارکین نماز را کافر و واجب القتل می داند و در این امور دیوبندیان با جمهور موافق‌اند اتباع ایشان در غیر این امور مذکوره بد نیست و تعلقات دینی و دنیوی با آنها رواست و اقتداء پشتشان جایز است. بنده با این گروه‌ها هم عقیده نیستم و قادیانیان را کافر می دانم.

وَاللّٰهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ-مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۵ ذیحجه ۱۴۰۸ هـ.ق

آشنایی با فرقه‌ی ذکری‌ها

الاستفتاء (۱۹۳): ***خلاصه یه هی که مین آج کل قادیانیون کی قانونی کافر هونی کی بعد اس بات پر کوشش کر رها هون که ذکریون کی خلاف ایک کتاب تالیف کرون اس باری مین مجهی آپ سی از حد تعاون کی ضرورت هی اور گهرائیون تک رسائی حاصل نهین کر سکا هون آپ مجمعی مراد فراهم کیجئی (از کراچی).*** [1]

الجواب بسم ملهم الصواب: خلاصه‌ی تحقیق احقر مسطور ذیل است:

مهدی ذکریان سید محمد جونپوری است که در جونپور سنه ۸۴۷ هـ پیدا شد از علم ظاهر چیزی حاصل کرده بود بعد به طریق صوفیه مشغول شد بعضی خواطر و واردات بر اوگذشت که از درک و فهم آن قاصر بود و ندای «انت المهدی» را از القاء

۱- ترجمه‌ی عبارت اردو: امروزه بنده پس از تصویب قانونی کافر بودن قادیانیها، بر این امر سعی می‌کنم که در رد و خلاف ذکریان یک کتاب بنویسم و در این مورد شدیداً به کمک شما نیاز دارم و خودم تا هنوز به عمق مسئله راه نیافته‌ام.

شیطانی شنید در فریب آمده اعلان مهدویت خود کرد و عده‌ای بر او گرویدند و عده‌ای از علما در مقابله او برخاستند مثل شیخ علی متقی و ابن حجر مکی و شیخ عبدالحق دهلوی و خواجه امام ربانی مجدد الف ثانی و شیخ اسود مکی و غیرهم بعد از مدتی از جونپور به گجرات و «اتک» آمد و از آنجا هم به تحریک علما گریخته به راه کیچ مکران و قصر قند و بنادر ایران به سرزمین حجاز رسیده و از آنجا حج کرده علما دامنگیر او شدند گریخته دوباره در ایران نزد شاه اسماعیل صفوی پناه گرفته و اسماعیل صفوی دید که در جمع‌آوری مردم است حکم خروج داد دوباره به عزم هندوستان به راه افغانستان متوجه شد چون در فراه متصل دل آرام رسید در سنه ۹۱۱ هـ داعی اجل را لبیک کرده در فراه ودیعة خاک گردید. معتقدین او بعد از او مثل خوندمیر، شیخ دلاور، شهاب الدین، میان قاسم، سید محمود و سید سلام اللّه مذهب او را فروغ دادند. بعد مدتی در مذهب مهدی، نماز، روزه، زکات، حج، ختم نبوت و قرآن پاک همه منسوخ شدند. معتقدان او کتابی به نام «ام العقائد» و به لقب «برهان» به او منسوب کردند. چون او در سفر کیچ مدتی در تربت ماند و در کوه مراد عبادت کرده بود به جای عرفات قرار دادند. به عقیده‌ی آنها ذکر متکفل تمام فرائض دیگر است.[۱]

خلاصه‌ی اعتقادات این مذهب فاسد را منقول از نسخه‌ی قلمی گمنام که تحریر مرید خاص سید میرانجی که مرید سلام اللّه و او مرید نور محمد و او مرید سید خوند و او مرید محمود و او مرید اللّه داد و او مرید میاخوند و او مرید مهدی است بشنوید که چه می‌نویسد:

«دیگر بدانید که در شریعت نبی ﷺ بنیاد مسلمان پنج است: اول کلمه، دوم نماز، سوم روزه، چهارم زکات، پنجم حج. و در طریقت حضرت مهدی اصول دین شش‌اند: اول ترک دنیا، دوم طلب خدا، سوم ذکر، چهارم عزلت خلق، پنجم توکل، ششم منکر مهدی را کافر دانستن». ص ۹۸

۱- اقتباس از کتاب «شاندار ماضی»: ۳۷۰/۱ الی ۳۸۱، تذکره‌ی آزاد، طبقات اکبری و آئین اکبری ج ۳. و بعضی عبارات از تحقیق خود مؤلف (حفظه اللّه) می‌باشد.

در تحریف قرآن پاک می‌نویسد:

۱- «**انا سمعنا منادیاً ینادی للایمان**»، این منادی مهدی آخر زمان است.

۲- «**فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه**» آن‌گروه مهدی آخر زمان است.

۳- «**لا نذرکم به و من بلغ**» مهدی آخر زمان است.

۴- «**فمن کان علی بنیةٍ من ربه و یتلوه شاهد منه الایة**»: آن‌کس مهدی باشدکه از پروردگار خود تلاوت می‌کند و هرکه‌کافر شود بر مهدی پس آتش دوزخ وعده است. پس مباش تو ای محمد در شک از آن مهدی، به درستی‌که مهدی حق است از پروردگار تو ... . ص ٦

۵- «**و اوحی ربک الی النحل**» (الایة): وحی‌کرد پروردگار تو ای محمد به سوی‌گروه مهدی از اسرار خفیه ... . ص ۷

۶- «**ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا الایه**»: ایشان‌گروه مهدی باشند و انشاءالله تعالی بزرگتراند از همه امتان. ص ۱۱

۷- «**ولکن جعلناه نوراً نهدی به من نشاء من عبادنا (الایه)**». آن نور هدایت مهدی است. باید دانست‌که مهدی را بر محمد رسول الله فضل است چراکه آن نور مهدی بودکه محمد رسول الله بر آن دعوت‌کرد و خلق خدا را راه نمودند. (ص ۱۴). وکمله‌ی شان هم همین است: لا اله الا الله نور پاک محمد مهدی مراد الله و بعضی مهدی رسول الله می‌گویند.

۸- «**إنّ علینا جمعه و قرآنه (الایة)**»: در آخر زمان‌گروهی باشدکه زبان عربی نمی‌فهمند پس مردی از جنس ایشان حق تعالی او را بیان قرآن می‌دهد و به زبان او بیان می‌کند و آن‌گروه امت او باشدکه علم شریعت بسیار ندانند، غلام مهدی‌اند. ص ۱۸

علامت مهدی آن باشدکه ظاهر زبان او عجم باشد دل او حقیقت عربی بود به دلیل قوله تعالی در سوره اعراف. (ص ۲۰)

۹- «**کلّما دخلت امة لعنت اختها (الایة)**». یعنی شما بر زبان مهدی بودید و انکار اوکردید پس سزای شما این است‌که بچشید عذاب را امروز جای شما دوزخ است. مراد از اولیا، علمای این زمانه هستندکه خلق عالم را به علم شریعت‌گمراه‌کرده‌اند و بر مهدی ایمان ندارند و مراد از متأخرین، خلق عالم است‌که به‌گفته‌ی

علمایان دنیا عمل می‌کنند و در مهدی شک می آورند و آخر همه در دوزخ درآیند و میان یکدیگر لعنت کنندکه چرا مهدی را انکارکردیم (ص ٢٦).

۱۰- «یا ایها الذین آمنوا اتقوا اللّه»: بترسید از خدا و ایمان بیاورید به مهدی پاک. ص ٦٨

۱۱- «قل ان الفضل بیداللّه (الایه)». چنانچه حضرت محمد مهدی را از هیجده (۱۸) هـزار عـالم برگزید و نور اولین و آخرین‌گردانید (ص ۷۳). او محمد مهدی حضرت صاحب زمان بود و او درّ ثمین و ظهور او رحمة العالمین لولاک در شأن اوست. (ص ۷۵)

● بعضی خرافات دیگر ایشان

واضح و لائح بادکه این چندکلمه از سخن یاران محمد مهدی است از اتک پنجاب بوده‌اند یعنی اتک تحریر می‌شود از زبان سید مرانجی است تا این‌که می‌گوید: ایشان همه صدقه خواه سید دو جهان مهدی آخر زمان موعود و خلیفه رحمن خـاتم نـبوة مهدی است و از اصحابان نبی ﷺ ده عشره مبشره بودند و از اصحاب مهدی دوازده عدد مبشراند و نبی و مهدی یک ذات‌اند. (ص ۹۸ و ۹۹).

و حکم کلام اللّه از الّمَ تا والناس از بیان حضرت مهدی منسوخ است و در حکم محمد رسول اللّه هیچ ناسخ نیست. (ص ۱۰۲)

و دیگر این‌که هر چه ذکر اللّه است منع فرمودند. (ص ۱۰۵)

نقل است‌ که روزی ملاحاجی به خیمه رفته بود بسیار بسیار می‌گریست آدم محرم شنیدند رفته دیدند نعلین مهدی و دستار وی پیش روی خودکرده‌اند می‌گرید آن محرم را سبب گریه پرسید ملاحاجی گفت: شما بنده و برگزیده را ندیده‌اید و اگر نه دل شما پاره پاره می‌شد شب جمعه فرشتگان کرّوبیان مـقربان، بـه فـرمان خـدای تـعالی بـر آستانه‌ی مهدی نازل شده بودند از برای پرسیدن مسایل از آن بنده جواب بـاصواب یافتند و دیگر فرشتگان برکوه مراد نزول می‌شدند عنقریب محبان زانو به زانو نشستند خاصان زیر پای کوه مراد. ملاحاجی گفت که محبان خاص و فرشتگان مراد بر سرکوه

مراد یافتند چنانچه حضرت موسیٰ مراد بر سر کوه طور یافته بودند چنین حال که دیده‌ام کوه مراد نام نهادم. (ص ۱۱۵ تا ص ۱۱۸)

بدانید که لاهوت مقام مهدی و یاران مهدی است که پا بر عمل همه فرقه زدند. (ص ۱۵۱)

تا وقتی که مهدی و یارانش در بهشت شوند بهشت به نور معرفت روشنا شود. (ص ۱۵۲)

مشتی نمونه‌ی خرواری است، شما خود از کلمات ایشان ببینید که حامل چه عقیده‌ی ناپاک و نجس‌اند. و چقدر حرفهای ناپاک او متعارض است و خود هم اعلان دارد که این چند کلمه از سخن یاران مهدی است یعنی نه تنها منم بلکه عقاید وگفتار ما فرقه‌ی مهدوی همه همین است. **کل اناء یترشح بما فیه**

هذا ما عندنا و العلم عند الملک العلام ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۵ ربیع الاول ۱۳۹۶ هـ.ق

مجوس از اهل کتاب نیستند

الاستفتاء (۱۹۴): مجوس اهل کتاب‌اند یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: خیر، به اتفاق ائمه‌ی اربعه خلافا لداؤد. او می‌گوید که ایشان را کتابی بود و رفع کرده شد و نزد ائمه‌ی اربعه ایشان اهل کتاب نیستند چون که ایشان عابد آتش بودند نکاح ایشان و وطی به ملک یمین هم جایز نیست.[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۴ ربیع الثانی ۱۳۹۶ هـ.ق

۱- کذا فی الرد: ۳۱۵/۲. و در تمام کتب فقه و تاریخ چنین مرقوم است.

اعتراض کمونیست‌ها در مورد بیکار بودن پیدایش بعضی چیزها

الاستفتاء (۱۹۵): کمونیستها می‌گویند که العیاذ باللّه خدا بیکار بوده است که همچنین اشیا به وجود آورده که هیچگونه فوایدی به مردم نمی‌دهند بلکه در عوض فواید، ضرر و نقصان می‌رسانند مانند کژدم و مار و غیر ذلک خلق کرده است اینها را چه جواب باید داد؟

الجواب بسم ملهم الصواب: ایشان از کودنی این حرفهای پوچ و چرند را می‌گویند؛ چراکه چون خداوند قدوس حکیم است و در هر کار حکیم، هزاران حکمت است اگرچه کورها و کودنها به آن پی نبرند.

گر نبیند بروز شب پره چشم   چشمهٔ آفتاب را چه گناه

همین کژدم و مار و غیره هزارها فواید باارزش برای انسان می دهند؛ چنانچه در فن طب و حکمت موجوداند اینجا محل تفصیل آنها نیست.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۸ رجب ۱۴۰۲ هـ.ق

حکمت کور کردن بعضی و بینا کردن بعضی دیگر

الاستفتاء (۱۹٦): حکمت کور کردن بعضی از مردمان و بینا کردن بعضی چیست؟ کمونیست و امثال آنها می‌گویند معاذاللّه خداوند عزوجل ظالم است که بعضی را کور می‌کند و بعضی را بینا.

الجواب بسم ملهم الصواب: جواب سؤال این است که چرا مرد را ذکر داده است و زن را فرج؟ پس کمونیست چرا تمنای فرج نمی‌کند. و از جواب این خرافات احقر از خدا پناه می خواهم البته اگر کمونیست جرأت دارد نزد احقر او را بفرستید که جواب معقول

الزامی دارم و اگر شما ایمان آورده‌اید این سؤالات را نکنید ورنه ایمان شـما از بـین می‌رود.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲ شعبان ۱۴۰۲ هـ.ق

کمونیست می‌گوید خیر و شر را خداوند پیدا کرده وقتی که کسی عمل بدی انجام دهد چرا مؤاخذه می‌شود؟

الاستفتاء (۱۹۷): کمونیست و امثال آن می‌گویند که خداوند کارهای خیر و شر را خودش پیدا کرده و اگر کسی بدکاری کند این هم مشنأ خداوند است پس خـداونـد عزوجل معاذاللّه ثم معاذاللّه ظالم است که خودش مردم را بـه کـارهای بـد هـدایت می دهد و خودش به سبب همین بدکاری به جهنم می‌رود. جوابشان چیست؟

الجواب بسم ملهم الصواب: جواب این مثل جواب استفتاء گذشته است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۲ شعبان ۱۴۰۲ هـ.ق

آشنایی با اشاعره

الاستفتاء (۱۹۸): اشاعره چیست و از چه کسانی طرفداری مـی‌کنند و طـرفداران حال وگذشته‌ی آن چه فرقه‌ای هستند؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اشاعره گروهی هستند از حیث عقاید منسوب‌اند به شیخ ابوالحسن علی بن اسماعیل الاشعری متولد سنه ۲۷۰ هـ و متوفی سنه ۳۲۴ هـ

بدین جهت ایشان را اشعری می‌گویند که از اولاد حضرت ابوموسی اشعری رضي الله عنه صحابی جلیل‌القدر و داؤد این امت بودند. ایشان شافعی المذهب بودند اما در عقاید، خودش امام و مجتهد و مقتدا و در عقاید و علم کلام مرجع تقلید مالکیه و شافعیه و

حنبلیه می‌باشد همانگونه که مرجع تقلید احناف در باب عقاید، امام الهدی ابومنصور ماتریدی است.

ابوالحسن اشعری رئیس اکثر المتکلمین از اهل سنت بودند و از حیث مجموع اهل سنت را اعتقاداً «اشاعره» می‌نامند. او اولاً معتزلی بود چون شاگرد ابوعلی جبائی معتزلی است بعد به وسیله‌ی خوابی که حضور اکرم ﷺ ایشان را راهنمایی کرد و به طرف اهل سنت متوجه نمودند پس سنی شده از اهل سنت دفاع می‌کرد و علیه معتزله قیام کامل نمود.

اشعریه و ماتریدیه در اکثر مسائل موافق‌اند مگر در چند مسئله‌ی معدود. مثلاً این هر دو گروه متفق‌اند که خداوند متعال دارای صفات ذاتی و فعلی هست و در این صفات هفتگانه زیر که ذاتی اند، همه اتفاق دارند که اینها قدیم‌اند: ۱- حیات، ۲- علم، ۳- قدرت، ۴- اراده، ۵- کلام، ۶- سمع، ۷- بصر. البته در صفت هشتم که تکوین است و از آن، چهار صفت فعلی در می‌آید: خالق، رازق، محیی، و ممیت، اختلاف دارند. نزد ماتریدیه این هم قدیم‌اند و نزد اشعریه حادث‌اند.[۱]

والله اعلم و علمه اتم و اکمل ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲ صفر ۱۴۰۴ هـ.ق

آشنایی با معتزله

الاستفتاء (۱۹۹): معتزله چیست و چه گروهها از آن طرفداری می‌کنند در زمان حال و ماضی و جهان‌بینی هر یکی را در مورد خدا و قرآن توضیح دهید؟

الجواب بسم ملهم الصواب: معتزله خود را از اصحاب عدل و توحید می‌گویند و لقب و شهرت‌شان قدریه و عدلیه است. سرپرست این گروه واصل بن عطاء که از غلامان آزادکرده‌ی بنی‌هاشم یا بنی‌مخزوم بوده وکنیتش ابوحذیفه و شاگرد حسن بصری بود

۱-کذا فی حواشی شرح عقاید نسفی ص ۷. الملل و النحل للشهرستانی: ۹۴/۱.

متولد سنه ۸۰ هـ و متوفی سنه ۱۳۱ هـ است. چون با استاد خود حسن بصری روی مسئله‌ای اختلاف کرد حسن بصری فرمود: «اعتزل عنا»: یعنی دور باش و کناره‌گیر از مجلس ما از آن روز به بعد به اسم «معتزله» شهرت یافتند.

تمام اشاعرة و ماتریدیه متفق‌اند که مسلمان صاحب کبیره مؤمن است کافر نیست اما معتزله می‌گویند نه مؤمن است و نه کافر یعنی نه در دوزخ است و نه در بهشت. این را منزلة بین منزلین می‌گویند. در اکثر مسائل مخالف اهل سنت‌اند. منکر صفات خدا هستند. انسان را خالق افعال خود می‌دانند. فعل اصلح را بر خدا واجب می‌دانند. و همچنین منکر رؤیت خداوند عزوجل با چشمها در سرای آخرت هستند.[۱]

بعد از مدتی ایشان به گروههای مختلف تقسیم شدند یکی از آنها واصلیه نام دارد که منسوب‌اند به واصل بن عطاء، ۲– هذیلیه، ۳– نظامیه، ۴– خابطیه و حدیثیه، ۵– بشریه، ۶– معمریه، ۷– مرداریه، ۸– شمامیه، ۹– هشامیه، ۱۰– جاخطیه، ۱۱– خیاطیه و کعبیه، ۱۲– جبائیه و بهشمیة. این دوازده گروه‌اند و هر گروهی نظریات مختلفی دارد که در این ورق نمی‌گنجد. طرفدارانشان در حال حاضر غیر از اهل سنة و الجماعة سایر گروههای بدعتی هستند.[۲] و فلسفیان قدیم اکثرشان همراه معتزله منکر صفات خداوند متعال بودند.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ۔ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲ صفر ۱۴۰۴ هـ.ق

در ابتدا ذکری‌ها در قریه‌ی اتک ایالت پنجات از اسلام گسیختند

الاستفتاء (۲۰۰): ذکری در کدام سرزمین از اسلام جدا شدند؟

الجواب بسم ملهم الصواب: در ایالت پنجاب قریه‌ی اتک و فریبنده‌شان محمد اتکی

۱–کذا فی حاشیه‌ی شرح عقاید ص ٦. الملل و النحل للشهرستانی.

۲–الملل و النحل: ۴۳/۱.

نام داشت.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ-مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۳ ذیحجه ۱۳۸۴ ه.ق

محمد بن عبدالوهاب و نظریات ایشان از نظر علما

الاستفتاء (۲۰۱): نظریه‌ی شما در حق محمد بن عبدالوهاب چیست؟ و نظریات او مسلک از نظر علمای حق موردپسند است یا خیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: در مورد محمد بن عبدالوهاب و روش او علما از اول تا این وقت چهار گروه شده‌اند:

۱-گروهی او را و روش او را حق دانسته، تقلید او کرده‌اند اینها معروف به وهابی و نجدی و غیرمقلداند و بیشتر در سرزمین حجاز سکونت دارند.

۲-گروهی او را باطل کامل وگمراه محض دانسته‌اند و منحرف از صواب گفته‌اند.

۳-گروهی دیگر ذات او را حق دانسته و روش او را در بعضی مسائل نپسندیده‌اند مثل صاحب روح المعانی و حضرت گنگوهی رحمهم‌الله .

۴-گروهی او را کم فهم و غبی و مؤحد غالی و منحرف از مسلک صحیح و خارجی خیال دانسته فتوا بر بطلان مسلک او داده‌اند مثل علامه شامی و اساتذه و برادر خود محمد بن عبدالوهاب و حضرت شیخ الاسلام مدنی و شیخ الحدیث مولانا خلیل احمد سهارنپوری و حافظ الدنیا حضرت سید انورشاه‌کشمیری و اکثر علمای دیوبند رحمهم‌الله .

البته احقر از گفتن غبی وکم فهم و غالی و منحرف و خارجی خیال، تحاشی می‌کنم و آنان که او را تا حدودی حق دانسته‌اند فقط از دور به نقل احوال کفایت کرده‌اند، و آنان که او را رد کرده‌اند هم عصر و هم خانه و هم جوار او بوده‌اند.

صاحب البیت ادریٰ بما فیه.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ-مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۸ ذیقعده ۱۴۰۵ هـ.ق

امام ابوحنیفه؛ و تبیین توحید

الاستفتاء (۲۰۲): آیا امام اعظم رحمه الله نتوانست توحید را به مردمان بیان کند که از جمله توحید که ایشان برای ما به جاگذاشته توحید نبوت و معاد است؟

الجواب بسم ملهم الصواب: آری امام ابوحنیفه رحمه الله و قدس سره توحید و دیگر مسائل دین را به وجه احسن برای امت بیان فرموده است و به حقانیت او تمام جهان متفق است و همه ائمه‌ی دین مدح او کرده‌اند و او را امام ائمه فرموده‌اند و او کسی است که در سراسر کشورهای معموره‌ی دنیا چون آفتاب عالمتاب شهرت دارد البته اگر یک خفاش صفتی از نور او گریزان باشد، گله از امام ابوحنیفه نکند بلکه چشم کور خود را معالجه و به چشم بینا به طرف او نگاه کند.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ-مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۸ ذیحجه ۱۴۰۵ هـ.ق

وهابیه مسلمان هستند

الاستفتاء (۲۰۳): فرق ما بین مسلمان اهل سنت و وهابیت چیست؟

الجواب بسم ملهم الصواب: بین اهل سنت و وهابیت از حیث دین فرقی نیست، وهابی و سنی هر دو مسلمان‌اند. بین وهابی نجدی و میان مقلدین مذاهب چند فرق هست؛ اول این که وهابیها قائل به تقلید نیستند، دوم این که تصوف را منکراند، سوم توسل بالاموات را مطلقاً نفی می‌کنند و و و.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ-مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲ ذیحجه ۱۴۱۴ هـ.ق

حکم انتقال از مذهبی به مذهبی دیگر از مذاهب اربعه

الاستفتاء (۲۰۴): یک شخصی می‌خواهد که از مذهب حنفی عود کند و یکی از مذاهب ثلاثه دیگر را اختیار کند، می‌تواند که مطلقاً اختیار کند یا نـه و اگـر چـنانچه برعکس باشد اختیار دارد یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: نمی‌تواند و اختیار ندارد، چراکه ایـن یک نـوع بـازی و تلاعب به مذاهب حقه است و تلاعب به مذاهب نادرست است این مسئله در کتب فقه مدلل و مفصل موجود است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ-مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱٦ جمادی الاول ۱۴۱۴ هـ.ق

شخصی گاهی به مذهب حنفی و گاهی به مذاهب شافعی و مالکی و حنبلی نماز می‌خواند، نمازش درست است یا نه؟

الاستفتاء (۲۰۵): شخصی گاهی موقع به مذهب حنفی نماز می‌خواند و گاهی به مذهب شافعی یا مالکی یا حنبلی، آیا نمازش درست می‌شود یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: نفس نماز روا می‌باشد ولی چون که این یک نوع تلاعب به مذاهب حقه است و این عمل او از هوای نفس است، عبادتی که به هوای نفس باشد مقبول نمی‌باشد و در این عمل خیلی مفاسد دینی برای این شخص موجود است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ-مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱٦ جمادی الاول ۱۴۱۴ هـ.ق

همه فرقه‌های اسلامی که کاملاً از اسلام خارج نشده‌اند بعد از مجازات اعمال بدشان وارد بهشت خواهند شد

الاستفتاء (۲۰۶): به هر حال همه مذاهب چه اقلیت‌ها و غیره خود را برحق می‌دانند و هر کسی ادعا می‌کند ارتباط با عالم روحانی دارد برای عده‌ای این سؤال پیش می‌آید آیا همه این مردم جهنمی هستند پس تعداد بهشتیان انگشت‌شمار است، تکلیف اینها چه هست؟

الجواب و به استعین: این سؤال را خود حدیث مبارک جوابگو شده است:

حضور اکرم ﷺ فرمودند: بنی‌اسرائیل به هفتاد و دو فرقه متفرق شدند و امت من به هفتاد و سه فرق متفرق می‌شوند، و همه آنها جهنمی‌اند مگر یک فرقه، صحابه عرض کرند آن کدام است؟ آن حضرت ﷺ فرمودند: آن همان گروه است که بر طریق من و اصحاب من گام‌زن باشد.[1] البته سایر فرقه‌ها تا از اسلام بیرون نرفته‌اند بعد از مجازات اعمال بد در جهنم و دو مرتبه به جنت برده می‌شوند یعنی بدون مجازات، به دخول اولی داخل نخواهند شد پس بهشتی‌ها هم در اخیر خیلی خواهند شد. (جعلنا اللّه منهم)

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

٦ جمادی الثانی ۱۴۱۵ هـ.ق

انگیزه‌ی به وجود آمدن مذاهب اربعه

الاستفتاء (۲۰۷): بفرمایید انگیزه و علت پیدایش و به وجود آمدن چهار مذهب چه بوده و چرا حقیقت اسلام به صورت دین واحد در اذهان همگی مطرح نشد؟

الجواب بسم الهادی الی الصواب: انگیزه‌ی خاص و اساسی ایجاد مذاهب اربعه

۱- مشکوة، ص ۳۰. و ... و ... .

مشیت پرحکمت حکیم مطلق بود. چون علاوه از ائمه‌ی اربعه، ائمه و مذاهب متعددی وجود داشت اما به مشیت خداوند عزوجل مندرس گشتند و مذاهب حقه‌ی اربعه باقی و رونق افزونی گرفتند، این به خودی خود دلالت دارد که آنان از مقبولیت ویژه‌ای در بارگاه الهی برخوردارند و مشیت خداوندی هم همین بود که تا قیام قیامت بمانند.[1] و حدیث: «**اختلاف امتی رحمة**» -اگرچه تا حدودی درجه‌ی ضعف دارد- بر آن دلالت دارد.[2]

انگیزه‌ی دیگر خود اختلاف احادیث بود که بعضی با بعضی صورت اختلاف داشتند. و هر امام به کدام یکی عمل کرد و معذور شد. حکمت در آن این است که امت را در عمل کردن آن سهولت باشد چون طبایع بشر در عمل و اخلاق و استعداد و مزاج‌شان در بررسی نصوص مختلف است.[3]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

مسئله‌ی رفع الیدین و تقلید و توضیح شرک فی الرسالة

الاستفتاء (۲۰۸): برخی در مسئله‌ی رفع الیدین استهزاء می‌کنند و تقلید بر اقوال بدون سند را بر احادیث صحیح رسول اکرم ﷺ ترجیح می دهند نظریه‌ی جنابعالی در این باره چیست؟ آیا این تقلید شرک فی الرسالة است یا نه؟ و جواب این احادیث صحاح را در روز قیامت در حضور رب العالمین ما چه بدهیم و قرآن ما را به اطاعت چه کسی امر می‌فرماید و ما پیروی از چه کسی می‌کنیم؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این قول شما که «در مسئله‌ی رفع الیدین -تا- ترجیح می دهند»، به گمان احقر هیچ عالمی از اهل سنت این جرأت را نمی‌کند که در مسئله‌ی

۱- عقد الجید فی احکام الاجتهاد و التقلید للامام الدهلوی.

۲- علامه ملاعلی قاری در موضوعات کبیر و امام سیوطی در رساله‌ی «الدر المنتثره فی الاحادیث المشتهرة» آورده و تخریج نموده‌اند.

۳- توضیح و تفصیل آن در مقدمه‌ی اعلاء السنن حصه‌ی سوم ص ۵۷-۶۰ مرقوم است.

رفع الیدین استهزاء کند یا که تقلید بر اقوال بدون سند را بر احادیث صحیح ترجیح دهد البته هر اهل مذهب مقلد از روی دلایل احادیث، فروع و مسایل مذهب خود را طبق اصول از دلایل فریق مخالف خود ترجیح می‌دهد ولی به اسناد قرآن و حدیث چنانچه در ذیل در مسایل محرره برای آن جناب روشن می‌گردد و این ترجیح و تقلید به این معنی نه شرک فی الرسالة است بلکه این عین اطاعت و اتباع صاحب الرسالة ﷺ است از توضیح زیر حقیقت شرک فی الرسالة برای آن جناب روشن می‌گردد.

● توضیح

اولاً متوجه باید شد که شرک فی الرسالة جزء و شاخی از شاخهای شرک فی الاطاعة است چراکه شرک فی الاطاعة دو قسم است: ۱- شرک فی اطاعة اللّه سبحانه و تعالی، ۲- شرک فی اطاعة الرسول ﷺ .

اینجا یعنی در مرتبه‌ی رسالت شرک فی الذات نمی‌آید چراکه نبی خودش بشر می‌باشد و حتماً مشارک دیگر بشر است در ذات خود و همین طور در این مرتبه شرک فی الصفات هم عموماً نمی‌آید بلکه شرک فی رسالة الرسول و اطاعة او می‌آید و بس، و در سایر صفات نبی هم مثل دیگر بشر است. **یأکلون الطعام و یمشون فی الاسواق**. البته بعد از تجزیه‌ی این دو، شرک فی الرسالة می‌آید که شخصی، غیر رسول مرسل را رسول بفهمد. دوم غیر رسول دیگری را واجب الاطاعة و مفروض الاتباع مثل رسول فهمد. یعنی او را مستقلاً محلل و محرم و شارع قرار دهد اگرچه اقوال و افعال او مطلقاً خلاف اقوال و افعال رسول باشند.

همچنین اطاعت هم دو قسم است: ۱- اطاعت مستقله، ۲- اطاعت غیرمستقله.

اول مخصوص است به ذات خداوند متعال، به دیگران امکان ندارد؛ چراکه چون ملک و پادشاهی برای آن ذات مقدس است، (**له الملک و له الحمد**) پس حکم و حکومت هم خاص است برای او کما قال «**ان الحکم الا للّه**». پس چون حکم برای کسی

نیست لذا سؤال از اطاعت کسی هم پیدا نمی‌گردد.

خلاصه این اطاعت مستقله فقط و فقط حق اللّٰه رب العزة و احکم الحاکمین است در این اطاعت رسل را هم شریک کردن کفر است.

دوم اطاعت غیرمستقله، این قسم در حقیقت هم اطاعت آن ذات مقدس است؛ چراکه به حکم او می‌شود اما مجازاً و صورتاً این در چهارگروه مشترک و مقید است به حکم قرآن مقدس آن چهارگروه رسل، اولی الامر، ائمه‌ی مجتهدین و علمای دین‌اند چنانچه فرمودند: ﴿**اطیعواللّه و اطیعوالرسول و اولی الامر منکم**﴾[1] پس اطاعت این چهارگروه هم حقیقتاً اطاعت اللّه به شمار می‌رود و هر اطاعت غیراللّه که به حکم قرآن و حدیث باشد، آن اطاعت اللّه بشمار می‌رود که مطلوب و محمود و مأمور به است در شرع مقدس. نه او را اطاعت مستقله می‌گویند و نه آن شرک و حرام گفته می‌شود. بلکه این حرف مرادف آن می‌گردد که احکام مجازی غیر مستقله‌ی قرآن و حدیث، شرک و حرامند معاذ اللّه. البته آن اطاعت که خلاف حکم الهی باشد آن اطاعت مستقله است که حرام و ممنوع بلکه شرک است.

خلاصه اینکه اگر حکم مجتهد و عالم کاملاً خلاف حکم الهی باشد به این طورکه نه از عبارت نص و نه از اشارت نص و نه از اقتضای آن باشد اطاعت آن شرک فی الرسالة است.

ولی چون فقه و اجتهادات فقها از این صورت خالی نیستند و تابع قرآن و حدیث‌اند آنها و اطاعت آنها را شرک فی‌الرسالة گفتن دلیل بر قلت ادراک قائل از قرآن و حدیث می‌کند بلکه چون آن تابع حکم خدا و رسول است، عین اطاعت خدا و رسول گفته می‌شود چنانچه امام الائمه، امام همام، امام اعظم رحمه الله فرمودند که اگرکدام حکم من خلاف خدا و رسول باشد آن را بر دیوار بزنید. و همچنین فرمودند:

۱- النساء: ۵۹.

«اذا صح الحدیث فهو مذهبی».[1]

پس حقیقت اطاعت امراء اسلامیه و ائمه‌ی دین و علمای ربانیین تا آن وقت واجب می‌گردد که اطاعت آنها خلاف صریح قرآن و حدیث نباشد چنانچه این اطاعت در احادیث صحاح مأمور به شده است.

۱- به روایت عبداللّه بن عمر رضي الله عنه در صحیحین مرویست که حضور اکرم ﷺ فرمود:

«السمع و الطاعة علی المرء المسلم فیما احب و کره مالم یؤمر بمعصیة فاذا امر بمعصیة فلا سمع و لا طاعة، متفق علیه».[2]

۲- حضرت ابن عمر چون به عبدالملک بن مروان بیعت نامه نوشت بعد حمد و ثنا چنین نوشت:

«و اقرّ لک بالسمع و الطاعة علی سنة اللّه و سنة رسوله فیما استطعت به»[3].

۳- به روایت نوّاس بن سمعان رضي الله عنه

قال رسول اللّه ﷺ : «لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق، رواه فی شرح السنة».[4]

۴- به روایت حضرت سیدنا علی رضي الله عنه :

«لا طاعة فی معصیة انما الطاعة فی المعروف، متفق علیه».[5]

۵- به روایت ابن مسعود رضي الله عنه :

«... لا طاعة لمن عصی اللّه».[6]

ببین چقدر در احادیث روشن است که هر اطاعت شرک نیست بلکه صرفاً اطاعتی که در معصیة باشد.

۱-مقدمه‌ی اعلاء السنن حصه‌ی ۲ ص ۲۲٦. تفسیر مظهری: ۱۴۹/۲ تحت آیه‌ی مذکور.
۲- مشکوٰة کتاب الامارة.
۳- موطاء امام مالك باب ماجاء فی البیعة.
۴- مشکوٰة کتاب مذکور الفصل الثانی.
۵- همان: کتاب الامارة.
٦- رواه ابن ماجة الجهاد باب ۴ .

● ایضاح

شرک فی‌الاطاعة و الرسالة به روایات صریحه توضیح داده شده است. علامه ابن کثیر در تفسیر خویش می‌نویسد:

«**حضرت حسن بصری رحمه‌الله می‌فرماید: گروهی از اهل کتاب عبادت بعضی افراد خود می‌کردند. (کانوا یعبدون احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون اللّه. کما قال اللّه عز اسمه: اتخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون اللّه**».

در مسند احمد و ترمذی از عدی بن حاتم مروی است که ایشان در خدمت حضور اکرم ﷺ عرض کردند که یا رسول اللّه یهود و نصاری گاهی عبادت احبار و رهبان خود را نکرده‌اند پس چگونه خداوند متعال ایشان را الزام می‌کند؟ حضور اکرم ﷺ در جوابش فرمودند:

«**بلیٰ انهم احلوا لهم الحرام و حرموا علیهم الحلال فاتبعوهم فذلک عبادتهم ایاهم**».

علامه ابن‌کثیر بعد از نقل این روایت می‌فرماید:

«**فالجهلة من الاحبار و الرهبان و مشایخ الضلال یدخلون فی هذا الذم و التوبیخ**».[۱]

از این عبارت دو چیز معلوم شد یکی این‌که شرک فی الرسالة شاخه‌ای از شرک فی‌الاطاعة است. دوم: این‌که شرک فی الاطاعة و شرک فی الرسالة آنگاه صورت می‌گیرد که اطاعت کسی را کند که او بدون دلیل شرعی محض به اتباع هوی، حرام را حلال و حلال را حرام گوید. کسی که اتباع شخصی می‌کند که از دلایل شرعی از راه کمال علمی استنباط کرده به مردم می‌نماید این را به هیچ وجه شرک نمی‌گویند، بلکه اطاعت این فرد عین اتباع شرع مقدس است. پس این نوع را شرک قرار دادن مرادف آن است که اتباع بعضی احکام شرع هم شرک است. معاذاللّه.

از این واضح‌تر امام ابوالقاسم عبدالرحمن السهیلی متوفی سنه ۵۸۱ هـ شارح

۱- تفسیر ابن کثیر: ۳۷۷/۱ تحت تفسیر آیه‌های ۷۹ و ۸۰ سوره‌ی آل عمران.

سیرت ابن هشام در حاشیه‌ی سیرت ابن هشام می‌نویسد:

«چون قبیله‌ی خزاعة بنی جرهم را از مکه بیرون راند و متولی بیت الله شدند آنها رئیس خودشان عمرو بن لحی را ربّ و معبود خود قرار دادند و او برای آنها هر آنچه که از بدعات و رسوم ایجاد می‌کرد قوم او آن را شریعت خود می‌پنداشتند. «لانه کان یطعم الناس و یکسوهم فی الموسم فربما نحر فی الموسم عشرة آلاف بدنة و کسا عشرة آلاف حلة».[1]

و به همین صورت دین حنیفیه را تغییر داد. در مورد همین بدبخت حضور اکرم ﷺ فرمودند:

«لقد رأیته یَجُرُّ قُصبَه فی النار یؤذی اهل النار ریح قصبه».[2]

از عبارات فوق واضح‌تر معلوم شد که اگر همان مطاع، بی‌دین و اهل هوی باشد و به جز از استدلال شرعی محض موافق هوی خود حکم کند، پس اتباع و اطاعت او شرک فی الاطاعة یا شرک فی الرسالة است نه این‌که آن مطاع اهل ذکر و صادق و مأمون باشد و از استنباطات شرعیه حکم کند و اتباع او هم شرک گفته شود بلکه اطاعت او مأمور به است. آیه‌های «**فاسئلوا اهل الذکر الایه**»، «**کونوا مع الصادقین**»، «**من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدیٰ و یتبع غیر سبیل المؤمنین الایة**» و «**واطیعوا اللّه و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم**» در همین خصوص نازل شده‌اند.

● خلاصه

این است تحقیق تمام علمای محققین از امت در مورد شرک فی الرسالة و بس. آنچه غیر مقلدین اتباع ائمه را در این داخل کرده‌اند، دلیل کم فهمی و عدم ادراکشان است بلکه اگر با دقت نظر کرده شود این اشتباهی بزرگ از ایشان است که تدارک آن مسئله لاینحل گردیده است. اگر مزید تفصیل این مسئله درکار است به کتاب «***توحید اور شرک کی***

۱- حاشیة سیرت ابن هشام ص ٦٢ تحت عنوان «اصل عبادة الاوثان».

۲- تفسیر روح المعانی: ۵۷/۵ ط بیروت تحت آیه‌ی «ما جعل اللّه من بحیرة ...» به روایت ابن جریر و عبدالرزاق.

حقیقت» تصنیف سید نور الحسن بخاری شاگرد رشید مولانا غلام الله مراجعه کنید و مختصری از آن در شمشیر بران[1] هم نوشته شده است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ-مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۳شوال ۱۴۰۴ ه.ق

توضیح جمع بین الاختین و صیغة که جناب مودودی به آن قایل است

الاستفتاء (۲۰۹): مطالبی که برای طلاب این مدرسه در خصوص اشتباهات مودودی فرستاده بودید همراه با کمی تحریف بود مثلاً شما گفته بودید که مودودی گفته: جمع بین الاختین جایز است، در صورتی که مودودی گفته اگر دو خواهری که به همدیگر چسبیده باشند و جدا کردنشان مشکل باشد اگر به یک مردی نکاح بدهیم ایشان را اشکالی نیست اگر از شما این مسئله استفتاء کرده شود چه جواب می دهید.

و مسئله دیگر صیغه است. مودودی گفته اگر کشتی غرق شود و زن و مردی بر تکه‌ی چوبی سوار شدند و به جزیره‌ای که خالی از سکنه باشد فرود آیند در این صورت با این الفاظ که ***(به نسبت زنا صیغه کر لی بهتر هی)***: صیغه کند که نسبت به زنا بهتر است، ولی شما این را تا بر روی چوب می‌برید و باقی را تحریف می‌کنید و شما چه جوابی برای این سؤال دارید؟

الجواب بسم ملهم الصواب: شما چون که جمع بین الاختین را نفهمیده‌اید از این وجه آن را کمی تحریف گفته‌اید و اگر نه همین دو شخص که با هم چسبیده‌اند حکم دو خواهر دارند؛ در تمام مذاهب اربعه پس کسی که نکاح این دو تا را روا می دارد، لازم جمع بین الاختین را روا می دارد و این از عدم تفقه مودودی است که تیشه‌ی قیاس پوچ خود را بر ریشه‌ی قرآن مقدس می‌زند. احقر به دلیل قرآن و حدیث و قول فقها این

۱- از نخستین تألیفات حضرت مؤلف (حفظه الله) می‌باشد. کتابی است بسیار جالب و ارزشمند که در زمینه‌ی تردید شرک و بدعات و رسوم مروجه‌ی بلوچستان و ... به رشته‌ی تحریر در آورده‌اند. فجزاهم الله خیرا.

نکاح را حرام می‌دانم که قرآن و حدیث و فقه جمع بین الاختین را حرام فرموده‌اند. و اینها در حکم دو خواهراند که یک شخص به آنها تصرف می‌کند، حکم این مسئله در امدادالفتاویٰ تحریر است که ناروا و جمع بین الاختین است.[۱]

در مسئله‌ی صیغه، عزیزم، تحریفی نیست بلکه حقیقت است، مساوی است که بر سر چوب کشتی باشد یا جزیره. مقدمه از چوب شروع شده و به جزیره رسیده است. ناجایز در هر جا ناروا است.

البته ارجمندم خود تسلیم دارید که صیغه را قبول کرده و آن را از زنا بهتر گفته است. حالا شما خود به دین و عقل خود قضاوت کنید که چون صاحب رسالت صیغه را نزد اهل سنت، مطلقاً حرام فرمود و اجماع امت به آن قائم شد فقط گروهی آن را حلال گفتند، پس فرق مودودی و این گروه دیگر چه شد؟ البته گروه دیگر بدون حیله اجازت دادند و او با حیله که حرام دوم است، و او را از زنا بهتر می‌داند، آیا گناه و حرام را از حرام بهتر گفتن چه معنی دارد غیر گمراهی و ضلالت؟ آیا همین عمل در جزیره بدون گواه مخالف نصّ قرآن نیست که فرمودند: «**فاشهدوا ذوی عدل منکم**» و آیا مخالف فرموده‌ی رسول اکرم ﷺ نیست که فرمودند: نکاح بدون گواه درست نمی‌شود؟ در صورتی که معتقدین گروه دیگر هم شهادت را در آن لازم می‌دانند نه بدین وضع سادگی، حالا شما خود قضاوت کنید، کسی که در مخالفت خدا و رسول این قدر بی‌باک است و خرق اجماع می‌کند گذشته از اصلاح دیگران، ایمان خودش به کجا می‌رسد و این مسئله‌ی او آیا دعوت به حق است یا خیر؟ آیا تأیید اهل حق می‌باشد؟ پس اگر با این همه بوی او شما را خوش می‌آید پس علاج فکر و دماغ خود راکنید. در این صورت این عمل از زنا هم بدتر است؛ چراکه زانی زنا را بد می‌داند و امید توبه دارد اما این شخص در این صورت این عمل را چون نکاح می‌فهمد آن را بد نمی‌داند و موفق به توبه هم نمی‌گردد و کبیره را حلال می‌داند و استحلال حرام قطعی نزد اهل

۱– امداد الفتاویٰ: ۲۳۸/۲، کتاب النکاح.

سنت کفر است و عمل زنا کفر نیست، ببین تفاوت راه از کجاست تا به کجا، مودودی گویا مردم را از معصیت به سوی عمل کفر دعوت می دهد و از خوردن حنظل به تناول سمّ دعوت می‌کند فکر باید کرد. **(و ما علینا الا البلاغ)**

من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم ــــ تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال

به قول یکی

بر شکر غلطید ای صفرائیان ــــ از برای کوری سودائیان

به قول سعدی رحمه الله:

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی ــــ کین ره که تو می‌روی به ترکستان است

مپندار سعدی که راه صفا ــــ توان رفت جز در پی مصطفی

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۵ جمادی الاخر ۱۴۱۰ ه.ق

فرقه‌های وهابیه، مودودی، اخوان المسلمین و اهل تصوّف

الاستفتاء (۲۱۰):

بنام خداوند که هست راهنما ــــ و کرد راه حق را ز باطل جدا

همی خواهم بپرسم چند سوالی ــــ بده اکنون برایم پاسخ عالی

بگو اول که چیست خط وهابی ــــ درین باره فرست بر من کتابی

زمودودی بگو و حزب اخوان ــــ بده اعمالشان تطبیق به قرآن

کدامین یک بود زینها حقیقت ــــ و هست آن پیرو خط شریعت

تصوف را بکن تشریح برایم ــــ که تحقیق بود اینها برایم

الجواب بسم ملهم الصواب:

وهابی در حقیقت گروهی هستند که اتباع شیخ محمد بن عبدالوهاب نجدی می‌کنند و ایشان غیرمقلداند. تقلید ائمه نمی‌کنند. اکثر اساتذه و شاگردان جامعه‌ی

اسلامیه در مدینه منوره از همین گروه می‌باشند. ایشان خود را در این وقت سلفی و حنبلی می‌گویند.

این گروه موحدند ولی غالی و متعصب‌اند در هند و پاکستان چون بدعتیان و بریلویان و رضاخانیان ضد علمای دیوبند شدند چراکه دیوبندیان ضد و دشمن رسوم و بدعات بودند و این خلاف هدف و مرام مبتدعان بود حالا خواستند که علمای دیوبند را در جلو مقلدین ائمه بد نام کنند همین لقب وهابی راگرفته بر ایشان اطلاق کردند تا مسلمانان مقلدین ائمه از دیوبندیان بدبین گردند. و اگر نه علمای دیوبند و دیوبندیان مقلد خاص هستند و مارک وهابی به آنها هیچ مناسبت ندارد مگر این که مراد از «وهابی» وهاب نام خدا باشد پس دیوبندیان هم به این معنا وهابی‌اند.

حزب مودودی و اخوانی مرام و اهداف‌شان یکی است همچو دو مغز که در یک پوست باشند.

بنده از مودودیان کاملاً باخبرم، احقر فقط گروه دیوبندی را پیرو خط شریعت کما حقه و پیرو سنت حقیقت و مؤید مذاهب و خدام دین می‌دانم. دیگر نجدیان و مودودیان و اخوانیان و بریلویان را همه مسلمان می دانم اما اینها راگروه منحرف از خط مستقیمه‌ی شریعت و اتباع سنت تا حدودی نه کاملاً می دانم و اتباع و پیروی وگرایش مردم را به این گروهها غیر از دیوبندیان مضر می دانم ضرر این گروه‌ها از نفع شان زیاده‌تر است.

تصوف به ذات خود خیلی چیزی خوب و زیباست اگر صاحبش متبع شرع و سنت باشد. بنده توضیح این گروهها را در رساله‌ی خویش «صدای فطرت» نوشته‌ام ببینید. و توضیح تصوف و مسائلش را در «ضمائر الحکمة» ترجمه‌ی «بصائر حکیم الامة» دریافت و مطالعه کنید. این دوکتاب هنوز اینجا وجود ندارد. احقر خودم مذهباً حنفی و مسلکاً دیوبندی و مشرباً نقشبندی مجددی هستم.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ. مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

در مورد وهابی‌ها چه عقیده باید داشت؟

الاستفتاء (۲۱۱): ما پیروان مذهب حنفی در مورد وهابیها چه عقیده داشته باشیم؟

الجواب بسم ملهم الصواب: علمای دیوبند آنها را مسلمان می دانند البته متعصب و اهل زیغ.[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۴ جمادی الثانی ۱۴۱۳ هـ.ق

حسن البناء و سید قطب

الاستفتاء (۲۱۲): عقیده‌ی شما در مورد امام شهید حسن البناء و سید قطب و دیگر شخصیت‌های طراز اول اخوان المسلمین چیست؟ آیا با دیوبندیان فرقی و اختلافی هم دارند؟

الجواب بسم ملهم الصواب: احقر در مورد حسن البناء مطالعه‌ی کامل ندارم اما تا حدودی از نظریات او بدبین نیستم البته از سید قطب و محمد قطب تا حدودی باخبرم و نظریات آنها را نمی‌پسندم و از مسیر دیوبندیان خیلی دوراند و با آزاد خیالان خیلی قریب بلکه مؤید مسلک آنها هستند.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۵جمادی الاخر ۱۴۱۰ هـ.ق

سید قطب و مودودی چه کسانی هستند و نظریه‌ی شما در حق آنها چیست؟

الاستفتاء (۲۱۳): در مورد سید قطب و مودودی‌ها که به نام اسلام سنگ به سینه می‌زنند و مرحوم مولوی شهداد رحمه‌الله که من هم بیست و سه سال با او بوده‌ام مورد

۱-کذا فی خیر الفتاوی: ۳۷۵/۱.کفایت المفتی: ۱۹۸/۱.

تأییدش نبودند، نظریه‌ی شما چطور است؟ چون در طول زمان عقاید دگرگون می‌شود.

الجواب بسم ملهم الصواب: شاید حضرت عالی رساله‌های احقر و برادرم مولوی عبدالرحمن را مطالعه نکرده‌اید احقر در جاهای متعدد ایشان را اهل زیغ نوشته‌ام و مورد تأیید خود قرار نداده‌ام البته ایشان را کافر نمی‌دانم. مسلمان هستند ولی از مسیر صحیح، انحراف دارند و برادرم در رد نظریات آنها رساله‌ی مستقلی نوشته است و احقر بر آن تقریظ و تأیید نوشته‌ام.

و اللّه اعلم و علمه اتم و اکمل - مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۵ جمادی الثانی ۱۴۱۳ هـ.ق

فرقه‌ی وهابیه

الاستفتاء (۲۱۴): وهابیه چه کسانی هستند؟

الجواب بسم ملهم الصواب: وهابی گروهی در نجد و اطراف دیگر هستند که منسوب‌اند به محمد بن عبدالوهاب نجدی. تا مدتی برای فریب عوام، اینها خود را به محمدی منسوب کردند و غرض ایشان محمد بن عبدالوهاب بود. ولی عوام مسلمین فریب خورده بودند که ایشان منسوب به محمد رسول اللّه ﷺ هستند از این وجه علمای مقلدین آن دوره برای دفع اشتباه عوام، اینها را به وهابی که عبدالوهاب پدر محمد بن عبدالوهاب بود تغییر دادند تا عوام فریب نخورند ورنه پدرش مرد مؤمن و صالح و مخالف عقاید پسرش بود.

علت اساسی ظهور و پیاده شدن مسلک وهابی این بود که در سنه ۱۲۲۱ هـ چون پیروان محمد بن عبدالوهاب بنیان سلطنت ترکان عثمانی روم را در تزلزل دیدند، از فرصت استفاده کرده با عده‌ای از یاغیان بر حرمین حمله‌آور شدند و بسیاری از علمای مقلدین مذاهب را شهید و خون آنها را مباح کردند و در آخر سنه ۱۲۲۳ هـ لشکر سلطانی بر آنها مظفر شد و بعد از مدتی که شریف حسینی با ترکان غدر کرده و با

انگلیسیها پیوست و ترکان از حرمین بیرون شدند و آل سعود بر شریف حسینی غالب شد، آنان در پرده‌ی دین به آنها ملحق شدند تا قدرت خود را بر اهل مذاهب متمکن و سلطه‌ی خود را بر آنها اجرا کنند اگر چه هدفشان تحصیل مادیّات بود.

عده‌ای دعوت او را لبیک گفته دور و بر او گرد آمدند و تمرکز و صورت مسلکی خاص پیدا کردند.[1]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۷ ذیحجه ۱۴۱۳ هـ.ق

۱-کذا حققه مولانا عبدالعلی اللکهنوی بحرالعلوم فی تنبیه الوهابین.

كتَابُ الْبِدَعَاتِ وَ الرُّسُوم

گذر کردن در زیر قرآن کریم بدعت و بی‌اصل است

الاستفتاء (۲۱۵): یک نفر ملا را دیدم که یک قرآن در دست دارد و قرآن را توی چادر کرده یک سر چادر را یکی گرفته و یک سر دیگر آن را دیگری گرفته و آدم از بزرگ تا کوچک از زیر همین قرآن مجید می‌گذرند آیا این طور جایز است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: قرآن مجید را به این طور کرده اشخاص را در زیر آن گذرانیدن ناجایز و بی‌اصل و بدعت است و ملائی که این چنین افعال را انجام می دهد بر او اعتماد نباید کرد و اگر کسی قدرت دارد، تنبیه نمودن او لازم است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۳۰ محرم الحرام ۱۳۸۳ هـ.ق

حکم دعای ثانی بعد از فرائض

الاستفتاء (۲۱٦): دعای دوم که بعد از سنن و نوافل به هیئت اجتماعیه امام و مقتدیان بالتزام می‌کنند و آن را سنت و مستحب می دانند و تارک آن را ملامت می‌کنند چه حکم دارد؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این دعا به این هیئت و التزام مرسومه لامحاله بدعت و ناجایز است کما صرح به الفقهاء من المتقدمین و المتأخرین و المحدثین. این دعا به این طور نه از حضور اکرم ﷺ ثابت است و نه از کدام یکی از صحابه و تابعین و ائمه‌ی مجتهدین و محدثین و مشایخ معتبرین. پس چیزی که ثبوت آن مشکل است آن را به درجه‌ی وجوب و سنت و غیره قرار دادن، چگونه صحیح است؟ و آنچه از این حضرات ثابت نشده آن را درجه‌ی ثواب دادن با فهم این سخن مترادف است که نعوذ باللّه حضور اکرم ﷺ و صحابه دین را نفهمیده‌اند و بما مکمل نرسانیده‌اند. لذا دین ناقص است و ما آن را امروزه تکمیل می‌کنیم و حال آنکه اللّه تعالی ارشاد فرموده

است:

﴿اَليَومَ اَكْمَلْتُ لَكُم دِيْنَكُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَيْكُم نِعْمتِى وَ رَضِيْتُ لَكُم الاِسْلاَمَ دِيْناً﴾ [۱].

گویا ما به عمل خود این آیه را تکذیب می‌کنیم.

و چون دین کامل شد حضور اکرم ﷺ فرمودند:

«من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهورد» [۲]

و فرمودند:

«علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین المهدیین» [۳]

و فرمودند:

«کل محدثة بدعة و کل بدعة ضلالة و کل ضلالة فی النار». [۴]

در اینجا قاعده‌ای باید فهمید و آن این است که دو امر هستند که به وجه ایشان امور مباح هم ناجایز و بدعت می شوند. یکی این که التزام کند غیر شرعی را برابر است که التزام نفس فعل باشد یا التزام زمان و مکان و هیئت و کیفیت خاص.

قال رسول اللّه ﷺ :

«لا تختصوا لیلة الجمعة بالقیام من بین اللیالی و لا تخصوا یوم الجمعة بصیام من بین الایام ...». [۵]

و فی شرح التنویر و الرد:

«و سجدة الشکر مستحبة لکنها تکره بعد الصلاة لأن الجهلة یعتقدونها سنة او واجبة و کل مباح یؤدی الیه فمکروه، الظاهر انها تحریمیة لانه یدخل فی الدین ما لیس منه» [۶].

۱- المائده آیه: ۳. ۲- مشکوة: ص ۲۷.
۳-المعجم الکبیر للطبرانی: ۲۴۹/۱۸ حدیث شماره‌ی ٦۲۴ و مشکوٰة: ص ۳۰.
۴- معجم کبیر: ۹۷/۹ حدیث شماره‌ی ۸۵۲۱، و مشکوٰة: ص ۳۰ (بجز از قسمت اخیر حدیث).
۵- رواه مسلم فی الصوم باب ۱۷ و النسائی: «السنن الکبریٰ» فی الصیام.
٦- رد المحتار: ۱۲۰/۲ ط پاکستان.

و فی شرح الطیبی علی المشکوٰة:

«فیه ان من اصرّعلی امر مندوب و جعله عزماً و لم یعمل بالرخصة فقد اصاب منه الشیطان من الاضلال فکیف من اصر علی بدعة او منکر». [۱]

دوم: اگر یک امر مباح یا مندوب به این کیفیت کرده شود که بر عبادت منصوصه گمان زیادتی پیدا شود، انجام دادن آن ناجایز است. مثلاً سجده، عبادت است اما بعد از هر نماز موهم زیادتی است بر نماز، لذا مکروه است.

قال فی الهندیه:

«و اما اذا سجد بغیر سبب فلیس بقربة ولا مکروه و ما یفعل عقیب الصلوة مکروه لان الجهال یعتقدونها سنة او واجبة و کل مباح یؤدی الیه فمکروه هکذا فی الزاهدی» [۲].

و همچنین دعا بر میت ثواب دارد اما بعد از نماز جنازه آن را مکروه نوشته‌اند.

«ولا یدعوا للمیت بعد صلوة الجنازة لانه یشبه الزیادة فی صلاة الجنازة» [۳]

حالا در دعای مذکور این هر دو امر موجوداند پس چون بدعت شد، سنت و غیره بودن دور ازگفتگو است و قبح بدعت عقلاً هم مسلم است؛ به طور مثال اگر پادشاهی یک قانون تعیین کند و وزیر او اعلان کند پس شخصی از ذهن خود قانونی ساخته و طوری آن را خوب و عالی جلوه داده و با آن قانون ملحق کند، اگرچه اوگمان می‌برد که بهترین خدمتی به حضرت سلطان کرده است ولی چون حاکم و وزیر او معلوم می‌شوند، دستور به کشتن، تبعید و حبس او داده و او را توده‌ای شمار می‌کنند نه خیرخواه ملک و ملت. همین است مثال مبتدع که اگر هر قدر عبادتی مزین و نفیس انجام دهد اما چون مخالف سنت باشد، قابل طرد و لعن است و این عبادت، خود او را به دوزخ می‌کشد. به قول سعدی:

۱- شرح طیبی: ۳۷۴/۲، باب الدعاء فی التشهد. ۲- الهندیه: ۱۳٦/۱، آخر باب سجدة التلاوة.
۳- مرقاة شرح مشکوٰة: ٦۴/۴.

مـــپندار ســـــعدی کـــــه راه صــــفا تـــــوان رفت جـــــز در پـــی مــصطفی
تــرسم نــرسی بـــه کـعبه ای اعـرابـی کین ره که تو میروی به ترکستان است
دریـــن بــحر جــز مــرد داعـــی نــرفت گـــم آن شــد کـــه دنـــبال راعـی نـرفت

این مبتدعان خود را عاشق گمان می‌برند و می‌گویند که ما عاشقان خدا و رسولیم، لهذا این ادعیه و امور را انجام می دهیم. عزیزان من! وای و صد وای بر این چنین عاشق که فعل و متمنای او خلاف فعل و متمنای محبوب خودش باشد. در این مورد مقوله مشهور است: «**شیدا به رنگ پیداست**».

چه خوش گفته است یکی:

عـاشقان دائـم لقـای دوست مـیدارنـد دوست
در غم و راحت رضای دوست میدارنـد دوست

دیگری فرموده است:

تعصی الا له و انت تظهر حبه لعمرک هذا فی المـثال غـریب

اللّه تعالی می‌فرماید:

﴿**قُلْ اِنْ کُنْتُم تُحِبُّونَ اللّه فَاتَبِعونی یُحِبْکُم اللّه**﴾ [۱].

عشقی که ره به حق ننماید، ضلالت است. عبادتی که خلاف سنت باشد آن را به جوز و مویز نمی‌خرند. در راه خداوند قدوس کثرت عبادت نمی‌ارزد بلکه اخلاص و اتباع می‌ارزد. کاملان به کثرت عبادت نمی‌گرویدند بلکه به اتباع سنت می‌گرویدند.

نزد حضرت مولانا محمد یعقوب نانوتوی کسی گفت که بزرگان فرموده‌اند که چون آب را به سه جرعه می‌نوشند، در هر بار بسمله و حمد و ثنا گفته شود، در جـوابش فرمودند چون این از حدیث ثابت نیست ما را همان اتباع دوست‌تر آمد، فرموده‌اند:

ترسم که صوفی نبرد روز بازخواست نـــــان حـــلال شـــیخ زآب حـــرام مـــا

عزیز من شیطان را عادتی است که بنده را چون مرتکب بدعات می‌بیند او را در

۱- آل عمران آیه ۳۱.

همان عبادت ذوق، کشف، کرامت، اثبات و دلیلی عجیب و غریب در ذهن او نمایان و مستحکم می‌کند تا خوب گمراه شود.

همه اندرز من به تو اینست　　　که تو طفلی و خانه رنگین است

خواجه فرموده است:

دور است سرآب درین بادیه هشدار　　　تا غول بیابان نفریبد بسرابت

در اینجا مناسب است مثالی بزنیم: مثلاً گیاهی زهردار به صورت، دلکش و سبز و خوشنما است و اژدها هم خیلی منقش و مبرقش است اما چه اثری از آن نمودار می‌شود. پس بدعت را همچنان بپندارید.

چون گیاه زهر رنگش دلکش است　　　لیکن طعمش تلخ، بویش ناخوش است

زهر این مار منقش قاتلست　　　دور باشد زوهر آنکو عاقل است

عرفی فرموده است:

از آن هوی معنی میچرد در وادی هستی　　　که کشت زهرناک از وادی ادراک میروید

بلکه فقها نوشته‌اند: اگر در عبادتی تردد شد که آیا بدعت است یا سنت؟ پس ترک سنت اولی‌تر است از ارتکاب بدعت زیراکه خطره‌ی بدعت از ثواب سنت بیشتر است و از بدعت خود به خود ارتفاع سنت لازم می‌آید. سنت و بدعت ضدین‌اند که اجتماع هر دو محال است و چون بدعت دشمن سنت است، مبتدع دشمن سنت قرارگرفت و دشمن سنت، دشمن رسول ﷺ است و دشمن او چگونه کامیاب خواهد شد. برزگی فرموده:

باقطار خوک در بیت المقدس پامنه　　　با سپاه خیل بر درگاه بیت اللّه میا

و اگر گویند که این دعا را لازم نمی‌دانند در پاسخ به آن می‌گوییم: پس چرا تارک آن را ملامت می‌کنند و چرا در خانه‌ی خود نرفته نوافل نمی‌خوانند که بهتر است؟ و چرا امام نوافل اوابین و غیره راگذاشته رو به مردمان آورده دعاکرده بعداً اوابین می‌خواند؟ این همه قرائِن لزوم‌اند.

و اگرگویند که از نور الایضاح و دیگرکتب فقه این دعا ثابت است،گویم هرگز در این کتب این هیئت نیست بلکه مسنونیت نفس دعا ثابت است و من یدعی فعلیه البیان.

و اگرگویند که فضیلت دعا به قرآن و حدیث وکتب فقه ثابت است پس چرا نکنیم؟ گوییم ما هم مخالف آن نیستیم. و اگر گویند دعا به هیئت کذائیه مقرون اجابت است همچنانکه در استفتاء چنین است.گویم صحیح است ولی در اموری که ثابت است نه در هر جا و اگر در اینجا ثابت است، هاتوا برهانکم. بلکه در این مقام اجتماع و هیئت هذا مردود است مثلاً عقلاً دیده شود که پادشاهی اعلان فرموده است که در این وقت به دربار من با جمعیت حاضر شوید و در وقتی دیگر تنها پس احمقی دیگر اوقات را هم بر آن قیاس کرده با جمعیت برود، پس برای او خیر است یا غیر؟ اگر کسی می‌تواند از حدیث و عمل و قول صحابه و تابعین و ائمه وکتب معتبره دلیلی پیش کند ما عندنا الجدال. و د رکتب ذیل بدعت این دعا مرقوم است:

احسن الفتاویٰ و فتاوٰی امدادیه. مفتی کفایت اللّٰه رساله‌ای مستقل به نام «نفائس مرغوبة» نوشته است که در آن امضاء خود مولانا تهانوی موجود است از ص ۴ تا ص ۸ بسیار جالب و محققانه بحث فرموده است. و در همین رساله تصدیقات علمای دهلی، رنگون، دیوبند، سورت، راندیر، گجرات، لاهور، پنجاب، سند و ندوه، کانپور، در بهنگه، بهار، میرٹه، مرادآباد، گلاوٹهی، شاهجهان پور، سهارنپور، سرسه، بهوپال، ریوادی، اجمیر، پانی پت و ریاست جنید و بریله و دیگر اماکن مرقوم است. و در همین رساله و ضمیمه آن امضاء ۲۴۳ علما موجود است. و فتوای احمد رضاخان رئیس مبتدعین هم به بدعیت این دعا در همین رساله درج است و نقل عبارت حجة اللّٰه البالغة از امام الهند حضرت شاه ولی اللّٰه دهلوی هم موجود است و تصدیق مفتی مکه معظمه و قاضی القضاة ممالک عربیه هم مسطور است هر که می‌خواهد آن را ببیند.

و چون که برای بعضی اشخاص از عبارت نور الایضاح اشتباه دعای اجتماعی پیدا شده است چیزی در این باره گوشزد خواهد شد:

می‌گویم اغلباً معنی این عبارات در فهم این حضرات نمی‌آید. اولاً باید دانست که علمای احناف اختلاف دارند که آیا بعد از فرایض قبل از سنن اذکار و ادعیه خوانده شود یا نه؟ بعضی مکروه گفته‌اند و قولشان مرجوح و بعضی جایز گفته‌اند و قولشان راجح است. صاحب کتاب چون از ایشان است می‌خواهد که آن را ثابت کند و خود از عنوان فصل و محل ذکر آن واضح است می‌گوید: «فصل فی الاذکار الواردة بعد الفرض». ببین الفاظ فرض را تصریحاً ذکر کرده و بعداً ترکیب افعال نماز آورده و چون که بعد از نماز فرض و پرداختن به این اذکار چند صورت دارد؛ یکی این که امام به جانب چپ یا راست یا جانب مردمان می‌خیزد و دعای فرض می‌خواند، طریقش را بیان می‌کند: «**ان يستقبل الناس بعده و عقب الفرض ان لم يكن بعده نافلة**» ضمیر «**بعده**» را بعضی به فرائض راجع کرده‌اند پس اشکالی نیست و بعضی به تطوع پس در این صورت معنی این است یعنی برای امام رو به جانب مردم کردن آن وقت بهتر است که از نفل و سنن فارغ شود تا مقابل نمازیان برنخیزد. پس قید «بعده» صرفاً به استقبال است نه غیر از آن از قرائت اذکار و ادعیه و ... .

سپس فرمود «**ثم يدعوا لانفسهم و للمسلمين ...**» مراد از این عبارت این است که هر یکی از نمازگزاران چون فارغ می‌شود به نفس خود دعا بخوانند فرداً فرداً یا جمعاً بعد از فرائض و از این لفظ معلوم نمی‌شود که اجتماعاً بخوانند. فتفکر

آنچه از تهذیب الاذکار للرملی و فتاویٰ صوفیه و عمدة القاری شرح البخاری و مبسوط، استدلال می‌کنند هم صحیح نیست بلکه مرام همه آن است که نوشتیم کذا فی التحفة المرغوبة.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۵ شعبان ۱۳۸۴ هـ.ق

اخذ اجرت برای تلاوت قرآن

الاستفتاء (۲۱۷): ملایان که قرآن شریف را در خانه‌ی عربها تلاوت می‌کنند و از آنها پول می‌گیرند این فعل جایز است یا حرام؟

الجواب بسم ملهم الصواب: خواندن قرآن شریف و خواندن درود و تسبیح و تهلیل و در مقابل اجرت و عوض آن گرفتن پول یا چیزی دیگر حرام است البته برای تعلیم قرآن و امامت و اذان مزدگرفتن جایز است.

قال فی الشامیة:

«**قال تاج الشریعة فی شرح الهدایة ان القرآن بالاجرة لا یستحق الثواب لا للمیت ولا للقاری، و قال العینی فی شرح الهدایة یمنع القاری للدنیا و الآخرة و المعطی آثمان فالحاصل ان ما شاع فی زماننا من قرائة الاجزاء بالاجرة لا یجوز لان فیه الامر بالقراءة و اعطاء الثواب للآمر و القراءة لاجل المال فاذا لم یکن للقاری ثواب لعدم النیة الصحیحة فاین یصل الثواب الی المستأجر ولولا الاجرة ما قرء احدٌ لِأحدٍ فی هذا الزمان بل جعلوا القرآن العظیم مکسباً و وسیلة الی جمع الدنیا انا للّه و انا الیه راجعون**[1]».

از این عبارات معلوم شد که این فعل حرام است خواننده و پول دهنده هر دو گنهکار و این پول حرام‌اند. و نیز مسئله‌ی مذبور در رساله‌ی «شفاء العلیل و بل الغلیل» للعلامة الشامی به تفصیل موجود است و در فتاوای دارالعلوم و امدادیه و فتاویٰ لکهنوی و اکثر کتب فقه مسطور است انکار آن جهل و مکابره است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ۔ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۶شوال ۱۳۸۹ ه.ق

۱- رد المحتار: ۵۶/۶ ط پاکستان، الاجارة.

حکم تعیین زمان برای خیرات و حسنات

الاستفتاء (۲۱۸): رسمی جاری است نزد بعضی‌ها که خیرات و حسنات می‌کنند این خیرات مال ختم است و هم مدت تعیین می‌کنند آیا این خوراک حلال است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این رسم بدعت و خوراکش مشتبه است.[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۳ جمادی الاول ۱۳۹۰ هـ.ق

حکم تقسیم شیرینی و حلوا به مناسبت زایمان زن

الاستفتاء (۲۱۹): مثلاً اگر در شهری رواج است که چون زن می‌زاید، حلوا درست کرده و به همان بازار تقسیم می‌کنند آیا به این طریق جایز است یا بدعت؟ و ثانیاً این که اگر یکی از مردمان همان زن یا از مردمان شوهر آن زن وقت زایمان او آنجا نبود هر وقت که او می‌آید او را هم حلوا می دهند و اگر برای او درست نکردند خود سؤال می‌کند و اگر سؤال نکند ولی از آنان گله‌مند می شود.

الجواب بسم ملهم الصواب: این هر دو چیز با این هیئت، بدعت‌اند؛ اول تعیین حلوا در این وقت. دوم تقسیم به این التزام. **کما هو المصرح فی الفقه. و قالوا:**

«التزام ما لایلتزم بدعةٌ».

و اگر تعیین مخصوص نیست بلکه اتفاقاً حلوا می دهند و مرتبه‌ای دیگر چیزی دیگر و آن هم به چند فقراء نه به طریق مخصوص و آن هم به غرض صدقه و ادای شکر نعمت پسر نه به غرض افتخار و مباهات پس گنجایش دارد ورنه پس نه.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۵ صفر ۱۳۹۲ هـ.ق

۱- المرجع السابق: ٥٦/٦. و رساله «شفاء العلیل و بل الغلیل ...» از علامه شامی.

حکم خواندن آیه‌ی «ان اللّه و ملائکته ...» و «صدق اللّه العظیم» بعد از نمازها

الاستفتاء (۲۲۰): در عربستان بعد هر نماز فرض ﴿**ان اللّه و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلّموا تسلیماً**﴾ **صدق اللّه العظیم** می خوانند، آیا جایز است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: التزام و تخصیص این آیه‌ی مکرمه تنها یا به همراه درود بعد از هر نماز بدعت وگناه است. تلاوت نفس آیه و درود شریف در نفس الامر اگرچه بدعت نیست، موجب ثواب است، اما از حیث عوارض خارجی که ضروری و التزام کردن آن است، بدعت می شود زیراکه امر مباح و مستحب را ضروری دانستن بدعت و گناه است.

قال فی شرح التنویر:

«کل مباح یؤدی الیه (الوجوب) فمکروه» [1].

و فی الفتاویٰ الهندیة:

«و ما یفعل عقیب الصلاة مکروه لان الجهال یعتقدونها سنة او واجبة». [2]

و قال الطیبی فی شرح المشکوة تحت حدیث ابن مسعود فی التزام الانصراف عن الیمین بعد الصلوة: «فیه ان من اصرّ علی مندوب و جعله عزماً و لم یعمل بالرخصة فقد اصاب منه الشیطان من الاضلال». [3]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ-مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۴ رجب ۱۳۹۴ ه.ق

۱- رد المختار: ۱۲/۲ ط پاکستان آخر باب سجدة التلاوة.

۲- الهندیة: ۱۳٦/۱، آخر باب سجدة التلاوة.

۳- شرح طیبی علی المشکوٰة: ۳۷۴/۲، باب الدعاء فی التشهد. وکذا فی احسن الفتاویٰ: ۳۳۸/۱.

حکم ضیافت عروس و داماد

الاستفتاء (۲۲۱): زن و مرد وقتی که عروسی می‌کنند رواج است که تمام مردمان همان بازار آن زن و مرد را مهمانی می‌کنند چطور است؟ به حواله کتب –بینواتو جروا.

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر این مهمانی را لازم می دانند بدعت است ورنه پس جایز است.

قال فی شرح التنویر:

«کل مباح یؤدی الی الوجوب فمکروه». [1]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ۔ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۴ ربیع الاول ۱۳۹۵ هـ.ق

حکم استعمال آلات موسیقی مانند طبل و غناخوانی

الاستفتاء (۲۲۲): روشن کردن رادیو و سرود و طنبور و نی وکوزه و دست بر هم زدن یعنی کف‌زنی به بلوچی «چاپ» و دهل و ساز و غنا حرام است یا نه؟ عقاب آنها در شریعت چیست؟ بعضی اشخاص آنها را اعتقاداً افعال قبیح و شنیع می دانند اما بعضی دیگر آنها را قبیح و شنیع نمی دانند بلکه خوب می دانند و به آنها تلذذ می‌گیرند، حکم چنین اشخاصی در شریعت اسلام چیست؟

الجواب بسم ملهم الصواب: انجام دادن این افعال بلاریب حرام است و عقاب آنها در احادیث وکتب تفصیل دارد. اینجا گنجایش نیست. وکسانی که مرتکب این افعال هستند و اینها را اعتقاداً حرام می دانند مسلمان‌اند ولی سخت فاسق و فاجر و مردود الشهادت هستند. وکسانی که اعتقاداً حرام نمی دانند به آن تلذذ می‌گیرند و خوب

۱- رد المختار: ۱۲۰/۲. الهندیة: ۱۳٦/۱.

می دانند کافر و مرتداند و زن آنها طلاق است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ-مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۵صفر ۱۳۹۵ هـ.ق

حکم ولیمه‌ای که در آن اعمال نامشروع مانند غناء و ساز و سرود و غیره انجام داده شود

الاستفتاء (۲۲۳): خوردن ولیمه‌ای که این افعال ذمیمه و قبایح در آن باشد و انجام داده شود چه حکم دارد؟

الجواب بسم ملهم الصواب: ظاهر است که این اشخاص از گرفتن و از فخر و مباهات و اسراف باک نمی‌کنند و خوردن مال رشوه حرام و طعام فخر و مباهات مکروه است. حضور در چنین مجلس، کثرت سواد فساق و اهل معصیت و معاونت علی المعصیت است که این افعال حرام و مکروه‌اند. در شامی و فتح و بهشتی زیور و اصلاح الرسوم و بلاغ المبین و اربعین شاه محمد اسحاق و فتاویٰ دارالعلوم دیوبند و امدادیه و عزیزیه و رشیدیه و لکنویه و احسن الفتاویٰ و ایضاح الحق الصریح و اعتصام شاطبی و بوادر النوادر و ... و ... تفصیل آن موجود است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ-مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۵صفر ۱۳۹۵ هـ.ق

حکم ریختن پول بر روی عروس

الاستفتاء (۲۲۴): رسم است که بعد از غسل داماد بر روی او پول می‌اندازند، چه حکمی دارد؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این رسم بدعت و خلاف سنت است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ-مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

به وقت زفاف مانع شدن داماد از دخول خانه بدون گرفتن پول

الاستفتاء (۲۲۵): ایضاً رسم است که به وقت زفاف چون داماد خواهد نزد عروس برود کسی بر در عروسه می‌ایستد وگوید تا پول ندهید اجازه دخول نمی‌رسد، این چه حکمی دارد؟

الجواب بسم ملهم الصواب: بدعت قبیحه و رسم باطل است درکتب مذکوره مذکور است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

پوشیدن روی عروس برای گرفتن پول از داماد

الاستفتاء (۲۲٦): نیز رسم است که به وقت زفاف کسی روی عروس را می پوشد تا از داماد پولی بگیرد پس اگر پول پرداخت کند غلاف از روی عروس دورکرده شود و الا فلا.

الجواب بسم ملهم الصواب: این هم از رسمهای باطل و ناجایز می باشد.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

هنگام زفاف به هم زدن سر عروس با همسرش

الاستفتاء (۲۲۷): هم رسم است که بعد از زفاف سر داماد با عروس می‌زنند و برای خوش فالی یک طفل دامن آن می‌نهند بعداً عروس را با داماد خوراک می دهند.

الجواب بسم ملهم الصواب: سر داماد را با عروس زدن بدعت و ناجایز است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

حکم دیداربینی با زوجین صبح زفاف و انداختن شیرینی و غیره بر سر آنها

الاستفتاء (۲۲۸): ایضاً رسم است که در صبح روز اول اقرباء عروس و داماد به نزد آنها می‌روند و خوراک می دهند نیز بر سر آنها شیرینی می اندازند، این چه حکمی دارد؟

الجواب بسم ملهم الصواب: خلاف سنت است و ناجایز.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ۔ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

حکم شام‌گور

الاستفتاء (۲۲۹): شام‌گور روز اول یا چهارم یا پنجم یا هفتم که مردم به طلب یا غیر طلب به نزد اهل میت جمع می‌شوند چه حکمی دارد؟

الجواب بسم ملهم الصواب: خوردن طعام شام‌گور مکروه است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ۔ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۵ صفر ۱۳۵۹ هـ.ق

حکم مخفی کردن عروس در چادر

الاستفتاء (۲۳۰): در بعضی جاها رسم است که عروس را در هفت یا بیشتر یا کمتر روز درگلیم می‌کنند، این چه حکم دارد؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این عمل در شرع مقدس ثبوتی ندارد ولی جواز دارد.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ۔ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۹ جمادی الثانی ۱۳۹۷ هـ.ق

حکم ذبح گوسفند یا صدقه دادن به وقت ختنه

الاستفتاء (۲۳۱): وقت ختنه کردن اگر کسی گوسفندی ذبح و خیرات کند یا دیگر

چیزی چه حکم دارد عندالشرع؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر مردمان را دعوت وگوسفند ذبح کند یا ذبح گوسفند را مهم می داند بدعت سیئه است و اگر بلاالتزام و دعوت و قید روز و ساعت کرد به طریق شکرانه‌ی نعمت و به فقراء تقسیم کند مانعی ندارد.[۱]

البته ضرورت گوسفند نیست بلکه فقط مرغ ذبح کند یا غذای ساده دهد اولی است زیرا که از ذبح گوسفند خطره‌ی ایجاد رسم بد هست.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۵ ربیع الاول ۱۳۹۸ هـ.ق

حکم ولیمه‌ای که در آن غناء و ملاهی و غیره موجود باشد

الاستفتاء (۲۳۲): خوردن ولیمه‌ای که در آن تغنی و ملاهی و دف و طنبور و بربط و غیره باشد چطور است؟ آیا از حرمت اینها ولیمه هم حرام می شود یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اینجا سه چیز است: یکی حکم اغـذیه و اطـعمه. دوم حکم مجلس و مشارکت. سوم حکم شخص. پس اغذیه‌ی این چنین مواضع از چهار صورت خالی نیستند:

اول: این که مثلاً خویشان و اولیاء زن از مردمان شوهر و خود شوهر به شرط و قرار چیزی جنس و روغن وگوسفندی خارج از مهر می‌گیرند و اولیاء زن همین اجناس و اطعمه را درست کرده به مدعوین می خورانند. پس در این صورت این غذاها برای هر خورنده حرام است زیرا که رشوت‌اند و حرمت در ذات اینها داخل است.

قال الشامی رحمه الله :

«و من السحت ما یأخذ الصهر من الختن بسبب بنته ...»[۲].

۱- فتاویٰ رشیدیه ص ۱۴۹. فتاویٰ دارالعلوم: ۵ و ۲۰۲/٦.

۲- رد المختار: ۴۲۴/٦ اواخر کتاب الخظر و الاباحة.

دوم: اینکه اولیاء زن طلب نکرده‌اند بلکه شوهر خودش چیزی مختصر به خـاطر تهیه و تجهیز اغذیه‌ی مهمانانِ ایشان، تقدیم کرده است ولی همین چیزها را از مردم به عنوان بجارگرفته است، نیز مکروه و مشتبه است چون ازکسب سؤال است و سؤال به این مورد حرام است.

سوم این‌که هم بدون طلب داده و خود هم از دیگران نگرفته است ولی به کثرت داده است یا چیزی به قرض گرفته و داده است به طوری‌که صورت اسراف یا فخر و ریا از آن مترشح است در این صورت هم مکروه و متشبه‌اند زیرا که در حدیث است که طعام اهل ریا و فخر را نخورید. این نهی تنزیهی است.

چهارم این‌که طلب هم نیست اسراف و ریا و سؤال هم نیست فقط چیزی مختصر به طریق سنت است اگر از جانب شوهر است ولیمه و اگر از جانب قوم زن است ضیافت و صدقه است و اشکالی ندارد. این شد حکم اغذیه و اطعمه.

باید دانست که در صورت مذکوره لهو و لعب و موسیقی و غیره باشد یا نـباشد، حکم این اغذیه همین است اما اگر چیزهای دیگر باشند حکم آنها از توضیحات ذیل مفهوم خواهد شد.

۲- حکم مجلس و مشارکت. این هم از سه حال خالی نیست: یکی این‌که لهو و لعب و مجلس غذا یکی است و تا حال هست دوم این‌که لهو و غذا در هـمان یک مجلس‌اند اما فی الحال لغو نیست. سوم این‌که مجلس لهو دیگر است و مجلس غذا دیگر.

۳- همان شخص یا از مقتدایان و صلحا است یا غیر از ایشان و قبل از آمدن معلوم شدند یا بعد از آمدن.

تفصیل: پس برای این هر دو قشر غذای صورت اول و دوم حرام یا مکروه‌اند بدون فرق. البته در صورت سوم این تفصیل جاری می‌گردد. پس در صورت اولی از این سه علم قبلی باشد یا نه؟ مشارکت و مجالست حرام است و در صورت دوم اگر علم قبلی

بود، هم کسی حاضر نشود که اعانت علی المعصیت و کثرت سواد است و اگر علم قبلی نبود و رسید، مقتدا ننشیند اما اگر عامی نشست گنجایش دارد و در صورت سوم هم کسی حاضر نشود البته اگر غذا را در خانه‌ی همان شخص فرستاد و شخص فرستنده همان صاحب‌خانه را اجبارکرد که بخورد ورنه او را سزا می‌رساند و این قدرت هم دارد و صاحب‌خانه خوف فتنه هم دارد اگر به ریختن و دادن حیوانی دفع شود بکند ورنه این وقت هم گنجایش دارد.

حضرت قطب الارشاد در فتاویٰ رشیدیه می‌فرماید که ترجمه‌اش به فارسی این است:

«از این آیه ﴿و قد نزل علیکم فی الکتاب ان اذا سمعتم آیات اللّه یکفر بها او یستهزأ بها فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره انکم اذا مثلهم﴾ الایة،که در سؤال موجود است) عدم مشارکت مجالس غیر مشروع ثابت می‌شود. همانگونه که استهزاء به کتاب اللّه حرام است علی هذا القیاس بدعت خلاف حکم شرع نیز حرام است و هم چنان‌که حرمت شرکت آنها ثابت می‌گردد همین طور حکم دیگر معاصی نیز. و معنی تفسیر ضحاک همین است که با هر مبتدع نشستن و در مجلس هر بدعت شرکت حرام است آنچه فهمیده‌ای (سائل) صحیح است».[1]

و در جواب سؤالی دیگر می‌فرماید:

«هر کس که در مراسم عروسی یا ختنه و غذای آنها بدعات موجود باشد نزد او هرگز شریک نشوید نه در آن مکان و نه در مکان دیگر البته اگر در منزل تو از آن غذاها فرستاد، اگر از نخوردن آن خوف فتنه نباشد، آن را نگیرد و نخورد و اگر در نگرفتن خوف فساد باشد پس برای دفع فسادگرفتن‌گنجایش دارد فقط».[2]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ-مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۵ شعبان ۱۳۸۹ هـ.ق

۱- فتاویٰ رشیدیه ص ۱۲۸ تحت عنوان «شرکت مجالس بدعت».

۲- همان: ص ۱۴۴.

حکم دعا به صورت دسته‌جمعی بعد از نمازهای فرائض

الاستفتاء (۲۳۳): اگر امام در نمازهایی که بعد از آن سنت هست با مقتدیان بنشیند و با هم اورادی که در احادیث آمده‌اند بخواند و دعا کند جایز است یا نه؟ و دعا همین یکی باشد نه دعاء ثانی که بعد از سنن می‌خواند زیرا که در آن اشکالی نیست.

الجواب بسم ملهم الصواب: این دعا هم بدین هیئت التزام، بدعت سیئه است و خلاف سنت؛ زیرا نه از صاحب شریعت ﷺ و نه از خلفا و صحابه و نه از کدام یکی از ائمه‌ی مجتهدین کدام روایتی ولو این که ضعیف باشد هم در اوراق کتب به چشم نمی‌خورد.

برای تفصیل این بحث در نفائس مرغوبه فی حکم الدعاء بعد المکتوبة تصنیف منیف مفتی دیار الهند و العرب مولانا محمد کفایت اللّه دهلوی رحمه الله مراجعه شود.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

حکم دعوت دادن در جشن عروسی و برگزاری مراسم سخنرانی و بردن داماد جهت آبتنی در جاهای دور

الاستفتاء (۲۳۴): در جشن عروسی دعوت کردن مردم و قائم داشتن مجلس و در آن وعظ کردن و همان شخص داماد را برای آبتنی به جنگل بردن جایز است؟

الجواب بسم ملهم الصواب: دعوت به طریق مسنون و قائم کردن مجلس وعظ جایز است و اهتمام آبتنی چیزی نیست اگر لازمی دانسته شود بدعت است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱ محرم الحرام ۱۴۰۲ ه.ق

دعوت به وقت ختنه

الاستفتاء (۲۳۵): وقت ختنه کردن فرزند دعوت دادن مردمان به خاطر ختنه کردن فرزند خود جایز است یا نه، و اگر جایز نیست به چه دلیل؟

الجواب بسم ملهم الصواب: بدعت سیئه است دلیلش این است که از دلائل شرعیه و اجتهادیه در هیچ مورد این دعوت ثابت نیست و انکار صحابی مثل عثمان بن ابی العاص از اجابت چنین دعوت در کتب مذکور است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۵ ذیقعده ۱۴۰۳ هـ.ق

حکم ذبح گوسفند به وقت نباریدن باران

الاستفتاء (۲۳٦): به سبب نباریدن باران مردم روستایی مبلغی پول جمع‌آوری کرده حیوانی خریده و خالصاً لوجه اللّه تعالی ذبح و صدقه می‌کنند چه حکم است؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این عمل به این روش و هیئت که ذبح را معین و تخصیص می‌کنند، کار اشتباه و رسمی است بلکه همان پول و غیره را صدقه کنند.[1]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۴ محرم الحرام ۱۴۰۵ هـ.ق

درود فرستادن بر پیامبر اکرم ﷺ بعد از دو رکعت تراویح

الاستفتاء (۲۳۷): شما استاذ محترم در شمشیر برّان که یکی از تصانیف خودتان است در بحث بدعات رمضان نوشته‌اید: در بعضی جاها مروج است که بعد از هر دو رکعت در نماز تراویح می‌گویند: «**بر حبیب خدا ختم انبیا صلوات**» شما در آنجا این عمل را از

۱-کذا فی فتاویٰ رحیمیه: ۲۰۴/۳ کتاب المتفرقات.

جمله‌ی بدعات نوشته‌اید، بنده به طور یقین تسلیم می‌کنم اما بعضی از رفیقان ما می‌گویند که این ضعیف است زیرا در قرآن خداوند و فرشتگان همه بر پیامبر ﷺ درود می‌فرستند و حال این‌که در اینجا سلب آن می‌شود لذا این مسئله را واضح کنید که این ناآگاهان آگاه شوند.

الجواب و باللّٰه التوفیق: در هر مسئله‌ی جزئیه آوردن آیات و احادیث به عنوان استدلال ضروری نیست. بدعت هر آن عمل را می‌گویند که حضور اکرم ﷺ نه آن را انجام داده و نه این‌که گفته است و نه دیگری کرده و ایشان خاموش شده‌اند و از قرآن و حدیث مستنبط هم نباشد. این درود بین تراویح از همین نوع بدعت است. و آیه‌ی کریمه برای مطلق درود دلالت دارد نه در هر جا و در هر مکان. این عمل از کسی از خلفاء و صحابه و تابعین و ائمه رضی الله عنهم ثابت نیست. این را بریلویان هندوستان در قرن هشتصد هجری ابتداع و بنیاد کرده‌اند.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۳ ربیع الاول ۱۴۰۵ هـ.ق

حکم تیراندازی به مناسبت ولادت زن و درست کردن غذا

الاستفتاء (۲۳۸): بعد از پیدا شدن فرزند تیراندازی می‌کنند و در روز عقیقه دعوت می‌دهند و تیراندازی می‌کنند پس خوردن این غذاها و رفتن به این مجلس چه حکم دارد؟

الجواب بسم ملهم الصواب: خوردن این غذاها و رفتن این مجلس خوب نیست. اعانت بر معصیت است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۰ ربیع الاول ۱۴۰۵ هـ.ق

خواندن «سبحان الله الملک القدوس» و درود فرستادن بر حبیب خدا ﷺ بالجهر بدعت است

الاستفتاء (۲۳۹): چه می‌فرمایند علمای دین در این مسئله که در ماه رمضان المبارک در تراویح بعد از تسبیح سبحان اللّه الملک القدوس تا آخر، صلوات بر حبیب خدا به آواز می‌گویند و برمی‌خیزند به طوری که در اکثر شهرها مسلمانان عرف و عادت دارند و نیک می دانند.

۱- آیا این عادت مشروع است یا غیرمشروع و بدعت؟

۲- اگر بدعت باشد حسنه است یا سیئه؟

۳- و آیاگویندگان را ثواب است یاگناه؟ در بعضی کتابها مثل شمشیر برّان ص ۲۳۳ و رجاء المقبول ص ۲۹۰ آن را بدعت شمرده‌اند آیا این صحیح است و معتمد یا نه؟ بینوا تؤجروا.

الجواب بسم ملهم الصواب: در فتاویٰ قاسمیه ص ۳۷ می‌فرماید: در حدیث نبوی ﷺ است که بلندگفتن درود، ثواب دارد و هر چیزی که از وحوش و طیور و سنگ و درخت بشنود برای گویندگان طلب آمرزش می‌کنند از خدای کریم. کذا فی تحفة المسائل.

و نیز فرموده به عبارت عربی که ترجمه‌اش این است: زیرا بلند کردن آواز به صلوات یا به ذکر بعد از تراویح علامت آگاه‌کردن است به قیام به سوی تراویح آخر یعنی چهار رکعت دیگر و بلند کردن آواز به ذکر برای اعلام مشروع است چنان‌که بخاری و مسلم که صحیح‌ترین کتاب‌های حدیث‌انداز عبداللّه بن عباس روایت می‌کنند که می‌گفت که من می دانستم تمام شدن نماز رسول اللّه به تکبیر، این دلیل است برای بعضی علماء سلف که مستحب می دانند رفع صوت به تکبیر و ذکر بعد از فرض.

و در مخزن الروایات گفته:

«علی ان النعاس قد یغلب علی اصحاب التروایح فاستحسن المسلمون رفع

الصوت بالصلواة لا علام الناعس الغافل بالقيام».

یعنی در مخزن الروایات گفته علاوه از آن به تحقیق نعاس (پنکه) در خواب گاهی غلبه می‌کند بر صاحبان تراویح پس نیک شمردند مسلمانان بلند کردن آواز به صلوات را برای آگاه ساختن خواب گرفته که غافل است از قیام به تراویح.

به تحقیق وارد شده در حدیث نبوی ﷺ: **ما رأه المسلمون حسناً فهو عندالله حسن.** یعنی چیزی که مسلمانان نیک بدانند پس آن چیز به نزد خدا نیک است پس منع درود گفتن روا نیست. چنانچه در آیه مبارکه آمده است: ﴿**ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما**﴾ **و قال النبی** ﷺ «**ان اولی الناس بی اکثرهم علی صلاةً**». (دلائل ص ۱۶).

و این آیه و حدیث مطلق آمده تخصیص به جای و وقتی ندارد هر جای که باشد هر وقتی که بخواند رواست مگر جای ناپاک و جای فسق خوب نیست و غیره که شریعت غرّا منع نموده و نیز اگر بدعت است چنانچه مولوی محمد عمر سربازی درکتاب‌های خود ذکر نموده بدعت حسنه است نه سیئه و خود مولانا قول خود را در کتاب‌های خود به هیچ حدیث وکتابی و مجتهد نسبت ننموده و اگر مراد او بدعت سیئه باشد قول او از ضعف خالی نیست. این بود تحقیق خادم شریعت عبدالحق محمدی مرادآبادی. و اگر کسی قبول نمی‌کند از کتب معتبره رد آن روان کند که به چشم خود قبول نمایم.

و ما علینا الا البلاغ. اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و بارک و سلم.

جواب دارالافتاء منبع العلوم

الجواب بسم ملهم الصواب: این استدلالات از فتاویٰ قاسمیه به حواله‌ی تحفة المسائل و مخزن الروایات غیر معتبراند چراکه فتاویٰ قاسمیه یکی از تصانیف علمای مبتدع و بریلوی است و تحفة المسائل هم غیرمعتبر است و نیز هر روایت مخزن

الروایات قابل قبول نیست.

قال العلامة الشامی:

«فلا یجوز الافتاء مما فی الکتب الغریبة و فی شرح الاشباه لشیخنا المحقق هبة اللّه البعلی: قال شیخنا العلامة صالح الجنینی انـه لا یـجوز الافـتاء مـن الکـتب المختصرة کالنهر و شرح الکنز للعینی و الدر المختار شرح تنویر الابـصار، او لعدم الاطـلاع عـلی حـال مـولفیها کشـرح الکـنز لمـلا مسکـین و شـرح النـقایه للقهستانی، او لنقل الاقول الضعیفه فیها کالقنیة للزاهدی فلا یجوز الافتاء من هذا الا اذ اعلم المنقول عنه و اخذه منه».[۱]

از این عبارات معلوم شد که فتوا به این هر سه کتاب بالا روا نیست چراکه مصنف فتاویٰ قاسمیه، مبتدع و آن دو کتاب دیگر ضعیف الروایات‌اند. و در نقل عـبارات و ترجمه‌ی آنها هم بسی اشتباه وجود دارد که در زیر معلوم می شود:

۱- می‌گوید: «در حدیث نبوی ﷺ است ...» مـی‌گویم ایـن حـدیث اولاً صـحیح نیست نویسنده باید سند حدیث را از کتابی معتبر با حواله نقل کرده و برای ما بفرستد.

ثانیاً: اگر صحیح باشد باز هم استدلال جواز از آن صحیح نبوده و جواز درود مروج در تروایح از این روایت ثابت نمی‌گردد بلکه فقط فضیلت درود ثابت می شود که ما منکر آن نیستیم. بحث در مورد درود مروج است بین تراویح. و این اجماع فقها است که تراویح با جماعت که از اول آمده است در میان آن نه دعا به بلند کردن دست‌ها بـه دسته جمعی بوده و نه صلوات بر محمد ﷺ گفتن. و این جهر و شور به این صدا و این لازم گرفتن بلاریب بدعت است.

در فتاویٰ رحیمیه که از فتاویٰ معتبر است به اردو می‌نویسد که ترجمه‌اش چـنین است:

«در تراویح بعد از هر ترویحه با اجتماع امام و مقتدیان رواج دعا طبق سنت نیست، البته شریعت مطهره

۱- رد المحتار: ۷۰/۱، مطلب رسم المفتی.

این را اجازه داده است که خواه در میان ترویحه تلاوت قرآن کند یا نفل بخواند یا دعا کند یا تسبیح و تهلیل و درود و دیگر اذکار بخواند یا خاموش بنشیند پس ضروری قرار دادن کدام چیزی مثل صلاة و ...، دخل و ازدیاد بر شریعت و بی‌سود است، لذا این طریق قابل ترک است». [۱]

البته لازم است که هر آنچه از این دعاها را می‌خواند، نرم بخواند نه این‌که جهر و با آواز بلند بخواند؛ زیرا خواندن آن با آواز بلند بدعت است.

علامه بدرالدین عینی در عمدة القاری شرح صحیح بخاری تحت همین حدیث ابن عباس که صاحب فتاویٰ قاسمیه در استدلال از آن قطع و برید کرده است، می‌نویسد:

«استدل بعض السلف علی استحباب رفع الصوت بالتکبیر و الذکر عقیب المکتوبة و من استحبه من المتأخرین ابن حزم و قال ابن بطال: اصحاب المذاهب المتبعة و غیرهم متفقون علی عدم استحباب رفع الصوت بالتکبیر و الذکر حاشا ابن حزم و حمل الشافعی هذا الحدیث علی انه جهر لیعلمهم صفة الذکر لا انه کان دائماً ... و روی ابن القاسم عن مالک انه محدث و عن عبیدة هو بدعة». [۲]

حضرت شیخ عبدالحق محدث دهلوی در لمعات شرح مشکوة می‌نویسد:

«و قیل کان ذلک ایام التشریق بمنی و هذا اوفق بمذهب ابی حنیفه فی کراهتهم الجهر بالذکر فی عداماورد». [۳]

حضرت شیخ ملاعلی قاری هروی رحمه‌الله در مرقاة شرح مشکوة می‌فرماید:

«و استدلّ البیهقی و غیره لطلب الاسرار بخبر الصحیحین انه علیه السلام امرهم بترک ماکانوا علیه من رفع الصوت بالتهلیل و التکبیر و قال انکم لا تدعون اصم و لا غائباً انه معکم انه یسمع قریب، و یسن الاسرار فی سائر الاذکار ایضاً الا فی التلبیة و القنوت للامام و تکبیر لیلتی العید ...» [۴].

حضرت سید انور شاه کشمیری در فیض الباری شرح صحیح البخاری می‌فرماید:

۱- فتاویٰ رحیمیه: ۳۵۲/۱. ۲- عمدة القاری: ۱۲۶/٦ باب الذکر بعد الصلاة.
۳- لمعات: ۲۱۱/۳. ۴- مرقاة: ۳۵۷/۲، باب الذکر بعد الصلاة.

«تمسک بظاهره ابن حزم و ذهب الی سنیة الجهر بالتکبیر دبر الصلوات و انکرها الجمهور ... والا صل فی جملة الاذکار هو الاخفاء». [١]

حالا از این روایات ثابت شد که ذکر جهر و درود و غیره بعد از نمازها و همه جا به طور عادت و التزاماً بدعت است، به جز از ابن حزم هیچ کسی به قول جواز نرفته است. و همچنین معنی حدیث ابن عباس که در صحیح بخاری و مسلم مذکور است روشن شد که چه معنی دارد؟ و صاحب فتاویٰ قاسمیه چه تغلب و اشتباه کرده است؟ و نیز معلوم شد: فقها که اجازه‌ی ذکر و درود بین التراویح داده‌اند، در صورتی است که آن ذکر به خفیه باشد نه به جهر. و روایت مخزن الروایات هم غیرصحیح است؛ چون که خلاف دستور و اقوال فقها است زیرا که فقها برای این که خواب و بی‌حوصلگی مردم دور کرده شود، ذکر به جهر و درود به جهر را هم روا نداشته‌اند.

حضرت حکیم الامت مولانا تهانوی رحمه الله در فتاویٰ امدادیه می‌نویسد:

«فقها تصریحاً نوشته‌اند که اگر کدام نگهبانی به خاطر دور کردن خواب خودش به آواز بلند ذکر کند ناجایز است». [٢]

در متانه فی مرمة خزانة الروایة می‌گوید:

«فی الخانیة: الحارس فی الحراسة اذا قال لا اله الا اللّه و ما اشبه ذلک ... یکون آثماً».

و فی نوادر الفتاویٰ:

«اگر پاسبانی در حالت پاسبانی از برای اعلام حارسان دیگر لا اله الا اللّه گوید بزه‌کار باشد». [٣]

از این عبارات معلوم شد که روایت مخزن غیرصحیح و قولی بی دلیل است.

در ادامه‌ی مسئله می‌گوید: «در حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم وارد شده: ما رأه المسلمون ...» در این مورد باید گفت که اولاً این مرفوع نیست. بلکه قول ابن مسعود رضی الله عنه است همچنانکه در تعلیق الممجد بر موطای امام محمد (از: شیخ عبدالحی لکهنوی) نوشته

١- فیض الباری: ٣١٥/٢.
٢- امدادیه: ٣٢٣/٥، با ترجمه.
٣- متانه ص ٦٤١.

است.[۱]

ثانیاً: مراد از این «مسلمون» صحابه و تابعین و ائمه‌ی دین‌اند نه عوام و جهال.

ثالثاً: همان «ما راه المسلمون» خلاف حدیث صحیح و خلاف عمل صحابه هم نباشد و ظاهر است که این خلاف عمل صحابه است. اگر نمی‌پذیرید لطفاً از یک صحابی ثابت کنید که بین تراویح این چنین نموده است. و آیه‌ی «ان اللّه و ملائکته ...» و حدیث «ان اولی الناس ...» مطلقاً فضیلت خواندن درود را ثابت می‌کنند نه این که مقید به جهر و اجتماع بین تراویح باشد.

و این مسئله‌ای مسلم در اصول است که مطلق قرآن را به خبر واحد مقید کردن روا نیست. این اصل در اصول الشاشی، نور الانوار، حسامی، توضیح، مسلم الثوبت، اصول کرخی و ... نوشته است. بلکه این امر –نعوذباللّه– نسخ قرآن است به خبر واحد چه جائی که اینجا فقط به عقل فاسد مقید کرده‌اند، خبر واحدی هم نیست. ما هم می‌گوییم هر جا و هر وقت بخواند که ذکر و دعاست به حکم قرآن: ﴿**ادعوا ربکم تضرعاً و خفیة انه لا یحب المعتدین**﴾[۲] و ﴿**اذکر ربک فی نفسک تضرعاً و خیفة و دون الجهر من القول**﴾[۳].

پس چرا مطلق را به جهر مقید می‌کنید که خلاف قرآن و حدیث است؟

بدعت نزد محققین به حکم حدیث «**کل بدعة ضلالة**»، همه سیئه است. بدعت حسنه وجود ندارد. آنان که بدعت را به دو قسم تقسیم کرده‌اند، با اشتباه مواجه شده و خیلی قلیل‌اند. احقر تفصیل آن را در شمشیر برّان نوشته‌ام.

حضرت مفتی اعظم مولانا فیض اللّه در «احکام الدعوات المروّجه» می‌نویسد:

«**ثم اعلموا ان هذه الادعیة الشائعة المتعارفة بین الخواص و العوام بالهیئة الاجتماعیة رافعین ایدیهم فی هذه الازمنة المتأخرة کالدعا عند افتتاح الوعظ و عند ختمه و کالدعاء بعد صلاة العیدین او بعد خطبتهما و کالدعاء فی صلوة**

۱- موطای امام محمد ص ۱۴۴.   ۲- الاعراف: ۵۵.   ۳- الاعراف: ۲۰۵.

التراويح بعد كل ترويحةٍ و بعد الوتر بالهيئة الاجتماعية و كالدعاء بعد النكاح بالهيئة الاجتماعية (الى ان قال) و كالدعاء ليلة تمام ختم التراويح و كذلك الدعاء بعد المكتوبات ... كل هذه امور حادثه لم تكن في زمن النبي ﷺ ولا في زمن الصحابة و التابعين و الائمة المجتهدين يقيناً»[۱].

وَاللّٰهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۶ ربیع الثانی ۱۴۰۵ هـ.ق

عید نوروز در نظر علما و تاریخ برگزاری آن در زمان قدیم

الاستفتاء (۲۴۰): ۱- آیا این عید نوروز ملی ایرانیان همان عید نوروز نمرودیان است یا خیر؟

۲- آنها در چه ماهی جشن عید نوروز را برگزار می‌کردند؟

الجواب بسم ملهم الصواب: ۱- عید نوروز از زمان جمشید قبل از زمان نمرود شروع شده است. علت شروع آن به شرح زیر است: ایرانی‌ها می‌گویند که در زمان جمشید دیوها برای او یک هواپیمای آبگینه ساخته بودند که بر آن سوار شد، در یک روز از نهاوند به بابل رسید. پس ملت او به سبب دیدن این امر عجیب ازو، نوروز را قائم کرده و جشن گرفتند و خوشی نمودند پس جمشید هر سال این جشن را تا پنج و شش روز قائم کرد سپس این جشن نوروز جاری شد. بعد از جمشید، ضحاک این روزها را جشن گرفت. جمشید مدتهای درازی جلوتر از نمرود می‌زیسته است. او جلوتر از حضرت نوح علیه‌السلام و بعد از حضرت ادریس علیه‌السلام بود و نمرود در زمان حضرت ابراهیم علیه‌السلام[۲].

پس همین رسم بد را ایرانیان قدیم و بابلیان حتی عرب‌ها هم جاری کرده ادامه دادند و نمرود بابلی آن را ترقی داد تا این‌که پیامبر اسلام ﷺ به مدینه منوره تشریف

۱- احکام الدعوات المروجة: ص ۱۱.

۲- تاریخ الامم و الملوک لمحمد بن جریر الطبری: ۸۸/۱ ط بیروت.

بردند. انصار را دید که همین عمل را انجام می دادند ایشان را منع فرمودند. و به تعظیم عید اسلامی دستور داده و فرمودند به جای نوروز و مهرگان، خداوند کریم شما را بهترین عید عطا فرموده است، یعنی عید الضحیٰ و عیدالفطر.[۱]

۲- جمشید و نمرود در همین روز که مروج است آن را برگزار می‌کردند.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۷ جمادی الاول ۱۴۰۵ ه.ق

نفی علم غیب از پیامبر اکرم ﷺ و تردید استدلال اهل بدعت در مورد ثبوت علم غیب برای پیامبر ﷺ

الاستفتاء (۲۴۱): بعضی ملاها برای ثابت کردن علم غیب برای رسول اکرم ﷺ این آیه‌ی مقدسه‌ی سوره‌ی بقره پاره‌ی سیقول را پیش می‌کنند آیه این است ﴿**و یکون الرسول علیکم شهیدا**﴾ و اگر کسی بر سر زیارت می‌رود آیا زنش طلاق می‌شود یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این استدلال به چند وجه اشتباه است: یکی این که به اجماع مفسرین، «شهید» در اینجا به معنی گواه است به طوری که در سوره‌ی نساء عیناً به همین معنی آمده است ﴿**و جئنابک علی هولاء شهیداً**﴾. تفسیر خلاف اجماع، غلط و کفر است.

دوم این که لفظ «**یکون**» و «**جئنا**» هر دو به مستقبل دلالت و تعلق دارند که مراد از آن قیامت است. پس طبق ترجمه‌ای که این قائل نموده است، معنی آیه چنین می‌شود: «**روز قیامت پیامبر داننده‌ی غیب می‌گردد نه در دنیا**» در صورتی که اینها در دنیا پیامبر را غیب‌دان می‌گویند.

سوم: مستقبل را عمداً معنی حال کرن، تحریف قرآن است.

چهارم: طبق این ترجمه لازم می‌آید که تمام پیامبران غیب‌دان باشند؛ چراکه در

۱- مرقاة شرح مشکوٰة: ۲۹۲/۳ (العیدین، فصل دوم).

سوره‌ی نساء فرموده‌اند: ﴿**فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید الایه**﴾. و نیز به قول این قائل لازم می‌گردد که همه‌ی این امت دانندهٔ‌ی غیب باشند نه تنها پیامبران؛ چراکه آغاز آیه‌ی مذکور در سؤال این الفاظ است: ﴿**و جعلناکم امة وسطاً لتکونوا شهداء علی الناس**﴾. «**شهداء**» جمع شهید است اگر «شهید» را حاضر و دانندهٔ‌ی غیب ترجمه کنیم و آن هم برای پیغمبر، پس برای امت هم باید همین معنی باشد و اگر نه چگونه لفظ مفرد به این معنی است و جمع به این معنی نیست؟ پس از این قائل پرسیده شود که آیا به غیب‌دانی همه امت قائل است یا نه؟ و اگر قائل است کافر است و اگر نه به پیامبر قائل است نه به امت، پس وجه تخصیصش از این آیه را بگوید که چرا مفرد به معنی دانندهٔ‌ی غیب است و جمع، هم معنی آن نیست؟

پنجم: اگر شهید به معنی غیب‌دان ترجمه شود پس باید که غیب دانستن امت از پیامبر بیشتر باشد چراکه خداوند درباره‌ی امت فرمودند: «**لتکونوا شهداء علی الناس**» مراد از این ناس تمام امت‌های گذشته‌اند و درباره‌ی رسول فرمودند: «**و یکون الرسول علیکم شهدا**» که مراد از «علیکم» تنها همین امت است پس معلوم شد که غیب دانستن امت از غیب دانستن پیامبر هم بیشتر است آیا این قائل این را تسلیم دارد یا نه؟ اگر دارد کافر است چراکه امت را بر رسول ترجیح داد و اگر تسلیم ندارد هم کافر است چراکه قرآن را انکار کرد.

از رفتن بر سر زیارت مطلقاً زن طلاق نمی‌گردد البته اگر طواف یا سجده کند یا بر سر آن ذبح کند طلاق می‌گردد.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۸ جمادی الثانی ۱۴۰۵ ه.ق

دعاء ثانی و درود بعد از نمازها

الاستفتاء (۲۴۲): بعضی ملاها دعاء ثانی را می‌کنند و درود خواندن را لازم می دانند و برای درود خواندن این آیه را مستدل خود قرار داده‌اند: «**ان اللّه و ملائکته یصلون علی النبی**». **بینوا بالصواب توجروا یوم الحساب**.

الجواب بسم ملهم الصواب: دعاء ثانی با لزوم، بدعت قبیحه است و این استدلال مثل استدلال غیب برای حضور اکرم ﷺ ، غلط است؛ چراکه آیه‌ی کریمه خواندن درود مطلق را ثابت می‌کند نه مقید را به دعاء ثانی. و اگر دعاء ثانی می‌بود پیامبر ﷺ با صحابه‌ی خود در تمام عمرشان کم از کم یک مرتبه می خواندند و حال آنکه از پیامبر و صحابه دعاء ثانی یک مرتبه هم ثابت نیست چه جای درود پس این قائل چه می‌گوید که این همه صحابه معنی آیت را ندانسته و غلط رفته‌اند. و اگر گوید که یک بار دعاء کرده و درود خوانده‌اند به ما ثابت کنند تا ما هم ببینیم.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۸ جمادی الثانی ۱۴۰۵ ه.ق

کارهای بی‌اساس برای رفع خشکسالی‌ها

الاستفتاء (۲۴۳): در بسیاری از مناطق بلوچستان مروج است که در سنوات قحطی و خشکسالی، مردم در یک محله شخصی را مقرر کرده تا برود به دروازه‌های مردم مبلغی پول و برنج و غیره جمع‌آوری کند آنها خوراک را درست کرده بین مردم به صورت تصدق تقسیم می‌کنند یا از همین پولها گاو وگوسفند خریده بین مردم تقسیم می‌کنند یعنی بعد از ذبح، گوشت آنها را تقسیم می‌کنند و نیت آنها از این کار همین است تا باران بیاید چون که صدقه ردّ بلا می‌کند و در بعضی جای این عمل از قدیم تا حال متداول بوده و هست پس آیا این صدقه موافق حکم شرع مقدس صحیح و جایز

است یا نه؟ بینوا تؤجروا.

الجواب بسم ملهم الصواب: این عمل مروج بدعت و نارواست. عکس رد بلا یعنی جلب بلاء می‌کند به این چند وجوه: یکی این‌که شرع مقدس برای طلب باران دعاء و نماز را مقرر فرموده است نه این طریق را، این یک نوع تغییر به ما و رد به الشرع است.

دوم: تصدق از سلف در این مواقع به این روش خاص اصلاً مروی نیست پس خلاف عمل سلف است.

سوم: خانه به خانه‌گشتن و سؤال‌کردن و برای تصدق خود جمع‌کردن یک نوع جبر فی الصلوات و التبرعات است که روا نیست. البته هرکس طبق فرصت خودش به غیر این قیود هر چه دارد صدقه بکند.

چهارم: تخصیص و تقیید این نوعیت و ذبح حیوانات در این مواقع بدعتی دیگر است که شرع مقدس ذبح حیوان را در مواقع مخصوصه اجازه فرموده است نه هر جا.[1]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ. مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۹ رجب ۱۴۰۵ ه.ق

حکم مردگانی در روزهای یازدهم و هفتم

الاستفتاء (۲۴۴): بعضی اشخاص هر ماه در روز یازدهم و هفتم خصوصاً در عیدین روز نهم مردگانی می‌کنند آیا خوردن این اغذیه که به نام یازدهم و هفتم و مردگانی درست می‌کنند جایز است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: مکروه و بدعت است.[2]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ. مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۷ ذیقعده ۱۴۰۵ ه.ق

۱- بعضها من فتاویٰ دارالعلوم دیوبند ج ۷ و ۸ ص ۲۸۳ . وکذا فی فتاویٰ رحیمیه: ۲۰۴/۳ ، المتفرقات.
۲-کذا فی فتاویٰ دار العلوم و غیره.

حکم طلب معافی از خانه به خانه در روزهای عید

الاستفتاء (۲۴۵): در محل ما روز عید قربان مردمان جمع می‌شوند خانه به خانه جهت طلب معافی می‌گردند جایز است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: التزام این امر به طور جماعت بدعت است ولی به طور قضیه‌ی اتفاقیه فرداً و بدون التزام مانعی ندارد.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ. مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۷ ذیحجه ۱۳۸۴ ه.ق

دادن پول به خاطر جلوگیری امور نامشروع در عروسی

الاستفتاء (۲۴٦): در این زمانه پرفتن چون که مروج است که در چندین مناطق مثل دشتیاری، وقت عروسی چندها نفر خاص هست که در عروسیها صوت و غانا می‌زنند و پول می‌گیرند پس اگر یکی این افعال را بد می‌داند و نمی‌گذارد که در عروسی او اینها بشوند پس همان صوت و غنا زننده می‌گوید ما ترا نمی‌گذاریم اگر پول مـی‌دهی یـا نمی‌دهی ما حتماً صوت و غانا می‌زنیم پس صاحب عروس می‌گوید شما صوت و غانا نزنید که جایز نیستند من شما را یک اندازه پول می‌دهم، آیا این پولها را می‌دهد چطور است؟

الجواب بسم ملهم الصواب: دادن این پولها هم روا نیست کلاً منع کند او چه مسلمانی است که چند عیاش و اوباش او را به زور وادار به گناه می‌کنند؟

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ. مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۹ رجب ۱۴۰۵ ه.ق

گفتن «خداحافظ» وقت جدا شدن از همدیگر

الاستفتاء (۲۴۷): چه می‌فرمایند علمای دین درباره‌ی مسئله‌ی گفتن خداحافظی هنگام جدا شدن از یکدیگر. به طوری که جناب عالی در کتاب شمشیر برّان ص ۲۴۲ در مسئله ۴۹ این را بدعت ذکر کرده‌اید بدون ذکر دلیل. در صورتی که بدعت، ایجاد چیزی نو در دین و جزء دین دانستن راگویند و حال آنکه هیچ فردی لفظ مذکور را جزء دین و یا به عنوان ثواب نمی‌گوید بلکه به طور عرف رواج آن است بنابراین، مسئله‌ی مذکور را با دلیل کاملاً توضیح دهید. اجرکم عنداللّه

الجواب بسم ملهم الصواب: گوینده‌ی این لفظ در این وقت از سه حالت خالی نیست:

۱- یا به جای السلام علیکم گفته و به همین کفایت کرده لفظ سلام را نمی‌گوید چنان‌که مروج است، پس در این صورت بدعت و تحریف فی الدین و الشریعة است به دلیل اینکه در حدیث صحیح وارد شده است که وقت رسیدن به مجلس و هنگام رخصت از مجلس، سلام بگویید حتی آن حضرت ﷺ فرمودند: سلام آمدن به مجلس از سلام رخصت از مجلس، بهتر نیست.[۱]

معلوم شد که در وقت رخصت هم سلام گفتن سنت است پس به جای سلام خداحافظ گفتن، تغییر سنت است و تحریف دین و احداث فی امرالدین گردید که بدعت است.

۲- یا بعد از سلام خداحافظ گفت و سلام هم گفت، در این صورت این عمل زیادتی بر شریعت است و در حدیث «من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو ردّ» داخل و بدعت و نارواست اگر چه بعد از سلام کدام دعایی بدون التزام کند گنجایش دارد اما این جمله در حال حاضر التزام پیدا کره است.

۳- چون که این «خداحافظ» از اصطلاح و عرف اقوام غیر، اخذ شده به طوری که

۱- مشکوة، باب السلام. الفصل الثانی.

خود شما هم نوشته‌اید که در عرف و رواج است، نیز مکروه است به حکم حدیث «**من تشبه بقوم فهو منهم**» و «**من کثر سواد قوم فهو منهم**».[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۳صفر ۱۴۰۷ ه.ق

تعزیت شرعی تا سه روز است

الاستفتاء (۲۴۸): در روایات آمده است: تا سه روز تعزیه سنت است، آیا منظور این است که هر فردی تا سه روز برای تعزیه مصیبت‌زده برود یا که در این سه روز یک دفعه رفتن کافی است؟

الجواب بسم ملهم الصواب: منظور از اینکه تعزیه تا سه روز سنت است این است که تعزیه دهندگان که حاضراند در ظرف سه روز تعزیه بدهند و بعد از سه روز ندهند نه اینکه سه مرتبه تعزیه دادن سنت است.

قال فی الدرّ و الشامیة:

«**و تکره التعزیة ثانیا، فی التتارخانیة لا ینبغی لمن عزیٰ مرة ان یعزی مرة اخریٰ رواه الحسن عن ابی حنیفه اهـ**»[۲].

از این عبارت روشن شد که بیشتر از یک مرتبه به تعزیت رفتن روا نیست. به استثنای کسی که غائب بوده و اطلاع نبوده است.[۳]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۷ جمادی الاول ۱۴۰۷ ه.ق

۱-کذا فی احسن الفتاویٰ: ۳۸۵/۱.
۲- رد المختار: ۲۴۱/۲، الجنائز.
۳- همان: ۲۴۱/۲. احسن الفتاویٰ: ۲۴۴/۲.

حکم خوردن غذائی که در وقت تعزیت برای اهل میت و اهل محله درست می‌کنند

الاستفتاء (۲۴۹): در حدیث آمده که برای اهل و عیال میت غذا درست کرده شود پس اگر کسی از مال خود نه از مال فرزندان میت غذا درست کرده همه اهل محله را داد آیا درست است یا خیر؟ چراکه در روایات فقه آمده که اهل میت ضیافت نکنند و برای بقیه مردمان ممانعت به نظرم نگذشته چنانچه برای اهل میت غذا درست کردن و دادن درست است برای بقیه‌ی مردم هم مجاز و قابل ثواب است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: درست نیست؛ چراکه در روایت ترمذی و حاکم علت استحباب درست کردن غذا برای اهل میت مشغولیت و حزن ذکر شده است و برای اهل محله نه شغل هست و نه حزن که ایشان را از درست کردن غذا مانع گردد این محض یک نوع رسم و ریا می‌گردد که بدعت است.

عن عبداللّه بن جعفر قال لما جاء نعی جعفر قال النبی ﷺ :

اصنعوا لاهل جعفر طعاماً فانهم قد جاءهم ما یشغلهم».[۱]

و هم چنین فقهاء فرموده‌اند: «**و لابأس باتخاذ طعام لهم**»[۲] مرجع ضمیر **لهم** مخصوص است به اهل میت پس غیر ایشان در این حکم داخل نمی‌شوند زیرا که مفهوم قول فقها معتبر است یعنی اگر برای اهل میت طعام درست کنند لابأس به است نه برای غیر ایشان.

و نیز فرموده‌اند:

«**لانه (اتخاذ طعام الضیافة) شرع فی السرور لا فی الشرور**».[۳]

۱- رواه الترمذی فی سنته.

۲-کذا فی رد المختار: ۲۴۰/۲.

۳- المرجع السابق: ۲۴۰/۲.

پس ظاهر است که در این روز برای اهل محله همدردی اهل میت در غم و اندوه می‌باشد نه عکس آنکه در سرور و ضیافت با همدیگر مشغول گردند.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۴ جمادی الاول ۱۴۰۷ هـ.ق

حکم رفتن زنان جهت تعزیت

الاستفتاء (۲۵۰): در منطقه مایان وقتی که کسی فوت کند همه زنها برای تعزیه می‌روند مردها نمی‌روند چراکه کار دارند و اگر می‌روند باز هم تعداد کمی، بیشتر زنان هستند که برای تعزیه می‌روند باز هم آنجا رفته غیر از حرفهای دنیوی و خنده و غذاخوری کاری دیگر انجام نمی‌دهند. سوال اینجاست که آیا رفتن زنان در دهات اطراف برای این امر درست است یا نه و اگر کسی آنجا رفت باید چه کاری انجام دهد؟

الجواب بسم ملهم الصواب: زن اگر برای تعزیة محارم خویش به شرط ملاحظه‌ی ستر در بین راه و آنجا و به شرط عالمه بودن و دانستن طریق تعزیه‌ی شرعیه اگر او فقط به خاطر تعزیه برود، جواز دارد. اما چون در این زمان این ملاحظات و شروط، مفقوداند، رفتن زنان برای تعزیه حرام و بدعت است مثل رفتن به زیارت قبور در این زمان و مثل رفتنشان به جماعت که فقها در این زمان منع فرموده‌اند. و مقصود از تعزیه فقط پند و اندرز و تسلی خاطر مغمومین و محزونین است نه جلسه گرفتن و غذا خوردن و غیره. حتی اگر مردان هم برای تعزیه بروند و آنجا بخورند و جلسه بگیرند، بدعت و نارواست. و به اجتماع رفتن هم ممنوع است بلکه هرکس فرد فرد برود و فقط این دعا را بدون بلند کردن دست بخواند:

«اعظم اللّه اجرکم و عزاکم فی مصیبتکم و غفر اللّه لمیتکم»

و چند نصیحت تسلی دهنده گفته و بروند و اهل میت هم به خاطر اینکه مردم به تعزیه او جمع می‌شوند، در جایی مخصوص مثل مسجد یا فناء منزل خود یا جایی

دیگر تخصیص کرده ننشیند که بدعت است بلکه کیف ما اتفق مردم در خانه او یا هر جا که ملاقات کنند، تعزیه دهند.[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۴ جمادی الاول ۱۴۰۷ هـ.ق

بعد از نماز جنازه رفتن به خانه‌ی اهل میت برای تعزیت

الاستفتاء (۲۵۱): اگر کسی در نماز جنازه وکفن و دفن شرکت کرده بود پس این هم برای تعزیه در خانه‌ی اهل میت برود یا خیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر او را در آن وقت تعزیه نداده بود، برود و اگر داده بود کفایت می‌کند چراکه تعزیه قبل از دفن و بعد آن رواست البته بعداً افضل است.

و فی الشامیة:

«و هی بعد الدفن افضل منها قبله ...»[۲]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۴ جمادی الاول ۱۴۰۷ هـ.ق

تقسیم حلوا و شیرینی به مناسبت ولادت فرزند

الاستفتاء (۲۵۲): اگر کسی را خداوند فرزندی عطا فرمود پس افرادی که در خانه‌اش می‌آیند برای دیداربینی و اظهار خوشی، صاحب‌خانه برایشان غذای درست می‌کند یا حلوا یا سیوئی یا شیرینی به اینها می‌دهد نه به نیت سنت بودن این امر بلکه به خاطر اینکه مهمان من هستند پس آیا این چیز جایز است یا نه؟

۱-کذا فی الشامی: ٦٦٤/١.

۲- شامیة: ٦٦٥/١.

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر اینها را دعوت نکرده و دیگر قیودی هم نکرده است جایز است و اگر نه بدعت است. و تخصیص حلوا و شیرینی خورانیدن هم یک نوع تقیید است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۴ جمادی الاول ۱۴۰۷ ه.ق

حکم ریختن آب و خوشبوئی بر سر قبر

الاستفتاء (۲۵۳): آیا ریختن آب و خوشبوئی بر سر قبر درست است یا نه؟ در بعضی جاهها بنده دیدم که هر هفته یا هر عید آب و خوشبوئی به قبر می‌زنند آیا این فعل خوب می‌باشد یا خیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این عمل عادتاً و التزاماً بدعت است. بنده این مسئله را در رساله‌ام «شمشیر برّان» نوشته‌ام.[1]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

غرهٔ ذیقعده ۱۴۰۷ ه.ق

خواندن تسبیح و تهلیل و دعا جهراً بعد از مرگ شخصی

الاستفتاء (۲۵۴): وقتی که یک شخص از دنیا رحلت بکند در بعضی از روستاها و توابع آن تا چهار شب زنان جمع می‌شوند یکی تسبیح به دست دارد صد بار کلمه‌ی طیبه به صدای بلند می‌گوید و بقیه‌ی زنان هم می‌گویند و بعد دعایی می‌خوانند به روح میت می‌بخشند آیا چنین عملی از نظر شرع مقدس جایز می‌باشد یا خیر؟ آیا چنین افعال داخل بدعت نمی‌شوند؟

۱-کذا فی اصلاح الرسوم. احسن الفتاویٰ: ۲۳۴/۴، الجنائز. فتاویٰ رشیدیه: ص ۲۵۴.

الجواب بسم ملهم الصواب: این عمل یکی از بدعات سیئه است که سراسر خـلاف سنت و موجب جرم بزرگ است. بر علمای آن منطقه واجب است که جلو این بدعت را بگیرند و مردم را بیدار نمایند.[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۳ ربیع الاول ۱۴۰۷ ه.ق

خواندن دعاء «قرت عینی بک یا رسول اللّه» بعد از «اشهد ان محمد رسول اللّه» در اذان

الاستفتاء (۲۵۵): در وقت اذان به گفتن مؤذن اشهد ان محمد رسول اللّه بدون از بوسیدن انگشت را به چشم می‌نهند و می‌گویند: «**قرت عینی بک یا رسول اللّه اللـهم متعنی بالسمع و البصر**» آیا این بدعت می‌باشد یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این هم با این هیئت التزامی که می‌کنند، بی‌اصل و بدعت است و ثبوتی هم ندارد. به طوری که علامه شامی بعد از نقل آن می‌نویسد:

«**و ذکر ذلک الجراحی و اطال ثم قال و لم یصح فی المرفوع من کل هذا شییء ...**».[۲]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۳ ربیع الاول ۱۴۰۷ ه.ق

خواندن درود و اسامی خلفای راشدین قبل از تراویح و بعد از آن

الاستفتاء (۲۵٦): در ماه رمضان د رنماز تراویح در بعضی روستاها بنده دیده‌ام وقتی که برای تراویح بلند می‌شوند بار اول یکی می‌گوید: «**صلاة سنة التراویح**» بعد از آن برای پیامبر ﷺ درود می‌فرستند. مثلاً او می‌گوید: «**نور خدا سیدنا محمد**» مقتدیها می‌گویند:

۱-کذا فی الشامیة٦ ۳۹/۵، الحظر و رساله‌ی شفاء العیل ... فی حکم الوصیة رد الختمات و التهالیل للعلامة الشامی.

۲- رد المحتار: ۳۹۸/۱، باب الاذان. وکذا فی احسن الفتاویٰ: ۳۷۹/۱.

«صلی اللّه علی سیدنا محمد ﷺ. و بعد از دو رکعت دیگر، کسی می‌گوید: «امیر المؤمنین ابابکر الصدیق» مقتدیها می‌گویند: «رضی اللّه عنه» به همین منوال برای پیامبر ﷺ و برای چهار خلیفه می‌گویند تا نماز تراویح تمام بشود. آیا این چنین افعال بدعت می‌باشند یا خیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این هم بی‌اصل و بدعت است که در اصل سنت و از سلف چنین روایتی ثابت نیست.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۳ ربیع الاول ۱۴۰۷ ه.ق

صدقه دادن روزمره به همسایگان یا مستمندان به نیّت ایصال ثواب برای مردگان و دیگر مسائل مربوط به آن

الاستفتاء (۲۵۷): در منطقه‌ی ما این عادت را دارند که هر روز هر چیزی را که خودشان بخورند از ناهار و شام هر چیزی که باشد از همین غذا یک چیزی صدقه می‌دهند به همسایگان یا دیگر مستمندان به نیت ثواب و به ارواح مرده‌های خودشان می‌بخشند هر چیزی که باشد نان خشکی و یا خرمائی هم باشد و اگر نباشد اشکال ندارد مسئله‌ای مهم هم نیست اما اکثر مردم این صدقه را می‌دهند اگر شخصی توانایی دارد می‌دهند.

و در بعضی جاها با بودن این رسم، نهمی و هفتمی می‌کنند یعنی در روز بیست و هفتم و بیست و نهم رمضان و روز هفتم و نهم ذوالحج غذا درست می‌کنند و به مسجد یا برای همسایگان خود می‌فرستند این را هم به نیت ثواب به ارواح مرده‌های خود می‌دهند و باز هم وقتی که شخصی وفات نماید روز چهارم آن گوسفند ذبح می‌کنند یا هر چیزی که داشته باشند می‌دهند و مردم را دعوت می‌کنند در منزل خودشان تا این غذا را بخورند. و یکی دیگر به نام چهارده همین عمل را انجام می‌دهد و روز چهلم و

چهار ماه و سر سال هم این عمل را انجام می‌دهند آیا از نظر شرع مقدس این عـمل درست می‌باشد یا خیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: در این صورت فقط آن صدقات که روزمره بدون تعیین وقت و تعیین مکان و تعیین شخص می‌کنند رواست. اما دیگر صدقات مذکوره که به تعیین زمان مثل هفتمی و نهمی و چهاردهمی و چهلمی و غیره انجام داده می‌شود، همه بدعات و رسوم ناجایزاند که مالشان هم ضایع و خدا و رسول هم از اینها ناراض است. اجتناب از چنین امور لازم است. (احقر تفاصیل اینها را در شمشیر برّان نوشته‌ام)

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ. مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۰ جمادی الثانی ۱۴۰۸ ه.ق

حکم مصافحه‌ی عمومی بعد از نماز عیدین

الاستفتاء (۲۵۸): در منطقه‌ی ما خراسان رسم است که وقتی روز عیدین باشد، بعد از نماز عیدین مصافحه‌ی عمومی می‌کنند و می‌گویند که ما خوشی می‌کنیم و عید یک نوع خوشی است آیا این عمل جایز است یا نه؟ اگر جایز نیست از کتب معتبره عبارت آن را نقل کرده و برای این جانب توضیح دهید و اگر جایز است هـم ایـن جـانب را بفهمانید که این احقر بتواند با دلیل تردید رسومات و بدعات قبیحه را بکند.

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر این مردم از جاهای مختلف برای نماز عید می‌آیند و در این موقع با همدیگر برخورد و سلام و مصافحه می‌کنند، رواست. البته اگر قبلاً همه یک جا بوده‌اند فقط برای اینکه این روز عید است این طور می‌کنند و آن را التزاماً انجام می‌دهند، بدعت است و اگر التزاماً نمی‌کنند گاهی می‌کنند و گاهی نمی‌کنند جایز و خلاف اولی است.

قال العلامه ابن عابدین الشامی:

«و موضع المصافحة فی الشرع انما هی عـند لقـاء المسـلم لاخـیه لا فـی ادبـار

الصلوات فحيث وضعها الشرع يضعها فينهى عن ذلك و يزجر فاعله لما اتى به من خلاف السنة اهـ»[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۲ ذیقعده ۱۴۰۸ هـ.ق

خواندن قرآن اجتماعاً و ذبح گوسفند و اعطای پول برای قرآن خوانان به عنوان صدقه

الاستفتاء (۲۵۹): در جای ما رسم دارند که چندی از ملاهای بدعتی و چند نفر دیگر که قرآن خوان باشند آنها را می خواهند تا که ختم قرآن بخوانند و ثواب آن را بر مرده‌ی او ببخشد بعد از ختم قرآن رسم عمومی دارند که گوسفندی ذبح می‌کنند و به این افراد می خورانند و آنها را نان می دهند بعد از اینکه خوردن گوسفند تمام شد به این افراد مقداری پول هم می دهند و می‌گویند که این خیرات است. این رسم عمومی است البته در دیگر اوقات پول دادن را اولی نمی‌دانند آیا این عمل جایز است یا نه؟ اگر جایز نیست از کتب معتبره برای این جانب عبارت آنها را نقل کرده و توضیح دهید و دیگر بگویید که این پول گرفتن برای ختم قرآن به طور رسم در آیه‌ی ﴿**ولا تشتروا بآیاتی ثمناً قلیلاً**﴾ داخل است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این یک رسم ناروا و بدعت سیئه است که انجام می‌گیرد. وگرفتن پول نیز ناجایز و تحت آیه‌ی مذکور داخل است.[۲]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۲ ذیقعده ۱۴۰۸ هـ.ق

۱- رد المحتار: ۳۳۶/۵، کتاب الخطر و الاباحة. وکذا فی احسن الفتاویٰ: ۳۵۳/۱ و ۳۵۴.

۲-کذا فی الرسالة السابعة من مجموعة رسائل ابن عابدين الشامی المسمّی ب «شفاء العليل ... فی حکم الوصية بالختمات و التهاليل»، و ردالمحتار: ۳۸/۵-۴۰، الحظر.

طریق مسنون تعزیت

الاستفتاء (۲٦۰): طریقه‌ی مسنونه‌ی تعزیت و زمان آن چگونه است؟

الجواب بسم ملهم الصواب: تعزیت مسنونه دو صورت دارد یکی تعزیت به کتابت به طوری که حاکم و ابن مردویه روایت نموده‌اند: «**هنگامی که پسر معاذ بن جبل ﷺ فوت کرد، پیامبر ﷺ او راکتاباً تعزیت عرض نمودند**».[1]

دوم: تعزیت به زبان کما اینکه در صحیحین در تعزیت بنت رسول اللّـه ﷺ وارد است و طریق مسنون در این صورت این است: هر جا که متولی فوت شده را ملاقات کرد به او این طور بگوید: «**اعظم اللّه اجرکم و عزاکم فی مصیبتکم و غفراللّه لمیتکم**» و یا با این الفاظ بگوید: «**اعظم اللّه اجرک و احسن عزاک و غفر لمیتک**» **کما ورد فی الاحادیث**.

بعد از آن چند کلمه نصح برای صبر و ثبات گفته برخاسته و به راه خود برود و اگر در این مدت نشست، اگر آبی او را دادند بخورد و زاید از آب مثل چای و غیره، زوائد از تعزیه‌اند و در زمان سلف مقدار تعزیه فقط همین قدر بوده است، بیشتر از آن ثـابت نیست. در صورت اول (که متولی میت غایب است) عیناً کلمات مذکور را نوشته و برای او ارسال کند.

امور دیگر، همه خرافات و بدعات سیئه و محرمات‌اند که رسـماً عـوام النـاس و مبتدعین آنها را ایجاد کرده‌اند. و تعیین رفتن از دور مسنون نیست بلکه اگر رفتن را لازم داند و نرفتن را موجب ملامت و عار داند، بدعت است؛ چون التزام ما لایلتزم به اتفاق بدعت است. و اگر نزدیک است و او به جنازه حاضر بوده است و بعد از مراجعه از قبرستان و کفن و دفن، تعزیه لسانی در بین راه یا در منزل او رفته داده است، نیازی به رفتن دو مرتبه نیست. و اگر در جنازه حاضر نـبوده است ولی در هـنگام بـرخـورد و ملاقات یا در منزل او رفته و تعزیت عرض کرده بدون اکل و شرب هم اشکالی ندارد.

۱-کذا فی المرقاة شرح مشکوٰة: ۸۵/۴، باب البکاء علی المیت، فصل اول.

اما اگر صاحب تعزیت در بیرون منزل محفل خاص با تشریفات گرفته است یا در مسجد جلسه گرفته است و یا اینکه خودش از جهات مختلف مردم را توسط نامه یا پیغام دعوت می‌کند و مجلس خورد و نوش و استمداد پول و غیره هست این همه امور خرافات و بدعت سیئه‌اند و شرکت در چنین مجالس نارواست خصوصاً برای مقتدایان که ذمه‌ی گناه همه ملت بر گردنشان عائد می‌گردد.

قال فی الدّر و الشامیة:

«ولا بأس بتعزیة اهله ای تصبیرهم و الدعاء لهم به، قال فی شرح المنیة: تستحب التعزیة للرجال و النساء اللاتی لا یفتن لقوله ﷺ من عزیٰ اخاه بمصیبة (الحدیث) ... و التعزیة ان یقول اعظم اللّه اجرک و احسن عزاک و غفر لمیتک»[1].

«و لابأس بالجلوس لها فی غیر مسجد ثلاثة ایام ای للتعزیة و استعمال لابأس هنا علی حقیقة لانه خلاف الا ولی کما صرح به فی شرح المنیة. و فی الاحکام عن خزانة الفتاویٰ الجلوس فی المصیبة ثلاثة ایام للرجال جاءت الرخصة فیه ولا تجلس النساء قطعاً ... و قال کثیر من متأخری ائمتنا: یکره الاجتماع عند صاحب البیت و یکره له الجلوس فی بیته حتی یأتی الیه من یعزی بل اذا فرغ و رجع الناس من الدفن فلیتفرقوا و یشتغل الناس بامورهم و صاحب البیت بامره».[2]

از این عبارات واضح شد: ۱- تعزیت برای زنان مفتّن روا نیست و چون که در عصر حاضر رفتن عموم زنان از فتنه خالی نیست لذا رفتن زنان برای تعزیه روا نیست.

۲- نشستن در خانه برای صاحب‌خانه سنت نیست فقط در صورت عدم مزاحمات دیگر تا سه روز به جواز خلاف اولی جایز است و چون این خلاف اولی الآن به درجه‌ی لزوم رسیده است، مطلقاً این نشستن به فتوای اخیر متأخرین رسم و بدعت است؛ چراکه التزام بما لایلتزم، بدعت است و زمان آن برای غایب هر وقت است که ملاقات کنند و بعد از یک بار، دو مرتبه تعزیه بدعت است.

۱- رد المحتار: ۲۴۰/۲ الجنائز. ۲- همان: ۲۴۱/۲.

قال العلامة الشامی:

«فی التتارخانیة: لا ینبغی لمن عزیٰ مرة ان یعزیٰ مرة اخریٰ رواه الحسن عن ابی حنیفة» [۱].

البته برای حاضرین تا سه روز گنجایش دارد.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ۔ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۵ محرم الحرام ۱۴۰۹ هـ.ق

حکم فاتحه خواندن با رفع الیدین در تعزیه

الاستفتاء (۲٦۱): خواندن فاتحه یا سوره‌ی دیگر و دعاکردن با رفع الیدین که مروج است در بلوچستان بالخصوص منطقه‌ی ما سرحد، را مرقوم دارید.

الجواب بسم ملهم الصواب: این فاتحه‌خوانی در مجلس تعزیه با جمیع محتویات، بدعت و ناجایز است و از سلف اصلاً ثبوتی ندارد این هم از تراشیده‌ی اذهان عوام و مبتدعین است و در شرع مقدس اصلی ندارد. مزید اجتماع مردم برای خورد و نوش اول و سوم و هفتم و چهلم و وقت تعزیه به بهانه‌ی تعزیه همه بدعات و رسوم‌اند و اگر مال یتیمان مرده، مصرف شود، حرام قطعی است.[۲]

● **توضیح**

نفس تعزیه اگرچه مستحب یا مسنون است و در احادیث فضیلت آن به کثرت وارد شده است اما آن همه محمول بر همان تعزیت است که در محدوده‌ی شرعی و به طریقه و سنت حضور اکرم ﷺ و صحابه و سلف، انجام‌گیرد. مراد از آن، این تعزیتهای

۱- همان: ۲۴۱/۲ .

۲-کذا فی اعلاء السنن ص ۲۷٦ ج ۸ . احسن الفتاوی ص ۳۸۰ و از ص ۳۵۵ الی ۳۵۸ مبوب ج ۱ . خیر الفتاوی از ص ۵۸۸ تا ۵۹۳ج ۱ . فتاوی مولانا لکهنوی ص ٦۸ ج ۳ . فتاوی رشیدیه از ص ۱۱۸ تا ص ۱۱۹ . فتاوی امدادیه و فتاوی دارالعلوم و غیرها.

رسمیه و مبتدعه نیستند که کدام بلیدی آن روایات را بر این تعزیه فرود آورد.

آنچه در حدیث ترمذی آمده: «**من عزیٰ ثکلیٰ کسی بردا فی الجنة**» یا: «**من عزیٰ مصاباً فله اجر مثله**»[1] یا آنکه در ابن ماجه آمده: «**ما مؤمن یعزیٰ اخاه ...**»[2] و ... در مورد تعزیه شرعی وارد شده‌اند.

الفاظ تعزیه متعین نیست. بلکه آنچه در حدیث آمده است یا دیگر اندرز و مواعظ باشند. و چونکه تعزیت محض رواجی دنیوی نیست بلکه یکی از تعلیمات اسلامی و دارای فضیلت است، باید به طریق مشروع باشد ورنه برعکس آن موجب گناه و سخط خداوندی می‌گردد. و این هم ضرورت نیست که گروه‌بندی کرده به تعزیت بروند بلکه این گروه‌بندی خود رسمی جداگانه و بدعتی محض است. در زمان آن حضرت ﷺ و صحابه و سلف صالحین فرداً فرداً می‌رفتند اجتماع در رفتن هم ثابت نیست همچنانکه نشستن در آنجا ثابت نیست.

قال ابن القیم فی زاد المعاد:

«**ولم یکن من هدیه ان یجتمع للعزا و یقرأ له القرآن لا عنده قبره و لا غیره و کل هذه بدعة حادثة مکروهة**».[3]

البته هر مسلمانی چون از حال موت مسلمانی دیگر اطلاع یابد، جایز است که بدون تعیین وقت و دعوت اجتماعی و بدون اجر و مزد چیزی از قرآن بخوانند و به روح او ببخشند اما این را هم لازم ندانند.[4]

و اللّٰه اعلم و علمه اتم و احکم ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۵ محرم ۱۴۰۹ ه.ق

۱- سنن ترمذی: ۱۲۷/۱ .
۲- سنن ابن ماجه ص ۱۱٦ .
۳- زادالمعاد: ۱۵۰/۱. فتاویٰ رحیمیه: ۳۳۰/۲ الی ۳۳۵، به نقل از: جامع الرموز و مراقی‌الفلاح و ... .
۴- فتاویٰ رحیمیه: ۳۳۵/۲.

حکم غذا و شرکت در جشن عروسی که در آن امور خلاف شریعت مانند تیراندازی و غناء و غیره باشد

الاستفتاء (۲٦۲): شخصی در عروسی بجاری هم گرفته و رشوت هم داده و آتش‌بازی هم کرده و شعر و شاعری هم بوده آیا این افعال خوراک را حرام می‌کنند؟ یا به خوراک تعلق ندارند و خود همین افعال حرام‌اند و شرکت کننده‌ی این مجلس چه اندازه گناهکار می شوند؟ و اگر مسافری بدون دعوت آمد آیا خوراک بخورد یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این افعال حرام‌اند و این غذاها هم اگر از مال حلال بوده‌اند مکروه تحریمی اند و اگر از حرام بوده‌اند حرام‌اند و شرکت کننده‌ی این مجلس به سبب اعانت علی المعاصی در چندها کبائر گرفتار و مردود الشهادة و از فساق جاهلین شمار است بلکه داخل لعنت خدا و رسول و فرشتگانست خصوصاً اگر مقتدایی باشد.[1]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ-مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۹ محرم ۱۴۰۹ هـ.ق

بعد از مرگ شخصی حکم نشستن به انتظار اینکه مردم برای تعزیت و فاتحه‌خوانی می آیند

الاستفتاء (۲٦۳): بعضی مردم بعد از وفات مرده می‌نشینند برای تعزیه‌داری در این وقتها که اگر مردمی از دیگر شهری بیاید و یا از همان شهر باشد ولی جلوتر آنجا نیامده بود آن مرد همین که آمد در مجلس نشست بدون احوالپرسی و با کسی حرف بزند شروع می‌کند به خواندن سوره الحمد و اخلاص در این وقت آن مردمانی که جلوتر

۱- قال العلامة ابن عابدین رحمه الله: «ولودعی الی دعوة فالواجب الاجابة ان لم یکن هناک معصیة ولا بدعة والا متناع اسلم فی زماتنا الا اذ علم یقیناً ان لا بدعة و لا معصیة». (رد المحتار: ۲۲۹/۵ ، الحظر).

آنجا نشسته‌اند، آنها هم دست‌ها را بلند کرده و شروع می‌کنند به فاتحه و اخلاص خواندن بعد از یک بار فاتحه و سه بار اخلاص اول بر روح پیامبران می‌بخشند و بعد به روح همان مرده بعداً احوالپرسی می‌کند و این فعل همین طور جاری است یعنی آنها که نشسته‌اند برای تعزیه‌داری در این وقتها اگر ده نفر یا کمتر یا بیست نفر یا بیشتر مردم تازه بیایند در آن مجلس همین کار می‌کنند یعنی بدون از احوالپرسی به فاتحه و اخلاص خواندن شروع می‌کند و آن مردمان که قبلاً نشسته بودند همراه این مردم شروع می‌کنند به خواندن یعنی این فعل همین طور ادامه دارد اگر تا عصر یا مغرب صد نفر هم بیاید و آنها الحمد و اخلاص بخوانند این مردم که قبلاً نشسته بودند اینها هم شروع می‌کنند همراه آنها به خواندن، شما در این باره چه می‌فرمایید؟

الجواب بسم ملهم الصواب: تعزیه دادن مسلمان اگرچه به طریق شرعی ثابت و موجب اجر است اما به این روش و طرز خاص که در این وقت فاتحه و اخلاص می‌خوانند و رفع یدین و غیره هم می‌کنند و خود این اجتماع مخصوص و چند روز بر سر تعزیه به طریق مخصوص نشستن، اینها همه بدعات سیئه‌اند که خلاف سنت‌اند. و قطعاً ثبوتی ندارند.[1]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ. مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۳ جمادی الاخر ۱۴۰۹ هـ.ق

حکم درست کردن غذا برای تعزیه دهندگان و خواندن فاتحه و سوره‌ی اخلاص

الاستفتاء (۲٦۴): مردمانی که برای تعزیه‌داری می‌نشینند وقتی که غذا آورده می‌شود جلوتر از خوردن آن یکبار الحمد و سه بار سوره اخلاص را خوانده و بعد از

۱- قال العلامة ابن عابدین: «و فی البزازیة: و یکره اتخاذ الطعام فی الیوم الاول و الثالث و بعد الاسبوع ... و اتخاذ الدعوة لقراءة القرآن و جمع الصلحاء و القراء للختم او لقراءة سورة الانعام او الاخلاص ... و هذه الافعال کلها للسمعة والریاء فیتحر زعنها لانهم لا یریدون بها وجه اللّه» (رد المحتار: ۲۴۰/۲. وکذا فی خیر الفتاویٰ: ۵۳۹/۱ ، رساله‌ی «شفاء العلیل» للشامی، امدادیه و فتاویٰ دارالعلوم).

اتمام این دو سوره آن غذاها را اول بر روح حضرت آدم، نوح، خلیل و محمد ﷺ اجمعین. و بقیه‌ی پیامبران می‌بخشند بعداً به روح همان فوت شده و جمیع مسلمین می‌بخشند بعداً غذاها را می‌خورند بعد این عمل مذبور دوباره انجام می‌دهند آیا این فعل از نظر شریعت درست است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این هم مثل اول بدعت سیئه است و در نظر شریعت مقدسه این خرافات نادرست و نارواست.[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۳ جمادی الاخر ۱۴۰۹ ه.ق

دمزدن آب و ریختن آن بر میت بعد از غسل دادن

الاستفتاء (۲٦۵): وقتی که مرده را غسل می‌دهند مقداری آب پیش ملا برده و ملا آن آب را دم می‌زند دعا و چیزی می‌خواند ولی ما نمی‌دانیم که چه می‌خواند و همچنین برای زنانی که بعد از متولد شدن بچه، روز هفتم و چهلم بچه که تمام شود، این عمل را انجام می‌دهند. و این آبها را روی میت می‌ریزند و زن و بچه را با همان آب غسل می‌دهند در این مورد شما چه می‌فرمائید؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این امر هم از امور محدثه و بدعات است ثبوتی شرعی ندارد.[۲]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۳ جمادی الآخر ۱۴۰۹ ه.ق

۱- رد المحتار: ۲۴۰/۲، خیر الفتاویٰ: ۵۹۳/۱. ۲-کذا فی خیر الفتاویٰ: ٦۰۳/۱ و شامی و ... .

تردید مراسمی که بعد از مرگ بر روی قبر و در خانه‌ی میت انجام می‌گیرند.

الاستفتاء (٢٦٦): بعد از چهلم مرده مردان و زنان با هم می‌روند و قبل از اینکه مرده را چهل روز یا بیشتر بگذرد بر روی قبر چند قطعه درخت خاردار گذاشته و آنها را برمی‌دارند و بعداً روی آن قبر شن و ریگ درشت می‌ریزند بعداً عود یا صندل و دیگر خوشبوئی دود می‌دهند و ملائی هم با خود می‌برند که بر سر قبر قرآن تلاوت می‌کند و رسم زنان در این وقت این است: همان ملائی که قرآن می‌خواند به آن ملا پول می‌دهند به نیت مرده و بعضی پول هم بر روی قبر گذاشته و بعداً ملا آنها را برمی‌دارد و بعضی لباس و دیگر متاع هم همراه خود می‌آورند و به آن ملا می‌دهند، در این مورد شما چه می‌فرمائید؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اینها همه خرافات و بدعات‌اند که تردید و نابودکردن آنها بر علمای امت واجب است و این رسوم و بدعات به اجماع امت در تمام مذاهب ناروا و مکروه یا حرام‌اند.

تحریرات و حواله‌های زیر را از تمام مذاهب مطالعه کنید.

از احناف

۱- شیخ عبدالحق محدث دهلوی می‌نویسد:

«و عادت نبود که برای میت جمع شوند و قرآن خوانند و ختمات خوانند بر سرگور و نه غیر آن، و این مجموع بدعت است. نعم برای تعزیت اهل میت و جمع و تسلیه و صبر فرمودن ایشان را سنت است و مستحب. اما این اجتماع مخصوص روز سوم و ارتکاب تکلفات دیگر و صرف اموال بی‌وصیت از حق یتیمان بدعت است و حرام».[۱]

۲- حضرت شاه ولی اللّه عارف کبیر دهلوی می‌نویسد:

۱-مدارج النبوة: ۴۲۱/۱.

«دیگر از بدعات شنیعه‌ی ما مردم اسراف است در ماتمها و اول شام و چهلم و شش ماهی و فاتحه‌ی سالینه و این همه را در عرف اول وجود نبود».[۱]

۳- مولانا عبدالحی لکهنوی می‌نویسد به نقل از جامع البرکات:

«و آن‌که بعد از سالی یا شش ماهی یا چهل روزکه در این دیار پزند و در میان برادران بخشش کنند و آن را باجی می‌گویند چیزی داخل اعتبار نیست بهتر آن است که نخورند».[۲]

۴- در فتاوی عالمگیریه می‌فرماید:

«گرفتن و درست نمودن غذا برای مرده تا سه روز جایز نیست».[۳]

۵- ملا علی قاری می‌فرماید:

«اصحاب مذهب ما ثابت نموده‌اندکه درست‌کردن غذا برای مرده در روز اول و سوم و هفتم، مکروه هست».[۴]

۶- در شرح فقه اکبر می‌نویسد:

«اگر فقیر بداندکه این غذا از مال حرام است و به صاحب غذا دعای خیر کند،کافر می‌شود».[۵]

۷- قاضی ثناءاللّه در وصیت‌نامه‌ی مالابد منه می‌نویسد:

«بعد مردن من رسوم دنیوی مثل دهم و بیستم و چهلم و شش ماهی و بر سینی یعنی سالیانه هیچ نکنند».[٦]

ملا علی قاری در تصنیف اخیر خود می‌نویسد که در منزل مرده غذا خوردن مکروه و بدعت قبیحه است.[۷]

۸- سرحلقه و رئیس مبتدعان و بریلویان هندوستان مولوی احمد رضاخان می‌نویسد:

«اگر فاضل حلبی و ملاعلی قاری در زمان ما می‌بودند و رسوم ما را می‌دیدند بر آن حکم حرمت قطعی می‌دادند در این شکی نیست‌که در اجازت دادن رسوم مرگ برای شیطان مردود دروازه‌ای بزرگ‌گشاده

۱- تفهیمات الهیه: ۲۴۷/۲ و وصیت‌نامه ص ۱۳. ۲- مجموعه‌ی فتاوی لکهنوی: ٧٦/۳.
۳- عالمگیریه: ١٦٧/۱ با ترجمه و تاتارخانیه: ۴۸۱/۱. بزازیة: ۸۱/۴.
۴- مرقاة: ۴۸۲/۵، با ترجمه. وکذا فی فتاوی قاضیخان: ۷۸۱/۴ و شامیة: ۸۴۱/۱.
۵-شرح فقه اکبر ص ۲۲۴. ٦- مالابد ص ۱۹۱. ۷-شرح نقایه: ۱۴۰/۱.

می‌گردد مسلمانان بالخصوص گروه نیازمندان را در مصیبت سخت انداختن است».[۱]

۹- علامه طاهر بن احمد حنفی در خلاصة الفتاویٰ و در فتاویٰ سراجیه صاحب سراجیه و علامه قهستانی در جامع الرموز و علامه ابن همام در فتح القدیر این تمام رسوم را تردید کرده‌اند.

۱۰- علامه بیرونی درکتاب الهند و علامه عبیدالله مالیرکوتلوی در تحفة الهند این رسوم را رسوم ایجاد کرده‌ی هنود قرار داده‌اند.[۲]

۱۱- عدم جواز قرآن خوانی به ا جرت بر سر قبور و غیره و بدعت بودن آن و آبپاشی رسمی و غیره، در فتاویٰ شامی، در درالمنظوم، در طریقة الحمدیة، در فتاوی عزیزی، و در انوار ساطعه، احکام شریعت و شرح عقیدة الطحاویة مذکور و مزبور است.

● از شوافع

امام محمد غزالی رحمه الله می‌فرماید:

«خوردن این غذاها مکروه است و اگر از مال یتیم و غائب باشد حرام است».[۳]

امام نووی رحمه الله در شرح منهاج می‌نویسد:

«اجتماع بر قبر در روز سوم و تقسیم گلاب و عود و غذا در ایام مخصوصة مثل سوم و پنجم و نهم و دهم و بیستم و چهلم و ماه ششم و سال بدعت ممنوعه هستند».[۴]

● از مالکیه

علامه ابن امیر حاج مالکی در مدخل می‌نویسد که غذای مرده به این مقررات بدعت است.[۵]

۱- احکام شریعت: ۱۹۷/۳.
۲-کذا فی المرفاة: ۱۵۱/۱.
۳-کذا فی المرقاة: ۱۵۱/۱.
۴- انوار ساطعه ص ۱۰۵ با ترجمه.
۵- المدخل: ۲۷۵/۳.

● **از حنابله**

علامه ابن محمد در تسلیة المصائب و امام شمس الدین بن قدامه در شرح مقنع و امام موفق الدین بن قدامه در مغنی این تمام رسوم را بدعت و ناروا نوشته‌اند.[1]

وَاللّٰهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۳ جمادی الاخر ۱۴۰۹ ه.ق

برداشتن تابوت میت و نهادن آن تا سه بار بر زمین بدعت است

الاستفتاء (۲٦۷): در بعضی جاها مشاهده شده وقتی که شخصی وفات نماید بعد از کفن او را بر تابوت می‌کنند و مردم بر دوش خود می‌گذارند و به فاصله یک و دو قدم او را دیگر بر زمین می‌گذارند تا سه بار این فعل تکرار می شود و بعد او را به سوی قبرستان می برند آیا این فعل از نظر شرع مقدس اسلام درست می‌باشد یا خیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این عمل بی اصل و لغو است بلکه مستحب است که بعد از برداشتن جنازه، عجله کرده شود البته به رفتار میانه بروند و اگر ضرورت کمک داشته باشند در عین رفتار به ایشان کمک کرده شود نه اینکه بنهند. **کما هو المصرح فی کتب الفقه.**[2]

وَاللّٰهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۷ رجب ۱۴۰۹ ه.ق

۱- هکذا فی خیر الفتاویٰ: ٦۰۲/۱ الی ٦۱۳.

۲- رد المحتار: ۲۳۲/۲ . غنیة المستملی ص ۵۲۹ . الطحطاوی علی المراقی ص ۳۳۱ . و فی الحدیث النبوی الشریف: «عن ابی هریرة رضی الله عنه ان النبی ﷺ قال: «اسرعوا بالجنازة فان تکن صالحة فخیر تقدمونها و ان تکن سویٰ ذلک فشرّ تضعونه عن رقابکم». (رواه البخاری و اللفظ له و مسلم ایضاً».

روزه‌گرفتن بیست و هفتم رجب ثبوتی ندارد

الاستفتاء (۲٦۸): بعضی از مردم در روز بیست و هفتم ماه رجب روزه می‌گیرند و مشهور به روزه‌ی هزاری می‌باشد می‌گویند به قدر هزار روز روزه داشتن این روز ثواب دارد آیا از نظر شرع مقدس اسلام درست می‌باشد یا خیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این روزه ثبوتی ندارد. اسناد و روایات آن بی‌اصل‌اند و آن را اهمیت دادن از نظر شرع مقدس بدعت است و همین طور نمازهای مقرره‌ی رجب در اول جمعه رجب و غیره به طور تعیین بدعت ضلاله‌اند که مآل آنها کبیره می‌گردد. در براهین قاطعه تفصیل آنها موجود است.[1]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ۔ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۷شوال ۱۴۰۹ هوق

حکم کسی که می‌گوید اگر درود خواندن به هیئت اجتماعی سبب دوزخ است ما به دوزخ می‌رویم

الاستفتاء (۲٦۹): گفتن این جملات که اگر درود اجتماعی بعد از نماز سبب دوزخ است ما حاضریم به دوزخ برویم ولی این عمل را ترک نکنیم.

الجواب بسم ملهم الصواب: این کلمه گناه بزرگ و خطره‌ی کفر دارد.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ۔ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۷شوال ۱۴۰۹ ه.ق

۱-کذا فی فتاویٰ رشیدیه: ص ۴۴۰، کتاب روزه.

حکم خواندن آیه‌ی «ان الله و ملائکته یصلون الخ» و دیگر دعا و درود به هیئت اجتماعی بعد از فرائض

الاستفتاء (۲۷۰): پیش امامی که از نماز مغرب و عشاء و ظهر قبل از خواندن سنت با مقتدیان جمع شده این آیه: «**ان الله و ملائکته تا تسلیماً**» تلاوت کرده و دعاء و درود طویل خوانده چه حکم دارد؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این عمل با این التزام بدعت و این امام مبتدع است.[1]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

یکم ذیحجه ۱۴۰۹ ه.ق

ریختن پول بر سر شاعر و داماد و تیراندازی و دیگر رسومات و حکم این نوع غذاها

الاستفتاء (۲۷۱): پول ریختن در عروسی بر سر شاعر و داماد و تیر زدن و دعوت دادن و جمع کردن مردمان و بجاری گرفتن چه حکم دارد؟ و هم اینها راکارهای خوب و نیک پنداشتن و شرکت در این جلسه و خوردن غذا، این عروسی چه طور است؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این همه، بعضی بدعات و بعضی گناه کبیره و بعضی صغیره‌اند این‌کارها را نیک پنداشتن خطره‌ی کفر دارد و زن او از او جدا می‌گردد شرکت در این مجلس حرام و خوردن غذای آنها نارواست.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

سفرکردن در روز عید برای طلب معافی

الاستفتاء (۲۷۲): در روز عید بعضی مردم سفر می‌کنند و می‌روند با ماشین برای حق معافی خاص به اقرباء خود در دیگر بازارها می‌روند و در بازار خود هم به

۱- خیر الفتاویٰ: ۵۵۲/۱.

خانه‌های یکدیگر می‌روند و همچنین زنان هم می‌روند و برای حق معافی دست‌های نامحرم مرد را مصافحه می‌کنند.

الجواب بسم ملهم الصواب: این رسم بدعت و ناروا و یکی از خرافات مبتدعه است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

یکم ذیحجه ۱۴۰۹ هـ.ق

بعضی از خرافات و رسومات که بعد از نکاح انجام می‌گیرند

الاستفتاء (۲۷۳): مثلاً یکی عروسی می‌کند و ملا به آن شخص نکاح می‌دهد و دست او را می‌گیرد و می‌برد به کنار همسرش. او دو رکعت نماز می‌گذارد، دوباره همان ملاکه او را نکاح داده است او را می‌گیرد وکنار زنش می‌برد و سرشان را به هم می‌کوبد آیا این جایز است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: فقط این قدر جایز است که عروس چون در خانه داخل می‌شود دو رکعت نماز بخواند و بنشیند باقی همه عمل‌هائی که ملا صاحب انجام می‌دهند همه خرافات و ناجایز و خلاف غیرت انسانی هستند.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

٦ ذیحجه ۱۴۰۹ هـ.ق

حکم تیراندازی و ترانه‌خوانی در جشن عروسی

الاستفتاء (۲۷۴): در عروسی‌هائی که در آنها تیراندازی و ترانه‌خوانی است و غذا تقسیم می‌کنند اگر کسی نخورد مخالفت آن می‌کنند آیا جایز است خوردن بنا بر برطرف کردن مخالفت و در مسافرت روی ماشین‌ها نوار باجه ترانه است آیا مسافرین گناهکار می‌شوند؟

الجواب بسم ملهم الصواب: خوردن آنها روا نیست ولو اینکه او را مخالفت کنند و

مسافر گناهکار نمی‌گردد. تیراندازی روا نیست. ترانه‌خوانی اگر مدح و ثنا و مواغط است جایز است البته بدون موسیقی و اگر خرافات است جایز نیست.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ. مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۵ ذیحجه ۱۴۰۹ ه.ق

حکم جلسه‌ای که به مناسبت میلاد یا سیرت پیامبر اکرم ﷺ یا یکی از صحابه‌ی کرام ﷺ برگذار می‌شود

الاستفتاء (۲۷۵): اگر شخصی جلسه‌ای به مناسبت وفات یا ولادت و یا سیرت پیامبر ﷺ یا یکی از صحابه‌ی پیامبر گرفت و برای رونق بخشیدن آن جلسه از جاها و شهرهای مختلف مردم را دعوت کرد و اطلاعیه منتشر کرد آیا برگذاری این جلسه چطور است؟ و اگر شخص برگزارکننده جلسه، به نفع شخصیت خودش این عمل را انجام داد چه حکمی دارد؟ و همچنین شرکت کنندگان چه حکمی را شامل‌اند؟

الجواب بسم ملهم الصواب: جلسه‌های مذکوره در سؤال (و سیرت و حالات پیامبر اسلام ﷺ و سایر تعلیمات اسلامی را به سمع مسلمین رسانیدن، فریضه‌ای مهم اسلامی) و فی نفسه جایز و خوب و مندوب‌اند اما به شرط اینکه در آنها آمیزش امور نامشروعه نباشد. وکاملاً موافق با سنت و روش صحابه و سلف صالحین باشد. (چون برای هرکار و عبادت در شرع مقدس قواعد و محدوده‌ای مقرر شده است که تجاوز از آن نه تنها اینکه پاداش ندارد بلکه موجب گناه خواهند شد. در این مورد به چند نکته و شرایط اشاره می‌شود:)

۱- در آن جلسات مضامین اشتباه و موضوع بیان کرده نشود ورنه واعظ و سامعین همه گناهکارند.

۲–اهتمام آن را به درجه‌ی ضروریات دین نکنند و در آنها تشریفات مثل فرش کردن قالی، نهادن کرسی، پاشیدن گلاب، تقسیم شیرینی و سایر اسراف‌کاریها انجام نگیرد.

۳– تعیین و تقیید ماه و روز را ضروری ندانند که غیرمقید را مقید کردن و غیرضروری را ضروری دانستن، بدعت است.

۴– برای آن انتشار اطلاعیه و از فساق و فجار قطعاً دعوت به عمل نیاید.

۵– در آن اغراض شخصی و مادی در نظر نباشد.

۶– تقریر و بیان به نوعی باشد که عوام سوءاستفاده نکنند. حالا اگر این امور ملاحظه نشوند، آن جلسات بدعات و ناروا می‌گرند برای همه مردم.[1]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۸صفر ۱۴۱۰ هـ.ق

حکم منهدم کردن قبور اولیا

الاستفتاء (۲۷٦): آیا خراب کردن قبور به خاطر اینکه عقیده‌ی عام مردم به آنها است یعنی بر سر آن قبور می‌روند و از آنها حاجت می‌طلبند پس به این علت خراب کردنشان جایز و درست است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر بر سر آن گنبد است خراب کردن آن عبادت بزرگ است البته نفس قبر را بگذارند. چون در شرع مقدس از ساختن قبه و هرگونه بنا بر قبر، ممانعت وارد شده است.

اما اگر خوف فتنه و فساد است، فقط به زبان وعظ و نصیحت کند ایجاد فساد

۱– هکذا فی امدادیه: ۳۵۳/۵،کفایت المفتی: ۱۴۵/۱ و ۱۴٦. امداد المفتین: ۲۳/۱.

نکنند.[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۴ ربیع الاول ۱۴۱۰ هـ.ق

استعمال آلات موسیقی برای شفاء امراض به اصطلاح بلوچی «گوات»

الاستفتاء (۲۷۷): در بعضی از روستاها این عام است که اگر کسی مریض باشد و اسم آن مرض به بلوچی «گوات» است مردی را می‌آورند که اسم آن شیخ است. این شیخ نوارسازی همراه دارد که مست قلندر را می‌زند خودش مست می‌شود و آن مریض را مست می‌کند به اصطلاح «گوات» آنها را می‌بندد وگوسفندی می‌کشند و غذا درست می‌کنند، چطور است؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این فعل در شریعت حرام است و این عمل اصلاً ثبوتی ندارد. و این غذا هم حلال نیست. در این عمل تقریباً بیش از بیست و پنج گناه کبیره جمع می‌شود و فاعلین این عمل همه فاسق و فاجراند لذا بر ملا و مولوی‌ها فرض است که این عمل را بند کنند.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۴ ربیع الاول ۱۴۱۰ هـ.ق

۱- «عن ابی هیاج الاسدی قال قال لی علی رَضِیَ اللهُ عَنهُ الا ابعثک علی ما بعثنی علیه رسول الله ﷺ ان لا تدع تمثالاً الا طمسته و لا قبراً مشرفاً الاسویته» (رواه مسلم: ۳۱۲/۱، الجنائز).

و فی المرقاة شرح المشکوٰة: «قال العلماء یستحب ان یرفع القبر قدر شبر و یکره فوق ذلک و یستحب الهدم». «و النهی فی البناء للکراهة ان کان فی ملکه و للحرمة فی المقبرة السبلة و یجب الهدم و ان کان مسجداً و قال التور بشتی یحتمل وجهین احدهما البناء علی القبر بالحجارة و ما یجری مجراها و الآخر ان یضرب علیها خباء و نحوه وکلاهما منهی ...». (مرقاة المفاتیح از: علامه ملا علی القاری، ٦٩/۴، باب دفن المیت، تحت روایت ابی الهیاج الاسدی و جابر رَضِیَ اللهُ عَنهُ). و هکذا فی الفتاویٰ الکاملیه للعلامة الطرابلسی ص ٢٦۴، الحظر و الاباحة، فتح الملهم: ۵۰٦/۲، الجنائز، خیر الفتاویٰ: ۱۵۲/۳ و ... .

اظهار ماتم با لباس سیاه برای متعلقان میت

الاستفتاء (۲۷۸): اگر کسی وفات یافت آیا برای فرزندان و خواهرانش پوشیدن لباس سیاه تا مدتی معلوم جایز است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: تا سه روز اظهار ماتم و زینت نکردن برایشان جایز است البته واجب نیست و بیشتر از سه روز ناجایز و بدعت است، به استثنای همسر میت.[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۲ ربیع الاول ۱۴۱۰ هـ.ق

درست کردن غذا برای تعزیت

الاستفتاء (۲۷۹): اگر شخصی وفات کرد مردم و قوم و خویشان او برای تسلّی صاحب مرده آمدند از جاهای دور لذا اینها حق میهمانی دارند چراکه مسافر هستند برای اینها از مال مرده خرج کنند یا وارثان عهده‌ی غذای زائران را بر ذمه‌ی خود بگیرند و وصیت مرده در مورد خرج میهمانان در وقت حیات خود اعتبار دارد یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این تسلیت با این هیئت اجتماعیه‌ی مرد و زن در شریعت ثابت نیست بلکه رسم محض است اینها حق میهمانی ندارند. بر کسی حق میهمانی آنها لازم نیست و از مال مرده بدتر است. وصیت مرده در این موارد بیهوده و اثر ندارد.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ-مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۳ ربیع الاول ۱۴۱۰ هـ.ق

۱- قال رسول ﷺ : «لا یحل لا مرأة تومن باللّه و الیوم الآخر تحد علی میت فوق ثلاث الاعلی زوج اربعة اشهر و عشراً (رواه مسلم فی صحیحه) وکذا فی رد المحتار: ۵۳۳/۳ ، باب العدة ... .

تعیین زمان و اوقات برای صدقه بدعت است

الاستفتاء (۲۸۰): آیا چلیک فرستادن به مسجد یا اینکه نخود وکشمش فرستادن در روز عید به مسجد چه حکم دارد؟

الجواب بسم ملهم الصواب: فرستادن اشیا در روزهای معین و مشخص در مسجد به طور صدقه اگر در وقتی اتفاقی باشد جایز است اما اگر بر سبیل رسم و عادت مقرره باشد که غیر از این روزها و مکانها را متبرک نمی‌دانند پس ناروا و بدعت است چراکه مشخص کردن قیود و تاریخ و ماه و سال و شب و روز برای صدقه در شریعت ثابت نیست بلکه این التزام و تخصیص بدعت و ناجایز است.

عن ابی هریرة رضی الله عنه : قال رسول اللّه ﷺ :

«لا تختصوا لیلة الجمعة بالقیام من بین اللیالی و لا تخصوا یوم الجمعة بصیام من بین الایام».[1]

و در حاشیه فتاویٰ رشیدیه می‌نویسد:

«قال فی البحر الرائق: لان ذکر اللّه اذا قصد به التخصیص بوقت دون وقت او شیء دون شیء لم یکن مشروعاً مالم یردالشرع به انتهی».

و قال الامام القرطبی فی التذکرة:

و کذلک تخصیص کل عبادة بزمان او مکان لیس فیها نص عن النبی ﷺ و عده من العقائد یدل علی انه حرام. انتهی».

و قال الافندی:

ما تقول فی قوم خصوا و قتا معینا بعبادة معینة وادعوا زیادة بفضیلة فی دینهم و

۱- رواه مسلم فی الصیام باب ۱۷ و النسائی.

هم محدثون ام لا. بل هم مبتدعون ادوا فی العمل و الاعتقاد ...» [۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۰ جمادی الاول ۱۴۱۰ ه.ق

درست کردن غذا برای فاتحه خوانان و تعزیه دهندگان

الاستفتاء (۲۸۱): آیا درست کردن طعام برای کسانی که از جای دور برای فاتحه‌خوانی می‌آیند جایز است مثلاً شخصی در قائن فوت می‌کند و خویشاوندان او از زاهدان به آنجا می‌روند آیا طعام دادن این‌گونه اشخاص چطور است؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این طعام را اگر خانواده‌ی میت درست کنند روا نیست بلکه بدعت و نادرست است و اگر همسایگان خانواده‌ی میت از مال خود درست کرده بدهند رواست.

عن جریربن عبداللّه رضی الله عنه :

«قال کنا نریٰ الاجتماع الی اهل المیت و صنعة الطعام من النیاحة». [۲]

و فی الفتاویٰ البزازیة:

«و یکره اتخاذ الطعام فی الیوم الاول و الثالث و بعد الا سبوع و الاعباد و نقل الطعام الی القبر فی المواسم و اتخاذ الدعوة بقراءة القرآن و جمع الصلحا و القراء للختم او لقراءة سورة الانعام او الاخلاص.» [۳]

و فی الشامیة: «و یکره اتخاذ الضیافة من اهل المیت لانه شرع فی السرور لا فی الحزن و هی بدعة مستقبحة». [۴]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۰ جمادی الاول ۱۴۱۰ ه.ق

۱- فتاویٰ رشیدیه: ص ۱۴۱ طبع سعیدی تحت عنوان «چالیسوین کاحکم».   ۲- رواه ابن ماجه.

۳- الفتاوی البزازیه علی حاشیة الهندیة: ۸۱/۴.

۴- رد المحتار: ۲۴۰/۲. وکذا فی خیر الفتاوی: ۵۷۴/۱. احسن الفتاویٰ: ۳۵۵/۱، و ... و ... .

اسراف در عروسی‌ها

الاستفتاء (۲۸۲): شخصی به خاطر شهرت و نام، در عروسی ۲۵ تا ۴۰ گوسفند می‌کشد تا مردم بگویند که فلانی این طور شخصی است که در عروسی زیاد گوسفند می‌کشد آیا این عمل جایز است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این عمل برای مباهات، ریاء و افتخار بوده است و از اسراف و تبذیر، ناروا و خلاف سنت می‌باشد. سنت در ولیمه به مقدار قدرت خود شخص است و بدون شهرت و مباهات باشد. در حدیث وارد است:

«طعام اهل مباهات خورده و دعوت‌شان قبول کرده نشود».[1]

تفصیل این مسئله در بهشتی زیور و در اصلاح الرسوم از حکیم الامت موجود است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ. مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۰ جمادی الاول ۱۴۱۰ هـ.ق

حکم دادن زمین یا چند بوته نخل هنگام ورود داماد به خانه‌ی عروس

الاستفتاء (۲۸۳): در بعضی مناطق رسم است: وقتی داماد بعد از غسل به خانه‌ی عروس برده می شود قبل از دخول به خانه، اقرباء او از پدر خانم، زمین و چند بوته نخل به نام سرآپی طلب می‌کنند و اگر داماد طلب نکند تا هم پدر خانم بنا بر رسم محل چیزی برای داماد تعیین می‌کند. آیا این رسم جزء بدعت است یا نه؟ و اگر داماد برندارد ولی همسر بگوید: من این زمین و نخل را تحویل می‌گیرم پس طبق عرف که مال زوجین مشترک است زوج می‌تواند از این زمین و نخل‌های سرآپی استفاده بگیرد یا نه؟

۱- مشکوٰة باب الولیمة.

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر آن چیز را پدر خانم مشخص و از ملک خود ممیز کرده تحویل داماد می دهد این یک نوع هبه‌ی صحیحه قرار می‌گیرد و استفاده از آن صحیح و حلال است.

البته اگر پدر خانم به نیت احیای مرسومات خود کرده است نه للّه فی اللّه، او را اجر نمی‌رسد ولی در نفس آن شیء حرمت و رسمیت مؤثر نیست.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۵ جمادی الآخر ۱۴۱۰ هـ.ق

حکم خواندن قرآن بر سر قبور

الاستفتاء (۲۸۴): در محل ما مروج است که اگر کسی روزهای شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه فوت کند چند نفر ملاکنار قبرستان سایه‌بانی می بندند و تا روز جمعه بالای آن قبر مشغول به خواندن قرآن می شوند. آیا این عمل از دیدگاه مکتب محمدی جایز است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این عمل از دیدگاه سنت و مکتب محمدی ﷺ روا نیست بلکه بدعت شنیعه و بی اصل است که ملایان مفت‌خور وکاسه به دست آن را صحنه‌ی حلوای خود کرده‌اند.[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۹ جمادی الاخر ۱۴۱۰ هـ.ق

برای نکاح هیچ مدتی معین نیست و ...

الاستفتاء (۲۸۵): بفرمائید: آیا ازدواج در ماه محرم جایز است یا خیر؟ بعضی از مردم می‌گویند که در زمان قتل یکی از ائمه یا صحابه عروسی را بند کنید. و همچنین

۱- خیرالفتاویٰ: ۴۵۰/۱، فتاویٰ رشیدیه ص ۲۵۳ و ۲۵۴.

نامه فرستادن در زمان شادی یا عروسی به دوست جایز است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: در شریعت اسلامی برای جواز نکاح و عدم آن وقتی معین و مشخص نیست در هر ماه و هر وقت جایز است. اجتناب از چنین عقاید و ذهنیت جاهلانه و غیراسلامی لازم است.[۱]

اگر نامه فرستادن به طریق دعوت‌های رسمی باشد غیر اقارب و کسانی را که موضوع ازدواج به آنها تعلق ندارد رسم و بدعت است چنانچه امروزه مروج است.

اللّٰه اعلم و علمه اتم ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۲شوال ۱۴۱۰ هـ.ق

دعا بعد از تراویح و وتر ثابت نیست

الاستفتاء (۲۸٦): برخی ملاها هستند که بعد از نماز تراویح یا وتر به دست جمعی دعا می‌خوانند درست است یا نه؟ آنها می‌گویند که در عقیده‌ی ما بدعت نیست و دعا خواندن هم به دست جمعی بد نیست که کسی نخواند این دعایی که ما می‌خوانیم سنت و مستحب است در تمام رمضان مبارک این عمل را انجام می‌دهند.

الجواب بسم ملهم الصواب: این دعا با این هیئت اجتماعی ثابت نیست. لذا التزام آن بدعت است و بدون التزام هم مستحب نیست بلکه خلاف اولی و لغو است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ‌ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۳۰ ذیقعده ۱۴۱۰ هـ.ق

ذبح گوسفند در روز عاشورا

الاستفتاء (۲۸۷): آیا در روز عاشورا کشتن گوسفند به این نیت که ثوابش به روح امام حسین برسد، جایز است یا نه؟ هر سال هم در این ایام بکشد. و اگر جایز نیست آیا اگر

۱- فتاویٰ رحیمیه: ۳۸۳/۲ (متفرقات). احسن الفتاویٰ: ۴۷/۱.

کسی کشت خوردن گوشت آن جایز است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: نزد اهل سنت و الجماعت قاعده این است که برای ایصال ثواب تعیین زمان و مکان چون در نصوص شرعیه نیامده است، از این وجه تعیین یک زمان و مکان برای ایصال ثواب به التزام بدعت است و طعامِ بدعت اگر به ذات خود حلال باشد، خوردن آن مکروه است. این قاعده در تمام فتاواها مثل رشیدیه و امدادیه و غیرهما موجود است. آری اگر تعیین زمان و مکان نکرده خالص به خدا ذبح کرده ثواب گوشت و غیره را به روح یکی از ائمه و ... ایصال کند، اشکال ندارد.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ. مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۵ صفر ۱۴۱۱ ه.ق

حکم اشتراک در مراسم غیرمذهبی

الاستفتاء (۲۸۸): اشتراک مسلمان در مراسم و اعیاد اقوام و اهل مذاهب دیگر و مردم را به سوی آن دعوت کردن و افتخار و اظهار خوشحالی نمودن دارای چه حکم می‌باشد؟ و حکم خود این شخص چیست؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر همان مراسم و اعیاد غیرقوم، غیرشرعی‌اند پس شرکت و اشتراک در آنها روا نیست و دعوت مردم به این چنین اعیاد حرام است و افتخار و غیره به این اعیاد، گناه کبیره و فسق شنیع است مرتکب و داعی آن هر دو در فسق داخل می‌گردند و توبه از این حرکات مسلمان را لازم است. بعضی اعمال در این مراسم غیرشرعی، خطره‌ی لغزش درکفر هم دارند. توضیح و صورت‌های مسئله فوق، در تفسیر رازی و معارف القرآن (از مولانا محمد شفیع صاحب) به طور مفصل مرقوم است، من شاء فلیراجع.[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ. مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۳ ربیع الاول ۱۴۱۱ ه.ق

۱- تفسیر کبیر للرازی: ۸۱/۱۱، معارف القرآن: ۵۸٦/۲، تحت آیه ۱۴۰ سوره‌ی نساء.

حکم خواندن فاتحه بر غذا و گوشت و غیره در روز عید و تقسیم آنها

الاستفتاء (۲۸۹): کسانی در روزهای هر عید در روز هفتم یا نهم یک کیلو گوشت یا شیء دیگر می‌گیرند و می‌پزند و بعداً سوره‌ی فاتحه می‌خوانند و بعد از این تقسیم می‌کنند و به بچه‌ها می‌دهند و خود هم می‌خورند آیا جایز است یا خیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این عمل به این التزام بدعت است. از سنت و از صحابه و سلف صالحین، ثبوتی ندارد.

قال رسول اللّه ﷺ :

«شّر الامور محدثاتها و کل بدعة ضلالة»[1].

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۱ جمادی الاول ۱۴۱۱ ه.ق

رسومات به دلیل قرآن و حدیث و عمل صحابه کرام حرام و بدعت هستند

الاستفتاء (۲۹۰): برخی می‌گویند که به چه دلیل این‌گونه رسمها حلال‌اند یا حرام؟ چون ملایان سابق چنین رسمها را جایز دانسته‌اند و حتی خود هم خورده‌اند و شما ملایان نو هستید که این‌گونه رسمها را حرام یا حلال قرار می‌دهید. لطفاً توضیح دهید.

الجواب بسم ملهم الصواب: دلیل در این مورد، قرآن و حدیث و عمل حضور اکرم ﷺ و عمل صحابه ﷺ است. ملایان سابق که اهل حق بودند در مرور ۱۴۰۰ سال قبل این همه را حرام و بدعت دانسته‌اند این ملایان اخیر از کم علمی و به نفع مادی و شکم‌پروری خود این کارها را انجام دادند.

و اللّه اعلم و علمه اتم و احکم - مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۱ جمادی الاول ۱۴۱۱ ه.ق

۱- مشکوة: ص ۲۷.

حکم قبول کردن دعوتی که بدعت و رسم در آن وجود دارد

الاستفتاء (۲۹۱): اگر کسی در چنین رسمها و عادتها دعوت داده شود دعوتش قبول کرده شود یا نه؟ پاسخ دهید؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اصلاً دعوتش قبول کرده نشود.[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۱ جمادی الاول ۱۴۱۱ ه.ق

شرکت کردن مسافر در دعوتی که از رسم و بدعت برگزار شده باشد

الاستفتاء (۲۹۲): اگر مسافری در جایی رفت و در آنجا مهمان شد خوراک آن محل یا آن خانه رسمی بودند یعنی برای میت خرج روز سوم و هفتم و یا دهم یا بیستم و یا چهلم یا روزهای هر دو عید روز هفتم یا نهم خوراک تهیه نموده‌اند اگر دانست که این چنین خوراک‌ها هستند آیا جایز است بخورد یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: تا امکان دارد نخورد مگر وقتی که از گرسنگی به جان برسد و چاره‌ای دیگر نداشته باشد.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۱ جمادی الاول ۱۴۱۱ ه.ق

حکم غذایی که در آن بدعت انجام داده می‌شود

الاستفتاء (۲۹۳): اگر کسی چنین خوراکها را بخورد که سال و روز میت را تعیین نموده‌اند یا روز هفتم یا نهم هر دو عید را تعیین کرده‌اند جایز است یا خیر گناه کبیر ه

۱- قال فی الشامیة: «ولو دعی الی دعوة فالواجب الاجابة ان لم یکن هناك معصیة و لا بدعة والا متناع اسلم فی زماننا الا اذا علم یقیناً ان لا بدعة و لا معصیة». (رد المحتار: ۲۲۹/۵ ، الحظر). وکذا فی فتاویٰ رشیدیه ص ۱۲۸.

است یا صغیره؟

الجواب بسم ملهم الصواب: خوردن چنین غذایی ناجایز است و ادامه‌ی آنها کبیره می‌گردد. البته یک مرتبه، کبیره نیست.[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ۔ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۱ جمادی الاول ۱۴۱۱ ه.ق

حکم گوشت‌خوری در روزهایی که بین مردم ایصال ثواب به مردگان مروج است

الاستفتاء (۲۹۴): برخی از عوام در روزهای هفتم یا نهم هر دو عید چند کیلوگوشت می‌گیرند و آنها را درست می‌کنند و ثواب‌شان را به مرده‌هایشان می‌بخشند ولی اگر کسی در همین ایام چند کیلوگوشت فقط به خاطر خوردن و ساکت کردن بچه‌هایش بخرد چطور است. آیا جایز است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: بهتر است که گوشت نگیرد که تشبه به رسم می‌گردد و اگر محض به تسلی اطفال خود گرفت اشکالی ندارد.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ۔ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۱ جمادی الاول ۱۴۱۱ ه.ق

ادامه دادن بدعات و رسومات و سزای نافرجام آنها

الاستفتاء (۲۹۵): اگر کسی چنین رسمها وعادتهاکه فوق نوشته شده‌اند ترک نکند و همیشه وقت هم چنین رسمهایی را انجام دهد چه ثواب سودمندی و چه گناه سوزانی به او می‌رسد؟

۱-کذا فی فتاویٰ رشیدیه: ص ۱۲۸.

الجواب بسم ملهم الصواب: هرگز ثواب ندارد و برای او همین عذاب کافی است که از شفاعت حضور اکرم ﷺ محروم خواهد شد و خوف سوء خاتمه دارد.[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۱ جمادی الاول ۱۴۱۱ ه.ق

روش صحیح ایصال ثواب به مردگان

الاستفتاء (۲۹۶): اگر کسی وفات نموده صدقه یا خیرات یا هر آن شیء به میت می‌رسد طرز و طریقه‌ی آن چطور است؟

الجواب بسم ملهم الصواب: مبلغی پول یا جنس بدون تعیین وقت به فقراء تقسیم کند به نحوی که هیچ کس نداند که به چه مقصد می دهد و خاص به رضای خداوند متعال و ثواب آن را به مرده ببخشد. یا نفلی و استغفاری بخواند یا تلاوت قرآن کند و به روح او بخشد، به او خواهد رسید.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۱ جمادی الاول ۱۴۱۱ ه.ق

حکم کسی که معتقد باشد فلان صاحب قبر قبل از آمدن معلوم می‌شود

الاستفتاء (۲۹۷): برخی می‌گویند که چون ما اراده به رفتن زیارت پیر و بزرگان خود می‌کنیم آنها اولاً معلوم هستند که امروز یا فردا فلان شخص می آید این‌گونه معلومات

۱- حدیثی طویل در صحیح مسلم و ... ، مؤید این مطلب است. در آن حدیث آمده است «... الا و انه سیجاء برجال من امتی فیوخذ منهم ذات الشمال فاقول یا رب اصحابی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک» (صحیح مسلم،کتاب الجنة، باب فناء الدنیا و بیان الحشر یوم القیامة، عن ...). و فی «الاعتصام» للشاطبی: «و اما انها (ای البدعة) مانعة من شفاعة محمدﷺ فلما روی انه علیه السلام قال: حلت شفاعتی لامتی الاصاحب بدعة» (اعتصام ص ۱۲۰ ، فی ذم البدع). و در روایتی دیگر آمده است: صاحب بدعت از نوشیدن آب حوض کوثر نیز محروم خواهد شد. فقد روی عن انس رضی الله عنه عن النبیﷺ : «لیردنّ علیّ ناس من اصحابی الحوض حتی اذا عرفتهم اُختلجوا دونی فاقول اصحابی فیقول ما تدری ما احد ثوا بعدک» (صحیح بخاری،کتاب الرقاق، باب الحوض). و راجع ایضا ان شئت الی «الاعتصام» للشاطبی، فی ذم البدع.

حق‌اند یا نه چطور می‌دانند یا نمی‌دانند؟ توضیح دهید.

الجواب بسم ملهم الصواب: این عقیده، فاسد و شرک است. هیچ میتی معلوم نمی‌شود. و به قول صحیح نزد محققین، هیچ میت صدای دور را اصلاً نمی‌شنود.[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۱ جمادی الاول ۱۴۱۱ هـ.ق

در جواب کسی که می‌گوید شما ملاها نو هستید چه باید گفت؟

الاستفتاء (۲۹۸): برخی می‌گویند شما ملایان نو هستید، در جوابشان چه باید گفت؟

الجواب بسم ملهم الصواب: جواب دهید که مسلم است که ما ملایان نو هستیم ولی دلیل ما، قرآن قدیم و حدیث رسول اکرم ﷺ است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۱ جمادی الاول ۱۴۱۱ هـ.ق

بعد از دو رکعت تراویح گفتن:
«نور خدا سیدنا محمد و آل محمد ﷺ» بدعت سیئه است

الاستفتاء (۲۹۹): مردم در نماز تراویح که در دو رکعت بلند می‌شوند این را می‌گویند: «نور خدا سیدنا محمد و آل محمد» آیا گفتن آن جایز است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: چون که این عمل از سلف مروی نیست و اختراع مبتدعین است، بدعت سیئه است و نادرست می‌باشد.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۰ شوال ۱۴۱۱ هـ.ق

۱-کذا فی خیر الفتاویٰ: ۱۲۹/۱-۱۲۷.

تعیین هفتم یا نهم آخر رمضان برای ذبح گوسفند یا مرغ

الاستفتاء (۳۰۰): در ماه مبارک رمضان دو روز تعیین کرده‌اند که در آن روز گوسفند و مرغ می‌کشند یعنی در روز هفتم یا نهم آخر رمضان چطور است؟

الجواب بسم ملهم الصواب: تعیین روزها برای صدقات بدون تعیین شرع هم یک نوع اختراع فی الدین است لهذا تعیین این روزها برای ذبح گوسفند و غیره و صدقه کردن ناروا و بدعت است.[1]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۰شوال ۱۴۱۱ ه.ق

کشتن گوسفند بعد از سه یا چهار روز بعد از فوت نمودن شخص

الاستفتاء (۳۰۱): اگر کسی میت داشته باشد درباره‌ی او چهار یا سه روزش گوسفند می‌کشند و مردم را می دهند، این درست است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اینها رسوم و بدعات‌اند و در شریعت ناروا هستند.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۰شوال ۱۴۱۱ ه.ق

بوسه دادن قبور مطلقاً ناجایز است

الاستفتاء (۳۰۲): علما می‌فرمایند که بوسیدن قبور اولیا جایز نیست، پس در مورد بوسیدن روضه‌ی رسول اکرم ﷺ و قبر جنید بغدادی و شبلی و سلطان العارفین بایزید بسطامی از روی محبت، چه می‌فرمایند؟

۱- قال رسول اللهﷺ : «لا تختصوا لیلة الجمعة بالقیام من بین الیال و لا تخصوا یوم الجمعة بصیام من بین الایام» (رواه مسلم فی الصوم و النسائی فی الصیام (السنن الکبریٰ)).

الجواب حامداً و مصلیاً: بوسه دادن قبور مطلقاً مساوی است که قبور انبیا باشند یا قبور اولیا و صلحا و شهداء و یا قبر پرنور و مبارک سیدالکائنات ﷺ نزد ائمه و تمام اهل سنت حرام است؛ چراکه این عمل از عادت نصاری و طریق پرستش اهل بدعات است و برای ما تشبه با مسیحیان و غیرهم در چنین امور حرام است چون در حدیث است: «**من تشبه بقوم فهو منهم**».

در فتاویٰ دارالعلوم حصه‌ی امداد المفتین از احیاءالعلوم امام محمد غزالی نقل می‌کند:

«**ولا یقبّله فان ذلک من عادات النصاری**».

از شرح مناسک ملاعالی قاری در آداب زیارت روضه‌ی پرانوار سید العالمین ﷺ نقل می‌کند:

«**ولا ینحنی ولا یقبل الارض فانه ای کل واحد بدعة**».

از اشعات اللمعات (از: شیخ عبدالحق دهلوی) از باب زیارة القبور نقل می‌کند:

«**و مسح نکند قبر را به دست و بوسه ندهد آن را و منحنی نشود و روی به خاک نمالد که این عادت نصاری است**».

و از ما لابد و فتاویٰ عزیزی و از ما ثبت بالسنة و از فیوض الرضا وکبیری شرح منیة و طحطاوی حواشی مراقی الفلاح و زین الحلم عین شرح العلم و بنایه شرح هدایـه و طحطاوی حواشی رد المحتار و فتاویٰ عالمگیری و رساله‌ی مولانا عبدالحی و شرح شفا و شامی و تفسیر فتح العزیز و غیرهما نقل کرده است که «**بوسه دادن قبر هرکس حرام است.**»[1]

لهذا جنابعالی هم عشق و محبت خود را تابع دستور محبوب خود کنید که محبوب شما در شرع چه فرموده است به همان عمل کنید؛ زیرا عشقی که از دایره‌ی دستور محبوب بیرون رود، آن در حقیقت محبتی نیست بلکه تملقی منافقانه بشمار می‌رود. به قول عارف شیرازی:

۱- فتاویٰ دارالعلوم دیوبند: ۵ و ٦ ص ۱٦۴ الی ۱٦۷.

در کفی جام شریعت در کفی سندان عشق　　هر هوسناکی نداند جام و سندان باختن

و از شعر شیخ شیرازی در بوستان دچار سوء تفاهم نشوید که فرموده‌اند. شعر:

اگر بوسه بر خاک مردان زنی　　بمردی که پیش آیدت روشنی

کسانیکه پوشیده چشم و دلند　　همانا کزین توتیا غافلاند

چراکه مقصد شیخ در این شعر اولیا زنده شمارانـد و مراد از بوسه بر خاک مردان، معنی مجازی است نه حقیقی. یعنی خدمت و صحبتِ اولیا و بندگان کاملین نه بوسه دادن خاک حقیقتاً.

در امداد الفتاویٰ، فتاویٰ رشیدیه، فتاویٰ محمودیه، فتاویٰ رحیمیه، جواهر الفتاویٰ، خیرالفتاویٰ و غیرهم همه این امر را حرام نوشته‌اند.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ۔ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۵ محرم الحرام ۱۴۱۲ ه.ق

حکم دعا با رفع الیدین در خانه‌ی میت

الاستفتاء (۳۰۳): در خانه‌ی میت دست بلند کردن برای دعا خوب است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این عمل خلاف مأثور و التزام آن بدعت است.[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ۔ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۴ ربیع الثانی ۱۴۱۲ ه.ق

جرم گناه کبیره بیشتر است یا بدعت

الاستفتاء (۳۰۴): بدعت با گناه کبیره چه قرار دارد و جرم بدعت بیشتر است یا جرم گناه کبیره؟

الجواب بسم ملهم الصواب: بدعات مختلف‌اند بعضی صغیره‌اند و بعضی کبیره البته

۱- جامع الفوائد ص ۴۷۲.

بدعت صغیره، ادامه‌ی آن کبیره می‌گردد و چون بدعت به کبیره برسد آن وقت از همه کبائر به استثنای کفر و شرک و نفاق، بدتر است.

حضرت شیخ الاسلام شبیر احمد عثمانی ﷺ در فضل الباری شرح صحیح بخاری می‌فرماید:

«شیطان از ارتکاب ده زنا این قدر راضی و خشنود نمی‌شود که از عمل یک بدعت ولو معمولی راضی می‌شود».[1]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۴ ربیع الثانی ۱۴۱۲ هـ.ق

انهدام قبر که زیارت مردم است در صورت عدم درگیری بهتر است

الاستفتاء (۳۰۵): چند عدد قبر هستند که مردم آنها را زیارت و شفاخانه قرار داده‌اند چطور کنیم تا مردم نفرت‌آور باشند؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر مردمان آنجا برای خراب کردن گنبد قبرهای آنها با شما عداوت و درگیر نمی‌شوند و راضی هستند، خراب کردن آنها عبادتی بزرگ است و اگر اختلاف و درگیری پیداگردد، فقط تبلیغ و اندرز کنید و در این صورت انکار به دست بر ذمه‌ی شما نیست. (البته از این طریق و به تدریج، در اصلاح افکار مردم و بدعات و رسوم، تلاش جدی به خرج دهید).

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۹ جمادی الاخر ۱۴۱۲ هـ.ق

حکم تعیین نفقه‌ی عروسی از پدر عروس

الاستفتاء (۳۰۶): آیا تعیین کردن مخارج عروسی برای پدر عروس خوب است یا خیر؟

۱- فضل الباری: ۴۴/۲ (باب ماکان النبی یتخوّلهم بالموعظة).

الجواب بسم ملهم الصواب: خوب نیست چراکه ولیمه به قدر استطاعت سنت است و آن هم بر سر پدر عروس و خود عروس نه بر سر پدر دختر، پس پدر دختر را از داماد یا پدرش چیزی زاید از مهر به اجبارگرفتن و خود صرف کردن یا به دعوات بیهوده صرف کردن حرام و نارواست. حضور اکرم ﷺ فرموده است: «**لا یحل مال امریء مسلم الا بطیب نفس عنه، رواه البیهقی**».[1] اینجا طیب خاطر در این گرفته نیست یک نوع اجبار است حقیقتاً یا رسماً.

و نیز فقها فرموده‌اند: «**لا جبر فی الصلاة**»: در خیر وصله‌ها اجبار نیست.

و فی رد المحتار:

«**و من السحت ما یأخذه الصهر من الختن بسبب بنته بطیب نفسه حتی لوکان بطلبه یرجع الختن به مجتبی**».[2]

و تفصیل آن در اصلاح الرسوم و بهشتی زیور حصه‌ی ششم موجود است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۲ جمادی الاخر ۱۴۱۲ ه.ق

حکم استعمال آلات موسیقی مانند طبل و غیره در عروسی وگرفتن بجاری در آن

الاستفتاء (۳۰۷): آیا ازدواج کردن از طریق دهل و ساز و آواز و با شعر شروع می شود مخارج آن حرام بوده؟ احتیاج به توضیح دارد.

الجواب بسم ملهم الصواب: چون که مخارج اینها یا از بجاری گرفته می شوند که سؤال نامشروع است یا از پدر عروس یا از خود عروس یا به شرط و اجبارگرفته می شوند حرام‌اند و شرکت این مجالس حرام است و اگر از خود پدر عروس باشند بدون اجبار و بجار اگرچه آن غذا حلال مشتبه است ولی حضور چنین مجالس حرام است و اگر در

۱- مشکوٰة: ص ۲۵۵ باب الغصب.   ۲- رد المحتار: ۴۲۴/٦، الحظر.

خانه‌ی او این چنین غذا بفرستند بدون مجبوری و خوف فساد نخورد.[1]
تفصیل این مسئله در اصلاح الرسوم و بهشتی زیور حصه‌ی ششم موجود است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۲ جمادی الاخر ۱۴۱۲ ه.ق

حکم درست کردن غذا در شبهای ۲۷، یا ۲۹ رمضان و... جهت ایصال ثواب به مردگان

الاستفتاء (۳۰۸): در بعضی جاها چنین رسوماتی جاری است که غالباً علما و یا ملایان آنها را نمی‌پسندند مثلاً در ۲۷ و یا ۲۹ رمضان عوام جهت ایصال ثواب به مردگان خویش غذاهای مخصوص می‌پزند که به اصلاح بلوچی «مردگانی» نام دارد و یا در هفتم و نهم یا ۲۷ و ۲۹ ذیحجه چنین کنند و به مسجد ببرند، حکم این کارها چیست؟ آیا جایز است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این کارها رسم و بدعت‌اند؛ چراکه شریعت مقدسه صدقات را بدون قید و تعیین ایام و غیره اجازت داده است که هر وقت فرصت باشد، صدقه کند و هر امرکه آن را شرع مقدس مطلق فرموده است به عقل پوچ خود آن را مقید کردن حرام و بدعت است. این خلاصه‌ی آن است که در فتاویٰ رشیدیه و بحرالرائق و مائة مسائل و اصلاح الرسوم و صواعق الهیة از قرطبی و غیرها تحریر شده است.[2]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۸ رجب ۱۴۱۲ ه.ق

۱-کذا فی فتاویٰ رشیدیه: ص ۱۴۹.
۲- فتاویٰ رشیدیه: ص ۱۴۱ و ۱۱۰ و ۱۱۸، و فتاوای دارالعلوم دیوبند.

حکم نشستن تا شش شب بعد از وضع حمل به نیت رفع بلا

الاستفتاء (۳۰۹): در منطقه‌ی ما رسم است که وقتی زنی وضع حمل می‌کند مردم دور برش می‌نشینند تا شش شب از محرم و نامحرم به نیت دفع بلا، این رسم تا چه اندازه گناه دارد؟ و نیز جرم صاحب‌خانه بیشتر است یا نشستگان؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این رسم نادرست و شامل بسیاری از گناههاست.

۱- خود این عمل یک نوع رسم و بدعت است که بدعت حرام است.

۲- این اجتماع اجانب و اجنبیات حرامی دیگر است.

۳- نیت دفع بلا به این کثافات حرامی دیگر است بلکه این عملشان جلب بلا و کثرت مصائب می‌آورد.

۴- اینکه این همه مجلس لهو و لعب و حرامی دیگر است.

۵- در همچنین مجالس نشستن گناهی دیگر است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

حکم مسئله‌ی اسقاط و دَوْر که مروجه‌ی قدیم است

الاستفتاء (۳۱۰): مسئله اسقاط که در بلوچستان از قدیم الایام رواج داشته است چگونه می‌باشد آیا ثبوت شرعی دارد یا خیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اسقاط یا دورکه در عوام مشهور شده است در حقیقت همان فدیه‌ی فرایض و واجبات است که بر میت لازم شده است و او وصیت هم کرده است که آن را اداکنند. پس اگر منظور از آن همین اسقاط به طریق شرعی و فدیه باشد، بلاریب خوب و جایز است. تفصیل جواز آن را فقهاء درکتب خود به وجه احسن تحریر فرموده‌اند. آری آن اسقاطی که امروزه بین عوام و بعضی ملاها بدون قیود شرعی مرسوم است که ملاها برای عوام توصیه می‌کنند که یک نخل یا قرآن کریم به این طور و

به این روش داده شود، تمام ذمه‌های قضا و فوت شده‌ی مرده از او ادا می‌شوند، این غیرصحیح و رسم محض است. هر که اسقاط را رد کرده است همین نوع را رد کرده است.

در این مورد علامه شامی رساله‌ای مستقل تحت عنوان «المنة الجلیل» نوشته است و حضرت مفتی محمد شفیع رحمه الله در جواهر الفقه جوابی تفصیلاً تحریر فرموده است. و دیگر علما نیز نوشته‌اند.[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۲شوال ۱۴۱۲ هـ.ق

دعا با رفع الیدین بعد از غذا خوردن

الاستفتاء (۳۱۱): بعد از خوردن خوراک دسته جمعی و با رفع الیدین دعا خواستن بدعت است یا خیر؟ و اگر بدعت است به چه دلیل؟

الجواب بسم ملهم الصواب: التزام و ادامه‌ی آن بدعت می‌گردد. دلیلش عدم ثبوت از شرع مقدس است و هر آنچه که از شرع و دین نباشد آن را در شرع به طور عبادت داخل کردن و آن را خوب و مستحسن دانستن بدعت و تغییر شریعت و سنت است.

آری اگر بدون التزام اتفاقاً کرد گنجایش دارد.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۳۰ ذیقعده ۱۴۱۲ هـ.ق

حکم مصافحه‌ی داماد با شخص ناکح بعد از نکاح و دیگر رسومات

الاستفتاء (۳۱۲): در بعضی جاها رایج است که بعد از ایجاب و قبول بلافاصله داماد بلند شده دست‌های مردمان را می‌گرد بالخصوص دست ناکح را و همان ملا دست مرد

۱- جواهر الفقه ص ۳۸۹الی ۳۹۲.

را وقت خطبه خواندن می‌گیرد و بعد از آن او را در جُلّ (به بلوچی) می‌کنند پس از آن وقتی که او را پیش زنش می‌برند به او اجباراً دستور خواندن دو رکعت نفل می دهند با وجود زنهای نامحرم در آن خانه. و همچنین وقت نشستن شوهر دست خود را برگردن زنش گذاشته لقمه به دهنش می دهد و دیگری برخاسته سرهایشان را با هم ملصق می‌کنند آیا این امور مذکورة در شرع ثبوتی دارد یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: گرفتن دست‌های تمام مردم و هم دست عروس راگرفتن وقت ایجاب و قبول و او را در پرده و جلّ کردن سابقه و ثبوتی ندارد. خواندن نفل هم اجباری نیست البته اگر اختیاراً بخواند، جواز دارد و رواست البته حضور نامحرمان در این وقت نارواست و در جلو مردمان این عمل شوهر به زنش که دست درگردنش بیندازد، نشان بی حیایی و بی شرمی است و همین‌طور الصاق سر با سرش.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۴ محرم الحرام ۱۴۱۳ ه.ق

در نماز عید نیت کردن به آواز بلند ثابت نیست

الاستفتاء (۳۱۳): آیا در نماز عید نیت گفتن با آواز بلند جایز است یا خیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: ثبوت نیت گفتن به آواز بلند، در هیچ روایتی موجود نیست. آن را عادت کردن بدعت است البته اگر دو سه بار برای تعلیم، مردمان را آگاه کرد گنجایش دارد.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۸ صفر ۱۴۱۳ ه.ق

حکم التزام دعای اجتماعی بعد از نمازهای پنجگانه

الاستفتاء (۳۱۴): دعا خواندن امام با مقتدیان دست جمعی بعد از نمازهای پنجگانه و الزامی دانستن آن ثبوتی دارد یا خیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: با این هیئت و لزوم ثبوتی ندارد البته بدون التزام آن را به اجتماع کردن وگاهی ترک کردن بدعت نیست و با التزام بدعت است.[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ. مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۰ ربیع الاول ۱۴۱۳ هـ.ق

برگزار کردن مراسم ماتم و سوگواری و تعیین روزهای چهلم یا چهار ماه و غیره

الاستفتاء (۳۱۵): پرس داشتن و مردم را از هر جای دعوت کردن و نیز چهلم و چهار ماه و دیگر روزها را مشخص کرده و به مردمان غذا می دهند آیا خوردن این غـذاهـا چطور است؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این همه بدعات و حرام‌اند و خوردن غذا و غیره گاهی حرام وگاهی مکروه تحریمه است.[۲]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ. مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۰ ربیع الاول هـ.ق

حکم بجاری گرفتن در عروسی

الاستفتاء (۳۱٦): در منطقه‌ی ما این عرف می‌باشد که هـنگام عـروسی و ازدواج شخصی، در شب جشن وی مردم را دعوت می دهند وقتی که مردم جمع می شوند، یکی دفتری و دیگری ظرفی همراه داشته و از مردم پول می‌گیرند (به اصطلاح بلوچی بجاری می‌کنند) هر یکی که چیزی می دهد آن را در دفـتر ثـبت مـی‌کنند. زمـانی کـه شخصی دیگری ازدواج کند، دفتر را نگاه می‌کنند به وی هم همین مقدارکه داده است، می دهند. ناگفته نماند که این اجباری نیست اگر یکی ندهد اشکالی ندارد.

۱-کما فی احسن الفتاویٰ: ۳۴٦/۱.

۲-کما فی فتاویٰ دار العلوم دیوبند: ج ۵ و ۱۷۳/٦. احسن الفتاویٰ: ۳۵۵/۱.

آیا از نظر شرع مقدس این عمل جایز است یا خیر؟ اگر این صورت جایز نیست اما اگر مردم را دعوت بدهند و از آنها پول نگیرند آیا در این جلسه شرکت کردن و ردّ دعوت نکردن جایز است یا اینکه نرود بهتر است؟ بعضی‌ها بر جواز این عمل از این عبارت شامی استدلال می‌کنند آیا استدلال‌شان درست است یا نه؟

عبارت شامی این است:

«و فی الفتاویٰ الخیریة سُئل فیما یرسله الشخص الی غیره فی الاعراس و نحوها هل یکون حکمه حکم القرض فلیزمه الوفاء به ام لا؟ اجاب ان کان العرف بانهم یدفعونه علی وجه البدل یلزم الوفاء به مثلیاً فبمثله و ان قیماً فبقیمته. و ان کان العرف خلاف ذلک بان کانوایدفعونه علی وجه الهبة ولا ینظرون فی ذلک الی اعطاء البدل فحکمه حکم البدل فی سائر احکامه فلا رجوع فیه بعد الهلاک او الاستهلاک والاصل فیه ان المعروف عرفاً کالمشروط شرطاً».

«قلت: و العرف فی بلادنا مشترک نعم فی بعض القریٰ یعرفونه قرضاً حتی انهم فی کل ولیمة یحضرون الخطیب یکتب لهم ما یهدی فاذا جعل المهدی ولیمة یراجع المهدی الدفتر فیهدی الاول الی الثانی مثل ما اهدیٰ الیه». رد المحتار ص ۶۹ ج ۵ کتاب الهبة.

بینوا بعبارة الکتاب توجروا یوم الحساب.

الجواب حامداً و مصلیاً: این عمل به چند وجوه بدعت و نادرست است:

۱- این عمل به این طریق و روش در سلف وجود ندارد.

۲- التزام این عمل در این موقعه، التزام مالایلتزم و بدعت است.

۳- همین دفتر را گرفتن و ظرف برداشتن و در جلو هر کس رفتن، یک نوع اجبار عملی است که آن شخص شرمنده شده به مجبوری می دهد. بدیهی است همان‌طور که اجبار قولی حرام است، اجبار عملی هم حرام است زیرا که دهنده در این وقت به طیب خاطر نمی دهد بلکه از شرم و ترس اینکه مردم او را کمینه و بخیل زبان زد می‌کنند،

می دهد. در قرآن مقدس خدای تعالی می‌فرماید: «**ان یسئلکموها فیحفکم تبخلوا و یخرج اضغانکم**»[۱]

و فی الحدیث الشریف: «ألا لا یحل مال امرء مسلم الا بطیب نفس منه، رواه البیهقی ...»[۲]

۴- با این عمل گویا او را به قرض گرفتن وادار می‌کنند در صورتی که بدون ضرورت قرض گرفتن، مکروه است.

۵- این سؤال است و سؤال بدون ضرورت نیز حرام است.

عدم جواز این عمل در فتاویٰ محمودیه موجود است.[۳]

کسانی که از این عبارت شامی و نقل خیریه استدلال می‌کنند آنها در فهم آن اشتباه کرده‌اند، به دو وجه: یکی اینکه این عبارت دلالت بر سؤال ندارد بلکه مقصد این عبارت این است که اگر کسی برای مسلمانی دیگر در مواقع عروسی به دلخواه خود بدون سؤال بلکه به طور معاونت چیزی به آن دیگر داد و اسم برد نکرد که صدقه است یا هبه و ...، پس حکم آن بر عرف دایر است و دایر می‌گردد. ببینید جمله‌ی «فیما یرسله» صراحتاً بر همین معنی دلالت دارد و به همین خاطر به جای آن «فیما یسئله» به کار نبرده است. خودتان فکر کنید. و ظاهر است که عمل منطقه‌ی شما به صورت سؤال و الحاف است و این عمل حرام است به حکم قرآن و حدیث.

دوم اینکه خود همین عبارت تردید این عمل را می‌کند بـه طوری کـه مـی‌گوید: «یَرسله الشخص الی غیره فی الاعراس» یعنی زید می‌شنود کـه عـمرو پسـر خـود را عروسی می دهد پس به طور معاونت یا صله از جای خود به دست کسی برای عمرو به خاطر کمک در همان عروسی می‌فرستد. معلوم شد که زید در مجلس نیست و عمرو در چادر و ظرف در دست نگرفته و دور نمی‌زند. و عمل منطقه‌ی شما برعکس است. از مفهوم مخالف این عبارت (چون مفهوم مخالف در فقه معتبر است) چنین بر می‌آید

۱- سوره‌ی «محمد» آیه ۳۷.

۲- مشکوٰة: ص ۲۵۵، باب الغصب.

۳- محمودیه: ۲۴۲/۱ و ۲۴۳.

که اگر برای همین کار مجلس گرفته‌اند و طلب می‌کنند، نادرست است و در آن سؤال قرض و غیره پیدا نمی‌شود.

احقر عبارت شامی را در ص ۵۷۳ ج ۴ و اصلش را در خیریه ص ۱۱۱ ج ۲ مراجعه کره به همین نتیجه رسیدم. البته اگر پول نگیرند و دیگر ممنوعات شرعیه هم نباشد رفتن سنت است و اگر دیگر ممنوعات باشند یا مشکوک باشد، احتیاط برای مقتدایان ضروری است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲٦ ربیع الثانی ۱۴۱۳ هـ.ق

«لااله‌الاالله» گفتن به جهر هنگام حمل کردن تابوت میت

الاستفتاء (۳۱۷): درگذشته زمانی که شخصی فوت می‌کرد موقع بردن میت از منزل تا قبرستان کلمه‌ی لااله‌الاالله را می‌خواندند اکنون خبری نیست و آن را هم به جهر می‌خوانند حکمش چیست؟

الجواب و هو المصوب: در احسن الفتاویٰ از فتاویٰ شامی نقل کرده است که همراه جنازه بلند کردن صدا به ذکر و قرائت و غیره مکروه تحریمه و بدعت است.

«**کما کره فیها رفع الصوت بذکر او قرائة، فتح، قیل تحریماً و قیل تنزیهاً کما فی البحر عن الغایة، و فیه عنها و ینبغی لمن تبع الجنازة ان یطیل الصمت و فیه عن الظهیریة فان اراد ان یذکر اللّه یذکره فی نفسه ...**».[1]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۵ جمادی الثانی ۱۴۱۳ هـ.ق

۱- احسن الفتاویٰ: ۳۳۸/۱ نقلاً عن الشامیة ج ۱ باب الجنائز.

برگزاری ماتم و سوگواری و دعا با رفع الیدین

الاستفتاء (۳۱۸): بعد از دفن کردن میت و در صورت داشتن وضع مالی چهار روز پرس می‌گرفتند و مردم می‌آمدند و دست‌ها را بلند کرده و دعا می‌خواندند حال می‌گویند دست بلند کردن جواز ندارد مخصوص آن است که پرس منسوخ نمایند!

الجواب و هو المصوب: این پرس گرفتن و در این موقعه دست بلند کردن بدعت است و پرس بدین معنی در شرع باطل است البته تسلیت به زبان در زمان تعزیه یا به کتابت بدون جلسه‌ی غذا و سایر تشریفات، مستحب است.[1]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ. مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۵ جمادی الثانی ۱۴۱۳ ه.ق

حکم ساختن گنبد و بناء بر قبور

الاستفتاء (۳۱۹): رسول گرامی ﷺ در مدینه بارگاه دارند با دو یارش و قلندر لعل شهبانز در شهر سیون پاکستان گنبد و بارگاه دارند و امام اعظم در بغداد گنبد دارند و حضرت امام رضا در مشهد و شیخ ابو الحسن خرقانی در شاهرود و شاه عبدالعظیم در شهر ری و شاه چراغ در شیراز و خواجه ربیع در مشهد و بی‌بی معصومه در قم و یکی از ابدال خداوند به نام عمر در اصفهان و شاه نعمت اللّه ولی در ماهان و حضرت و مرشد صاحب در سراوان و سایر غوث و ابدال در سایر نقاط عالم گنبد و بارگاه دارند و مقبره‌های خیلی اشخاص تا قیامت مشخص است. و در زمان گذشته علما ایراد نگرفته‌اند حال می‌گویند کسی را دفن کردید با خاک یکسان کنید و بعد از پنج تا ده سال اگر کسی بر سر قبرستان برود قبر پدر و مادر خود را تشخیص نمی‌دهد و تا قیامت حسرت در دل انسان است. در این مورد شما چه می‌فرمایید؟

۱-کذا فی فتاویٰ دارالعلوم دیوبند ج ۵ و ٦ ص ۴۰۰ و غیره.

الجواب و هو المصوب: ساختن گنبد و هرگونه بنا بر قبور به قصد زینت، حرام است و به هدف محکم کردن آن، مکروه تحریمه است. مکروه تحریمه برابر با حرام است. چهار دیواری اگرچه یک آجر و سنگ به صورت بنا وگنبد باشد نیز روا نیست بلکه از خاک اصلی که از قبر بیرن کرده‌اند چیزی زیاده کردن هم در بنا داخل و مکروه است به طوری که در احادیث صحاح بسیار وارد شده است و بالخصوص حضور اکرم ﷺ داماد خود حضرت علی رضی الله عنه را مأموریت داده بود که قبرهای بلند را با زمین هموار کند.گنبد و بنا نگذارید. حضرت علی رضی الله عنه به شاگرد خاص خودش حضرت ابوالهیّاج اسدی رحمه الله همین طور نیز توصیه فرمودند.[۱]

البته گنبد خضراء ـ علی صاحبها الصلوات و التسلیمات ـ مستثنیٰ است و بس. دیگر همه گنبدهای اکابر که ذکر کرده‌اید، اهل بدعات و غیر ارباب علوم ساخته‌اند و دیگران را برای تخریب نگذاشته‌اند.[۲]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۵ جمادی الثانی ۱۴۱۳ هـ.ق

شب برات از دیدگاه شریعت مقدسه

الاستفتاء (۳۲۰): آیا در مورد زنده داشتن شب برات حدیثی معتبر وجود دارد یا خیر؟ چون امروزه مردم احیاء شب برات و صوم روز آن را بر خود لازم دانسته تا حدی که دیگران را جبراً وادار می‌کنند حتی بعضی از علما اهمیت شب برات را جهت ترغیب بیان می‌کنند.

۱- «عن ابی الهیاج الاسدی قال قال علی الا ابعثک علی ما بعثنی علیه رسول اللهﷺ ان لا تدع تمثالا الا طمسته و لا قبراً مشرفاً الا سویته»

«و عن جابر قال نهی رسول اللهﷺ ان یجصص القبر و ان یقعد علیه و ان یبنی علیه» (رواه مسلم فی صحیحه: ۳۱۲/۱، الجنائز).

۲- احسن الفتاوی: ۱۸۹/۴، رد المحتار شامی: ۳۰۸/۵، فتاویٰ رشیدیه، فتاویٰ عبدالحی رحمه الله ، فتاویٰ عزیزیه، فتاویٰ دارالعلوم، محمودیه، امدادیه و ... و ... نیز موجود است.

الجواب بسم ملهم الصواب: معتبرترین حدیثی که در فضیلت شب برات آمده، حدیث حضرت عائشه صدیقه رضی‌الله عنها است که در جامع ترمذی شریف آمده است و آن هم به چند وجه قابل قبول نیست.

۱- این حدیث بدون سند و به هیچ سند دیگری که مؤید او باشد روایت نشده است.

۲- امام بخاری آن را ضعیف دانسته است.

۳- این روایت منقطع است .

۴- به وجهی دیگر هم منقطع است.

حدیث ضعیف در فضایل اعمال هم قابل قبول نیست. وگروهی از محدثین حدیث ضعیف را اصلاً قبول ندارند البته جمهور آن را در فضایل اعمال به سه شرط قبول دارند نه مطلقاً:

اول اینکه ضعف آن شدید نباشد. دوم اینکه آن روایت تحت اصلی عام، داخل باشد. سوم، در وقت عمل اعتقاد ثبوت آن از حضور اکرم ﷺ نداشته باشد. و در این حدیث این اشکالات موجوداند.

روایتی دیگر در سنن ابن ماجه، در این مورد هست و درجه‌ی آن از این روایت هم پایین است. و روایتی دیگر در غنیه آورده است که آن از روایت ابن ماجه هم کمتراست. روایتی را هم دارقطنی آورده است که آن هم مثل این است.

خلاصه این حدیث را این قدر اهمیت دادن و مردم را به آن ملزم نمودن و مجبور کردن و بر عمل نکننده‌ی آن ملامت کردن همه ناروا و بدعت و رسوم می‌باشند. بسیاری از بدعات در این موضوع جمع می‌شوند احقر تا حال یک بار این روزه و شب‌زنده‌داری را به التزام انجام نداده‌ام. تفصیل بدعات آن در امداد المفتین و بعضی از آن در احسن الفتاویٰ و تفصیل این احادیث در کتاب «شب براءت کی ایک تحقیقی جائزه» از علامه حافظ قاری حبیب الرحمن صدیقی کاندهلوی که در ۶۰۵ صفحه به

بیش از صد کتاب استناد جسته است، مرقوم است.[1] و مفتی محمد شفیع ﷫ و مفتی رشید احمد (مدظلله العالی) نیز در این مورد رساله نوشته‌اند تفصیل مسئله در آنـها دیده شود.

البته اگر کسی روز آن را بدون التزام فقط روزه بگیرد و شب عبادت کند در جائی که این رسوم وجود نداشته باشد، جایز است و جایی که به این نحوی که بالا نوشته است، باشد، روزه گرفتن و شب بیداری با اجتماع و غیره بدعت و نارواست. کسانی که در فن حدیث وارد نیستند این کارها را ترویج می دهند.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ۔ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۴ شعبان ۱۴۱۳ ه.ق

حکم صرف کردن مال متروکه‌ی میت برای مراسم سوگواری

الاستفتاء (۳۲۱): آیا از وارثان میت کسی حق دارد که از مال متروکه‌ی میت که دارای وارث صغیر می‌باشد چیزی و مبلغی را در اداء مراسم سوگواری صرف نماید یا خیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: هیچ کسی نمی‌تواند که از مال متروکه‌ی چنین میتی چیزی به صدقه و خیرات در راه خداوند بدهد، گذشته از مراسم سوگ و غیره بلکه اگر کسی چنین حرکتی انجام دهد، وارثان صغیر بعد از بلوغ می‌توانند که ضمان حق خود را از او بگیرند. کما صرح به الفقهاء.[2]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ۔ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۳ ذیقعده ۱۴۱۳ ه.ق

۱- امداد المفتین: ۲۱۰/۵ و ۲۲۰ الی ۲۲۲. احسن الفتاوی: ۳۸۵/۱.

۲- قال العلامة ابن عابدین الشامی: «و یکره اتخاذ الضیافة من الطعام من اهل المیت لانه شرع فی السرور لا فی الشرور»، «... و لا سیماً اذاکان فی الورثة صغار او غائب». (رد المحتار: ۲/۲۴۰-۲۴۱، الجنائز).

حکم برگزاری مراسم سوگواری از مال شخصیِ خود وارث

الاستفتاء (۳۲۲): اگر شخصی از وارثان میت از مال خویش در مراسم سوگواری و روز سوم و هفتم یا غیره از آن در صورت اعتقاد به این رسومات خرج کند آیا جواز از شرع دارد یا نه؟ و از بدعات محسوب می‌شود یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر به مراسم سوگواری اعتقادی هم نداشته باشد خرج کردن روا نیست و چون به آن اعتقاد دارد پس دوگناه جمع می‌شوند یکی گناه بدعت دوم‌گناه تضییع مال در غیر مصرف شرعی. و شارع ﷺ از تضییع مال منع فرموده است.

این دعوت و خرج مرسوم و مروج به چند وجه ناجایز و بدعت است:

۱- این در حقیقت رسوم هنود و تشبه به آنهاست.

۲- در شرع مقدس در مواقع غم و سوگ دعوت و خرج، غیرمشروع است. درکتب فقه مصرح است: «**الدعوة شرعت فی السرور لا فی الشرور**».

۳- التزام چنین دعوات، التزام مالایلتزم و بدعت است.

۴- در چنین دعوات ملاحظه‌ی حق یتیمان کرده نمی‌شود.

۵- منظور از این دعوات ریا و احیاء رسم است و ریاء شرک اصغر است.[1]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۳ ذیقعده ۱۴۱۳ ه.ق

کسی که برای برگذار نکردن مراسم سوگواری (پرس) اعلان کند مرد مجاهد است

الاستفتاء (۳۲۳): اگر کسی در مراسم تدفین و نماز جنازه پس از تکفین میت یا قبل از آن اعلان کند که ما پایبند مراسم سوگواری مروّج بلوچها نیستیم و آمدن شما برای نماز

۱-کذا فی احسن الفتاویٰ: ۳۵۵/۱ الی ۳۵۸ و غیره.

کافی است و حق خود را به میت و وارثانش معاف کرده و به منزل خود تشریف ببرید و ما از آمدنتان متشکریم، آیا آن شخص جرمی مرتکب شده و مستحق تازیانه شده است؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این شخص اعلام کننده عنداللّه مرد مجاهد و اهل حق است و نزد خداوند متعال اجر عظیم دارد که علناً سنت را اعلام فرموده و بدعت و منکر را منع کرده است چرا مستحق تازیانه باشد؟ بلکه نزد اهل حق، او لایق جایزه و خلعت است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۳ ذیقعده ۱۴۱۳ ه.ق

مثل سؤال بالا

الاستفتاء (۳۲۴): اگر کسی اعلام کند که ما مراسم سوگواری برگذار نمی‌کنیم و شنونده بگوید که بر کسی که می‌گوید که ما مراسم سوگواری برگذار نمی‌کنیم، تازیانه لازم است. جرم اعلام کننده که می‌گوید ما مراسم سوگواری نداریم و برگذار نمی‌کنیم چیست؟ و جرم کسی که می‌گوید بر اعلام کننده تازیانه لازم است چیست؟ جرم هر دو را بیان کنید.

الجواب بسم ملهم الصواب: جرم شرعی این است که این معلن تازیانه، گناهکار و مبتدع است و مقدار جرمش در شرع مشخص نیست و آن دومی، جرمی ندارد همانگونه که در جواب بالا ذکر گردید.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۳ ذیقعده ۱۴۱۳ ه.ق

حکم برگزاری مراسم سوگواری و دیگر مسایل مربوط به آن

الاستفتاء (۳۲۵): برای پرسه مرده تا چند روز معین می‌نشینند بعضی هفت روز و بعضی بیشتر و به این خاطر که مردم از جاهای مختلف بیایند و بعضی فوت نامه به این طرف و آن طرف ارسال می‌کنند برای دعوت پرسی و مردم از محل یا از جاهای دیگر می‌آیند و هر کسی در حد توان خود مبلغی پول تهیه کرده و به عنوان مساعده به صاحب غذا می دهند آیا اینها جائزند یا خیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این طریق پرسه هم بدعت و هم خلاف سنت پیغمبر اسلام ﷺ است و مرتکبان این امور اهل بدعت بوده و مجرم‌اند اگر توبه نکرده بمیرند از شفاعت پیامبر ﷺ در قیامت محروم خواهند شد.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ. مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۳ ربیع الاول ۱۴۱۴ ه.ق

حکم ذبح علی القبور

الاستفتاء (۳۲٦): اگر شخصی بر سر قبور اولیا یا زیارت، گوسفند ذبح کند و هم عقیده دارد که این گوسفند با گفتن تسمیه ذبح کرده شده آیا حلال است؟ بعضی علما می‌گویند که حلال است و بعضی دیگر می‌گویند حرام است.

الجواب و هو الموفق: حرام است ولو اینکه تسمیه گفته است. قول گروه اول در این مورد صحیح نیست چون دلیل موجّهی در این مورد ندارد.[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

٦ ربیع الاول ۱۴۱۴ ه.ق

حکم نیت طولانی و جهری در نماز جنازه

الاستفتاء (۳۲۷): نیت نماز جنازه از آغاز تا لفظ «الی کعبهٔ شریفه اللّه اکبر» جهراً چگونه است اشکالی دارد یا خیر؟

امام قبل از نماز جنازه طریقه‌ی نیت را نشان می‌دهد، صورت اول، بهتر است یا صورت دوم؟ بعضی از جاهلان اعتراض می‌کنند که ملاهای قدیم نیت جنازه را با صدای بلند می‌گفتند تا حال هم بعضی از ملاها انجام می‌دهند و بعضی از جاهلان می‌گویند اگر نیت به جهر گفته نشود نماز صحیح نمی‌شود، و این مسئله اختلافی مخصوصاً در دشتیاری و در چند قریه عام است، لطفاً واضح فرمایید.

الجواب بسم ملهم الصواب: اینها همه رسوم و بدعاتند که ملاهای ناپخته برای نفع خود و فریب عوام ایجاد کرده‌اند درگذشته چنین چیزی نبوده است نیت نماز جنازه فقط این قدر کافی است که آهسته گوید: «پشتِ سرِ این امام نماز جنازه می‌خوانم» یا فقط در دل اراده‌ی نماز جنازه خواندن پشتِ سرِ امام برای میت می‌کند. بنده سال

۱- در حواشی تفسیر بیضاوی می‌نویسد: «فکل ما نودی علیه بغیر اسم اللّه فهو حرام و ان ذبح باسم اللّه تعالی حیث اجمع العلماء لو ان مسلماً ذبح ذبیحة و قصد بذبحه التقرب الی غیر اللّه صار مرتداً و ذبیحته ذبیحة مرتدٍ» (تفسیر بیضاوی، ص ۱۲۳ تحت آیه ۱۷۳ بقره). و فی الدر المختار: «ذبح لقدوم الامیر و نحوه کواحد من العظماء یحرم لانه اهل به لغیر اللّه ولو ذکر اسم اللّه» (رد المحتار: ۳۰۹/٦، الذبائح، وکذا فی احسن الفتاوی: ۴۸/۱)

گذشته در سفر دشتیاری عملاً و قولاً به آنها فهمانده‌ام.[1]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۵ ربیع الاول ۱۴۱۴ ه.ق

حکم برگزاری ماتم (شام‌گور) و روز سوم و چهارده و سال

الاستفتاء (۳۲۸): رسمِ دادن غذا که در بعضی جاها مروج است که بعد از دفن میت می‌گویند امشب شام بدهید و بعد، روز سوم، چهارده، چله و سال، آیا بر این رسم و رسومات در شریعت ثبوت و صحتی هست؟ در غیر این صورت اگر کسی که مرتکب چنین رسوم و داعی بر چنین اعمالی باشد در شرع مقدس چه نامیده می‌شود؟ و این مسئله مهم و رواج شده را با وضاحت کامل بیان فرمائید.

الجواب بسم ملهم الصواب: این همه خرافات، بدعات شنیعه‌انـد. در شـرع مـقدس ثبوتی ندارند بلکه نهی و تهدید بر آن وارد شده است و مرتکب این امور را «مبتدع» می‌نامند. در عزیز الفتاویٰ و امداد المفتین و امدادیه و احسن الفتاویٰ و خیر الفتاویٰ و فتاویٰ رشیدیه و رحیمیه و محمودیه و غیرها این مسئله مـوجود است. هـر کس بـا تفصیل می‌خواهد به آنها رجوع کند.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۵ ربیع الاول ۱۴۱۴ ه.ق

۱- قال فی الدار: «و یسرّ الکل الا التکبیر، لکل فی البدائع العمل فی زماننا علی الجهر بالتسلیم و فی جواهر الفتاویٰ یجهر بواحدة». (رد المحتار: ۲۱۳/۳ ، الجنائز). و فی رد المحتار: «قال فی البحر: فالأ صل ان التلفظ باللسان بالنیة بدعة مطلقاً فی جمیع العبادات اه لکن اعترضه الرحمتی ... قلت قد یجاب بأن المراد نفی التصریح بلفظ نویت الحج و ان ماورد من الا هلال المذکور هو ما فی ضمن الدعاء بالتیسیر و التقبل و قد علمت ان هذالیس بنیة» (رد المحتار: ۴۸۲/۲ ، الحج فصل فی الاحرام).

حکم نیّت نامشروع در نماز جنازه

الاستفتاء (۳۲۹): اگر شخصی نیت نماز جنازه را از ابتدا شروع کرده و تا لفظ «کعبه‌ی شریفه» آن را طول دهد و امام نیز تکبیر شروع نماز را گفته باشد، آیا این طریقه‌ی نیت درست است یا نه اشکالی دارد و اگر کسی این روش را لازم بگیرد چگونه است؟

الجواب بسم ملهم الصواب: بدعت است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمّ. مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۵ ربیع الاول ۱۴۱۴ ه.ق

حکم قرآن‌خوانی عند القبور

الاستفتاء (۳۳۰): قرآن مجید را در قبرسان بردن و پهلوی قبر نشسته تلاوت کردن جایز است یا نه؟ فرضاً اگر جایز باشد جنابعالی در کتاب شمشیر برّان ص ۲۱۸ شماره‌ی نوزدهم آن را جزء بدعات قرار داده است. و اگر جایز نیست پس در فتاویٰ عثمانیه جلد اول ص ۴۹ نقلاً عن الشامیة به این عبارت: «**ولا اجلاس القارئین عند القبر**» و از این عبارت «نور الایضاح» نیز و شرح او: «**ولا یکره الجلوس للقراءة علی القبر فی المختار الخ**» ص ۶۶۸ جایز قرار داده است و مزید هم نوشته که حضرت مولانا رشید احمد گنگوهی رحمه‌الله در فتاویٰ خودش سرّاً و جهراً ناظره و حفظ خواندن را جایز گفته است، عبارته: «***قبرستان مین قرآن شریف کوپکارکی آهسته دیکهکر اور حفظ سب طرح پـرطهنا درست هی***». (فتاویٰ رشیدیه ص ۲۳۳).

الآن هدف بنده فقط دریافت اصل مسئله می‌باشد و بس و دیگر هیچ غرضی ندارم.

الجواب حامداً و مصلیاً: اینجا دو مسئله وجود دارد یکی اینکه به طریق رسم یک نفر یا چند نفر را بر سر قبور می‌برند و ایشان می‌گویند که شما یک پاره یا چند پاره بخوانید و ایصال ثواب بر مرده‌ی ما کنید ما به تو این قدر اجر می‌دهیم. این را در عرف

«قرآن‌خوانی» می‌گویند این بدعت و حرام است به طوری که علامه شامی رساله‌ای مستقل در این مورد تحت عنوان «**شفاء العلیل و بل الغلیل** ...» نوشته است و در جلد پنجم رد المحتار هم توضیح آن را نوشته است.

آنچه در کتاب شمشیر برّان نوشته‌ام، همین معنا را دارد و عبارتش این است: «نوزدهم: بعضی جا بر سر قبور قرآن‌خوانی می‌کنند».

دوم اینکه بر سر قبر بدون أجرت قرآن را محض به ایصال ثواب می‌خوانند این را در عرف «قرآن خواندن» می‌گویند نه قرآن خوانی، شما اصطلاحات را نفهمیده‌اید. و این هم دو صورت دارد یکی اینکه در قبرستان قرآن را از بر خوانده و ایصال ثواب می‌کند این به اتفاق جایز است، دوم آن است که ذات قرآن را می‌برد و ناظره می‌خواند که در این اختلاف است: نزد امام بزرگ (امام اعظم) مکروه است و نزد امام محمد روا است.[۱]

پس اگر در جایی بردنِ قرآن رسم باشد و فتوا به قول امام داده شود، بدعت می‌گردد و اگر رسم نباشد، به قول امام محمد به جوازِ آن فتوا دادن گنجایش دارد و مقصود فتاویٰ عثمانی و رشیدیه همین است که به اجر و رسم نباشد یعنی قرآن خواندن باشد نه قرآن خوانی و مقصد «شمشیر برّان» آن است که قرآن خوانی باشد نه قرآن خواندن. بردن قرآن به صورت رسم اگرچه اجر نباشد هم مکروه و بدعت می‌گردد.

به قول حافظ:

چون بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست

سخن‌شناس نه ای دلبرا خطا اینجاست

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۸ ربیع الثانی ۱۴۱۴ هـ.ق

۱-کذا فی مراقی‌الفلاح شرح نور الایضاح ص ۳۴۱ وطحطاوی و خیر الفتاوی: ۵۵۰/۱.

تفصیل مسئله‌ی ماتم و سوگواری و فاتحه‌خوانی با رفع الیدین و دیگر مسایل مربوط به آن

الاستفتاء (۳۳۱): از علماء محقق و مفتیان مدقق تقاضا و استدعا می‌شود که در مورد فاتحه‌خوانی اظهارنظر و بررسی بیشتری مبذول نمایند که تشفی حاصل شود چون در منطقه‌ی ما این مسئله و بحث به صورت حادّ در آمده و اکثر علماء و عوام بلوچستان فعلاً با توجه به فتواهای علما و مفتیان بلوچستان و پاکستان متوجه شده‌اند که مسئله تعزیت و ماتم‌پرستی که در منطه‌ی سرحدّ رواج داشته بدعت سیئه بوده و به صورت رسم و التزام مالایلزم در آمده و بسیاری از مردم بعضی رسومات را از قبیل رفع یدین به وقت رفتن به خانه‌ی وارثین میت، بار بار به صورت دسته‌جمعی و به طور لازمی انجام می دهند و خواندن فاتحه و اخلاص را ترک داده‌اند و تعداد محدودی از علمای گرامی که از قبل و بدون تحقیق عادت کرده‌اند کارشکنی می‌کنند و بعضی از عوام را در شک و تردید قرار داده‌اند، با چنین استدلال و دلایلی که خدمتتان تقدیم می‌گردد استدعا می‌شود با در نظرگرفتن حالات منطقه و رسم لازمی که مروج است، بفرمایید آیا دست بلند کردن هنگام پرسه ضروری است؟ آیا اگر حضرت دهلوی این حالات را مشاهده می‌کرد همین طور می‌فرمود؟ آیا حدیث ابو عامر و دعای آن حضرت در حالت خاص و انفرادی و وصیتی بوده یا به صورت دسته‌جمعی و در خانه‌ی اهل میت و معمول بوده و با این مسئله مرتبط می‌شود؟ آیا دعای آن حضرت ﷺ در قبرستان بقیع این مسئله را شامل است؟ آیا این مسئله قیاس می‌شود با دعای رفع یدین بعد از مکتوبات؟ آیا این رفع یدین هم، اجماع عملی و سکوتی گفته می‌شود؟ آیا تمام مسلمانان دنیا این دعا را مانند ما انجام می دهند؟ لطفاً از این بزرگان بپرسید که مردم منطقه‌ی ما رفع و عدم و خواندن و نخواندن فاتحه و اخلاص را یکسان می‌دانند و بر تارکین حمله‌آور نمی‌شوند و با انکار شدید، مواجه نمی‌شوند؟ آیا

تحقیقات و کلیات حضرت انورشاه کشمیری و غیره این رفع یدین و خواندن رسمی را در برمی‌گیرد؟ آیا تحقیق کلی که در این مسئله حضرت مولانا مفتی شفیع در فتاویٰ دارالعلوم، در جواب سؤال ۹ ج ۲ ص ۲۱۴ مطرح کرده کافی نیست؟ و فتاویٰ حضرت مولانا مفتی رشید احمد لدهیانوی (دامت حیاته) در این مسئله نادیده گرفته شود؟ و همچنین فتوای مولانا رشید احمد رحمه الله گنگوهی و همچنین تحقیق شیخ القرآن مولانا محمد حسین نیلوی که در «رق المنشور فی احکام الموتیٰ و القبور» بیان داشته، نادیده گرفته می‌شود؟ و همچنین فتوای قبلی حضرت استاذ العلماء مولانا محمد عمر سربازی و فتوای حوزه‌ی علمیه گشت و حضرت مولانا داد رحمان قصر قندی و مولانا عبدالعزیز ساداتی و فتوای حوزه‌ی علمیه‌ی حقانیه ایرانشهر و فتوای مولانا قمرالدین و فتوای دارالعلوم کراچی و جامعه‌ی فاروقیه و جامعة العلوم الاسلامیه (علامه بنوری تاون) کراچی بعد از استفتاء آمده‌اند و هنوز بعضی حضرات قانع نیستند.

لذا با تحقیقات عقلی و نقلی بینوا بالتفصیل توجروا عندالله الجلیل. (از خاش)

● **جواب از شور شادی.**

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از مراجعت از قبرستان که مردم جهت تعزیت نزد ورثه‌ی میت جمع می‌شوند دعا کردن برای میت جایز است یا خیر؟ شاه محمد اسحاق دهلوی در اربعین خود می‌نویسد: «مسئله‌ی ۳۲ رفتن برای تعزیت میت و با دست‌های بلند خواندن سوره‌ی فاتحه جایز است یا خیر»؟

جواب: رفتن برای تعزیه و برای بخشش ایشان دعا کردن مستحب است در فتاویٰ عالمگیری ص ۸۶ ج ۱ می‌نویسد:

و یستحب ان یقال لصاحب المیت غفرالله لمیتک و تجاوز عنه و تغمده برحمته و رزقک الصبر علی مصیبتک و آجرک علی موته کذا فی المضمرات ناقلاً عن الحجة

و احسن ذلک تعزیة رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم ان للّه ما اخذو له ما اعطی و کل شییء عنده باجل مسمی.

باقی به وقت تعزیت به تقاضای صاحب میت بلند کردن دست‌ها برای دعا به ظاهر جایز معلوم می شود زیراکه از حدیث مطلقاً بلند کردن دست‌ها برای دعا ثابت است. پس در این وقت هم در بلند کردن دست‌ها هم مضائقه نیست (باقی عبارت از این قرار است). لیکن تخصیص آن برای دعاءِ وقتِ تعزیت ماثور نیست. واللّه اعلم. (اربعین شاه محمد اسحاق ص ۳۴).

البته به وقت تعزیت دردعا تخصیص سوره‌ی فاتحه از آن حضرت ﷺ و صحابه‌ی کرام منقول نیست. (اربعین شاه محمد اسحاق دهلوی).

و بالخصوص در کیفیت تعزیت شرعاً محدودیت نیست بلکه بر استحسان عموم مردم واگذار شده است. در «کتاب الفقه علی المذهب الاربعة» ج ۱ ص ۵۳۹ چنین گفته است:

«و لیس للتعزیة صیغة خاصة بل یعزی کل واحد بما یناسب حاله».

و در کتاب: «الفقه الاسلامی» ج ۱ ص ۵۴۴ چنین می‌گوید:

«و لیس فی الفاظ التعزیة شییء محدود»

و در یک روایت متفق علیه دعا کردن با دست‌های بلند برای میت از آن حضرت ﷺ نیز ثابت شده است.

عن ابی موسی الاشعری رضی الله عنه قال لما فرغ النبی ﷺ من غزوة حنین بعث ابا عامر علی جیش الی اوطاس ... فرمی ابو عامر فی رکبته ... قال: فانتزع هذا السهم فنزعته فنزی منه الماء فمات فرجعت فدخلت علی النبی ﷺ فدعا بماء فتوضأ ثم رفع یدیه اللهم اغفر لعبدک ابی عامر. (در روایت به جای عبدک لعبید صحیح است کما فی صحیح البخاری و مسلم و فتح الباری)[1] ... **اللهم اجعله یوم القیامة فوق کثیر من خلقک او من الناس.** (اصل

۱- عبارت بین القوسین از مستفتی دوم می‌باشند.

عبارت و من الناس است کما فی صحیح البخاری و شرحه فتح الباری)[1]. (الفوائد من جامع الاصول او مجمع الزوائد ج ۲ ص ۱۱۳ و بخاری ج ۲ ص ۶۱۹ و مسلم ج ۲ ص ۳۰۳).

امام نووی در تحت این حدیث نوشته می‌کند و می‌گوید:

«**فیه استحباب الدعاء و استحباب رفع الیدین و ان الحدیث الذی رواه انس انه لم یرفع یدیه إلا فی ثلاثه مواطن محمول علی انه لم یره و الافقد ثبت الرفع فی مواطن کثیرة فوق ثلاثین**».(شرح نووی ج ۲ ص ۳۰۳، فتح الباری ج ۸ص ۴۳ و ارشاد الساری ج ۶ص ۴۰۸ و سراج الوهاج شرح صحیح مسلم این الحجاج ج ۲ ص ۵۱۳).

روایت دوم از حضرت عایشه است که پیامبر ﷺ در شب به قبرستان بقیع برای اموات با دست‌های بلند دعاء فرمود (مسلم ج ۱ ص ۳۱۳).

و این مسئله امری است مستحب برای اثبات آن همین قدرکافی است همان‌طورکه بلند کردن دست‌ها در دعا بعد از نمازهای پنجگانه خصوصاً دعای اجتماعی با بلند کردن دست‌ها بعداز نماز فجر و عصر که امروز عموم مردم مسلمان از شرق و غرب به جا می‌آورند از خود پیامبر به این آب و تاب که ما امروز انجام می دهیم ثبوتی ندارد البته در دو یا سه روایت بلند کردن دست‌ها و آن هم در نوافل نه در فرائض از آن حضرت ﷺ ثابت شده است و امت بر آن اجماع عملی کرده است که نه سنت گفته می شود و نه بدعت بلکه امری مستحب است.

انورشاه کشمیری در چنین موارد قاعده‌ای ذکر فرموده‌اند:

«**واعلم ان الادعیة بهذه الهیئة الکذائیه لم تثبت عن النبی ﷺ و لم یثبت عنه رفع الایدی دبر الصلوات فی الدعوات الاقل قلیل مع ذلک وردت فیه ترغیبات قولیة و الامر فی مثله ان لا یحکم بالبدعة فهذه الادعیة فی زماننا لیست بسنة بمعنی**

۱- عبارت بین القوسین از مستفتی دوم می‌باشد.

ثبوتها عن النبی ﷺ و لیست ببدعة بمعنی عدم اصلها فی الدین». (فیض الباری ج ۲ ص ۱۶۷ و ص ۴۱۳).

و در جایی دیگر می‌نویسد:

«**لا ریب ان الادعیة دبر الصلوات قد تواترت تواتراً لا ینکر. اما رفع الایدی فثبت بعد النافلة مرة او مرتین فالحق الفقهاء المکتوبة ایضاً. و ذهب ابن القیم و ابن تیمیة الی کونه بدعة بقی ان المواظبة علی امر لم یثبت عن النبی صلی اللّه علیه و سلم الامرة او مرتین فکیف هی؟ فتلک هی الشاکلة فی جمیع المستحبات فانها تثبت طوراً فطوراً. ثم الامة تواظب علیهم. نعم نحکم بکونها بدعة اذا افضی الا مرالی النکیر علی من ترکها**». (فیض الباری ج ۴ ص ۴۱۷).

وکذالک مسئله‌ی مذکوره که اصل آن از آن حضرت ﷺ حدیث ابو موسیٰ اشعری و حدیث عایشه به ثبوت رسیده اگرچه به هیئت کنونی نیست مگر برای اثبات مسئله‌ی مستحبی کافی است. ثانیاً مسئله‌ی مذکور، چون هر دو جانبش جنبه‌ی لزوم ندارد پافشاری نمودن بر آن باعث غوغاء عموم مردم می‌شود که تازه دم از بدعات و رسومات واهیه‌ای مثل قبرپرستی و غیره که عود مجدد آن محتمل است بیرون آمده‌اند، مصلحتی در آن به نظر نمی‌رسد. راجع به مثال چنین مسائل که هر دو جانب آنها لزوم ندارند حضرت شاه ولی اللّه محدث دهلوی حکمت پرارجی نوشته‌اند که تقدیم خدمت دوستان می‌گردد:

«**لا ینبغی لانسان فی مثل هذه الصور ان یثیر علی نفسه فتنة بلدة. قال ﷺ لولا حدثان قومک بالکفر لنقضت الکعبة، الحدیث» الخطاب لعائشة و المراد: لو لا قرب عهدهم بالکفر و الخروج منه الی الاسلام لهدمت الکعبة و بنیتها علی أساس ابراهیم فلوهدمت الآن ربما نفروا من الدین**». (حجة اللّه البالغة، ج ۲ ص ۱۰).

● **جواب حوزه‌ی علمیه‌ی منبع العلوم کوه‌ون**

الجواب مبسملاً و محمدلاً و مصلیاً: اولاً یک تمهید برای زمینه‌ی ادارک امثال چنین مسایلی در ذهن می‌باید داشت:

الف: قاعده‌ی کلیه در این باب این است که هر کاری که از حیث کلیت و جزئیت در دین موجود نباشد و یک فردی به هر علت و شبهه، علماً یا عملاً آن را وارد دین نماید به طوری که برای احکام شرعیه مزاحمت ایجاد کند آن را «بدعت» می‌نامند. دلیل خود در حدیث صحیح «**من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهورد**»[1] هست. لفظ «من» و «فی» دال بر این مدعای روشن هستند و بدعت حقیقیه همیشه سیئه می‌باشد. بدعت حسنه بدعیت صوری است. حقیقتاً به اعتبار دخول در هر کلیه سنتی است و تقسیم بدعت به حسنه و سیئه نزاع لفظی است که اثباتش بنا بر صورت است و نفی بنا بر حقیقت. ولا مشاحة فی الاصطلاح.[2]

ب: التزام به مالایلتزم، بدعت سیئه است. یعنی هر امر غیرضروری را حیثیت شرعی داده و ضروری قرار دادن و آن دو قسم است یکی اینکه آن را اعتقاداً امر دین اعتقاد و عمل می‌کند این اقبح وکبیره قرار می‌گیرد.

دوم اینکه آن را از امر دین و ثواب هم نمی‌داند اما التزام آن را مثل امور دین می‌کند و ترک و منع آن را بد می‌داند و به سبب خوف انتشار در مردم عوام و معیوب بودن آن نزد عوام ترک دادن آن نمی‌تواند این هم بدعت وگناه است ولی از اولی کمتر. چنان‌که مذمت ریاء در نصوص وارد است. و آن هم دو قسم است: در امور دین و در امور دنیا و برای هر دو در حدیث مبارک و عید شدید آمده است.

التزام در تقسیم خود، نظیر ریاء است در تقسیم خود، و هر چیز مباح یا مستحب که التزام کرده شود و ترک آن موجب لعن و طعن و ملامت نزد مردم گردد و از ترس آن

۱- مشکوٰة: ص ۲۷.   ۲- امداد الفتاویٰ: ۲۸٦/۵.

عمل را ترک نمی‌کند، تجاوز آن از حدود شرعیه لازمی می‌گردد و نهی کردن تجاوز از حدود شرعیه منصوص قطعی است.

قال تعالی: ﴿**و لاتعتدوا ان اللّه لا یحب المعتدین**﴾[۱]. و همین التزام با دلیل معین و مشخصِ قرآن، تجاوز شرعی است اگرچه فاعل آن به صدای بلند بگوید کـه مـن از بدعت بیزارم و این را خوب نمی‌دانـم ولی از خـوف طـعن و سـرزنش عـوام انـجام می‌دهم. این بناء الفاسد علی الفاسد و دعوای بی‌دلیل است.[۲]

ج: وقتی که بدعت و رسم بودن هرکاری با دلایل صحیح شرعی ثابت باشد پس اگر از ثقه‌ای از علما و اولیا عملی خلاف آن منقول باشد، تأویل عمل آن ثقه تا جایی که پذیرفتنی باشد واجب است و اگرگنجایش ندارد ردّکرده شود. دوم اینکه بر آن معنی دال حمل کرده شود. سوم اینکه در صورت عدم مفاسد و عدم سوءتفاهم مردم، عمل او مقید کرده شود. پس اگر عملی راکه بزرگی در زمانی که باعث مفاسد و سوءتفاهم نبوده و اجازه داده است، لازم نیست که در زمانی دیگرکه منجر به فساد شرعی گردد هم اجازه داده شود بلکه سد باب و دفع شرّ آن حتی‌الامکان لازم و واجب می‌گردد.[۳]

چراکه اتفاق افتادن و پیش آمدن‌کار و عملی، امری دیگر است و حکمی دیگر دارد و التزام و اصرار آن به هیئتی خاصه، امر و حکمی دیگر دارد. شتّان ما بینهما، یکی را به آن دیگری قیاس کردن، قیاس مع الفارق و نادانی و انحراف از مسیر فتوا و قـضاوت است از این وجه علامه شامی فرمود: «**من لم یعرف اهل زمانه فهو جاهلٌ**».

و نیز باید دانست هرکاری‌که قول و عمل و تقریرش از صاحب شرع ﷺ و از خلفا و صحابه‌ی او رضی الله عنهم و از ائمه‌ی مجتهدین رحمهم الله ثبوتی نداشته باشد، آن حتماً بدعت و نادرست می‌باشد، بزرگ باشد یاکوچک، با وجود عدم ثبوتش از مراجع بالا اگر فرد مسلمانی آن را عبادت و موجب ثواب تصورکرده و بر آن عمداً عمل کند آن شخص بر

۱- البقرة آیه: ۱۹۰. ۲- بعضها من امداد الفتاویٰ: ۳۲۵/۵ الی ۳۲۷ و ۳۲۹.
۳- بعضها ایضاً من امداد الفتاویٰ: ۳۰٦/۵.

تشریع و ختم نبوت لطمه می‌زند (العیاذ باللّه). و اگر نادانسته یا سهواً عمل کند هم یک نوع جرح بر عدم عمل آن بر عاشقان ثواب است که صحابه می‌باشند یعنی با وجود ثواب بودن آن، گویا ایشان مدعی هستند که (بلا تشبیه) ما از صحابه، برنده شدیم و بیشتر پایبند احکام شریعت هستیم. ببین تفاوت راه از کجاست تا به کجا. گفته‌اند که تیر را در مقام داخل شدن مبین بلکه اثر وخیم و خطیر آن را در محل خروجش مشاهده کن یعنی اگرچه این عمل کوچک نزد من و تو ارزش ندارد اما به علت اینکه مستلزم تنقید بر عمل صاحب تشریع ﷺ و صحابه‌ی او ﷺ است، خیلی وخیم و بسی خطیر است. فتدبر من مآله و اثره.[1]

بعد از اینکه این اجزای تمهیدیه برای شما روشن شدند به اصل جواب بزرگواران متوجه شوید:

به نظر کُنْد احقر جواب این فتوا سراسر خلاف اصول و قواعد فتوا، صادر شده است و اصلاً به سؤال سائل توجه نکرده توجیه القول بما لا یرضی به القائل اختیار کرده شده است.

تجزیه‌ی سؤال: سائل می‌گوید بعد از مراجعت از قبرستان که مردم جهت تعزیت نزد ورثه‌ی میت جمع می‌شوند دعا کردن برای میت جایز است یا خیر؟

جواب داده است قوله: «**رفتن برای تعزیه و برای بخشش ایشان دعا کردن مستحب است**». به نظر اینجانب این جواب چون که طبق سؤال نیست، اشتباه است چراکه هدف و محور سؤال، جمع شدن نزد ورثه‌ی میت بعد رفتن است، در صورتی که جواب فقط رفتن را برای تعزیه مستحب گفته و در سؤال ذکر رفتن صراحتاً نیست مگر به طور دلالت التزامی ولی صراحتاً جواب از غیرش مذکور است و آنچه که مذکور است لفظ جمع شدن است و از آن، جوابِ مجیب ساکت است بلکه جواب سائل این است که کسانی که در قبرستان در نماز جنازه حضور داشتند و اگرچه به زبان به وارثان فوت شده تعزیه

۱- بعضها من فتاویٰ دارالعلوم ج ۵ و ۱۹۱/٦.

و تسلیتی گفته باشند یا نگفته باشند به همین حضور در جنازه حق تعزیه گفتن آنها تمام شده که تعزیه‌ی شرعیه همین است و دو مرتبه رفتنشان به خانه‌ی آنها و جمع شدنشان بدعت است چراکه این تعزیه‌ی دوم یک نوع رسم است. وکسانی که حاضر نبوده‌اند برای ایشان تعزیه دادن وارثان، مستحب است ولی بدون تخصیص زمان و مکان بلکه هر وقتی که فرصت داشته باشند و در هر کجا که ملاقات کنند در مسجد یا در بازار یا در جایی دیگر. تخصیص مکان نزد احناف برای جمع شدن مردم غیرمستحب است و التزام آن طبق قواعد بالا رسم و بدعت است.

در خیر الفتاویٰ می‌نویسد:

«برای ایصال ثواب به میت احتیاجی به اختصاص مکان نیست و از هر کجا که قرآن خوانده برای مرده ببخشد ثواب به او می‌رسد و احتیاجی نیست که به منزل میت رفته و دست بلندکرده دعا بخواند چون این عمل از شریعت ثابت نیست. و در روز سوم قل خوانی و همچنین اذان‌گفتن بر قبر بدعت است». [1]

و فی رد المحتار للشامی:

«و فی الامداد: قال کثیر من متأخری ائمتنا یکره الاجتماع عند صاحب البیت بل اذا فرغ و رجع الناس من الدفن فلیتفرقوا و یشتغل الناس بامورهم و صاحب البیت بامره». [2]

و فی کتاب الفقه علی المذاهب الاربعة:

«و یکره لاهل المصیبة ان یجلسوا لقبول العزاء سواء کان فی المنزل ام فی غیره عند الشافعیة و الحنابلة و قال الحنفیه انه خلاف الاولیٰ» [3]

حالا ملاحظه می‌شود که جواب چقدر اشتباه است اصل جواب هم اشتباه و توجیه کلام سائل هم اشتباه است که این یک قسمت جواب است. قسمت دوم جواب هم اشتباه است، ملاحظه شود:

۱- خیرالفتاویٰ: ۵۸۹/۱ ، با ترجمه.

۲- رد المحتار: ۲۴۱/۲. وکذا فی احسن الفتاویٰ: ۳۸۱/۱.

۳-کتاب الفقه: ۵۳۹/۱.

سائل می‌نویسد: «**دعا کردن برای میت جایز است یا خیر؟**» جواب این سؤال همان عبارت عالمگیری است که صحیح است و مراد عبارت عالمگیری واضح است که در آن نه قید جمع شدن در مکان مخصوص هست و نه هیئت رفع یدین و این قدر نزد همه مستحب است و از آن کسی انکار ندارد ولی جواب دهنده در جوابی که خود اختراع کرده است نه مطابق با سؤال سائل است و نه به عبارت هندیه می‌خورد بلکه از نوع ادعای سست وگواه چست است گویا ایشان خودش در این مورد درد دلی و از خود ادعای اجتهاد و قیاس مع الفارق دارد. در عبارت تراشیده‌ی خودشان توجه کرده شود:

«**باقی به وقت تعزیت به تقاضای صاحب میت بلند کردن دستها برای دعا به ظاهر جایز معلوم می‌شود**».

به نظر بنده این قیاس و دعوای اجتهاد بدون ثبوت مقیس و مقیس علیه است «**من ادعیٰ فعلیه البیان**». «**ثَبِّتِ الفرش ثم انقش فیه**». سائل این سؤال را نمی‌کند سؤالش مطلق است شما چرا مقید کردید؟ معلوم می‌شود که در نظر مجیب اگر چیزی ثبوت شرعی نداشته باشد ولی اگر عوام تقاضا کنند علمای زمان حاضر می‌توانند که زیر بار درخواست عوام رفته و برای ارضای آنها چیزی بگویند اگرچه سؤال از آسمان و جواب از ریسمان باشد پس در این صورت دین و مذهب ملعبه‌ی بچّگان قرار می‌گیرد و تمام قواعد و اصول انضباطیه‌ی آن از بین می‌رود. فهیهات.

بر شکر غلطید ای صفرائیان   از تفکرهای این سودائیان

و عبارت شاه اسحاق در سؤال استفتاء قطع و برید شده است. عبارت کامل آن است که شخص خاشی نقل کرده است و تأویل آن طبق قواعد بالا این است که این نظر شاه صاحب است و آن هم در زمانی که به التزام نرسیده است، و اگر نه بدعت است که به فرموده‌ی شاه صاحب، مأثور نیست و خلاف مأثور است و اگر بپذیریم که شاه صاحب در هر حال آن را جایز می‌دارد پس جواب ترکی این است که نظر شخصی شاه صاحب در مقابل آنچه اتفاق متأخرین ائمه –به قول شامی– شده است، ارزشی ندارد و قابل قبول نیست و همچنین قول و آراء فردی که کسی دیگر گفته باشد.

در ادامه‌ی جواب می‌گوید: «**زیراکه از حدیث مطلقاً بلندکردن دستها برای دعا ثابت است**».

در این مورد باید عرض کنم: این دعوای مجیب به این اطلاق معارض حدیث صدیق اکبر رضی الله عنه است که در صحیح بخاری شریف در حکایت مرض موت جناب رسول اکرم صلی الله علیه وسلم موجود است. وقتی که حضرت صدیق رضی الله عنه امام بودند و حضور صلی الله علیه وسلم تشریف آوردند حضرت ابوبکر رضی الله عنه عقب رفتند حضور صلی الله علیه وسلم اشاره به عدم تأخیر کردند، ایشان دست بلند کرده الحمدللّه گفتند (**فرفع ابوبکر یدیه**). حضور اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «چرا چنین‌کردید ...». همین سؤال شارع علیه السلام که چرا چنین‌کردید، نزد حذّاق و ماهرین فن، دلیل عدم رضای شارع بود به این عمل و اگر نه چرا آن را تحسین و تقریر نکرد. **کذالک حققه حافظ الدنیا و الامام الکبیر السید انور شاه الکشمیری فی فیض الباری و هذا نصه:**

«**اذا علمت هذا فاعلم ان رفع ابی بکر رضی الله عنه و حمده للّه جل ذکره ایضاً من هذا القبیل سیماً اذا جاء تحت الانکار فقد نقل الحافظ (رحمه اللّه تعالیٰ) عن مسند احمد: لم رفعت یدیک؟ فجاء الرفع تحت السؤال ایضاً فعلم ان الرفع کان فی غیر موضعه لما قد علمت ان سؤاله یکفی دلیلاً بعدم رضائه ولا یجب التعاقب علیه سیّما عند الاعذار و الاحوال الجزیئة. ثم ان الاذکار محمودة فی الاحوال کلها و عبادة فی الازمان اجمعها بخلاف الرفع فانه لیس عبادة مقصودة فاذا ورد غیرمحله جاء السوال. فالرفع ان کان عبادة ففی موضع مخصوص و هیئة مخصوصة. اما اذا کان فی غیر محله فهو قابل للانکار و لیس للرجل ان یرفع متی شاء و کم شاء و لیس مجرد تکثیره امر مطلوب و انما عرف عبادة فی موضع مخصوص فقط فاعلمه و لا ترفع راسک الی کل رفع الیدین فان بعضه قد دخل تحت السؤال ایضاً و لم یرض به الشارع ینتهیٰ**».[1]

از این عبارت معلوم شد که دعوای جواز رفع الیدین مطلقاً هر جا، غیرصحیح و

۱- فیض الباری: ۲۱۲/۲.

خلاف مقصود احادیث است چراکه رفع الیدین عبادتی مقصودة نیست که در هر جا و در هـر زمـان خـوب بـاشد بـلکه آن عـبادتی غـیرمقصوده است. و حکـم عـبادات غیرمقصوده همان‌گونه که در فقه مصرح است، این است که هر جاکه از شارع علیه‌السلام در خصوص آن مورد آمده است به آن محدود کرده شود. البته اگر صحابه و ائمه جایی دیگر را اجتهاداً یا حملاً علی النظیر همان عبادت غیرمقصوده را حمل کردند ما هم می‌توانیم که آن را عمل کنیم.

و در این مورد خاص که رفع الیدین وقت دعای تعزیه باشد، در هیچ محلی از هیچ فردی از سلف روایتی نیست. من ادعیٰ فعلیه البیان. بلکه برعکس آن، هر جاکه دعای تعزیه از خود شارع علیه‌السلام و اصحاب وی و ائمه‌ی دین و فقهاء کاملین رحمهم‌الله مروی و موجود است بدون رفع الیدین موجود است و به قول خود مجیب این یک نوع اجماع به ترک این عمل است در این محل، پس چرا و به چه دلیل ما رفع الیدین را در این مورد قائل باشیم؟

قوله: «و بالخصوص در کیفیت تعزیت شرعاً محدودیت نیست بلکه بر استحسان عموم مردم واگذار شده است درکتاب الفقه علی المذاهب الاربعة ج ۱ ص ۵۳۹ چنین گفته است: «**و لیس للتعزیة صیغة خاصة بل یعزی کل واحد بما یناسب حاله**».

اقول: – تعجباً سبحان اللّه –به لطف این دعوا و تناسب دلیل آن برای تعمیم کیفیت تعزیت دعوا می‌آرد و برای تعمیم صیغه‌ی تعزیت دلیل می‌آورد. آیـا نـزد ایـن قـائل کیفیت که از مقوله‌ی وصف و حال و فعل است مفهوم و معنای صیغه که از مقوله‌ی لفظ و قول است می‌تواند شد؟ صیغه را به معنای کـیفیت کـردن نـزد تـمام اهـل لغت و تصریف، خنده‌آور است و رفع الیدین هم از مقوله‌ی فعل است نه قول پس این چه مقیس و مقیس علیه شد که مقیس از مقوله‌ای و محوری دیگر است و مقیس علیه از جایی دیگر. **کأنه جمع الحابل و النابل و الطیر مع السمک بلکه برعکس، این عبارت کتاب الفقه و غیره** دلیل کسانی هست که می‌گویند رفع الیدین در تعزیت نـیست یـعنی در

الفاظ تعزیت صیغه‌های مخصوصی نیست بلکه می‌تواند که بـه هـمان الفـاظ کـه در حدیث آمده است در تعزیه جلو وارث بخواند یا به دیگر الفاظ مناسب حال معزیٰ یا به الفاظ عجمی بگوید اگر عربی نمی‌داند و غیره. چراکه غرض از تعزیه و فلسفه‌ی آن این است که شخص مصاب را تسلی برسد و این واضح است که از فعل رفع الیدین او را چه تسلی می‌رسد؟ اما از پند و اندرز و دعای لسانی و ترغیب و تقویت قلب او برای او، تسلی و تسکین پیدا خواهد شد. بلکه از این رفع یدین غم و پریشانی آن مصیبت دیده تازه می‌گرد. و آن استحسان که شما فرموده‌اید که واگذار استحسان مردم همین است که الفاظ و صیغ تعزیه محدودیتی ندارند واگذار استحسان مردم‌اند، به هر زبان و هر جمله که باشند نه این که فعل رفع الیدین.

جواب حدیث دعا برای عبید ابوعامر رضی‌الله‌عنه از قاعده‌ی «ج» و از عبارت فوق فیض الباری واضح شد و حدیث دعای ابوعامر رضی‌الله‌عنه را بر این محل تحمیل کردن خیلی بعید بلکه یک نوع تحریف معنوی در حدیث است به چند وجه: یکی این که ابوعامر در حیات خود برای طلب دعا توصیه می‌کنند.

دوم آن هم حضور اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم در مجلس تعزیه نیست بلکه در خیمه‌ی خصوصی خود تشریف دارند.

سوم دعا هم بعد وضوء و تنها می‌کند و فاتحه و قل نمی‌خواند صرفاً دعای مغفرت می‌کند و در چنین موارد ما هم می‌گوییم که رفع الیدین خوب است همان‌طور که خود وی گفته است اما قیاس رفع الیدینِ مجلس تعزیه را که بدون این مقدمات بلکه نظیر جزیی آن خود در تعزیه که دیگر دعاهای زبانی‌اند. بدون رفع، در غـیر مـحل است، عبارت فیض الباری را با معانی ملاحظه کنید که رفع الیدین چه مقصودیت دارد که هر جا کرده شود؟

حضرت انورشاه کشمیری، رفع الیدین بعد الاذان را که آنجا به نظر عقل از تعزیه معقول‌تر است، لغو و خلاف اولی قرار داده است. هذا نصه:

«و المسئول فی هذا الدعاء الا ترفع الایدی لانه لم یثبت عن النـبی ﷺ رفـعها. و التشبث فیه بالمعلومات بعد ما ورد خصوص فعله ﷺ لغو فانه لو لم یرد فـیه خصوص عادته ﷺ لنفعنا التمسک بها و اما اذا نقل الینا خـصوص الفـعل فـهو الاسوة الحسنة لمن کان یرجوا للّه و الدار الاخرة ...»[1].

در این عبارت تدبر کنید: حضور اکرم ﷺ دعا بعد الاذان می‌خواند و دیگران را امر فرموده ولی رفع الیدین نکرد و همین طور بود عملش ﷺ و عمل تمام سلف در تعزیه پس در این امر نیز تدبر کنید، و همین است جواب و توجیه حدیث رفع در بقیع. به قول مجیب که مسلّم است که این امری است مستحب، همین یک مرتبه هم برای ثبوت آن کافی است، ولی در تعزیه همان یک مرتبه رفع الیدین را لطفاً برای ما در روایتی صحیح یا ضعیف ارائه دهید ما خیلی ممنون خواهیم شد یا مثل ثبوت دعا بعد نماز پنجگانه با رفع الیدین و از ائمه‌ی سلف یک روایت برای رفع الیدین در تعزیه هم پیدا کرده ما را قانع گردانید نه از امثال عوام یا غیرسلف یا غیرعلمای معتمد و آن هم به قول خود مجیب: در دو سه روایت از حضور اکرم ﷺ آمده است، تا در میان مقیس و مقیس علیه توافقی پیدا گردد و بر این هم برای ما اجمالی عملی ثابت کننند، قبول داریم.

و عبارت فیض الباری که از کلام امام کشمیری ؒ نقل کرده‌اید دلیل منکرین رفع است. ببین شاه صاحب می‌فرماید: «**ولم یثبت الا اقل قلیل**» یعنی با وجود ثبوت اقل قلیل، سنت نیست فقط این قدر است که اصلش در شرع ثابت است، بـدعت گـفته نمی‌شود پس ثابت شد: آنچه که در شرع اصلاً رفع الیدین به آن ثابت نیست مثل تعزیه، باید بدعت بشود که رفع الیدین در تعزیه در دین ثابت نیست با وجودی که در عبارت فیض الباری صریح است که در وقت اقضاء به نکیر با وجود ثبوت یک بار و دوبار هم بدعت می‌گردد پس در مسئله‌ی متنازع فیها که یک بار هم ثبوتی ندارد با وجودی که بر تارکین آنها نکیر و لعن و طعن است و این قدر طامه‌ی کبری جاری کرده است که علما

۱- فیض الباری: ۱۶۷/۲.

هم متأثر و عامل بلکه ملتزم شده‌اند، چرا بدعت گفته نشود؟ فیا اسفیٰ و یا لهفیٰ علی ذلک.

قوله: «ثانیا مسئله‌ی مذکور چون هر دو جانبشن جنبه‌ی لزوم ندارند ...».

در این مورد باید گفت: ابن بناء الفاسد علی الفاسد است. بنده حجة اللّه البـالغة صفحه‌ی ارجاع داده شده و چند جای دیگر را ملاحظه کردم و چنین مطلبی را مشاهده نکردم ممکن است که نسخه‌ی مجیب دیگری باشد لهذا از سیاق و سباق هدفِ بحثِ شاه صاحب معلوم نیستم اما آن چه که محدثین در شرح این حدیث و أخذ مسائل از آن نوشته‌اند، خلاف آن است که مجیب از کلام شاه صاحب رحمه الله تأویل کرده است در صورتی که حدیث دلیل منکرین این چنین مسائل است. محدثین از این حدیث جمعاً این قاعده را استنباط کردند که فعل هر امر مستحب و مباحی که منجر به فسادی اهمّ گردد، آن را باید ترک کرد، چراکه کسر کعبة اللّه (حرسها اللّه) و بر بنیان اصلی کردن امر مندوب بود اما چون احتمال و خوفِ رجعت نو مسلمین داشت، و آن اهم‌تر بود، آن حضرت صلی الله علیه وسلم ترک فرمودند.

پس مسئله‌ی شما از اینجا حل شد که اگر رفع الیدین در تعزیه امری ناجایز است پس بحث تمام است. و اگر هم امری جایز می‌باشد، اما چون که منجر به فساد عقاید بسیاری عوام که آن را به درجه‌ی لزوم رسانیده و موجب طعن و لعن علماء منکرین این فعل گردیده است، باید طبق حدیث ترک شود نه این که جاری کرده شود. و اگر شاه صاحب خدا نخواسته این طور فرموده است که بدعات بزرگ یا کوچک اگر بین عوام مروج گردند و خوف آن باشد که اگر علما تبلیغ کنند، عوام منتشر شده به قبرپرستی می‌روند، پس باید از تبلیغ خاموش شوند یا با عوام هم نوا شده آن بدعت کوچک را انجام دهند تا عوام از روی بدبینی و لجاجت قبرپرستی نکنند پس این یک نوع تغییر ماورد به الشرع لازم می‌آید. حاشاه عن ذلک.

پس چرا شاه صاحب در همین «حجة اللّه البالغه» مذمت شرک و رسوم را تحریر

می‌کند؟ و چرا در «البلاغ المبین» و «تحفة المؤحدین» هم چـنین بـدعات کـوچک را شدیدتر منع می‌کند؟ در صورتی که در زمان شاه صاحب عوام هند به رسوم و بدعات از عوام ما سخت‌تر بودند.

و ماعلینا الا البلاغ و اللّه سبحانه و تعالی اعلم و علمه اتم

احقر مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهٗ) از حوزه علمیه کوه ون

۲۱ جمادی الاول ۱۴۱۴ هـ.ق

حکم دعوت پس از مرگ شخصی

الاستفتاء (۳۳۲): هنگامی که زید مثلاً وفات می‌کند وارثین زید مـردمان مـحله‌ی خود را دعوت می‌دهند، همان‌طور که مروج است، چه حکم دارد؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این بدعت و نادرست است.[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهٗ)

۲۲ جمادی الاول ۱۴۱۴ هـ.ق

حکم چهل بند برای داماد و عروس

الاستفتاء (۳۳۳): در وقت عروسی در بعضی محلها به عروس و داماد «چهل بند»[۲] می‌بندند آیا این چنین عمل در شرع ثبوتی دارد یا نه و حکمش چیست؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این عمل در شرع ثبوتی ندارد و این عمل بدعت و رسم است ترک کرده شود.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهٗ)

۱٦ جمادی الثانی ۱۴۱۴ هـ.ق

۱- قال العلامة ابن عابدین: «و یکره اتخاذ الضیافة من الطعام من اهل المیت لانه شرع فی السرور لا فی الشرور و هی بدعة مستقبحة». (رد المحتار: ۲۴۰/۲، الجنائز).

۲- چهل بند، به معنی این است که داماد و عروس از گزند مادران حمل وضع کرده که احتمال مریضی دارند محفوظ بمانند.

هنگام عروسی بستن کارد به کمر و خواندن دو رکعت نفل

الاستفتاء (۳۳۴): در وقت عروسی بر داماد کارد می‌بندند و وقت نشستن در همان خانه داماد دو رکعت نفل می‌خواند آیا این عمل ثبوتی دارد یا نه.

الجواب بسم ملهم الصواب: بستن کارد نیز امری فضولی و رسمی بیجا است و خواندن دو رکعت اگرچه حدیثی نیست ولی بدون التزام جایز است و اگر آن را لازمی می دانند رسم می‌گردد.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

١٦ جمادی الثانی ۱۴۱۴ ه.ق

پس از زفاف نشستن داماد تا چند روزی

الاستفتاء (۳۳۵): مدت نشستن و ماندن داماد، چند روز سنت است؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این هم مدتی معین ندارد بلکه تا هر حدود که بنشیند رواست و هر وقت که برود هم رواست.

حضور اکرم ﷺ -ارواحنا فداه- حضرت صفیه رضی‌اللّه عنها را بین راه و هنگام برگشت از خیبر در محلی به نام «صهباء» ازدواج کرد و روز دوم به مدینه منوره روانه شد.[1]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

١٦ جمادی الثانی ۱۴۱۴ ه.ق

۱-کذا فی البدایة و النهایة: ۱۹٦/۴ ، ذکر قصة صفیة رضی الله عنها بنت حیی.

حکم برگزاری مراسم قرآن خوانی و ذبح گوسفند و دعا و غیره

الاستفتاء (۳۳٦): جلسه‌ی قرآن‌خوانی به این صورت که این جلسه‌ی قرآن‌خوانی توسط یکی برپا می‌شود و آن شخص در همان جاگوسفند بکشد و طعام درست کند و بعد از آن‌که جلسه قرآن‌خوانی تمام شد دعاء می‌خوانند و بعد طعام می‌خورند، آیا این طریق جلسات و خوردن چنین طعامی مانعی دارد و این چنین جلسه شرعاً جایز است؟ تشریح فرمایید.

الجواب بسم ملهم الصواب: سؤال شما مبهم است قرآن‌خوانی سه صورت دارد یکی این است که شخصی حفاظ و قراء را دعوت کند و در آن مجلس محض لِلّه قرآن می‌خوانند و مردمان استفاده می‌کنند این صورت جایز است.

دوم این‌که فردی حفاظ و قراء را دعوت می‌کند و در آن مجلس مسابقه‌ی حفاظ و قراء می‌باشد این هم جایز است.

سوم شخصی قراء و حفاظ را دعوت می‌کند که در آن مجلس برای ایصال ثواب میت قرآن بخوانند و به روح میت ببخشند و در همان مجلس ذبح گوسفند و دعوت غذا و غیره می‌شود این صورت نادرست و بدعت است مرتکبان این عمل گناهکار بوده و به میت اجر خواندن اینها نمی‌رسد.[1]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲ رجب ۱۴۱۴ ه.ق

حکم خوردن غذا برای تعزیت دهنده‌گان در خانه‌ی اهل میت ...

الاستفتاء (۳۳۷): در بعضی مناطق چنین رسم است وقتی که شخص می‌میرد از جاهای دور و نزدیک مردمان را برای نماز جنازه دعوت می‌دهند بعد از ادای نماز

۱-کذا فی عزیز الفتاویٰ، امدادیه، محمودیه و غیرها.

جنازه مردم به منزل اهل میت برای تعزیت می‌آیند اهل میت قبلاً برای ایشان طعام درست می‌کنند بعد از فاتحه‌خوانی آنها را غذا می‌دهند خوردن چنین طعام در شریعت مقدسه چه حیثیت دارد؟

الجواب و هو المصوب: برای اهل تعزیت درست کردن غذا و دادن و خوردن آن در شرع مقدس بدعت سیئه است و روا نیست بلکه سنت آن است که همسایگان برای ماتم‌زده‌گان میت د رسه وعده غذا درست کرده و به آنها بدهند نه این‌که برعکس از آنها بخورند.

و فی الفتاوی الشامیة:

«و یکره اتخاذ الضیافة من الطعام من اهل المیت لانه شرع فی السرور لا فی الشرور و هی بدعة مستقبحة. و فی البزازیة: و یکره اتخاذ الضیافة فی الیوم الاول و الثالث و بعد الاسبوع».

«قال فی الفتح یستحب لجیران اهل المیت و الاقرباء الأباعد تهیة طعام لهم یشبعهم یومهم و لیلهم لقوله علیه الصلٰواة و السلام: اصنعوا لآل جعفر طعاماً فانه اتاهم ما یشغلهم. حسنه الترمذی و صححه الحاکم». [۱]

امام احمد و ابن ماجه به سند صحیح از جریر بن عبداللّه ﷺ روایت می‌کنند: «قال کنانری الاجتماع الی اهل المیت و صنعة الطعام من النیاحة». [۲]

و حضور اکرم ﷺ بر اهل النیاحة لعنت فرموده است:

«عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال: لعن رسول اللّه ﷺ النائحة و المستعمة». [۳]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۷ رجب ۱۴۱۴ هـ.ق

۱- رد المحتار: ۲۴۰/۲ ، الجنائز.   ۲- رواه احمد و ابن ماجة و اللفظاله (الجنائز).

۳- رواه ابوداؤد فی سننه: ۴۴٦/۲، الجنائز باب فی النوح.

حکم ذبح گوسفند در شب جمعه جهت ایصال ثواب

الاستفتاء (۳۳۸): بعضی از مردم برای میت صدقه می‌دهند به این طرز که شبهای جمعه چند گوسفند ذبح می‌کنند بعد از نماز مغرب در مسجد اعلان می‌کنند و مردمان را به منزل خود می‌برند و طعام می‌دهند آیا این روش درست است؟

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

حکم فرستادن نامه بعد از مرگ شخصی و فاتحه‌خوانی

الاستفتاء (۳۳۹): سه روز بعد از مرگ میت به هر جای دعوت‌نامه می‌فرستند اکثر برای اغنیاء و سرمایه‌داران، همه جمع می‌شوند و فاتحه‌خوانی می‌کنند بعدش چای و طعام می‌آورند آیا این روشها صحیح است؟

الجواب بسم ملهم الصواب: حکم این هر دو سؤال هم مثل سؤال اول است اگر کسی میل تفصیل این مسئله دارد در کتب ذیل مراجعه کند:

(خیر الفتاویٰ از ص ۵۷۴ الی ص ۶۱۳ از جلد اول، احسن الفتاویٰ از ص ۳۳۵ و ص ۳۵۹ ج ۱- امدادیه ص ۲۶۳ ج ۵ ، کفایت المفتی ص ۲۱۷ و غیرها ج ۱).

(و فتاویٰ محمودیه از ص ۳۱۵ و ص ۱۳۷ و ص ۱۴۱ ج ۶ ، عزیز الفتاویٰ ص ۱۷۳ ج ۵ ، امداد المفتین ص ۲۱۳ ج ۵ ، رشیدیه ص ۱۱۸ و ص ۱۲۱ و ص ۱۳۶ و غیرها).

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۷ رجب ۱۴۱۴ هـ.ق

خوردن غذا برای اهل محله در خانه‌ی میت چه حکم دارد؟ ...

الاستفتاء (۳۴۰): آیا برای زن‌های محله خورن غذا از خانه میت در موقع پُرس جایز است یا خیر؟ به این صورت که در خانه‌ی میت مردم و مسافر می‌آید برای اجراء پرس

و این زنان محلی برای مسافران غذا درست می‌کنند در خانه‌ی میت. پس از همین غذاها چیزی می خورند حکمش چیست؟

الجواب بسم ملهم الصواب: روا نیست مکروه و معاونت علی الاثم است. بلکه در شریعت مقدسه برای همسایگان، رشته داران و اهل محله‌ی وارثان میت دستور و ترغیب شده است که برای وارثان میت غذا تهیه و آنها را امداد کنند نه اینکه خودشان به خانه‌ی آنها رفته و مراسم سوگ و پرسه را رونق بخشند.[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۲ رجب ۱۴۱۴ هـ.ق

حکم خوردن غذا برای نزدیکان میت

الاستفتاء (۳۴۱): آیا آمدن برادر میت و خواهر و برادرزاده و عموی و عمه او و سایر ذی‌رحم محرم و غذا خوردن آنها در منزل میت حکم پُرس به شمار می‌رود یا خیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: آمدن اینها برای تسلیت شرعی جایز است ولی خوردن غذا و غیره روا نیست در حکم پرس و بدعت داخل است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۲ رجب ۱۴۱۴ هـ.ق

مدّت پرس

الاستفتاء (۳۴۲): آمدن مردم بعد از مردن میت تا چند روز جایز نیست و پرس حساب می شود؟ حالا اگر کسی بعد از سالی نزد مردمان میت برود در حکم پرس داخل است یا نه؟

۱- قال فی الشامیة: «قال فی الفتح یستحب لجبران اهل المیت و الاقرباء الأباعد تهیة طعام لهم یشبعهم یومهم و لیلهم» (رد المحتار: ۲۴۰/۲). و عن جریر بن عبدالله رضی الله عنه قال: «کنا نری الاجتماع الی اهل المیت و صنعة الطعام من النیاحة» (رواه ابن ماجه، الجنائز).

الجواب بسم ملهم الصواب: رفتن مردم برای تسلیت به طریق شرعی بدون جماعت‌بندی، وقتی مقرر و معین ندارد. هر وقت که می‌رود اجازه دارد. البته از یک بار بیشتر نرود. و به صورت غیرشرعی هر وقت که به این نیت برود نارواست.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱۲ رجب ۱۴۱۴ ه.ق

ماتم و سوگواری و حکم پختن غذا و دیگر مسائل مربوط به آن

الاستفتاء (۳۴۳): بفرمائید طعامی که اهل بیت میت بعد از فوت شخصی می‌پزند جایز است یا خیر؟ چون بنده یک هفته سفر کردم به زاهدان اتفاقاً روز جمعه بود و صحبت حضرت مولانا عبدالحمید در نماز جمعه درباره همین طعام بود که در اثناء سخنان خود فرمودند که این طعام ناروا و حرام است و فرمودند ما یک عده از علما مدت یک هفته است که در پیرامون این مسئله با همدیگر گفتگو کردیم و همه متفق‌القول شدیم این حرام است. و حتی فرمودند که بعد از فوت و رحلت پیامبر اکرم ﷺ هیچ کس غذایی و گوسفندی به نام پُرس و خیرات برای پیامبر انجام ندادند و همچنان همه یاران پیامبر و تابعین و تبع تابعین هیچ کس چنین‌کاری نکردند با وجودی که آنها بیشتر عاشق ثواب و راه حق بودند حالا بنده دوست دارم که شما این مسئله را روشن فرمایید و بنویسید که اگر فردی بدون قید روز و ماه و سال طعامی به نیت ثواب میت خود پخته کرده و همه‌ی مردم را عموماً از فقراء و اغنیاء دعوت کرد آیا جایز است یا نه؟ بدعت خواهد بود یا ثواب؟ آیا درکتب تصریح شده است که پیامبر ﷺ و یاران او حتماً بعد از مردن کسی طعام نمی‌دادند؟ و این را بفرمایید که ایصال ثواب خوب است یا نه؟ و اصلاً بفرمایید که ایصال ثواب یعنی چه؟ و این را بفرمایید که وظیفه‌ی علما در قبال این اموالی که در چنین راههایی تضییع می‌شوند چیست؟ و چرا قاطبه‌ی علما در این مسئله متفق‌القول نمی‌شوند و مردم را از سرگردانی نجات

نمی دهند؟

الجواب بسم ملهم الصواب: در این مسئله چهار صورت است:

۱– همان غذاکه بعد از فوت میت می‌پزند اگر این غذا از خانه‌ی میت پخته می‌شود و در آن میراث اطفال و صغیر از یتیمان هست و آن را بدون امتیاز حق‌شان می‌پزند در این صورت این غذا برای مصرف و تناول کننده حرام قطعی است؛ به دستور قرآن مقدس:

لقوله تعالی: ﴿**ان الذین یأکلون اموال الیتامیٰ ظلماً انما یأکلون فی بطونهم ناراً و سیصلون سعیراً**﴾[1]

۲– در آن مال یتیم و مال غیر نیست ولی به صورت ریا و رسم و تعیین زمان مثل شب اول و سوم و هفتم و دهم و چهلم غذا پخته می‌کنند و مردم جمع شده به نام پُرس و تعزیه آن را مصرف می‌کنند در این صورت این عمل بدعت ناروا و حرام است و این غذا مکروه تحریمه است؛ لقوله تعالی: ﴿**یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمنّ و الاذیٰ کالذی ینفق ماله رئاه الناس و لا یؤمن باللّه و الیوم الاخر**﴾ (الایة)[2].

۳– از مال یتیم و غیر نباشد بلکه از مال خالص خودش باشد و تعیین زمان و مکان و رسوم و ریاء هم نباشد ولی مصرف کننده‌ی آن اغنیا و فقراء مخلوط باشند ولی هدف پختن غذا باشد و خام دادن را خوب نداند، این هم مکروه تنزیهه و یک نوع بدعت است لقوله تعالی: ﴿**و ان تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خیر لکم**﴾ (الایة).[3]

حضرت مولانا عبدالحی لکهنوی در فتاویٰ خود تحریر می‌فرماید که ترجمه‌اش این است: «**هر غذایی که برای تصدّق پخته می‌شود تا ثوابش به میت برسد سوای فقراء دیگران را خوردن آن ناجایز است ...**»[4].

۴– آن غذا خالص از ملک بالغین باشد و ریا و رسم و تعیین زمان و مکان نباشد و

۱– النساء: آیه ۱۰. ۲– البقرة: ۲۴٦. ۳– البقرة: ۲۷۱.
۴– مجموعة الفتاویٰ: ۳٦٦/۱.

مخصوص فقراء باشد و بدون اجتماع و اعلان باشد جواز دارد ولی از پختن آن، خام دادن آن به فقراء و به مدارس دینی افضل و بهتر است. تفضیل مسئله در فتاویٰ امدادیه و احسن الفتاویٰ و فتاویٰ محمودیه و فتاویٰ رشیدیه و فتاویٰ دارالعلوم دیوبند وکفایت المفتی و رحیمیه همه موجود است در باب البدعات و بالخصوص در خیر الفتاویٰ خیلی مفصل و مدلل نوشته است.[۱]

آری حضور اکرم ﷺ چنین عملی انجام نداده است بلکه منع نموده است و برعکس آن، فرموده است که همسایگان و رشته‌داران، اهل میت را تا دو وقت غذای پخته بدهند و مسافران و تعزیه‌داران را مهمانی نکنند. حضرت جریر بن عبداللّه رضی الله عنه فرمودند: «**کنا نری الاجتماع الی اهل المیت و صنعة الطعام من النیاحة**»: ما صحابه اجتماع در خانه‌ی وارثان میت را مثل نوحه می‌دانستیم.[۲] و بر نوحه‌گر در حدیث لعنت آمده است. معلوم شد که بر این غذا هم لعنت آمده است.

عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال: «لعن رسول اللّه ﷺ النائحة و المستمعة»[۳].

این مسئله در این تمام کتب موجود است مثل فتح القدیر، بزاریه، شامیه، مدخل، شرح منیه، بذل المجهود، عمدة القاری، فتح الباری، عون المعبود، مشکوٰة، احکام شریعت از امام بریلویان احمد رضاخان بریلوی، مائة مسائل، وصیت‌نامه‌ی دهلوی، اشعة اللمعات، فتاویٰ عزیزی، فتاویٰ لکهنوی، فتاویٰ احمد رضاخان، مکتوبات معصومیه، مدارج النبوة، عالمگیری، بحر الرائق، زیلعی، عینی شرح هدایه، مرقاة، تاتارخانیه، جاء الحق، انوار ساطعه، قاضیخان، ردّالمحتار، طحطاوی، شرح نقایه و وصیت‌نامه‌ی مالابد منه. خلاصه در هر چهار مذهب حنفی، شافعی، مالکی و حنبلی حکم این طعام همین است. این حواله‌های کتب بالا و بسیاری دیگر در خیر الفتاویٰ با ذکر صفحه و غیره موجوداند.

۱- خیر الفتاوی: ۵۷۵/۱ و ۵۷۸ و از ص ۵۸۹ الی ص ۶۱۲.
۲- رواه ابن ماجه، الجنائز.
۳- رواه ابوداؤد فی سننه: ۴۴۶/۲، (الجنائز).

ایصال ثواب به طریق شرعی نزد تمام ائمه ثابت و رواست از نوافل نماز و روزه و حج و تلاوت قرآن و دادن پول و جنس و پارچه و زمین و درخت و چاه و بنای مدرسه و مسجد و طعام خام و پخت بدون تعیین زمان و مکان و تخصیص فقراء و بدون دعوت و اعلان و اجتماع و رسوم و غیره.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۹شوال ۱۴۱۴ ه.ق

ریختن شیرینی و تومان و غیره بر روی داماد ...

الاستفتاء (۳۴۴): کسانی که صبح زفاف عروس را مبارک باد می دهند و تومان و قند و ... بر سر عروس می‌ریزند، پس این کارکردن از نظر شرع چطور است؟

الجواب و هو الموفق: بدعت است.[۱] اما اگر کسی این پول یا چیزی دیگر را که بر سر عروس افشاندند برداشت و برد یا خورد به او رواست که ملک او می‌گردد.[۲] اما نفس عمل بدعت و گناه است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۳ ذیقعده ۱۴۱۴ ه.ق

۱-کذا فی اصلاح الرسوم ص ۱۰۹.

۲-کما فی الهندیة: ۱۰۷/۴.

بسم اللّه الرحمن الرحیم

«توضیح مسئله‌ی ایصال و حکم رسوم و بدعات مروجه بعد فوت میت و تصریحات و حواله‌های اعیان امت. و امضاءها و تصدیقات علمای معتمد بلوچستان بر این مسئله» (۳۳۳).

طبق سؤال و تقاضای ده نفر و عده‌ای از علمای خراسان این جواب با تفصیل زیر به رشته‌ی تحریر در آمد.

الجواب مبسملاً و حامداً و مصلیا و به استعین در این مسئله تقریباً چهار صورت پیدا می‌شود:

۱- همان غذا که بعد فوت مرده می‌پزند یا همان صدقه‌ی پول و غیره که به خاطر ایصال ثواب به مرده می‌دهند اگر از مالی است که حق اطفال یتیم و بیوه‌گان شامل و یا حقوق دیگر وارثان مخلوط است و بدون اذن آنها مصرف می‌شود در این صورت این غذای پخته و غیره برای استفاده کننده‌گان حرام قطعی است طبق دستور قرآن مقدس قوله تعالی: ﴿**ان الذین یأکلون اموال الیتامیٰ ظلماً انما یأکلون فی بطونهم ناراً و سیصلون سعیرا**﴾[1].

۲- در آن، مال یتیم و مال غیر شامل نیست و در آن تعیین زمان و مکان و رسوم و ریاء و افتخار هم نیست ولی مصرف و استفاده کننده، اغنیاء و ثروتمندان‌اند یا اغنیاء و فقراء هر دو استفاده می‌کنند و پخته دادن را تعیین می‌کنند و خام دادن را معیوب می‌دانند در این صورت هم غذا و غیره مکروه تنزیهه و این عمل بدعت است. لقوله تعالی: ﴿**و ان تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خیر لکم**﴾[2].

حضرت مولانا عبدالحی لکهنوی تحریر می‌فرماید:

«هر غذایی که برای تصدق پخته می‌شود تا ثواب آن به مرده ایصال کرده شود، خوردن آن غیر فقراء را

۱- النساء: ۱۰.　　　۲- البقرة: ۲۷۱.

روا نیست چراکه تصدق برای فقراء و هدیه برای اغنیاء است»[1].

۳- در آن مال یتیم و غیره نباشد اما به صورت ریاء و رسم و تعیین زمان و مکان مثل شب اول یا دوم یا سوم یا هفتم یا چهلم یا سال و به نام پُرس آن را مصرف کنند این هم بدعت وگناه و نارواست لقوله تعالی: ﴿**یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذیٰ کالذی ینفق ماله رئاء الناس**﴾ الایة.[2]

۴- آن غذا خالص از ملک بالغین است و در آن ریاء و رسم و تعیین زمان و مکان نباشد و مخصوص به فقراء هم باشد و بدون اجتماع و اعلان باشد این صورت جواز دارد اما در این صورت هم از پختن آن و مصرف کردن، خام دادن یا قیمت آن دادن به فقراء یا به مدارس دینی که در آن شائبه‌ی ریاء و افتخار نیست افضل و بهتر است.[3]

● **ذکر دلایل و تصریحات و حواله‌های اعیان امت در این مسئله**

در چنین مواقع شریعت مقدسه از اهتمام غذا پختن و تعیین امکنه و ازمنه و غیره اکیداً منع فرموده است بلکه برعکس، اقرباء و همسایگان مرده را دستور داده است که چون اهل میت غم‌زده‌اند شما دیگران برای آنها انتظام غذا نموده و به آنها برسانید. در شامیه می‌نویسد:

«و یکره اتخاذ الضیافة من الطعام من اهل المیت لانه شرع فی السرور لا فی الشرور و هی بدعة مستقبحة ... و فی البزازیة و یکره اتخاذ الضیافة فی الیوم الاول و الثالث و بعد الا سبوع اهـ».

«قال فی الفتح: یستحب لجیران اهل المیت و الاقرباء الاباعد تهئیة طعام لهم یشبعهم یومهم و لیلهم لقوله علیه الصلاة و السلام اصنعوا لآل جعفر طعاماً فانه اتاهم ما یشغلهم. حسنه الترمذی و صححه الحاکم».[4]

۱- مجموعۀ فتاویٰ لکهنوی: ۳٦٦/۱.　۲- البقرة: ۲٦۴.　۳- خیر الفتاویٰ: ۵۹٦/۱.
۴- رد المحتار: ۲۴۰/۲.

حضرت جریر بن عبدالله ﷺ روایت می‌کند:

«کنا نری الاجتماع الی اهل المیت و صنعة الطعام من النیاحة».

ماگروه صحابه ﷺ اجتماع را نزد اهل میت و درست کردن غذا را برای مردم از قسم نوحه وگناه آن را با نوحه که حرام است و بر آن لعنت آمده است، شمار می‌کردیم.[۱]

عن ام عظیمة رضی الله عنها قالت:

«ان رسول الله ﷺ نهانا عن النیاحة».

و عن ابی سعید الخدری ﷺ قال:

«لعن رسول الله ﷺ النائحة و المستعمة»[۲].

بلکه در تمام مذاهب اربعه این رسوم بدعت و ناروا هستند همانگونه که علامه شامی تحریر کرده است.[۳]

علامه ابن امیر الحاج المالکی می‌نویسد:

«اما اصلاح اهل المیت طعاماً و جمع الناس فلم ینقل فیه شییء و هو بدعة غیر مستحب»[۴].

و فی منتقی الاخبار:

«و صنعة الطعام بعد دفنه من النیاحة»[۵].

و قال ملا علی القاری فی شرح النقایه:

«اکل طعام اهل المیت مکروه و بدعة مستقبحة».

امام بریلویه مولوی احمد رضاخان هم آن را نادرست و بدعت گفته‌اند. او می‌نویسد:

«اگر فاضل حلبی و ملاعلی قاری رسم و رواج ملک ما را می‌دیدند، بر این دعوتها حکم حرمت قطعی می‌دادند و در این شبهه نیست که در اجازه این دعوات برای شیطان مردود بابی بزرگ برای اجرای بدعات پیدا می‌گردد. و برای عموم مسلمانان و خصوص مستضعفین دچار مصیبتی بزرگ در تضییع اموال

۱- رواه احمد و ابن ماجه بسند صحیح و اللفظ لابن ماجة.

۲- رواه ابو داود، الجنائز، باب فی النوح.　　۳- رد المحتار: ۲۴۰/۲.

۴- المدخل: ۲۷۵/۳.　　۵- منتقی الاخبار ص ۱۲۲.

پیدا می‌گردد».[۱]

علامه شامی نقلاً عن البزازیه می‌نویسد:

«و یکره اتخاذ الطعام فی الیوم الاول و الثالث و بعد الاسبوع و نقل الطعام فی المواسم و اتخاذ الدعوة لقراءة القرآن و جمع الصلحاء و القراءة للختم او لقرائة سورة الانعام او الاخلاص ان اتخاذ الطعام عند قراءة القرآن لاجل الاکل یکره».[۲]

حضرت شاه ولی اللّه محدث دهلوی در وصیت‌نامه‌ی خود می‌نویسد:

«دیگر از عادات شنیعه‌ی ما مردم اسراف است در ماتمهای سوم و چهلم و شش ماهی و فاتحه سالانه و این همه در عرف اول نبود مصلحت آن است که غیر تعزیه وارثان میت تا سه روز و اطعام ایشان یک شبانه‌روزی نباشد».

حضرت شاه محمد اسحاق محدث در مأته مسائل تحریر می‌فرماید:

«و نیز در نوادر الفتاویٰ در باب کراهت و استحسان مذکور است: اجابت کردن طعام که بعد از مرده ساخته باشد، مکروه است سه روزه و هفته و ماهیانه و سالانه و غیر آن».[۳]

حضرت خواجه محمد معصوم می‌فرماید:

«مخدوما طعام دادن للّه تعالی بی‌رسم و ریاء و ثواب آن را به میت بخشیدن بسیار خوب و عبادتی است بزرگ. اما در تعیین وقت اصلاً جوازی دیده نمی‌شود ...».[۴]

حضرت شیخ عبدالحق رح محدث دهلوی می‌نویسد:

«و عادت نبود که برای میت جمع شوند و قرآن خوانند و ختم‌ها خوانند نه بر سرگور و نه غیر آن و این مجموع بدعت است. بلکه برای تعزیت اهل میت و تسلیت و صبر فرمودن ایشان سنت و مستحب است اما اجتماع مخصوص روز سوم و ارتکاب تکلفات دیگر و صرف اموال بی‌وصیت از حق یتامی بدعت و حرام است».[۵]

۱- احکام شریعت ص ۱۹۷ و ۱۹۱ و ۱۹۲. (اقتباس از خیر الفتاویٰ: ۵۷۴/۱ الی ۵۷۹).

۲- رد المحتار: ۲۴۰/۲. ۳- مأته مسائل ص ۴۸.

۴- مکتوبات معصومیه ص ۴۵، ط ترکیه (خیر الفتاویٰ).

۵-مدارج النبوة: ۴۲۱/۱ ط نول‌کشور.

حضرت شاه ولی اللّه در تفهیمات الهیه نیز همین طور تحریر می‌فرماید.
حضرت مولانا عبدالحی لکهنوی می‌نویسد:

«مقرر کردن روز سوم غیره بالتخصیص و او را ضروری پنداشتن در شریعت محمدیه ثابت نیست. صاحب نصاب الاحتساب (مولانا ضیاء الدین عمر بن محمد عوض سنامی الحنفی معاصر حضرت شیخ نظام الدین اولیاء المتوفیٰ سنه ۷۲۵ ه) آن را مکروه نوشته است. راه تخصیص را بگذارند و هر روزی که می‌خواهند ثواب به روح میت رسانند».[۱]

و فی الفتاوی الهندیة:

«و لایباح اتخاذ الطعام ثلاثة ایام کذا فی التتارخانیه».[۲]

خاتمة المحققین فی الحدیث حضرت علامه علی القاری رحمه الله می‌فرماید:

«قرر اصحاب مذهبنا من انه یکره اتخاذ الطعام فی الیوم الاول و الثالث و بعد الاسبوع»[۳].

فاضل بریلوی مفتی احمد یار می‌نویسد:

«اگر فاتحه‌ی مرده از ترکه‌ی مرده باشد دقت شود که در آن حصه‌ی وارث غایب و نابالغ و یتیم شامل نباشد اگر نه خوردن این غذا بر کسی روا نیست».[۴]

و همچنین مولوی عبدالسمیع صاحب همانند تحریر بالا می‌نویسد.[۵]

«قال الغزالی و یکره الاکل منه قلت هذا اذا لم یکن من مال الیتیم او الغائب و الا فهو حرام بلا خلاف»[۶].

امام نووی در شرح منهاج می‌نویسد:

«الاجتماع علی مقبرة فی الیوم الثالث و تقسیم الورد و العود و الطعام فی الایام المخصوصة کالثالث و الخامس و التاسع و العاشرة و العشرین و الاربعین و الشهر السادس و السنة بدعة ممنوعة».[۷]

۱- مجموعة الفتاویٰ: ۳۴۱/۱، الجنائز. ۲- هندیه: ۱۶۷/۱. تاتارخانیة: ۴۸۱/۱.
۳- مرقاة: ۴۸۲/۵. ۴- جاء الحق ص ۲۵۶. ۵- انوار ساطعه ص ۱۲۵.
۶- مرقاة: ۱۵۱/۱. ۷- بحوالهٔ انوار ساطعه ص ۱۰۵.

شیخ الاسلام در کشف الغطاء می‌نویسد:

«آنچه متعارف شده از پختن اهل میت طعام را در سوم و قسمت نمودن آن میان اهل تعزیت و اقران، غیرمباح و نامشروع است و تصریح کرده است در خزانة چه شرعیت دعوت نزد سرور است نه در شرور».[۱]

قاضی ثناء اللّه پانی‌پتی می‌نویسد:

«بعد مردن من رسوم دنیوی مثل دهم و بیستم و چهلم و شش ماهی و سالی و بر سنی هیچ نکنند».[۲]

امام ابن حجر مکی شافعی می‌فرماید:

«سئل عما یعمل یوم الثالث موته من تهیة اکل و اطعامه للفقراء و غیرهم و عما یعمل یوم السابع ... جمیع ما یفعل مما ذکر فی السؤال من البدع المذمومة».[۳]

علامه محمد بن محمد منیجی حنبلی المتوفی سنه ۷۷۷ هـ در تسلیة المصائب و امام شمس الدین بن قدامة حنبلی المتوفی سنه ۶۸۲ هـ در شرح مقنع و امام موفق الدین بن قدامه حنبلی المتوفی. سنه ۶۲۰ هـ در مغنی می‌نویسد:

«فاما ما صنع اهل المیت طعاما للناس فمکروه لان فیه زیادة علی مصیبتهم و شغلا لهم الی شغلهم و تشبیها بصنع اهل الجاهلیة».[۴]

علامه ابن عابدین می‌نویسد:

«مذهبنا و مذهب غیرنا کالشافعیة و الحنابلة استدلالاً بحدیث جریر المذکور علی الکراهة و لا سیماً اذا کان فی الورثة صغار او غائب»[۵].

و فی خلاصة الفتاوی:

«و لایباح اتخاذ الضیافة عند ثلاثة ایام لان الضیافة یتخذ عند السرور».[۶]

۱-کذا فی خیر الفتاوی: ۶۰۶/۱، البدعات.

۲- وصیت‌نامه مالابد منه ص ۱۹۱.

۳- الفتاوی الکبریٰ الفقهیة: ۳۹۸/۱، الجنائز.

۴- مغنی: ۴۱۳/۲، الجنائز.

۵- رد المحتار: ۲۴۱/۲، الجنائز.

۶- خلاصة الفتاویٰ: ۷۸۱/۴ و ایضاً فتاویٰ خانیة ص ۷۸۱ ج ۴، فتاوی سراجیه ص ۷۵، جامع الرموز للقهستانی ص ۴۴۳ ج ۴، فتاویٰ عزیزی ص ۸ ج ۱، الدر المنظوم ص ۷۸۳ و خیر الفتاویٰ از ص ۶۰۱ الی ص ۶۱۳ ج ۱.

نیز توضیح و تصریح این مسئله در فتاویٰ‌های زیر در صفحات ارجاع داده شده مذکور است هر که مفصل‌تر می‌خواهد در آنها مراجعه کند:

۱– حضرت قطب الارشاد مولانا گنگوهی در فتاویٰ رشیدیه در صفحات زیر تردید این رسوم و طریق جواز ایصال را تصریح فرموده است.[۱]

۲– محدث کبیر حضرت مولانا خلیل احمد سهارنپوری در فتاویٰ خلیلیه در صفحات ذیل تردید آنها را توضیح داده است.[۲]

۳–زبدة الفقهاء حضرت مفتی عزیز الرحمن در فتاویٰ دارالعلوم دیوبند در صفحات پائینی ردّ آنها را روشن فرموده است.[۳]

۴– مفتی اعظم پاکستان حضرت مفتی محمد شفیع ﷫ در فتاویٰ دارالعلوم حصه‌ی امداد المفتین در صفحات زیر ردّ فرموده است.[۴]

۵– قامع البدعت حکیم الامت مجدد ملت حضرت مولانا اشرف علی تهانوی ﷫ در فتاویٰ امدادیه در صفحات مذکورة الذیل و ... آنها را ردّ کرده است.[۵]

۶– مفتی اعظم هندو مفتی دیار الهند و العرب حضرت مفتی محمد کفایت اللّه دهلوی در کفایت المفتی در صفحات زیر تردید فرموده است.[٦]

۷– فاضل مجید مفتی سید عبدالرحیم دهلوی در فتاویٰ رحیمیه در صفحات مرقومة الذیل تردید اینها فرموده است.[۷]

۸– نابغ ذی فضائل حضرت مفتی محمود مفتی اعظم دیوبند در فتاویٰ محمودیه

۱– فتاویٰ رشیدیه ص ۱۰۵ و ۱۱۸ و ۱۲۱ و ۱۳٦ الی ۱۳۸ و ۱۴۰ الی ۱۴۲ و ۱۴۸ و ۱۴۹.

۲– ص ۳۳۱–۳۳۲ ج ۱.

۳– فتاویٰ دارالعلوم دیوبند حصه‌ی عزیز الفتاویٰ: ص ۱۴۳–۱۷۴–۱۷۵–۱۷۸.

۴–امداد المفتین: ص ۱۹۲ و ۲۱۳ و ۲۱۵ ج ۵ و ٦ مبوب.

۵–امدادیه ص ۲۵۷ و ۲۹۰ و ۳۰۵ ج ۵ و در بهشتی زیور ج ٦ ص ۵۴ و ص ۵٦. و دراصلاح الرسوم ص ۱۹۲–۱۹۳.

٦–کفایت المفتی: ۱۰۷/۴ الی ۱۰۹ و غیرها و ج ۱ ص ۲۲۲.

۷– فتاویٰ رحیمیه: ۳۹۵/۱ الی ۳۹۷.

در صفحات زیر آنها را تردید کرده است.[1]

۹- حبرالالمعی و فاضل لوزعی حضرت مفتی محمد عثمان بلوچ در فتاویٰ عثمانیه در صفحات ذیل آنها را تردید فرموده است.[2]

۱۰- محقق محترم مدقق ذی مقام مفتی مکرم حضرت مفتی رشید احمد لدهیانوی مدظله در احسن الفتاویٰ در صفحات زیر تردید فرموده است.[3]

● طریق جایز و صحیح در ایصال ثواب

در مذهب احناف هر عبادت و صدقه‌ی نافله‌ای که به طریق سنت و شرع ادا و ثواب آن به میت ایصال و بر روح او بخشیده شود مرده را اجر آن می‌رسد نه عین آن.

اموری که برای میت بعد از فوت او مفید است:

۱- زمانی که شخصی فوت کند بهترین خدمت برای این شخص شرکت در مراسم نماز جنازه‌ی او است.

۲- تعزیه و تسلیت دادن پس ماندگان او به طریق سنت.

۳- بهترین خدمت اقرباء او، اولاً ادا کردن دیون و وام مرده است و بعد ادای وصیت او.

۴- بدون اظهار و بدون تعیین زمان و مکان و بدون التزام پخت و پز کردن به طریق خفیه پولی یا جنسی یا لباسی و به طور کلی هر چیزی را که در جایی مصرف آن بهتر باشد همانند مدارس دینی، خویشاوندان فقراء و یتیمان و همسایگان بدهد و اجر آن را به روحش تصدق کند.

۵- یا نمازی نفل و یا روزه و تلاوت قرآن کریم بدون اجتماع و بدون اجرت و بدون پختن غذا به روحش ایصال کند.

۱- فتاویٰ محمودیه: ص ۲۰٦ ج ۱ و ۱۳٦-۱۴۴ ج ٦.

۲- فتاویٰ عثمانیه: ۲۹.

۳- احسن الفتاویٰ: ۳۵۵/۱ الی ۳۵۹.

۶- یا استغفار و تسبیح و تهلیل و غیره خوانده به روحش ببخشد.
۷- یا مدرسه یا مسجدی یا مهمان‌سرایی درست کرده ثوابش به او صدقه کند.
۸- یا چاهی یا قناتی حفر کرده صدقه‌ی جاریه به او بخشد.
۹- یا زمینی یا باغی آباد و تصدق کند.

خلاصه از این قبیل راههای بسیاری هستند که به طریق صحیح شرعی به روح میت می‌توانیم ایصال ثواب کنیم. چه ضرورت است که به کارهای خلاف سنت و نامشروع دست زده مال خود را در خسارت و جان خود را در تکلف انداخته و خداوند کریم و رسول گرامی ﷺ را از خود ناراض کنیم و خود را سزاوار مجازات اخروی گردانیم؟ اللّه تعالی ما و جمیع برادران اسلامی را به طریق صحیح سنت و شریعت هدایت و موفق گرداند. آمین

و صلی اللّه تعالیٰ علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین

الداعی الی الخیر احقر مُحَمَّدعُمَر مجددی دیوبندی (غُفِرَلَهُ)

۲۱ ذیحجه ۱۴۱۴ هـ.ق طبق ۱۳۷۳ ش

تصدیقات روحانیون برجسته و معتمد علیه بلوچستان

● **از حوزه‌ی علمیه‌ی دارالعلوم سرباز انزاء**

۱- شیخ العلماء مولانا تاج محمد صاحب:

ما احسن الجواب ـ و اللّه اعلم بالصواب.

تاج محمد بزرگزاده

۲- مولانا عبدالعزیز صاحب — عبدالعزیز ملازهی

۳- مولانا عبدالاحد صاحب — عبدالاحد ملازهی

● از حوزه‌ی علمیه‌ی چابهار

۴- خطیب العلماء مولانا عبدالرحمن سربازی مقیم چابهار: عبد الرحمن ملازهی

۵- مولوی یار محمد صاحب کوه‌ونی مقیم چابهار: لقد اجاب الاستاذ حق الجواب فجزاه اللّه خیر الجزاء یار محمد بارانی

۶- مولوی محمد حسن صاحب: اجاب المجیب و اجاد فجزاه اللّه خیراً

محمد حسن سنگانی

● از حوزه‌ی علمیه‌ی کنارک

۷- مولانا عبدالعزیز ملازهی صاحب: الجواب صحیح ـ عبد العزیز ملازهی

۸- حافظ مولانا عبدالمالک صاحب: المجیب مصیب ـ عبد المالک ملکی‌پور

۹- مولوی مراد محمد خداشناس. لقد اجاب الاستاذ حق الجواب و اصاب حق الصواب. دامت برکاته. مراد محمد خداشناس

● از حوزه‌ی علمیه‌ی شمس العلوم ایرانشهر

۱۰- قمر العلماء حضرت مولانا قمر الدین صاحب: هذا هو الحق و الحق احق ان یتبع. قمر الدین ملازهی

۱۱- مولوی داد رحیم صاحب: المجیب مصیب فیما اجاب ـ داد رحیم

۱۲- مولوی محمد حسین صاحب: الجواب صحیح ـ محمد حسین

● از حوزه‌ی علمیه دارالعلوم حقانیه ایرانشهر

۱۳- محترم العلماء مولانا عبدالصمد صاحب: الجواب صحیح ـ عبد الصمد دامنی

۱۴- مکرم العلماء مولانا عبدالحمید صاحب: الجواب حق وصواب ـ عبد الحمید

۱۵- زینة العلماء مولانا سراج الدین صاحب: الجواب صحیح ـ سراج الدین

● از حوزه‌ی علمیه عین العلوم گشت سراوان

۱۶- استاذ العلماء مولانا محمد یوسف صاحب: الجواب صحیح ـ محمد یوسف حسین‌پور

۱۷- مفتی حوزه علمیه مولانا محمد خالد صاحب: محمد خالد

۱۸- مولانا محمد صاحب: فقط محمد

● از حوزه‌ی علمیه دارالعلوم زاهدان

۱۹- مدیر بزرگوار حوزه‌ی علمیه مولانا عبدالحمید صاحب:

ضمن تأیید تحقیقات مولانا سربازی مدظله بـه عـرض مسـلمانان سـنی مسـلک می‌رساند طعامی که بعد از میت امروزه مروج است برای سمعه و ریاء بوده، لذا خلاف شرع و ناجایز است. مولوی عبد الحمید امام جمعه اهل سنت زاهدان

۲۰- مولانا عبدالرحمن محبی صاحب: الجواب صحیح علی اصل الاحناف

عبد الرحمن محبی

۲۱- مولوی محمد قاسم صاحب: الجواب صحیح ـ محمد قاسم قاسمی

● از حوزه‌ی علمیه سه راهی خاش

۲۲- جناب مولوی محمد عثمان صاحب: اصاب ما اجاب. افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع ام من لا یهدی الا این یهدی محمد عثمان

۲۳- جناب مولوی محمدگل صاحب: محمد گل

۲۴- جناب مولوی عبدالواحد صاحب: اصاب ما اجاب ـ عبد الواحد

● از حوزه‌ی علمیه منبع العلوم کوه ون

۲۵- مولوی عبیدالله صاحب: قد اجاب و اجاد ـ عبیدالله

۲۶- مولوی فضل الله صاحب: فضل الله درویش زهی

۲۷- مولوی عبدالغنی صاحب: عبدالغنی شهدوست زهی

۲۸- مولوی حافظ محمود صاحب: قد اجاب حق الجواب ـ محمود غفرله

جواب تنقید بر مسئله‌ی صورت دوم فتوای مذکور در مورد رسوم میت

صورت دوم مسئله به شرح زیر است:

«دوم این‌که در آن مال یتیم و مال غیر شامل نیست و در آن تعیین زمان و مکان و رسوم و ریا و افتخار هم نیست ولی مصرف کننده و استفاده گیرنده از آن اغنیاء و ثروتمندان‌اند یا اغنیاء و فقراء با هم استفاده می‌کنند. و خام دادن را معیوب می دانند در این صورت هم غذا و غیره مکروه تنزیهه و این عمل بدعت است لقوله تعالی: ﴿**و ان تخفقوها و قوتوها الفقراء الاية**﴾.

حضرت مولانا عبدالحی لکهنوی در فتاویٰ خود تحریر می‌فرماید، به ترجمه:

«هر غذایی که برای تصدق پخته می‌شود که ثواب آن به مرده بخشیده شود خوردن آن غیر فقراء را روا نیست چراکه تصدق برای فقراء و هدیه برای اغنیاء است».

این صورت دوم از مسایلی است که در رد رسومات مرده در فتوای طولانی بالا نوشته‌ام و بر آن تصدیق بسیار از علما موجود است فقط سه نفر از علمای حوزه‌ی عملیه زاهدان بنا بر اشکالی که برایشان بر عبارت بالا پیدا شده است، امضاء نکرده‌اند البته تنقید کتبی هم ننوشته‌اند ولی با نامه‌رسان اظهار اشکال کرده‌اند و اشکال این است که در این صورت هم باید این غذا مکروه تحریمه باشند نه تنزیهه. لذا احقر توضیح مسئله و تحقیق خود را در این مسئله به مقدار فهم خود روشن‌تر می‌نویسم تا برای

خوانندگان فتوا، ترددی در آن پیدا نگردد. اولاً چند چیز به طور مقدمه نوشته می‌شود که باید متوجه شد:

۱- مکروه ضد محبوب است یعنی ناپسندیده.

۲- این لفظ دو اطلاق دارد یکی لغوی دوم شرعی. در اطلاق لغوی هر امر ناپسندیده از عدم جواز و غیره را می‌گویند. و در اطلاق شرعی به حرام و مکروه تحریمه و مکروه تنزیهه و غیرها اطلاق می‌گردد.[1]

۳- نهی ظنی الثبوت که غیر مصروف از متقاضی خود باشد، فایده‌ی کراهیت تحریمی می‌دهد و اگر قطعی الثبوت باشد، فایده‌ی تحریم می‌دهد. و آن در مقابله‌ی فرض است؛ در مرتبه و کراهت تحریم، در مقابله‌ی واجب و در مرتبه‌ی آن است. و کراهیت تنزیهی، در مرتبه‌ی مندوب است.

قال العلامة ابن عابدین:

«ان النهی الظنی الثبوت غیر المصروف عن مقتضاه بقید کراهة التحریم و ان کان قطعی الثبوت فاالتحریم هو فی مقابله الفرض فی الرتبه و کراهة التحریم فی رتبه الواجب و التنزیه فی رتبة المندوب».[2]

و قال ایضاً:

«هو ضد المحبوب قد یطلق علی الحرام کقول القدوری فی مختصره: و من صلی الظهر فی منزله یوم الجمعة قبل صلواة الامام و لا عذر له کره له ذالک. و علی المکروه تحریماً و هو ما کان الی الحرام اقرب و یسمیه محمد حراما ظنیا. و علی المکروه تنزیهاً و هو ما کان ترکه اولی من فعله و یرادف خلاف الاولیٰ (الی ان قال) و ذکرانه فی رتبة الواجب لا یثبت الا بما یثبت به الواجب یعنی الظنی الثبوت و ثانیها المکروه تنزیها و مرجعه الی ما ترکه اولی و کثیراً ما یطلقونه کمافی شرح المنیة فحِنئذٍ اذا ذکروا مکروهاً فلا بد من النظر فی دلیله فان کان نهیا ظنیا یحکم

۱-کذا فی الشامی ۲۷۲/۱.

۲- همان: ۲۷۲/۱ .

بكراهة التحريم الالصارف النهى عن التحريم الى الندب فان لم يكن الدليل نهيا بل كان مفيداً للترک الغير الجازم فهى تنزيهية اه».[۱]

۴- مکروه تحریمه از صغائر است نه از کبائر مگر به اصرار.

و فی رد المحتار:

«اقول صرح العلامة ابن نجيم فى رسالته المؤلفة فى بيان المعاصى بأن كل مكروه تحريما من الصغائر و صرح ايضا بانهم شرطوا لإسقاط العدالة بالصغيرة الإدمان عليها ...».[۲]

۵- تعریف مکروه تنزیهه و تحریمه در شماره‌ی سوم گذشت.

شامی می‌فرماید:

«و يعرف ايضا بلا دليل نهى خاص بان تضمن ترک واجب او ترک سنة فالاول مكروه تحريما و الثانى تنزيهاً ولكن تتفاوت التنزيهية فى الشدة و القرب من التحريمية بحسب تأكد السنة فان مراتب الاستحباب متفاوتة كمراتب السنة و الواجب و الفرض فكذا اضدادها.»[۳]

۶- آنچه در بحر و شامی نوشته است:

«و اعلم ان المكروه اذا اطلق فى كلامهم فالمراد منه تحريم الا ان ينص على كراهة التنزيه»[۴].

این حکم اغلبی است نه کلّی؛ به دلیل آنچه در عبارت شامی از شرح منیه موجود است و بالا در شماره‌ی سوم ذکر گردید و آن این که: «**و كثيراً ما يطلقونه** ...».

۷- کراهة تنزیه و خلاف اولی، مساوی‌اند و از ترک مستحب ثبوت کراهت لازم نیست چراکه برای کراهیت دلیلی خاص لازم است.[۵]

۱- رد المحتار: ۹۷/۱ ، مطلب فی تعریف المکروه.

۲- رد المحتار: ۳۳۷/۱، مطلب المکروه تحریماً من الصغائر.

۳- همان: ۴۲۷/۱، مطلب فی الکراهة التنزیهیه و التحریمیة.

۴-کذا فی رد المحتار: ۲۲۴/۱.

۵-کما فی رد المحتار: ۹۱/۱ و ۴۸۳.

خلاصه اگر ما الان به عبارت و تحریر صورت دوم فتوا متوجه بشویم، حاصلش این است که شخصی بعد از مرگ وارث خود بدون دیگر خرافات فقط از خام دادن غذا پخته کرده و دادن را ترجیح می دهد. پخته را معین می‌کند و خام دادن را بهتر نمی داند ظاهر است که این صدقه و ایصال فی نفسه رواست ولی دو خرابی در آن موجود است یکی قید پختن که ازدیاد و قید بدعت است که در شرع وارد نیست کما فـی جـمیع الفتاویٰ المذکورة فی الفتوا و به ازدیاد این قید همین عمل بدعت می‌گردد و علیه فاعل گناه بدعت می‌آید ولی این قید در حلت و حرمت وکراهیت غذا اصلاً به هیچ نحوی شرعی مؤثر نیست.

دوم ترجیح پخته بر خام، و این ترجیح بلامرجح شرعی و ترجیح المفضول از افضل است بلا دلیل. و ترجیح مفضول از افضل، مستلزم ریاء و افتخار است که به وجه تشبه به رسوم باطل، خلاف سنت است و خلاف سنت غیر مؤکده، مکروه تنزیهه است نه تحریمه؛ به دلیل نهیی که در حدیث وارد است و آن عبارت است از احتراز از غذای متباریان و تفاخر کنندگان. و دلیل‌های فقهیه‌ی مذکوره و محرره‌ی بالا که ترک خلاف اولی و مستحب و سنت غیر مؤکده و مؤکده غیرشدید و اکید، همه مکروه تنزیه است. **هذا ما عندنا فی تحقیق هذه المسئلة و من ادعی الکراهـیة التـحریمیة فـعلیه البـیان و البرهان.**

● تذکر

منظور از «روا نیست» درکلام حضرت لکهنوی، همین‌کراهیت تنزیهی است چراکه جمله‌ی «روا نیست» در فارسی لفظی عام است که برای حرام و مکروه تحریمه و تنزیهه همه مستعمل می‌گردد. و اینجا قرینه موجود است که آن خوردن اغنیاء یـا اخـتلاط اغنیاء با فقراء است و این غذا چون از نوافل صدقات است نه از واجبات، برای اغنیاء

خوردن آن حرام نیست و نه مکروه تحریمه چراکه برای آن نهی به درجه‌ی ظن و ترک واجب نیست بلکه در آن خلاف سنت و خلاف اولی که مثمر کراهیت تنزیهی است موجود است فتدبر.

و اللّه اعلم و علمه اتم و احکم ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۳ محرم الحرام ۱۴۱۵ ه.ق

حکم چنده برای عروسی

الاستفتاء (۳۴۵): شخصی این قدر مال ندارد که فرزند خود را عروسی دهـد پس می‌رود نزد رشته‌داران خود از آنها کمک می‌خواهد و می‌گوید که من فـرزند خـود را عروسی می‌کنم ولی مال ندارم لذا مراکمکی بکنید آیا این کمک خواستن از رشته‌داران از نظر شرع مانعی دارد یا نه؟ و آیا این صورت در بجّاری مروج داخل می‌شود یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر شخصی این قدر نادار است که قدرت ادای مهر مقرره ندارد، برای او کمک گرفتن تا حدود تکمیلی مهر روا است. و اگر قدرت بر ادای مهر دارد ولی قدرت بر انجام ولیمه و دیگر مصارف ندارد کمک گرفتن برایش روا نیست و این در بجار ممنوع داخل است.

و اللّه سبحانه و تعالی اعلم و علمه اتم ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۹ محرم الحرام ۱۴۱۵ ه.ق

پس از فرائض گردانیدن روی به طرف مقتدیان و خواندن آیات و دعا با رفع الیدین

الاستفتاء (۳۴۶): امام پس از فرائض روی خود را به طرف مقتدیان مـی‌گردانـد و چندی از آیات می‌خواند و پس از این به اجتماع با رفع الیدین دعا می‌کنند این چـه حکمی دارد (یعنی خواندن قرآن)؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر این عمل ایشان دایمی است و آن را لازم گرفته‌انـد بدعت است و اگر به طور اتفاقی گاه وقتی می‌کند گنجایش دارد. تفصیل آن در «احسن الفتاوی» مذکور است.[۱]

آری هر کس تنها دعا بکند و آیة الکرسی و غیره بخواند خوب است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۳۰ جمادی الثانی ۱۴۱۵ ه.ق

حکم دعا اجتماعاً با رفع الیدین پس از خوردن غذا

الاستفتاء (۳۴۷): پس از غذا خوردن یک شخص چند آیه از قرآن پاک می‌خواند و پس از آن اجماعاً با رفع الیدین دعا می‌کند این چه حکم دارد؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این عمل بدعت است هیچ اصل و ثـبوتی از شـریعت مقدسه و از سلف ندارد فقط دعاهایی که مأثوراند هر فرد آنها را بدون رفع الیدین و بدون اجتماع بخواند، مستحب است.[۲]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۳۰ جمادی الاول ۱۴۱۵ ه.ق

حکم تعزیت سه روز بعد از مرگ

الاستفتاء (۳۴۸): شخصی که پدر یا فرزندش فوت کرد آن شخص می‌گوید که کسی پیش من نیاید چون که من سنت رسول اللّه ﷺ را زنده می‌کنم آیا این مرد درست گفته است یا نه؟ چون که ما از مولویها شنیده‌ایم که سه روز تعزیت مردم به طریقه سنت رسول اکرم ﷺ جایز است اگر جایز نیست حجت پیش کنید؟

۱-احسن الفتاوی: ۳۳۸/۱ الی ۳۴۳.

۲-کذا فی احسن الفتاویٰ: ۳٦٥/۱ و ۳٦٦.

الجواب بسم ملهم الصواب: این مرد خیلی درست گفته است. ما می‌گوییم سه روز تعزیت به این شیوه‌ی جدید از سنت و از هیچ یکی از سلف ثابت نیست و ما چون‌که منکریم شاهد و دلیل بر منکر لازم نیست البته هر که مدعیٍ اثبات تعزیه‌ی سه روزه است، از او حجت و دلیل طلب کنید و دلیل و حجت او را نزد بنده بفرستید تا دلیل‌های او را ملاحظه کنم صحیح‌اند یا نه؟ بعد جواب دلایل او را می دهم.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ. مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۸ ذیقعده ۱۴۱۵ هـ.ق

حکم دعا بعد از وتر

الاستفتاء (۳۴۹): دعا خواندن بعد از نماز وتر خصوصاً در ماه مبارک رمضان که امام دعا می‌خواند و مقتدیان آمین، آیا این جایز است و یا الزامی؟ بعضی می‌گویند الزامی است و دلیل از این حدیث می‌گیرند «**الدعاء مخ العبادة**».

الجواب بسم ملهم الصواب: اگرگاه وقتی چنین دعاکنندگنجایش دارد اما ادامه و التزام آن ثابت نیست و بدعت می‌باشد. «**الدعاء مخ العبادة**» در این مورد نیست.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ. مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۸ ربیع الاول ۱۴۱٦ هـ.ق

ریختن گلاب و خوشبویی بر قبر بدعت است

الاستفتاء (۳۵۰): در روزهای جمعه خویشاوندان هر میت بر سر قبر او می‌روند و گلاب می‌ریزند و خوشبویی‌های گوناگون در آنجا استعمال می‌کنند به غرض این‌که این خوشبویی‌ها به مشام میت برسند آیا این رسم خوبی و از شریعت جایز است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این رسم بدی است و در شرع مقدس ثبوت و جوازی ندارد.[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۸ ربیع الاول ۱۴۱۶ ه.ق

حکم دعا با رفع الیدین هنگام تعزیت

الاستفتاء (۳۵۱): بعد از فوت کردن کسی هر کسی که می‌آید قبل از هر چیز به عنوان تسلیت دست‌ها را بلند کرده و دعا می‌خوانند و بعداً احوال‌پرسی می‌کنند آیا این جایز است یا خیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: در این محل بلند کردن دست، غیرثابت و بدعت است فقط تسلیت با دعاء زبانی ثابت است.[۲]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۸ ربیع الاول ۱۴۱۶ ه.ق

درست کردن غذا در روزهای سوم، هفتم و چهلم جهت ایصال ثواب به مردگان

الاستفتاء (۳۵۲): غذا درست کردن و دعوت کردن مردم در روز سوم و هفتم و چهلم و اعتقاد داشتن بر این که باید در این روزها خیرات و صدقه کردن و یا ذبح گوسفند و غیره بشود و ثواب آن را به میت می‌بخشند چنانچه بعضی قائلند که این عمل باید انجام بشود و دلیل می‌گیرند از آیه قرآنی: ﴿**والذین ینفقون فی السراء و الضراء**﴾.

۱-احسن الفتاویٰ: ۳۷۴/۱.

۲-کذا فی فتاویٰ دارالعلوم دیوبند: ۵ و ۱۹۱/٦.

سّراءِ را به معنی خوشی و ضراء را به معنی ناخوشی می‌گیرند و می‌گویند چون که وقت خوشی مانند عروسی و ازدواج باید خیرات کرد همچنین باید در وقت ناراحتی هم صدقه و خیرات کرد. در این مورد چه می‌فرمایید؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این همه رسوم نامشروع و بدعت‌اند که در شرع ثبوتی ندارد.[۱]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۸ ربیع الاول ۱۴۱٦ ه.ق

بعد از چهار رکعت تراویح دعا سرّاً خوانده شود

الاستفتاء (۳۵۳): آیا دعا وقت تراویح بین هر چهار رکعت جهراً خوانده شود یا سرّاً؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر منظورتان دعای «سبحان الملک القدوس» است، سرّاً خواندن بهتراست و اگر دعا به بلند کردن دست و اجتماعی است آن ثابت نیست.[۲]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۲۸ ربیع الاول ۱۴۱٦ ه.ق

حکم دادن پول برای حامل صندوق داماد

الاستفتاء (۳۵۴): در بعضی از شهرها رایج است که حامل صندوق لباس‌های عروس چندین هزار تومان از داماد می‌گیرد آیا گرفتن چنین پولی جایز است یا خیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این یک رسم و بدعتی است ثبوت شرعی ندارد زیرا هر آنچه از پیغمبر ﷺ و از خلفای راشدین و ائمه مجتهدین ثابت نیست، آن از محدث و

۱-کذا فی فتاویٰ دارالعلوم دیوبند: ۵ و ۱۷۳/٦ و غیره من کتب الفتاویٰ.

۲-کذا فی خیرالفتاوی: ۵۲۱/۲.

بدعت شمار است.

رسول اکرم ﷺ فرمودند:

«و ایاکم و محدثات الامور فان کل محدثة بدعة و کل بدعة ضلالة»[۱].

و اللّٰه اعلم بالصواب ـ کتبه: عبد الغنی عفی عنه، دارالافتاء منبع العلوم

۲۲شوال ۱۴۱٦ هـ.ق

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

حکم بجّاری

الاستفتاء (۳۵۵): همچنان در بعضی از شهرها رایج است که در شب جشن از مدعوین پولی به نام بجاری می‌گیرند پس طعام ولیمه را تناول می‌نمایند آیا دادن و گرفتن چنین پولی جایز است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: گرفتن و دادن چنین پولی جایز نیست زیرا در اینجا چند کبائر جمع است یکی سؤال است که آن بدون ضرورت شدید و نیاز شرعی، حرام است و اینجا هیچ ضرورتی نیست. دوم اینجا افتخار و مباهاة است. سوم ریاء و اظهار جاه است. چهارم اسراف است که آن حرام است. پنجم این قدر مسلمان را چنین مال حرام و مشتبه خورانیدن دیگر گناه کبیره‌ای است. ششم این قدرگناه کردن جهراً و علناً معارضه با سنت مصطفی ﷺ ایجاد می‌کند.

وَاللّٰهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ ـ کتبه: عبد الغنی عفی عنه، دارالافتاء منبع العلوم

۲۲شوال ۱۴۱٦ هـ.ق

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱- سنن ابن ماجه ص ۸ و مشکوٰة: ص ۳۰.

حکم صدقه و خیرات در روزهای ۲۷، و یازدهم و دعاء ثانی[1]

الاستفتاء (۳۵٦): در جواب علمای بدعتی وکسانی که به خاطر ادامه‌ی رسومات‌شان می‌گویند ما به این خاطر (۲۷) بیست و هفتمی و یازدهمی و غیره می‌کنیم که در این روزها صدقه دادن ثواب فراوان دارد و همچنان دعاء بعد از سنت اگرچه بدعت است اما بدعت حسنه است لذا اشکالی ندارد چه باید گفت؟ کاملاً توضیح دهید.

الجواب بسم ملهم الصواب: حرف ایشان که صدقه دادن در این روزها ثواب فراوان دارد ثبوتی ندارد بلکه صدقه هر وقت وآن ثواب دارد. تعیین صدقه و مقرر ساختن ایام برای ایصال ثواب بدعت است و همین‌طور سوم و چهلم و سالانه و تعیین‌کردن شب بیست و سوم رمضان برای خواندن سوره‌های متعین و مقرر کردن روز یا شبی برای خیرات بدعت است.

حضرت مولانا عبدالحی لکهنوی می‌نویسد:

«مقرر کردن روز سوم و غیره بالتخصیص و او را ضروری دانستن در شریعت محمدیه ثابت نیست و صاحب نصاب الاحتساب او را مکروه نوشته است».[2]

قاضی ثناءاللّه پانی‌پتی می‌نویسد:

«بعد مردن من رسوم دنیوی مثل دهم و بیستم و چهلم و شش ماهی و سالی هیچ نکنند».[3]

امام نووی در شرح منهاج می‌نویسد:

«الاجتماع علی مقبرة فی الیوم الثالث و تقسیم الورد و العود و الطعام فی الایام المخصوصة کالثالث و العاشر و العشرین و الاربعین و الشهر السادس و السنة

۱- دعایی که امام بعد از اتمام فرایض می‌خواند دعای اول و دعایی که بعد از سنن و نوافل خوانده می‌شود دعای ثانی می‌باشد.

۲- مجموعة الفتاویٰ: ۷۷/۳.

۳- وصیت‌نامه مالابد ص ۱۹۱.

بدعة ممنوعة».[۱]

در جواب جزء دوم سؤال باید گفت: دعای ثانی به لزوم و به این هیئت مروجه‌ی امروزه لامحاله بدعت قبیحه و ناجایز است و آن را بدعت حسنه گفتن صحیح نیست زیرا که بدعت حسنه را سنت می‌گویند. البته این فرق اصطلاحی است ورنه مطلب بدعت حسنه و سنت یکی است بلکه این بدعت سیئه است به این دلیل که از دلایل شرعیه و اجتهادیه در هیچ مورد به این هیئت و التزام مرسومه ثابت نیست.

باید دانست که از روشنی حدیث و فقه ثابت نیست که در قرون ثلاثه دعاء بعد از سنن و نوافل به این هیئت اجتماعی رواج داشته باشد. و از حضور ﷺ و از هیچ کدام از صحابه ﷺ و تابعین و ائمه‌ی مجتهدین و محدثین این طریقه‌ی دعا به هیئت اجتماعی هم ثابت نیست پس چیزی که ثبوت آن مشکل است آن را درجه بدعات حسنه قرار دادن چگونه صحیح است؟ و آنچه که از این حضرات ثابت نشده است آن را درجه‌ی ثواب دادن جرم عظیم است بلکه اصرار و التزام آن بدعت است.

ملاحظه شود علامه طیبی در حاشیه‌ی مشکوٰة می‌نویسد:

«فیه من اصرّ علی امر مندوب وجعله عزماً و لم یعمل بالرخصة فقد اصاب منه الشیطان من الاضلال فکیف من اصرّ علی بدعة او منکر. انتهیٰ»[۲].

یعنی امری که اباحتاً یا استحباباً ثابت است، بر آن التزام نمودن و ضروری دانستن آن مباح، بدعت می‌گردد و امری که از نظر احادیث اصلاً ثبوتی ندارد، به آن اصرار و التزام کردن به طریق اولی بدعت می‌گردد. پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید:

«من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو ردّ».[۳]

و نیز فرمودند:

«علیکم بسنتی و سنة خلفاء الراشدین المهدیین»[۴].

۱- فتاویٰ دارالعلوم دیوبند: ۴۴۷/۵ به حواله‌ی انوار ساطعه ص ۱۰۵.

۲- شرح طیبی: ۳۷۴/۲، باب الدعاء فی التشهد. ۳- مشکوٰة: ص ۲۷. ۴- مشکوٰة: ص ۳۰.

نیز فرمودند:

«کل محدثة بدعة و کل بدعة ضلالة».[۱]

و قال علیه السلام:

«لا تختصوا لیلة الجمعة بالقیام من بین اللیالی و لا یوم الجمعة بصیام من بین الایام».[۲]

و فی شرح التنویر:

«کل مباح یؤدی الیه (الوجوب) فمکروه».[۳]

و قال علیه الصلوة و السلام:

«افضل صلاة المرأ فی بیته الا المکتوبة».[۴]

و عن عبداللّه بن سعد الانصاری. قال:

«سألت رسول اللّه ﷺ ایما افضل الصلواة فی البیت او الصلواة فی المسجد. قال: لان اصلی فی بیتی احب الیّ من اصلی فی المسجد الا المکتوبة».[۵]

این دو حدیث اخیر دلیل صریح‌اند بر این‌که سنن و نوافل را در خانه ادا نمودن افضل‌تر است از خواندن آنها در مسجد. حتی از خود آن حضرت ﷺ ثابت است که برای ادای سنت در خانه تشریف بردند وقتی که از خود پیامبر ﷺ ادای سنن در خانه ثابت است و صحابه‌ی کرام را به این عمل تشویق و ترغیب می‌کند پس در چه مدت در مسجد جمع شدند و دعای ثانی را ادا نمودند. و من ادعی فعلیه البیان.[۶]

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُ. کتبه: عبد الغنی عفی عنه، دارالافتاء منبع العلوم

۲۲شوال ۱۴۱۶ هـ.ق

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱- معجم کبیر: ۹۷/۹، مشکوٰة: ص ۳۰.

۲- رواه مسلم (الصوم).

۳- رد المحتار: ۱۲۰/۲.

۴- رواه الترمذی و البخاری و مسلم و غیرهم.

۵- رواه ابن ماجة و الترمذی فی شمائله.

۶-کذا فی کفایت المفتی: ۲۸۸/۳ الی ۲۹۰.

حکم خوردن و برداشتن خاک از قبور اولیاء و شهداء

الاستفتاء (۳۵۷): برخی از ملاها می‌گویند که برداشتن خاک از قبور شهداء و اولیاء و بزرگان جایز است و همین طور خوردن همان خاک و مالیدن به بدن هیچ گونه اشکالی ندارد. آیا این حرف صحیح است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: قول این ملاها غلط و بی‌بنیاد است. برداشتن خاک از قبور اولیاء و شهداء و خوردن آن و مالیدن آن بر بدن حرام و ناجایز است ثبوت شرعی ندارد. حتی دست رساندن بر قبر ممنوع و ناجایز است.[1]

و اللّه اعلم بالصواب ـ کتبه: عبد الغنی عفی عنه، دارالافتاء منبع العلوم

۲۶ ذیقعده ۱۴۱۶ ه.ق

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

طلب معافی در روزهای عید

الاستفتاء (۳۵۸): در بعضی جاها رسم بر این است که چون روز عید می شود مردم در عیدگاه از یکدیگر با گریه و زاری معافی می‌گیرند و اگر کسانی هستند که قبلاً با هم قهر بوده‌اند در این روز یا روز بعدی پیش یکدیگر می‌روند معافی طلب می‌کنند و همان روز می‌روند در خانه امام مسجد شهر و امام جهت پذیرایی آنها آمادگی کامل خوراک

۱- قال فی الفتاوی الهندیه: «قال برهان الترجمانی لا نعرف وضع الید علی المقابر سنة و لا مستحسناً و لا نریٰ به بأساً ... و قال شمس الائمة الملکی بدعة کذا فی القنیة و لا یمسح القبر و لا یقبله فان ذلک من عادة النصاریٰ ...». (الفتاوٰی الهندیه: ۳۵۱/۵ ،کتاب الکراهیة، الباب السادس عشره.

و فی غنیة المستملی: «و فی القینة قال ابو اللیث لا یعرف وضع الید علی القبر سنة و لا مستحباً ... و قال شرف الائمة بدعة و عن جار اللّه العلامة: مشایخ مکة ینکرون ذلک و یقولون انه عادة اهل الکتاب و فی احیاء علوم الدین انه من عادة النصاریٰ انتهی و لا شک انه بدعة لا سنة فیه و لا اثر عن صحابی و لا عن امام ممن یعتمد علیه فیکره و لم یعهد الاستسلام فی السنة الا للحجر الاسود و الرکن الیمانی خاصة». (غنبة المستملی المشتهر بشرح الکبیر ص ۶۰۸ متفرقات الجنائز).

می‌گیرد. خوردن این خوراک‌ها چطور است و انجام دادن این افعال که در روز عید انجام می دهند چطور است؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر در چنین مراسم دینی و مذهبی همانند عیدین یا جمعه یا بعد نمازهای پنجگانه مردمان از راه دور و دراز و اماکن مختلف می‌آیند با همدیگر برخورد و سلام و مصافحه می‌کنند از دیدگاه شریعت هیچ نوع اشکال ندارد اما اگر قبلاً یک جا بوده‌اند مثلاً مردمان یک محله با همدیگر در این روز التزاماً مصافحه و معانقه می‌کنند، بدعت است و اگر التزاماً نمی‌کنند بلکه گاهی می‌کنند وگاهی ترک می دهند جایز ولی خلاف اولی است.

علامه شامی در رد المحتار می‌نویسد:

«و موضع المصافحة فی الشرع عند لقاء المسلم لاخیه لافی ادبار الصلوات» [1].

این نوع مصافحه که در این زمان در عیدین مروج است بدعت است زیراکه از پیامبر ﷺ و صحابه ثبوتی ندارد. [2]

و این اجتماع در خانه‌ی امام مسجد اگر به طور التزام باشد نیز بدعت است.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- کتبه: عبد الغنی، دارالافتاء منبع العلوم

۲ ذیحجه ۱۴۱٦ ه.ق

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

حکم بوسه دادن قبر والدین و استاذ

الاستفتاء (۳۵۹): بوسه دادن قبور خصوصاً قبر والدین و استاذ چه حکم دارد؟

الجواب بسم ملهم الصواب: بوسه دادن قبر هیچ احدی از انبیا و اولیاء و صلحا و

۱- رد المحتار: ۳۳۵/۵، الحظر، وکذا فی احسن الفتاویٰ: ۳۵۴/۱.

۲-کذا فی امداد الاحکام: ۹٦/۱.

اساتذه و مشایخ و والدین جایز نیست. بلکه حرام است.

قال فی حاشیة الطحطاوی علی المراقی:

«و المستحب فی زیارة القبور ان یقف مستد بر القبلة مستقبلاً وجه المیت و ان یسلم ولا یمسح القبر و لا یقبّله ولا یمسه فان ذلک من عادة النصاری ...» [۱].

و اللّٰه اعلم بالصواب ـ کتبه: عبد الغنی دارالافتاء منبع العلوم

۳ ذیحجه ۱۴۱٦ هـ.ق

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

حکم دعوت ولیمه‌ای که در آن اعمال نامشروع مانند غنا و کف‌زنی و رقص و غیره انجام داده شود

الاستفتاء (۳٦۰): در عروسی که کف‌زنی و رقص و دیگر خرافات باشد آیا غذائی که برای ولیمه درست کرده می‌شود حرام‌اند یا حلال؟ و اگر مردمان خودشان این امور را انجام نمی‌دهند ولی ضبط و نوار روشن می‌کنند پس آیا غذاها چه حکمی پیدا می‌کنند؟ و یا این این که صاحبان عروسی نه رقص می‌گیرند و نه کف می‌زنند ولی افرادی دیگر راکه دعوت داده‌اند و آمده‌اند آنها چنین کارهایی می‌کنند پس غذاها چه حکم پیدا می‌کنند؟ و آیا مشارکت و مجالست در چنین مجالس جایز است یا خیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اغذیه‌ی این چنین مواضع اغلب از چهار صورت خالی نیستند: اول این که مثلاً خانواده‌ی عروس از خانواده‌ی داماد چیزی جنس و روغن و گوسفند به شرط و قرارداد اضافه از مهر می‌گیرند و همین اجناس و اطعمه را درست کرده به دعوت شدگان می‌خورانند پس حکم این صورت، حرمت اغذیه است برای هر خورنده زیراکه رشوه بوده و حرمت در ذات اینها داخل است.

۱- طحطاوی علی مرا فی الفلاح ص ۳۴۱. و هکذا فی کفایت المفتی: ۱۸۲/۱. الفتاوی الهندیه: ۳۵۱/۵، الکراهیة و ... .

قال الشامی:

«و من السحت ما يأخذه الصهر من الختن بسبب بنته ...» [۱].

دوم این‌که خانواده‌ی عروس طلب نکرده‌اند بلکه آنها از جانب خود چیزی مختصر برای اغذیه‌ی میهمانان تقدیم نمایند اگر این چیزها را به طوری بجار از دیگر مردمان گرفته‌اند، پس حکم اغذیه این صورت نیز مکروه و مشتبهه است که کسب سؤال است و سؤال در این مورد حرام است.

سوم این که به خانواده‌ی زن بدون طلب داده شده است و خود هم از دیگران نگرفته‌اند البته خانواده داماد به کثرت داده‌اند یا که قرض گرفته و به خانواده زن داده‌اند، در این صورت هم چون که بوی اسراف و ریاء و فخر محسوس و دیده می شود مکروه و مشتبه‌اند زیرا که در حدیث است که طعام اهل فخر و ریاء را نخورید. و این نهی تنزیهی است.

چهارم این که طلب ریاء و اسراف و سؤال هیچ یکی از اینها نیست فقط چیزی مختصر به طریق سنت درست می‌کنند. اگر از جانب شوهر است، ولیمه و اگر از جانب خانواده‌ی زن است، ضیافت و صدقه است و هیچ نوع اشکالی ندارد.

این بود حکم اغذیه و اطعمه. و نیز باید دانست که در این صورت مذکوره لهو و لعب مثل کف‌زنی انجام گیرد یا نگیرد، حکم این اغذیه همین است و اگر چیزهایی دیگر انجام داده شود، حکم آنها به این تفصیل است:

اگر لهو و لعب و مجلس غذا یکی است و تا حال هم هست یا لهو و لعب در غذا در یک مجلس‌اند ولی فی الحال لغو نیست یا این که مجلس غذا دیگر و مجلس لهو و لعب دیگر است. در صورت اول و دوم غذا حرام یا مکروه‌اند بدون فرق برابر است که همان شخص، فرد متقدا و صالحی باشد یا عامی؟ البته در صورت اول اگر علم قبلی داشته یا نه مشارکت و مجالست حرام است و در صورت دوم اگر علم قبلی نداشته و رسید اگر

۱- رد المحتار: ۴۲۴/٦، الحظر.

عامی است گنجایش دارد که شرکت کند و اگر مقتداء است برای او نشستن جایز نیست و در صورت سوم هم کسی حاضر نشود.

و اللّه اعلم بالصواب ـ کتبه: عبد الغنی عفی عنه، دارالافتاء منبع العلوم

۹ محرم الحرام ۱۴۱۷ ه.ق

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهٗ)

حکم بجاری

الاستفتاء (٣٦١): آیا بجاری گرفتن به این قصد که ما از مردم به صورت دین و قرض می‌گیریم و بعداً عوض آنها را می دهیم جایز است یا خیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر به این قصد از مردم گرفته شود که امروز از او به صورت قرض می‌گیرد بعداً که آن شخص اگر فرزندی را زن بدهد این شخص هم او را بجاری می دهد، این قرضی نیست بلکه در حکم بجاری ممنوع داخل است.

و اگر این طور به صورت قرض می‌گیرد که بعداً آن را اداکند برابر است که آن طرف دیگر فرزندی را ازدواج بدهد یا ندهد؟ این صورت قرض محسوب می‌شود و در بجاری ممنوع داخل نمی‌گردد.

وَاللّٰہُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهٗ أَتَمُّ ـ کتبه: عبد الغنی، دارالافتاء منبع العلوم

٦ ربیع الاول ۱۴۱۷ ه.ق

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهٗ)

مثل سؤال بالا

الاستفتاء (٣٦٢): آیا به این نیت که ما با توجه به این که چندی از افراد خانواده خود را ازدواج داده و از مردم پولی را به نام بجّار گرفته‌ایم هم اکنون باید عوض آنها را بپردازیم حلال است که بجار بدهیم؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر این پولها را به عنوان قرض داده جایز است که عوض آنها را بگیرد و اگر به عنوان بجاری داده پس چون که این عمل بدعت است و از سلف هیچ نوع ثبوتی ندارد، از ارتکاب آن احتراز و خودداری نماید.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ ـ کتبه: عبد الغنی، دارالافتاء، منبع العلوم

۱۹ ربیع الاول ۱۴۱۷ هـ.ق

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

حکم دعوت از اهل میت

الاستفتاء (٣٦٣): مردم بار بار می‌گویند که در زمان قدیم مردم تنگدست بوده‌اند و مال نداشته‌اند و ازگرسنگی سنگ بر شکم می‌بستند و چیزی که خود بخورند نداشته‌اند چطور می‌توانستند دیگران را دعوت بدهند و پرس برپا کنند اما برای ما جایز است چون نزد ما مال بسیار است اگر مردمان را دعوت بدهیم اشکال ندارد.

الجواب بسم ملهم الصواب: باید دانست که احکام منهیه‌ی اسلامیه مبنی بر علل شرعیه می‌باشند نه بر آنکه مردم عوام بفهمند و بگویند. اصل علت در مسئله‌ی مسؤله کثرت مال وکمبود مال نیست بلکه علت اصلیه در این مورد عدم ثبوت و عدم فایده در آن می‌باشد که از پیامبر اسلام ﷺ و صحابه‌ی کرام و تابعین و ائمه‌ی مجتهدین عظام رضی الله عنهم ثبوتی ندارد. اگر در آن ذره‌ای فایده دینی یا دنیوی موجود بود لازماً آنها این عمل را انجام می‌دادند چراکه آنها اسوه‌ی عمل و اخلاق وکار نیک می‌باشند نه دیگران. مردم چگونه برداشت دارند، مگر در حدود ۱۴۰۰ سال هیچ احدی از سلف مالک مقداری از اموال و سرمایه نبوده که این عمل را انجام دهد کلا و حاشا بلکه در هر زمان از زمان صحابه‌ی کرام و تابعین و ائمه‌ی مجتهدین عظام رضی الله عنهم بسیاری از مردم جود داشته‌اند که

آنها خیلی ثروتمند و سرمایه‌دار بوده‌اند باز هم می‌بینیم که آنها با وجود سرمایه کثیره و ثروت زیاد از این کارها تنفر داشته‌اند و اصلاً از آنها ثابت نیست.

و اللّٰه اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

کتبه ابو اسحاق حملی، دارالافتاء منبع العلوم

۵ ربیع الثانی ۱۴۱۷ ه.ق

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

تازه‌کردن قبر و پاشیدن آب وگذاشتن چوب روی آن و ...

الاستفتاء (۳٦۴): قبری که خراب شود آن را در هر سال تازه درست کردن و ختم قرآن‌کردن و آب ریختن و چوب تازه و خرماگذاشتن و چیزها تقسیم‌کردن و غیره جایز است یا خیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: تازه‌کردن قبر بعد از خراب شدن دو صورت دارد: اول این که قبر به صورت انهدام نشست می‌کند در این صورت بدون از بیرون آوردن میت ریختن خاک بر آن و آن را درست و بلند نمودن تا حد معمول و علامت‌گذاری کردن به خاطر این‌که بی‌اثر و لگدمال قرار نگیرد، جایز است.[۱]

دوم این‌که قبر منهدم نشده و نشست نمی‌کند بلکه فقط کهنه می‌شود، در این صورت تازه‌کردن آن و ریختن آب وگذاشتن چوب و بردن خوردنیها و غیره حرام و ناجایز است که در اسلام مقدس این چنین اعمال ثبوت شرعی ندارند. کذا فی کتب الفقه و الفتاویٰ.

و اللّٰه اعلم و عمله اتم ـ کتبه ابو اسحاق حملی، دارالافتاء منبع العلوم

۹ رجب ۱۴۱۷ ه.ق

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱-کذا فی فتاویٰ درالعلوم طبع جدید: ۳۷۵/۵ و ۳۸۴. و فتاویٰ محمودیه: ۲۹۳/۱.

نوشتن کلمه‌ی طیبه روی کفن میت

الاستفتاء (۳٦۵): در بعضی جاها بر روی قمیص میت که درست می‌کنند، کلمه‌ی طیبه را می‌نویسند و بعد از کفن کردن میت نزد او قرآن می‌خوانند، آیا این عمل جایز است؟

الجواب بسم ملهم الصواب: نوشتن کلمه یا آیه‌ای با قلم که نقش حروف بر آن ظاهر و نمایان باشد جایز نیست. و اگر با انگشت می‌نویسد که حروف منقش نمایان نمی‌شود گنجایش دارد.[۱] و خواندن قرآن نزد قبر به طور رسمیت و التزام و اجرت و همچنین هنگام کفن بدعت است.[۲]

والله اعلم و عمله اتم ـ کتبه: ابو اسحاق حملی، دارالافتاء منبع العلوم

۹ رجب ۱۴۱۷ ه.ق

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهٗ)

خواندن قرآن داخل قبر / دعا بعد از نماز جنازه

الاستفتاء (۳٦٦): چون میت را داخل قبر می‌گذارند یکی قرآن‌خوان می‌رود داخل قبر و قرآن می‌خواند، آیا جایز است؟ و آیا بعد از نماز جنازه دعا کردن با رفع الیدین، جایز است؟

الجواب بسم ملهم الصواب: قرآن خواندن داخل قبر جایز نیست بدعت است چون در

۱-کفایت المفتی: ۴۸/۴. عزیز الفتاوی: ج ۲-۲۲/۱. احسن الفتاویٰ: ۳۵۱/۱. فتاویٰ رحیمیه: ۳۹۷/۱.
۲- خیر الفتاویٰ: ۵۵۰/۱.

شرع مقدس و از متقداهای خیرالقرون و سلف صالحین ثابت نیست. و دعا بعد از نماز جنازه بارفع یدین نیز بدعت است.[۱]

و اللّه اعلم و عمله اتم ـ کتبه ابو اسحاق حملی، دارالافتاء منبع العلوم

۱۳ رجب ۱۴۱۷ ه.ق

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

تقسیم اشیاء بعد از دفن میت
اذان دادن بر قبر بعد از دفن

الاستفتاء (۳٦۷):

۱- بعد از دفن میت چیزهایی تقسیم می‌کنند و دعا می‌کنند، آیا این عمل جایز است یا خیر؟

۲- و همچنین بعد از دفن هنگام برگشتن یکی بر سر قبر ایستاده و رو به طرف قبله کرده اذان می دهد و بعداً می روند آیا جایز است؟

الجواب بسم ملهم الصواب:

۱- این هم بدعت و ناجایز است که در شرع اسلام ثبوتی ندارد.[۲]

۲- این عمل نیز ناجایز و بدعت است.[۳]

و اللّه اعلم و عمله اتم ـ کتبه: ابو اسحاق حملی، دارالافتاء منبع العلوم

۱۳ رجب ۱۴۱۷ ه.ق

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱- فتاویٰ عثمانیه: ۱۹/۱، احسن الفتاوی: ۳۳٦/۱. خیر الفتاویٰ: ۵۸۸/۱.

۲- خیرالفتاویٰ: ۵۷۴/۱، فتاویٰ عثمانیه: ۲۹/۱، امداد المفتین: ۲-۱-۸۹.

۳- فتاویٰ عثمانیه: ۱۹/۱ نقلا عن الشامی. احسن الفتاویٰ: ۳۳۷/۱. عزیز الفتاویٰ: ۲-۱-۲۴.

غذا ندادن تعزیه‌کنندگان خلاف انسانیت نیست

الاستفتاء (۳٦۸): بعد از وفات شخصی مسافرانی که از دور و دراز می‌آیند برای تسلیت اگر غذا ندهد، خلاف انسانیت است، در این مورد چه می‌فرمایید؟

الجواب بسم ملهم الصواب: چون شرع مقدس غذا ندادن را ناجایز قرار داده است، خلاف انسانیت نیست؛ زیرا عمل بر سنت رسول اکرم ﷺ می‌باشد. آیا نزد شما عمل به طریق و سنت رسول ﷺ خلاف انسانیت است؟ بلکه خلاف انسانیت در غذا دادن است که خلاف شریعت است. قرآن و حدیث بر آن ناطق است.

والله اعلم و عمله اتم ـ کتبه: عبد الغنی عفی عنه، دارالافتاء منبع العلوم

١٦ ربیع الاول ١۴١٨ هـ.ق

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

احیاء شب‌های قدر با سخنرانی و جشن و ...

الاستفتاء (۳٦۹): احیاء و زنده کردن شب‌های قدر به صورت جشن و سخنرانی و تقسیم شیرینی و سرودخوانی و غیره در مسجد، آیا جایز است یا خیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: جهت تلاش و عبادت شب قدر، در مسجد جمع بودن و خورد و نوش شیرینی و شربت، مکروه و بدعت است بالخصوص وقتی که به درجه‌ی التزام برسد. در مراقی الفلاح تصریحاً موجود است.[1]

والله اعلم و عمله اتم ـ کتبه: عبد الغنی عفی عنه، دارالافتاء منبع العلوم

٢٩ ذیحجه ١۴١٧ هـ.ق

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

١-کذا فی فتاویٰ محمودیه: ٢١٧/١.

ضمّ کردن لفظ «محمّد رسول اللّه» هنگام اختتام اذان

الاستفتاء (۳۷۰): پس از ختم اذان به کلمه‌ی لااله‌الااللّه ،اگر مؤذن یا مجیب لفظ «محمّد رسول اللّه» را ضم کرد چه حکم دارد؟ عده‌ای قائلند که اگر لفظ «محمّد رسول اللّه» را جزء اذان نداند، بلا اشکال جایز و مستحب است. و بعضی دیگر ... می‌گویند ضم کردن آن ثابت نیست به حواله‌ی احسن الفتاویٰ ج ۱ ص ۳۷۷ و شمشیر برّان ص ۲۴۵، پس قول کدام یکی موافق قرآن و حدیث و شرع مقدس است؟

الجواب بسم ملهم الصواب: آنها که می‌گویند ثابت و جایز نیست، قول‌شان درست و صحیح است، به حواله‌ی مذکوره که داده است.

در حدیث شریف وارد شده است:

«**عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه ان رسول اللّه ﷺ قال: اذا سمعتم النداء فقولوا مثل ما یقول المؤذن**».[1]

دقت کنید! در این حدیث به کسی که اذان را می شنود، امر شده است به الفاظی که مؤذن می‌گوید، اجابت اذان کند. کلمات اضافی از خود نیاورد. البته گفتن «لا حول ...» هنگام گفتن مؤذن «حی علی الصلاة و ...» از خود حدیث ثابت است. در صحیح مسلم و غیره اینگونه روایات موجود است.

و اللّه اعلم و عمله اتم

کتبه: عبد الغنی عفی عنه، دارالافتاء منبع العلوم

۲٦ جمادی الاول ۱۴۱۹ ه.ق

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

۱- رواه مسلم فی صحیحه: ۱٦٧/۱ .

خواندن کلمه‌ی طیبه هنگام ختم دعا

الاستفتاء (۳۷۱): در بعضی جاها مروج است که بعد از ختم دعا و درود، وقت مالیدن دست‌ها بر صورت، کلمه‌ی طیبه می‌خوانند، چه حکم دارد؟

الجواب بسم ملهم الصواب: هنگام اختتام دعا به جز از درود و آمین گفتن، چیزی دیگر ثابت نیست لذا بعد از ختم دعا خواندن کلمه طیبه بدعت است.[۱]

و اللّه اعلم و عمله اتم ـ کتبه: عبد الغنی عفی عنه، دارالافتاء منبع العلوم

۲۶ جمادی الثانی ۱۴۱۹ هـ.ق

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهٗ)

ممانعت از جماع بعد از نکاح و گرفتن پول از داماد به غیر از مهریه

الاستفتاء (۳۷۲): در بعضی از مناطق رسم است که بعد از نکاح دو سال یا بیشتر، دختر در خانه‌ی پدر می‌ماند تا زمانی که جهازیه آماده کند و شوهر هم مبلغی را که قرار گذاشته‌اند غیر از مهریه، پرداخت کند، البته حق خلوت صحیحه دارند نه جماع (به طور عرف) چون اگر کسی جماع کند ممکن است در همان موقع که جماع کردند آنها را عروس بدهند و دعوا و خونریزی بین خانواده‌ها رخ بدهد و این را ناپسند می‌دانند، پس آیا این کار طبق شریعت محمدیه صحیح است یا نه؟ و این مبلغ که گرفته می‌شود شرعاً درست است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: قاعده‌ی کلیه در این مورد این است که امری که کلیاً یا جزئیاً در دین ثابت نباشد آن را در دین داخل کردن و ملزم دانستن آن، بدعت است دلیل آن حدیث صحیح است: «**من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو ردّ**».

۱-کذا فی احسن الفتاویٰ: ۳۷۴/۱. شمشیر برّان ص ۲۴۵.

لذا در صورت مسئوله این عمل از بدعات سیئه و رسوم بی‌سود و سراسر خلاف سنت است. بر علمای آن منطقه واجب است جلو این بدعات راگرفته و مردم را بیدار کنند.

و اللّه اعلم و عمله اتم ـ کتبه: عبد الغنی، دارالافتاء منبع العلوم

۱۵صفر ۱۴۲۰ هـ.ق

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

ساختن گنبد بر قبر پیامبر اسلام ﷺ

الاستفتاء (۳۷۳): در فتاویٰ منبع العلوم استفتای ۳۱۱ نوشته‌اید، همه گنبدها را مردم و غیر ارباب علوم ساخته‌اند وگنبد خضراء مستثنی است، آیا این گنبد را مگر مردم نساخته‌اند؟

الجواب بسم ملهم الصواب: گنبد خضراء هم ساخته شده‌ی مردم است. و نیز باید دانست که رسول ﷺ ساخت گنبد و غیره بر قبر را منع فرموده و بر قبر مبارک خود حکم نداده است. و اولیا و اکابر هم دستور نداده‌اند. و نیز آن حضرت ﷺ مستثنیٰ است؛ چراکه قبه درست کردن بر قبر یا در منزل دفن کردن سوای انبیاء برای دیگران جایز نیست.[۱]

و اللّه اعلم و عمله اتم ـ کتبه: عبد الغنی عفی عنه، دارالافتاء منبع العلوم

۷ ربیع الاول ۱۴۲۰ هـ.ق

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

استدلال بریلوی‌ها از حدیث «ماکنت تقول فی هذا الرجل» و جواب آن

الاستفتاء (۳۷۴): در صحیح بخاری و مسلم و غیره این حدیث شریف موجود است که فرشتگان در قبر از میت چند سؤال می‌کنند و یکی از آن سؤالات این است «**ما کنت**

۱- فتاویٰ دارالعلوم دیوبند طبع جدید ج ۳۹۵/۵ به حواله‌ی شامی: ٦٦٠/١.

تقول فی هذا الرجل فاما المؤمن فیقول اشهد انه عبده و رسوله».

بریلوی‌ها می‌گویند که لفظ «هذا» برای اشارهٔ قریب استعمال می‌شود پس از حدیث فوق معلوم می‌شود که پیامبر ﷺ در قبر نزد هر میت حاضر و ناظر هستند. به طور مثال در یک روز بر روی زمین چندین نفر می‌میرد و از هر یکی از لفظ «هذا الرجل» سؤال می‌شود پس جناب پیامبر ﷺ نزد هر کس حاضر می‌شود، در این مورد چه می‌فرمایید؟

الجواب بسم ملهم الصواب: «هذا» اسم اشاره قریب است اما مراد از آن معهود ذهنی است. ظاهر و پیش نمودن آن حضرت ﷺ به صورت مثالی یا دور کردن پرده به قول صاحب مرعاة المفاتیح از هیچ حدیث و یا ضعیف ثابت نیست. عبارت کامل آن این است:

«ما هذا الرجل الذی بعث الیکم یعنون محمداً صلی اللّه علیه و سلم و عبر بذلک امتحاناً لئلا یتلفن تعظیمه من عبارة القائل و الاشارة کما فی الذهن فانه لم یرد حدیث صحیح و لا ضعیف فی انه یکشف للمیت حتی یری النبی صلی اللّه علیه و سلم فلا التفات الی قول القبورئین و من شاکلهم بان رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم یشهد بذاته فی الخارج فی قبر کل میت عند سؤال الملکین»[1].

از این عبارت فوق معلوم شد که پیامبر اکرم ﷺ در قبر حاضر و ناظر نیست که بریلوی از آن استدلال بگیرد.

و اللّه اعلم و عمله اتم ـ کتبه: عبد الغنی عفی عنه، دارالافتاء منبع العلوم کوه ون

۲۳ جمادی الاول ۱۴۲۰ هـ.ق

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهٗ)

۱- خیر الفتاویٰ: ۲۸۴/۱ به حواله مرعاة المفاتیح: ۴۵۵/۲. وکذا یفهم من مرقاة المفاتیح: ۱۹۹/۱.

دعا بعد از نماز جنازه و بعد دفن میت

الاستفتاء (۳۷۵): بعد از نماز جنازه و دفن میت مردم فاتحه و اخلاص می‌خوانند و دست‌ها را بلند کرده و دعا می‌کنند و دست‌ها را بر روی می‌مالند، چه حکم دارد؟

الجواب بسم ملهم الصواب: نماز جنازه چون که خود دعا است لذا بعد از نماز جنازه مستقلاً ایستادن و دعا کردن طوری که در بعضی جاها مروج است، شرعاً و از حدیث ثابت نیست و در کتب فقه منع آمده است.

قال فی الشامیة:

«فقد صرحوا عن آخرهم بان صلاة الجنازة هی الدعاء اذهوا لمقصود منها»[1].

و فی مرقاة المفاتیح شرح مشکوٰة المصابیح:

«ولا یدعوا للمیت بعد صلاة الجنازة لانه یشبه الزیادة فی صلاة الجنازة»[2].

و فی البزازیة:

«لا یقوم بالدعاء بعد صلاة الجنازة».[3]

و دعا بعد از دفن میت جایز و از حدیث ثابت است البته در این وقت رفع یدین ثابت نیست بلکه مطلقاً دعا ثابت است لذا از رفع یدین اجتناب و نکردن آن بهتر است.[4]

و اللّٰه اعلم و عمله اتم ـ کتبه: عبد الغنی عفی عنه، دارالافتاء منبع العلوم

۵ محرم ۱۴۱۲ هـ.ق

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهٗ)

۱- فتاویٰ شامیه: ۲۱۰/۲ تحت قول الدر: ورکنها التکبیرات.

۲- مرقاة، باب المشی بالجنازة فصل ثالث.   ۳- بزازیه برهامش هندیه: ۸۰/۴.

۴-کذا فی احسن الفتاویٰ: ۳۵۲/۱.

کشتن مرغ و ... بر روی زن هنگام زایمان

الاستفتاء (۳۷٦): مروج است که در وقت شدت زایمان زن، مرغ یا چیزی دیگر بر روی او می‌کشند به خاطر این‌که این خون یک گرمی است و این طور می‌کنند تا بچه زودتر متولد شود، آیا جایز است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر از تجربه ثابت شده و مردم ماهر و ذی تجربه به آن دستور داده‌اند که این عمل برای سهولت زایمان مفید است، جایز است ولی اگر از روی رسم انجام می دهند، بدعت است.

و اللّه اعلم و عمله اتم ـ کتبه: عبد الغنی، درالافتاء منبع العلوم

۱۱ صفر ۱۴۲۱ ه.ق

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهٗ)

بوسه دادن تسبیح بعد از ذکر ثبوتی ندارد

الاستفتاء (۳۷۷): بعد از ذکر بوسه دادن تسبیح چه حکم دارد؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این عمل ثبوتی ندارد. بوسه دادن تسبیح و آن را ثواب و لازم دانستن ناجایز و بدعت است.

و اللّه اعلم و عمله اتم ـ کتبه: عبد الغنی، دارالافتاء منبع العلوم

۲۱ محرم ۱۴۲۱ ه.ق

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهٗ)

فرق بین بدعت حسنه و بدعت سیئه

الاستفتاء (۳۷۸): آیا چیزی به عنوان بدعت حسنه وجود دارد؟ در صورت وجود کاملاً تشریح فرمائید. و در مورد حدیث «کل بدعة ضلالة» چه می‌فرمایید؟

الجواب بسم ملهم الصواب: بدعت در لغت هر شیء جدید و تازه را می‌گویند. تعریف بدعت اصطلاحاً در رد المحتار چنین نوشته است:

«ما احدث علی خلاف الحق الملتقیٰ عن رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم او عمل او

حال بنوع شبهة و استحسان و جعل ديناً قويماً و صراطاً مستقيماً»[۱].

بدعت حسنه به اعتبار لغوی و صوری حسنه گفته می‌شود و به اعتبار حقیقی درست است بدعت کاملاً سیئه گفته می‌شود. در حدیث «**کل بدعة ضلالة**» منظور بدعت شرعی و سیئه است. آن نوع بدعت که به حسنه تعبیر می‌شود، ضلالت نیست بلکه معین فی الدین است. احداث فی الدین نیست، احداث للدین می‌باشد. در مورد برگزاری نماز تراویح با جماعت، امیرالمؤمنین حضرت عمر رضی الله عنه فرمود: «**نعمت البدعة هذه**» در صورتی که تعبیر آن به سیئه امکان ندارد.[۲]

علامه شامی در مورد تقسیم بدعت می‌نویسد:

«**فقد تكون واجبة كنصب الادلة للرد على اهل الفرق الضالة و تعليم النحو المفهم للكتاب و السنة و مندوبة كاحداث نحو رباط و مدرسة و كل احسان لم يكن في الصدر الاول. و مكروهة كز خرفة المساجد و مباحة كالتوسع بلذيذ المآكل و المشارب و الثياب كما في شرح الجامع الصغير للمسناوي عن تهذيب النووي**»[۳].

و الله اعلم و عمله اتم ـ کتبه: محمد یوسف سربازی، دارالافتاء منبع العلوم

۱۹ ربیع الاول ۱۴۲۱ هـ.ق

الجواب صحیح ـ مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

مصافحه و طلب عفو در روزهای عید

الاستفتاء (۳۷۹): استاذ محترم در فتاویٰ شما مسئله‌ای به نظرم آمد که خاص و عوام با شوق و ذوقی خاص مبتلای آن هستند و آن مسئله‌ی مصافحه و طلب حق معافی است در روزهای عید. پس آیا این یک رسم تازه‌ای هست که رواج دارد و از آن حضرت علیه السلام و صحابه رضی الله عنهم ثابت نیست؟ اگر از سنت ثابت نیست آیا ما مردم امروزه

۱- رد المحتار: ۵٦۰/۱، باب الامامة مطلب البدعة على خمسة اقسام.

۲- هکذا یستفاد من امداد الفتاویٰ: ۲۸۳/۵ و فتاویٰ محمودیه: ۲۳۳/۱ و ج ۱۸۴/۱۲.

۳- رد المحتار: ۵٦۰/۱.

همان گفتار مشرکین قبل از اسلام را برای خود جایز بدانیم که می‌گفتند: آباء و اجداد ما بتها را عبادت کرده ما هم می‌کنیم؟

الجواب بسم ملهم الصواب: همانگونه که در فتاویٰ نوشته شده، این مصافحه در روزهای عیدین و جمعه که امروزه مروج است بدعت و مکروه هست مگر برای کسانی که تا چند روز ملاقات نشده یا از راه دور و دراز آمده‌اند و به نیت سلام علیک مصافحه می‌کنند، اشکال ندارد بلکه در این وقت وظیفه‌ی مسلمین است. بدعیت این عمل در شامی وکتب متعدده‌ی دیگری مذکور است.

در فتاوی محمودیه می‌نویسد:

«علامه شامی در کتاب الجنائز این را تردید می‌کند. و بعد از نقل عبارت مدخل و فتاویٰ نووی می‌گوید: این عمل بعد از نماز عیدین به این طریق مروج، بدعت است و ثبوتی ندارد. البته در طحطاوی علی المراقی می‌نویسد: «و کذا تطلب المصافحة سنة عقيب الصلوات كلها و عند كل لقاء» اما بدون حواله آورده است و نیز او از امام نووی بعضی مسائل نقل می‌کند و ممکن است که این هم از همان مسائل است. ولی حضرت تهانوی در امداد الفتاویٰ ج ۵ جواب و توجیه عبارت طحطاوی را نوشته‌اند، مراجعه فرمایید».[۱]

و همچنین ملاعلی قاری در مرقاة شرح مشکوٰة در آغاز باب المصافحة و شاه عبدالعزیز محدث دهلوی در اشعة اللمعات و مجالس الابرار و در فتاویٰ رشیدیه و امداد الفتاویٰ و ... و ... ممنوعیت و بدعیت آن را نوشته‌اند.

وَاللهُ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ- کتبه: عبد الغنی، دارالافتاء منبع العلوم

۱۲ ذیقعده ۱۴۲۱ هـ.ق

الجواب صحیح - مُحَمَّدعُمَر (غُفِرَلَهُ)

* * *

۱-کذا فی فتاویٰ محمودیه: ۲۳۸/۱.

فهرست تفصیلی
مطالب فتاوای جلد اول

«فهرست مطالب»